



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مشهور باب اول

تفسیر موضوعی زبان فارسی

تألیف
استاد محترم جناب آقای

جلد ششم

مؤسسه امام صادق (ع)

تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	منشور جاوید جلد ۶
۲۰	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۲۵	پیشگفتار
۲۷	۱- اخذ میثاق مؤکد از پیامبران بر نبوت پیامبر اسلام
۲۷	آیات موضوع
۲۷	ترجمه آیات
۲۸	تفسیر آیات
۲۸	اشاره
۲۹	اخذ پیمان از پیامبران
۳۳	۲- نویدهای رسالت پیامبر خاتم در کتاب های آسمانی
۳۳	آیات موضوع
۳۴	ترجمه آیات
۳۵	تفسیر آیات
۳۵	اشاره
۳۸	نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در عهدین
۳۹	نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در انجیل
۴۰	مژده پیروزی توحید بر شرک
۴۱	دعای ابراهیم و نبوت پیامبر خاتم
۴۳	۳- ویژگی های زندگی عرب جاهلی در قرآن
۴۳	آیات موضوع
۴۴	ترجمه آیات
۴۷	تفسیر آیات

- ۴۷ ۱_ شرک در عبادت
- ۴۷ ۲_ انکار معاد
- ۴۸ ۳_ حکومت خرافات
- ۵۰ ۴_ فساد اخلاقی
- ۵۱ ۵_ زنده به گور کردن فرزندان
- ۵۲ ۶_ اندیشه عرب جاهلی در باره فرشتگان
- ۵۳ ۷_ کیفیت بهره گیری از حیوانات
- ۵۴ ۸_ تقسیم با «زلام»
- ۵۵ ۹_ تأخیر ماه های حرام
- ۵۶ ۱۰_ بهره کشی ظالمانه
- ۵۸ امت دور از تعالیم آسمانی
- ۶۱ ۴- آیین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از بعثت و آیین نیاکان او
- ۶۱ آیات موضوع
- ۶۱ ترجمه آیات
- ۶۱ تفسیر آیات
- ۶۱ اشاره
- ۶۲ ۱_ ایمان عبدالمطلب
- ۶۷ ۲_ ایمان ابوطالب پیش از بعثت
- ۶۷ اشاره
- ۶۷ الف: یکتا پرستی ابوطالب پیش از بعثت
- ۶۷ ۱_ توسل به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در طلب رحمت
- ۶۸ ۲_ زاهدی او را از تولد فرزندش علی علیه السلام آگاه می سازد
- ۶۹ ۳_ برادر زاده را همراه خود به شام می برد
- ۷۰ ۴_ مورد اعتماد عبدالمطلب بود
- ۷۰ ب: ایمان ابوطالب پس از بعثت
- ۷۰ اشاره

- ۷۱ دلایل سه گانه بر ایمان ابوطالب
- ۷۲ آثار ادبی که از او به یادگار مانده است
- ۷۴ راه دوّم برای اثبات ایمان ابوطالب
- ۷۷ وصیت ابوطالب هنگام مرگ
- ۷۹ آخرین راه
- ۷۹ نظر دانشمندان شیعه
- ۸۰ بررسی حدیث «ضحاح»
- ۸۰ ۱- بی پایگی سند حدیث ضحاح
- ۸۰ اشاره
- ۸۰ الف: سفیان بن سعید ثوری
- ۸۱ ب: عبدالملک بن عمیر
- ۸۲ ج: عبدالعزیز بن محمد دروردی
- ۸۳ ۲- متن حدیث ضحاح با کتاب وسنت، مخالف است
- ۸۴ نتیجه:
- ۸۴ ایمان والدین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)
- ۸۸ دلایل ایمان پیامبر قبل از بعثت
- ۹۰ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از کدام شریعت پیروی می کرد؟
- ۹۰ اشاره
- ۹۱ ۱- پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به هیچ شریعتی عمل نمی کرد
- ۹۲ ۲- پیامبر یکی از شرائع پیشین پیروی می کرد
- ۹۴ ۳- پیامبر مطابق الهام غیبی عمل می کرد
- ۹۸ ۵- دوران کودکی و نام های او در قرآن
- ۹۸ آیات موضوع
- ۹۸ ترجمه آیات
- ۹۹ تفسیر آیات
- ۹۹ میلاد نور و رویدادهای پیش از بعثت

- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ الف: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى)
- ۱۰۲ ب: (وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى)
- ۱۰۳ ج: (وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى)
- ۱۰۴ نام های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در قرآن
- ۱۰۸ ۶- عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از بعثت
- ۱۰۸ آیات موضوع
- ۱۰۹ ترجمه آیات
- ۱۰۹ تفسیر آیات
- ۱۰۹ پنج دستاویز مخالفان عصمت
- ۱۱۰ پاسخ:
- ۱۱۶ پاسخ:
- ۱۲۹ ۷- نزول وحی، و مسئله انقطاع آن
- ۱۲۹ آیات موضوع
- ۱۳۰ ترجمه آیات
- ۱۳۱ تفسیر آیات
- ۱۳۱ نزول وحی یا درخشش نور در تاریکی
- ۱۳۱ غار حرا یا نخستین محل نزول وحی
- ۱۳۲ دعوت در سه مرحله
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۳ الف: دعوت های خصوصی و سزی
- ۱۳۳ ب: دعوت خویشاوندان
- ۱۳۴ ج: دعوت همگانی
- ۱۳۶ پیراستگی از شک و تردید
- ۱۳۸ انقطاع وحی
- ۱۴۴ ۸- واکنش دعوت عمومی:

- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ آیات موضوع
- ۱۴۵ ترجمه آیات
- ۱۴۷ تفسیر آیات
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۹ تهمت و ناسزاگویی ها
- ۱۵۷ ۹- اعتراض ها و دستاویزها
- ۱۵۷ آیات موضوع:
- ۱۵۸ ترجمه آیات:
- ۱۵۹ تفسیر آیات
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۵۹ ۱- چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد
- ۱۶۰ ۲- رسالت از آن بشر نیست
- ۱۶۲ ۳- دعوت بر خلاف روش نیاکان
- ۱۶۲ ۴- تبدیل چند خدا به یک خدا
- ۱۶۴ ۵- ترس از حیات مجدد
- ۱۶۴ ۶- رقابت در نبوت
- ۱۶۵ ۷- چرا معجزه ای بسان معجزه موسی ندارد!
- ۱۶۸ ۸- چرا فرشته ای همراه نیست؟!
- ۱۷۰ ۱۰- درخواست های نامعقول
- ۱۷۰ آیات موضوع
- ۱۷۱ ترجمه آیات
- ۱۷۳ تفسیر آیات
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۳ ۱- خدایان ما را بپرست تا...
- ۱۷۶ ۲- درخواست تبدیل قرآن

۱۷۹	۳_ درخواست های نامعقول دیگر
۱۸۵	۱۱- آزارها و سنگ اندازی ها
۱۸۵	آیات موضوع
۱۸۵	ترجمه آیات
۱۸۶	تفسیر آیات
۱۸۹	۱۲- معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مسجد الحرام تا سدره المنتهی
۱۸۹	آیات موضوع
۱۹۰	ترجمه آیات
۱۹۱	تفسیر آیات
۱۹۱	پیامبران و سیر در فضا
۱۹۱	اشاره
۱۹۳	عروج مسیح(علیه السلام)
۱۹۴	معراج پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)
۲۰۱	تذکار چند نکته
۲۰۶	۱۳- ارجاع داوری به احبار یهود
۲۰۶	آیات موضوع
۲۰۶	ترجمه آیات
۲۰۷	تفسیر آیات
۲۰۷	اشاره
۲۱۰	هیئت تحقیقی مسیحیان در مکه
۲۱۲	۱۴- هجرت از مکه به مدینه
۲۱۲	آیات موضوع
۲۱۲	ترجمه آیات
۲۱۳	تفسیر آیات
۲۱۳	اشاره
۲۱۷	هجرت پیامبر سرآغاز تاریخ مسلمانان جهان

- ۲۱۸ چرا هجرت مبدأ تاریخ قرار گرفت؟
- ۲۱۹ چه کسی هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد؟
- ۲۱۹ چند نمونه از نامه های تاریخ دار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).....
- ۲۲۳ پاسخ یک پرسش
- ۲۲۵ توطئه طاغوت
- ۲۲۷ تحلیلی نو از تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ تفاوت دو محیط
- ۲۲۹ ویژگی های آیات مدنی
- ۲۳۰ دست های مرموز در تاریخ اسلام
- ۲۳۳ ۱۵- قتال در ماه حرام و تغییر قبله دستاویز یهود
- ۲۳۳ آیات موضوع
- ۲۳۴ ترجمه آیات
- ۲۳۶ تفسیر آیات
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۷ مثلث مخالف
- ۲۳۹ ۱- قتل در ماه حرام
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۴۱ احترام چهار ماه ریشه آسمانی دارد
- ۲۴۲ بهره برداری قریش از حادثه
- ۲۴۶ ۲- تغییر قبله
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ جدال یهودیان یا سنگ اندازی علمی
- ۲۴۹ جدالی استوار درباره تغییر قبله
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۵۰ ۱- چرا از روز نخست، کعبه قبله نشد؟

- ۲_ تکلیف اعمال پیشین چیست؟ ۲۵۰
- پیامبری که بر دو قبله نماز می گزارد ۲۵۳
- ۱۶- انحراف اهل کتاب از توحید و جدال پیامبر اسلام با اهل کتاب ۲۵۵
- آیات موضوع ۲۵۵
- ترجمه آیات ۲۵۶
- تفسیر آیات ۲۵۷
- اشاره ۲۵۷
- موضع نرم مسیحیان و خشونت یهود ۲۵۹
- دعوت به حفظ خطّ مشترک ۲۶۰
- انحراف یهود از خطّ اصیل توحید ۲۶۱
- توحید ذاتی و لغزش مسیحیان ۲۶۲
- اشاره ۲۶۲
- الف: مسیح خود خدا است ۲۶۲
- ب: تالوث اقدس یا تثلیث در توحید ۲۶۴
- ۱۷- الوهیت مسیح در سه چهره ۲۶۵
- آیات موضوع ۲۶۵
- ترجمه آیات ۲۶۵
- تفسیر آیات ۲۶۶
- اشاره ۲۶۶
- مقصود از تثلیث در وحدت چیست؟ ۲۷۰
- اشاره ۲۷۰
- الف: سه فرد از یک طبیعت ۲۷۰
- ب: سه جزء از واحد شخصی ۲۷۰
- ۱۸- نشانه های عبودیت حضرت مسیح (علیه السلام) ۲۷۵
- آیات موضوع ۲۷۵
- ترجمه آیات ۲۷۷

۲۷۹	تفسیر آیات
۲۷۹	اشاره
۲۸۰	رفتار مسیح نشانه بندگی او است
۲۸۱	اعتراف و گفتار مسیح
۲۸۲	شرک در چهره «فرزندگرایی»
۲۸۴	ادله تنزیه خداوند از داشتن فرزند
۲۸۴	اشاره
۲۸۴	۱_ سوره بقره آیه های ۱۱۶_ ۱۱۷
۲۸۷	۲_ انعام آیه های ۹۹_ ۱۰۱
۲۸۸	۳_ یونس آیه ۶۸
۲۸۹	۴_ سوره کهف آیه ۴_ ۵
۲۸۹	۵_ سوره مریم آیه ۳۵
۲۹۰	۶_ سوره مریم آیه های ۳۸۸_ ۹۵
۲۹۲	۷_ سوره انبیاء آیه های ۲۶_ ۲۷
۲۹۲	۸_ سوره مؤمنون آیه ۹۱
۲۹۳	۹_ سوره زمر
۲۹۴	۱۰_ تقسیم ناروا
۲۹۶	۱۹- من_ اطره با یهود
۲۹۶	آیات موضوع
۲۹۹	ترجمه آیات
۳۰۴	تفسیر آیات
۳۰۴	اشاره
۳۰۵	۱_ افشای نشانه های نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ممنوع
۳۰۷	۲_ عداوت با روح الامین
۳۰۹	۳_ انکار نبوت سلیمان (علیه السلام)
۳۱۰	۴_ نامه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به یهودان خیبر

- ۵_ یهود می گفتند از ما پیمانی گرفته نشده است ----- ۳۱۱
- ۶_ درخواست های نامعقول یهود ----- ۳۱۲
- ۷_ نزاع سران مسیحیان و یهودیان در محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ----- ۳۱۳
- ۸_ سوء استفاده از یک لفظ مشترک ----- ۳۱۵
- ۹_ کتمان حقایق از سوی سران یهود ----- ۳۱۵
- ۱۰_ پیامبر و بیت المدارس یهود ----- ۳۱۶
- ۱۱_ صبح ایمان بیاورید، عصر انکار کنید ----- ۳۱۸
- ۱۲_ ما را به عبودیت خود دعوت می نمایی؟ ----- ۳۱۹
- ۱۳_ توطئه برای تفرقه و دو دستگی ----- ۳۲۰
- ۱۴_ توبیخ افراد با ایمان از خود ----- ۳۲۱
- ۱۵_ دعوت به بخل ----- ۳۲۲
- ۱۶_ بت پرستی بهتر از آیین توحید است ----- ۳۲۲
- ۱۷_ یهود و نصاری می گفتند ما فرزندان خدا هستیم ----- ۳۲۴
- ۱۸_ بعضی از یهود می گفتند: هرگز پس از موسی کتابی نازل نشده است! ----- ۳۲۴
- ۱۹_ یهود و حکم زناى محصنه ----- ۳۲۵
- ۲۰_ انکار نبوت مسیح از سوی یهود ----- ۳۲۷
- ۲۱_ یهود از توحید منحرف شدند ----- ۳۲۸
- ۲۲_ درخواست تعیین وقت رستاخیز ----- ۳۲۹
- ۲۳_ عزیز فرزند خدا است ----- ۳۲۹
- ۲۰- نبرد مسلحانه یهود در مدینه ----- ۳۳۱
- آیات موضوع ----- ۳۳۱
- ترجمه آیات ----- ۳۳۳
- تفسیر آیات ----- ۳۳۵
- اشاره ----- ۳۳۵
- ۱_ بنی قین قاع، ۲_ بنی النضیر، ۳_ بنی قریظه. ----- ۳۳۶
- اشاره ----- ۳۳۶

- الف: «تبعید بنی قین قاع» ----- ۳۳۶
- ب: تبعید بنی النضیر ----- ۳۴۰
- اشاره ----- ۳۴۰
- پیام رئیس حزب نفاق ----- ۳۴۱
- تکیه بر وعده منافقین عاقلانه نیست ----- ۳۴۴
- ترس فزونتر از حد ----- ۳۴۵
- خبرهای غیبی قرآن در این مورد ----- ۳۴۵
- ج: مجازات پیمان شکنی «بنی قریظه» ----- ۳۴۶
- اشاره ----- ۳۴۶
- آخرین لانه فساد در مدینه برچیده شد ----- ۳۴۸
- د: دژ خیبر یا کانون خطر دیگر ----- ۳۵۱
- در این آیه نکات قابل توجهی وجود دارد: ----- ۳۵۴
- ۲۱- غزوات پیامبر در قرآن ----- ۳۵۶
- ۱_ غزوه بدر ----- ۳۵۶
- آیات موضوع ----- ۳۵۶
- ترجمه آیات ----- ۳۵۸
- تفسیر آیات ----- ۳۶۱
- اشاره ----- ۳۶۱
- غزوه بدر و انگیزه های نبرد ----- ۳۶۱
- وحشت گروهی از مقابله با دشمن ----- ۳۶۲
- رویارویی با یکی از دو گروه ----- ۳۶۳
- رویارویی دو سپاه نامتعادل ----- ۳۶۶
- امدادهای غیبی در غزوه بدر ----- ۳۶۷
- بیان امدادهای غیبی ----- ۳۶۸
- ۱_ تعداد دشمن در خواب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کم نشان داده شد ----- ۳۶۸
- ۲_ در نخستین برخورد هر دو گروه را به یکدیگر کمتر نشان داد ----- ۳۶۹

- ۳_ در اثناء نبرد، مسلمانان را دو برابر نشان داد ۳۷۰
- ۴_ استغاثه ونزول فرشتگان ۳۷۰
- نیروهای امدادگر، وارد کارزار نشدند ۳۷۳
- ۵_ خوابی آرامش بخش مسلمانان را فرا گرفت ۳۷۳
- ۶_ باران رحمت فرو ریخت ۳۷۴
- ۷_ فرمان به فرشتگان که مؤمنان را ثابت قدم بدانند ۳۷۵
- ۸_ وحشت در دل دشمن افکندند ۳۷۵
- وسوسه و یا تجسم شیطان در روز بدر ۳۷۷
- اختلاف در تقسیم غنایم ۳۷۸
- تفسیر «انفال» در آیه ۳۸۰
- سرانجام غنایم جنگ بدر ۳۸۱
- اسیر گیری پیش از تحکیم موقعیت ۳۸۲
- قتل اسیر پس از استقرار ۳۸۶
- دو اسیر در نیمه راه کشته شدند ۳۸۷
- دعوت اسیران به اسلام ۳۸۹
- ۲_ غزوه أحد ۳۹۱
- آیات موضوع ۳۹۱
- ترجمه آیات ۳۹۳
- تفسیر آیات ۳۹۷
- اشاره ۳۹۷
- نقشه قریش برای پیروزی ۳۹۷
- اشاره ۳۹۷
- ۱_ گرد آوری امکانات مالی ۳۹۷
- ۲_ همراه آوردن زنان ۳۹۸
- ۳_ رعایت انضباط سربازی ۳۹۹
- شکست پس از پیروزی ۴۰۰

- ۴۰۳ آشفتنگی در ارتش اسلام
- ۴۰۵ در سرایشی ارتداد
- ۴۰۸ شایعه قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)
- ۴۰۹ مثله کردن شهدای احد
- ۴۱۰ تعقیب دشمن
- ۴۱۳ علت شکست
- ۴۱۵ نکات آیات
- ۴۱۵ اشاره
- ۴۱۵ ۱- پیروزی و شکست از سنت های الهی است
- ۴۱۵ ۲- بازشناسی مؤمن از منافق
- ۴۱۶ ۳- وجود گواهان بر اعمال
- ۴۱۶ ۴- تصفیه مؤمنان از پلیدی ها
- ۴۱۷ ۵- بهشت در گرو جهاد و پایداری
- ۴۱۷ ۶- جداسازی پاکیزه از ناپاک
- ۴۱۸ تقویت روحیه ها
- ۴۱۸ اشاره
- ۴۱۹ الف: استواری آیین بستگی به حیات پیامبر ندارد
- ۴۲۰ ب: مرگ یک سنت الهی است
- ۴۲۰ نبرد همراه ناملایمات است
- ۴۲۱ از مجاهدان پیشین
- ۴۲۱ شهیدان زندگانند
- ۴۲۵ ۳- جنگ احزاب
- ۴۲۵ آیات موضوع
- ۴۲۶ ترجمه آیات
- ۴۲۸ تفسیر آیات
- ۴۲۸ دفاع مقدس در کرانه های خندق یا رویارویی کفر با اسلام

- آیات مربوط به جنگ احزاب ۴۳۰
- اشاره ۴۳۰
- بخش نخست: آیات بیانگر وضع عمومی مسلمانان ۴۳۱
- بخش دوم: وضع منافقان و افراد بیمارگونه ۴۳۳
- اشاره ۴۳۳
- الف: فریب انگاشتن وعده الهی ۴۳۳
- ب: دعوت به فرار و بهانه تراشی ۴۳۴
- ج: در آستانه بازگشت به شرک ۴۳۵
- د: پیمان شکنی و فقدان احساس مسئولیت ۴۳۶
- هـ: از فرار طرفی نمی بندند ۴۳۷
- و: اراده خدا نافذ است ۴۳۸
- ز: علم او گسترده است ۴۳۸
- ح: ترس از جهاد و مرگ ۴۳۹
- ط: ترس آنان هنوز برطرف نشده است ۴۴۱
- نکات آیه ۴۴۲
- بخش سوم: پیامبر و یاران واقعی او ۴۴۳
- اشاره ۴۴۳
- نکات آیات ۴۴۳
- ۱- پیامبر اسوه و الگو است ۴۴۳
- ۲- وعده های الهی راست و استوار است ۴۴۴
- ۳- یاد از شهیدان وفادار ۴۴۵
- ۴- هر دو گروه به سزای کردار خود می رسند ۴۴۵
- جمع بندی رویداد احزاب ۴۴۷
- ۴- غزوه بنی المصطلق ۴۵۰
- آیات موضوع ۴۵۰
- ترجمه آیات ۴۵۰

تفسیر آیات ۴۵۰

اشاره ۴۵۰

منافقی آتش اختلاف را دامن می زند ۴۵۲

قرآن نظر منافقان را محکوم می کند ۴۵۶

درباره مرکز ۴۵۹

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدید آور: منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ۱۴ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵؛ ۲۹۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱؛ ج. ۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷؛ ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴؛ ۲۲۰۰۰ ریال: ج. ۹ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸؛ ج. ۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱؛ ج. ۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت: ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ ق. = ۱۳۸۸).

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۱۱ و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن. ج. ۳. درباره پیامبران "نبوت عامه". ج. ۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن. ج. ۶. پیامبر در قرآن. ج. ۵. ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیاء و کیفیت معاد. ج. ۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص). ج. ۹. منافقان در قرآن و شناخت انسان. ج. ۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: BP۹۸/س ۲ م ۸ ۱۳۰۰ ی ث

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۱۷۶۲

ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

در باره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) کتابها و رساله های بزرگ و کوچک فزون از شمار نوشته شده و تحقیقات عمیقی درباره زندگی و شؤون معنوی و طبیعی او انجام گرفته و هر دانشمندی از زاویه خاصی به کتاب زندگی او نظر افکنده است. سیره او پیوسته الهام بخش نویسندگان و گویندگان بوده و فضایل اخلاقی و مناقب او محرک قریحه های خلاق شعرا و سرایندگان می باشد.

در تمام جهان، هیچ شخصیتی به اندازه رسول گرامی مورد توجه نویسندگان و محققان قرار نگرفته، به طوری که اگر مجموع کتابهایی که به زبان های شرقی و غربی در مورد زندگی حضرتش نگارش یافته در مرکزی گردآوری شود، کتابخانه بس بزرگی را تشکیل می دهد و اگر در این مورد «قصائد» و «اراجیز» و «مثنویات» را که از دستبرد حوادث مصون مانده اند، بر آنها بیفزائیم، رقم کتاب و رساله از مرز دهها هزار می گذرد و انسان از بعد گسترده وجود او انگشت شگفت به دندان می گیرد.

در میان این نگارشها و سروده های فزون از شمار، حقایق قطعی و روشنی از سیره او وجود دارد که برای هیچ محققى جای انکار و شک و تردید نیست، بالأخص آنچه که به صورت متواتر و یا با اسناد صحیح به دست ما رسیده باشد.

ولی در کنار این مدارک انبوه، هیچ مدرکی قطعی تر و موثّق تر و گویاتر از کتاب خدا یعنی قرآن مجید نیست، آنجا که قرآن به مناسبت‌هایی درباره شئون پیامبر سخن می‌گوید و نظر جهانیان را به آن جلب می‌نماید.

درست است که قرآن کتاب تاریخ نیست و هدفی به نام وقایع نگاری ندارد، بلکه قرآن کتاب هدایت و مشعل فروزانی برای راهنمایی، در میان همه انسانها است ولی گاهی برای تحقّق بخشیدن به هدف خود، به برخی از شئون و خصوصیات پیامبر خود اشاره می‌نماید و در نتیجه از این رهگذر، صحیح‌ترین اطلاعات و آگاهی را در اختیار علاقه‌مندان سیره نبوی می‌گذارد.

در این نوشتار تصمیم داریم _ به فضل الهی _ خصوصیات سیره نبوی را از قرآن مجید استخراج نموده و از این طریق برگی بر صفحات کتاب زرین زندگی او بیفزاییم.

در تنظیم مطالب، ترتیب طبیعی و «زمان بندی» حوادث را در نظر گرفته و بیشتر می‌کوشیم در بیان شیوه‌های زندگی آن قائد بزرگ از آیات قرآن الهام بگیریم و برای توضیح _ احیاناً _ از احادیث اسلامی و تاریخ صحیح استفاده کنیم، امید است انگیزه ما در این نگارش جلب خشنودی خدا و تنها کمک ما همان لطف بی‌پایان او باشد.

شکی نیست که ترسیم نیم‌رخ از زندگی آخرین سفیر الهی با استناد به آیات قرآن، کار یک گروه تحقیقی است که از طریق احاطه بر قرآن و درک اشارات و رموز دقیق آن، بتواند کار شایسته‌ای انجام دهد و طبعاً کار فردی، دارای آن مزیت نخواهد بود ولی این مطلب مانع از کوشش ما در حدّ توان نخواهد بود.

مؤلف

ص : ۶

آیات موضوع

۱_ (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضُكُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ) (آل عمران/ ۸۱).

۲_ (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا) (احزاب/ ۷).

ترجمه آیات

۱_ «به خاطر بیاور آنگاه را که خداوند از پیامبران (وپيروان آنها) پیمان مؤکد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادیم، سپس پیامبری به سوی شما آمد و تصدیق کننده چیزی باشد که با شما است، حتماً به او ایمان آورید و او را یاری کنید. آنگاه خداوند به آنان گفت: آیا به این موضوع اقرار کردید و بر آن پیمان بستید؟ گفتند اقرار کردیم، خداوند گفت: بر این میثاق مؤکد گواه باشید، من هم با شما گواه هستم!».

۲_ «به یاد آور زمانی که از پیامبران، پیمان گرفتیم، از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، پیمان محکمی اخذ کردیم».

تفسیر آیات

اشاره

شریعت های آسمانی که به وسیله سفرای الهی برای هدایت بشر فرو فرستاده شده اند، از نظر اصول و هدف یکسان بوده و پیوسته هر پیامبر پیشین نوید دهنده پیامبر پسین و هر پیام آور بعدی، تصدیق کننده پیام آور قبلی بوده است و دوگونگی برنامه ها مربوط به فروع بوده که دگرگونی شرائط، آن را ایجاب می کرد و آیات قرآن در پاره ای از موارد بر آن گواهی می دهد.

اگر قرآن با ندای استوار می گوید: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (آل عمران/۱۹): یگانه آیین نزد خدا همان آیین اسلام است» و اگر ابراهیم را یک فرد مسلمان معرفی می کند، و او را از اتهام به یهودیت و نصرانیت پیراسته می داند و می فرماید: (مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (آل عمران/۶۷): ابراهیم هرگز یهودی و نصرانی نبود، بلکه مسلمان موحد بود و از مشرکان نبود و...».

این ندهای روشن و استوار به خاطر یگانه بودن حقیقت آیین هایی است که از طرف خدا فرو فرستاده شده اند، یعنی همگی از نظر اصول و پایه یکسان می باشند و اختلاف از نظر کم و کیف مربوط به فروع است.

قرآن در تبیین شیوه اختلاف شرایع آسمانی در بخشی از فروع، تشبیه بسیار جالب و زیبایی دارد و آن اینکه گاهی در طول رودخانه عظیمی قبایل مختلف با آداب گوناگون زندگی می کنند و همگی از آب واحدی سیراب می شوند، در حالی که شریعه هر یک و به اصطلاح آبشخور هر قبیله ای جدا است و هر کدام از راهی به آن وارد می شوند و از آن مائده سماوی (آب) بهره می گیرند، همچنین است پیامبران که همگی از عالم وحی تغذیه می شوند و به یک هدف دعوت می نمایند و فیض الهی در

همگان یکی است، هر چند مجاری آن در هر امتی مختلف می باشد، چنانکه می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) (مائده/۴۸): برای هر یک، طریق و آبشخور مخصوص قرار دادیم و اگر خدا می خواست همگان را امت واحدی قرار می دادیم».

این طریقه‌های مختلف همان شرایع گوناگون آسمانی اند که هدف همگان یکی است.

اخذ پیمان از پیامبران

به خاطر وحدتی که بر اصول آئینهای آسمانی حاکم است خداوند متعال از تمام پیامبران یک نوع میثاق مؤکدی گرفته است که آیه ذیل از آن حکایت می کند.

(وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ) (آل عمران/۸۱).

«به خاطر بیاور آنگاه را که خداوند از پیامبران (وپیروان آنها) پیمان مؤکد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادیم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که تصدیق کننده چیزی باشد که با شما است، حتماً به او ایمان آورید و او را یاری کنید. آنگاه خداوند به آنان گفت: آیا به این موضوع اقرار کردید و بر آن پیمان بستید گفتند اقرار کردیم؟ خداوند گفت: بر این میثاق مؤکد گواه باشید، من هم با شما گواه هستم!».

از این آیه استفاده می شود که:

اولاً: از هر پیامبری بدون استثناء پیمان گرفته شده که به پیامبر و یا پیامبران پس از خود ایمان بیاورد. (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ).

ثانیاً: نه تنها ایمان بیاورد بلکه او را یاری نماید و او را در تبلیغ رسالت خویش

کمک کند: (لَتَنْصُرُنَّهُ) از آنجا که اعزام هر پیامبر صاحب کتابی، پس از درگذشت پیامبر قبلی، صورت می گرفت طبعاً مقصود، کمک کردن پیروان رسول پیشین، به اشاعه نبوت بعدی است نه کمک کردن خود پیامبر قبلی!

ثالثاً: در صورتی باید به رسالت پیامبر بعدی ایمان آورد و کمک کرد که او نیز تصدیق کننده آنها باشد تا دعوت همگی هماهنگ باشد و فیض الهی بدون وقفه در جامعه جریان یابد.

رابعاً: هدف از این کار این است که حقانیت پیامبر بعدی به صورت روشن ثابت گردد و آموزگاران مکتب وحی همدیگر را کمک کنند.

آیه این مسئله را به صورت کلی و عمومی مطرح می کند ولی مصداق روشن آن، همان پیامبر اسلام است و آیه می رساند که خداوند بزرگ از کلیه پیامبران یا از آن پیامبر صاحب کتاب و شریعتی که پیش از پیامبر گرامی مبعوث شده، پیمان مؤکد گرفته است که به نبوت و رسالت او ایمان آورد و پیروان خود را به نصرت و یاری او سفارش مؤکد نماید.

همانطور که یادآور شدیم ظاهر آیه از یک اصل کلی و وسیعی سخن می گوید و اخذ میثاق از پیامبر یا پیامبران نسبت به پیامبر خاتم از مصادیق متیقن و روشن او است.

فخر رازی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می کند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا بَعَثَ آدَمَ (علیه السلام) وَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِلَّا أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ لِيَنْبُؤُنَّ بِهٖ وَ هُوَ حَتَّىٰ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَيَنْصُرُنَّهُ» (۱)

«خداوند هیچ پیامبری را از آدم و پیامبران بعدی بر نینگیخت، مگر اینکه از آنان پیمان گرفت که اگر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) مبعوث گردید و زنده بودند، به او ایمان آورند و او را کمک کنند».

ص : ۱۰

مرحوم محدث بحرانی در تفسیر برهان روایات متعددی در این زمینه نقل کرده و روشن می سازد که نه تنها خداوند در باره شخص پیامبر گرامی پیمان گرفته بلکه در باره «وصی» او نیز چنین پیمانی را گرفته است، چنانکه می فرماید: «وَلَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا وَ أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ لِمَحْمَدٍ بِالنَّبُوَّةِ وَ لِعَلِيِّ بِالْإِمَامَةِ» (۱). «خداوند هیچ پیامبری را برینگیخت مگر اینکه از او پیمان گرفت که به نبوت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و پیشوایی علی (علیه السلام) ایمان بیاورد».

این روایات مانع از آن نیست که آیه بیانگر اصلی کلی باشد و این احادیث بیانگر مصادیق بارز و روشن الهی باشند.

اکنون یاد آور می شویم که اخذ پیمان از پیامبران به وسیله خدا، و از امتهای آنان به وسیله پیامبران آنان صورت گرفته است تا از این طریق دعوتها منسجم و هماهنگ گردد و راه ثبوت نبوت پیامبران روشن و آسان باشد.

آیه دیگر در این مورد:

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) (احزاب/۷).

«به یاد آور زمانی را که از پیامبران، پیمان گرفتیم، و هم از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، پیمان محکمی اخذ کردیم».

در این آیه، نخست موضوع تمام پیامبران را مطرح می کند و می فرماید: (مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ) آنگاه از پنج پیامبر بزرگ نام می برد که یکی از آنها شخص پیامبر اسلام است و به خاطر شرافت و عظمتی که دارد از او قبل از دیگران نام می برد.

لحن آیه حاکی از این است که این پیمان، پیمان عظیم و بزرگ و محکمی بوده است که از تمام پیامبران گرفته شده است، حالا این پیمان چیست؟ با توجه به آیات وارده در این زمینه می توان از آن رفع ابهام کرد.

ص : ۱۱

احتمال دارد متعلق پیمان در این آیه، همان باشد که در آیه قبل وارد شده یعنی جمله های (لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ) و (لَتَنْصُرَنَّهُ) یعنی از تمام پیامبران پیمان گرفته که به پیامبر بعدی که شریعت آنها را تصدیق می کند، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، در این صورت آیه گواه بر آن است که از پیامبر و یا پیامبران پیشین نسبت به پیامبر اسلام چنین پیمانی گرفته شده است ولی در آیه دو احتمال دیگر نیز وجود دارد:

۱_ پیمان گرفته است که همه انسانها را به سوی توحید دعوت کرده و از شرک باز بدارند.

۲_ میثاق گرفته که آنچه بر آنان وحی شده تبلیغ کنند و احکام و دستورات الهی را محقق سازند.

بنابر احتمال اخیر، آیه به صورت کلی می تواند مربوط به «بشائر» پیامبر اسلام در کتابهای عهدین و صحف آسمانی باشد و ما در آینده از آن بحث کرده و روشن خواهیم کرد که مطابق وحی الهی، خداوند به پیامبر پیشین فرمان داده بود که از نبوت پیامبر خاتم خبر دهند و از این طریق راه را برای گرایش به وی هموار سازند.

آیات موضوع

۱- (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتَصِيَّيْنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا- تَكْتُمُونَهُ فَنَبِّئُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا- فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ). (آل عمران/۱۸۷)

۲- (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا- أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (بقره/۱۷۴)

۳- (الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). (بقره/۱۴۶)

۴- (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷).

۵- (وَإِذْ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ) (صف/۶).

۶_ (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) (بقره/۸۹).

۷_ (رَبَّنَا وَ ابْعِثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (بقره/۱۲۹).

ترجمه آیات

۱_ «به یاد آر هنگامی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که حتماً آن را (کتاب را) بر مردم آشکار سازند و پنهان نکنند، اما آنها آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی مبادله نمودند چه بد کالائی خریدند!».

۲_ «کسانی که آنچه را که خدا از کتاب نازل کرده پنهان می کنند و آن را با بهای کمی معاوضه می نمایند، در حقیقت شکمهای خود را با آتش پر می کنند، خداوند در روز رستاخیز با آنان سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی گرداند و برای آنها است عذابی دردناک».

۳_ «کسانی که به آنان کتاب داده ایم (بر آنان کتاب نازل شده است) او را آنچه را می شناسند که فرزندان خود را می شناسند، حتی گروهی از آنها عمداً حق را پنهان می دارند».

۴_ «آنان که از رسول و پیامبر درس نخوانده پیروی می کنند، پیامبری که (نبوت) او را در تورات و انجیل نوشته می یابند، آنان را به نیکیها فرمان می دهد و از بدیها باز می دارد و پاکیها را بر آنان حلال می کند و پلیدیها را حرام می شمرد، بار سنگین (تکالیف شاق) و زنجیرهایی که بر آنها است بر می دارد؛ کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تعظیم و کمک کرده اند و از نوری که همراه بابتعت او نازل شده است پیروی نموده اند، آنان همان راستگویانند».

۵_ «به یاد آور هنگامی را که عیسی فرزند مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما و تصدیق کننده کتابی به نام تورات

هستم و بشارت دهنده ام به آمدن رسولی که پس از من می آید و نام او احمد است! آنگاه که او (احمد) با دلائل روشنگر به سوی آنان آمد، گفتند که دلائل او جادویی آشکار است».

۶_ «آنگاه که کتابی (قرآن) از نزد خدا برای آنان (اهل کتاب) آمد که تصدیق کننده شریعت و کتابی بود که با آنها بود و قبلاً (به وسیله همین کتاب و آورنده آن) بر گروه مشرک نوید پیروزی می دادند وقتی آن کتاب که قبلاً با نشانه های آن آشنا بودند، آمد به آن کفر ورزیدند! لعنت خدا بر کافران باد!».

۷_ «خدایا! در میان آنان پیامبری برانگیز که آیات تو را تلاوت کند و به آنان کتاب و سخنان حکیمانه بیاموزد و آنان را پاکیزه گرداند، تو قدرتمند و حکیم هستی!».

تفسیر آیات

اشاره

راه شناسائی پیامبران راستین از مدعیان دروغگو، منحصر به داشتن معجزه نیست، بلکه اعجاز، یکی از طرق شناخت می باشد و در این مورد دو راه دیگر هم وجود دارد که از آن دو راه می توان به راستگویی مدعی سفارت از جانب خدا پی برد و این دو راه عبارتند از: الف _ جمع قرائن و شواهد^۱ ب _ اخذ میثاق بر بیان محتوای کتاب.

الف: جمع قرائن و شواهد: گرد آوری قرائن و شواهد مختلف از نحوه زندگی و محتویات دعوت، وضعیّت مدّعی را از نظر صدق و کذب روشن می سازد. متکلمان اسلامی در اثبات نبوّت پیامبر گرامی، این راه را کمتر پیموده اند، هرچند در آغاز طلوع ستاره اسلام، «قیصر روم» یگانه کسی بود که این راه را پیمود و با گرد آوری قراین از طریق مذاکره با «هیئت بازرگانی حجاز» به راستگویی پیامبر اسلام پی برد، ولی از ترس کشیشان وقت و علاقه ای که به مقام داشت، از ابراز عقیده خودداری نمود.^(۱)

ص : ۱۵

۱- [۱] طبری در تاریخ خود ج ۲، ص ۲۹ مشروح آن را آورده است.

در طول تاریخ علم کلام، به این قسمت کمتر توجه شده و افراد انگشت شماری از آن بهره گرفته اند مانند:

۱_ نویسنده اسلامی، مؤلف «میزان الموازین فی أمر الدین» مرحوم نجفعلی تبریزی^۱ وی در اسلامبول می زیست و کتاب کلامی او در سال ۱۲۸۸ در آنجا چاپ شده است^۲ نویسنده در این کتاب در صفحات ۲۳۱_ ۲۳۴ به گرد آوری قرائن بر صحت نبوت پیامبر عالیقدر، پرداخته است.

۲_ نویسنده مصری سید محمد رشید رضا، مؤلف «المنار»، او در کتاب «الوحي المحمدي» از این شیوه بهره گرفته و اساس کتاب او را همین موضوع تشکیل می دهد و به خاطر پیمودن این راه نو، کتاب وی در عصر خود، جلوه خاصی پیدا کرد و از طرف اساتید وقت نامه های تقدیر و تشویق به وی نوشته شد از آنجا که این بخش از بحث از نظر زمان بندی حوادث، متأخر از زمان نزول قرآن است به ناچار از تعقیب آن _ از نظر قرآن _ صرف نظر کرده و به توضیح راه سوم که موضوع گفتار ما را تشکیل می دهد می پردازیم.

ب: اخذ میثاق بر بیان محتوای کتاب: در گذشته یادآور شدیم که خداوند از تمام پیامبران و از امت های آنان میثاق گرفته است که به رسالت پیامبر بعدی ایمان بیاورند و او را یاری نمایند.

خدا به این حد و پایه از میثاق اکتفا نکرده بلکه از اهل کتاب پیمان مؤکد گرفته است که کتاب خدا را بر مردم بازگو کنند و چیزی از آن پنهان نسازند چنانکه می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ)
(آل عمران/۱۸۷)

«به یاد آر هنگامی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که حتماً آن را (کتاب را) بر مردم آشکار سازند و پنهان نکنند، اما آنها آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی مبادله نمودند چه بد کالائی خریدند!».

آیات قرآن در موارد متعددی حاکی است که احبار یهود و راهبان نصاری بر خلاف این میثاق مؤکد، حقایق را از مردم خود مکتوم می کردند و پیروان آنها در ناآگاهی کامل به سر می بردند؛ در این مورد به نقل یک آیه اکتفا می کنیم:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (بقره/۱۷۴)

«کسانی که آنچه را که خدا از کتاب نازل کرده پنهان می کنند و آن را با بهای کمی معاوضه می نمایند، در حقیقت شکمهای خود را با آتش پر می کنند؛ خداوند در روز رستاخیز با آنان سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی گرداند و برای آنها است عذابی دردناک» (۱).

دانشمندان اهل کتاب، احکام الهی را برای جلب رضایت قدرتمندان و ثروتمندان دگرگون می کردند: حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می نمودند و بر باطل لباس حق می پوشانیدند. ولی در این میان بیش از همه می کوشیدند که بشارات ظهور پیامبر خاتم را مکتوم و پنهان نگاه دارند و دیگران را از آن مطلع نسازند.

آیات مربوط به کتمان اهل کتاب هرچند به صورت یک اصل کلی بیان شده ولی این آیات بیش از همه ناظر به کتمان بشارتهایی است که در عهدین در باره پیامبر خاتم وارد شده است و این نوید و بشارتها به قدری روشن و واضح بیان شده است که با توجه به آنها می توان دارنده او را به خوبی شناخت چنانکه می فرماید:

(الَّذِينَ اتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (بقره/۱۴۶).

«کسانی که به آنان کتاب داده ایم (بر آنان کتاب نازل شده است) او را آنچنان

ص: ۱۷

۱- [۱] در این مورد آیات دیگری است لطفاً به آیه ۷۹ سوره بقره و آیات ۷۱_۷۷ سوره آل عمران مراجعه فرمایید.

می شناسند که فرزندان خود را می شناسند، حتی گروهی از آنها عمداً حق را پنهان می دارند».

در مرجع ضمیر جمله (يَعْرِفُونَهُ) دو احتمال است:

۱_ ضمیر به «کتاب» که جمله (اتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ) آمده است، باز می گردد.

۲_ ضمیر مربوط به پیامبر اسلام است.

ولی از اینکه در جمله بعدی می فرماید: (كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) باید گفت مقصود تشبیه پیامبر است به فرزندان، نه تشبیه کتاب به آنها، زیرا صحیح است که گفته شود من فلانی را می شناسم آنچنانکه فرزندان خود را می شناسم ولی هرگز گفته نمی شود که فلانی آن کتاب را آنچنان می شناسد که فرزندان خود را می شناسد پس باید گفت: مرجع ضمیر در جمله (يَعْرِفُونَهُ) پیامبر است و سیاق آیات نیز آن را کاملاً تأیید می کند.

آیه می رساند که خصوصیات جسمی و روحی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنچنان در عهدین به صورت واضح بیان شده که برای افراد پیراسته از غرض، جای تردید و شک نگذاشته بود و با توجه به آن علائم و مشخصات چه از نظر زادگاه و نیاکان و چه از نظر محتوای آئین و اهداف، او را بسان فرزندان خود می شناختند.

عمر به عبد الله بن سلام _ که از احبار یهود بود و بعداً ایمان آورد _ گفت: آیا محمد را در کتابهای خود می شناسی؟ گفت: آری به خدا سوگند اگر او را در میان شما ببینیم، او را با صفاتی که خدا برای ما توصیف کرده می شناسیم، همچنانکه هر یک از ما، فرزند خود را در میان نوجوانان می شناسد، به خدایی که فرزند سلام به او سوگند یاد می کند، من به محمد آشناترم تا به فرزندم! (۱).

نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در عهدین

خدا برای روشن ساختن درستی دعوت پیامبر، در تورات و انجیل به بیان

ص : ۱۸

صفات و خصوصیات او پرداخته و از رسالت و نبوت او گزارش داده است و از این طریق، راه انکار را به روی افراد بسته است چنانکه می فرماید:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷).

«آنان که از رسول و پیامبر درس نخوانده پیروی می کنند، پیامبری که (نبوت) او را در تورات و انجیل نوشته می یابند، آنان را به نیکیها فرمان می دهد و از بدیها باز می دارد و پاکیها را بر آنان حلال می کند و پلیدیها را حرام می شمرد، بار سنگین (تکالیف شاق) و زنجیرهایی که بر آنها است بر می دارد؛ کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تعظیم و کمک کرده اند و از نوری که همراه بعثت او نازل شده است پیروی نموده اند، آنان همان راستگویانند.»

چه عبارتی گویاتر و رساتر از جمله (يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ)؟

این آیه می رساند که نه تنها خصوصیات او در عهدین نوشته شده است بلکه محتوای شریعت او نیز بیان شده و لذا به شیوه برنامه او در این آیه اشاره می کند تا افراد حقیقت جو با توجه به این آیه، به عهدین مراجعه نمایند و از تطابق این دو بر حقایقت دعوت او ایمان بیاورند.

نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در انجیل

قرآن به روشنی گواهی می دهد که حضرت مسیح از بعثت پیامبری پس از خود به نام «احمد» گزارش داده است آنجا که می فرماید:

(وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ

يَدَىٰ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (صف/۶).

«به یاد آور هنگامی را که عیسی فرزند مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما و تصدیق کننده کتابی به نام تورات هستم و بشارت دهنده ام به آمدن رسولی که پس از من می آید و نام او احمد است! آنگاه که او (احمد) با دلایل روشنگر به سوی آنان آمد، گفتند که دلایل او جادویی آشکار است.»

محققان اسلامی در باره مجموع بشارات پیامبر در قرآن، کتابها و رساله هایی نگاشته و در باره خصوص همین آیه که در کدام یک از این اناجیل نام مبارک احمد وارد شده است، بحثهای گسترده ای دارند و ما نیز در کتاب «احمد موعود انجیل» درباره همین آیه، بحث کرده ایم و مواضعی از انجیل یوحنا را که نام مبارک احمد در آن وارد شده است ارائه نموده ایم علاقه مندان به آنجا مراجعه فرمایند. (۱)

مژده پیروزی توحید بر شرک

اهل کتاب نه تنها از خصوصیات پیامبر خاتم آگاه بودند بلکه پیوسته به هنگام مشاجره با مشرکان و بت پرستان به آنان می گفتند: به همین زودی در این سرزمین شخصیتی عربی قرشی مبعوث می گردد و ریشه شرک و بت پرستی را بر می کند و آیین توحید که آیین اهل کتاب است، بر آیین دوگانه پرستی که آیین شما مشرکان است پیروز می گردد.

ولی متأسفانه وقتی آن پیامبر موعود برانگیخته شد به عللی که بیشتر آنها به خودخواهی و مقام طلبی و تعصب های نژادی مربوط می شود، از ایمان به او سرباز زده و آیین او را نپذیرفتند. قرآن این حقیقت را چنین بازگو می کند:

(وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ

ص : ۲۰

عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (بقره/۸۹).

«آنگاه که کتابی (قرآن) از نزد خدا برای آنان (اهل کتاب) آمد که تصدیق کننده شریعت و کتابی بود که با آنها بود و قبلاً (به) وسیله همین کتاب و آورنده آن) بر گروه مشرک نوید پیروزی می دادند وقتی آن کتاب که قبلاً با نشانه های آن آشنا بودند، آمد به آن کفر ورزیدند؛ لعنت خدا بر کافران باد!».

وقتی معاذ بن جبل و بشیر بن البراء مجادله جا معه یهود مدینه را با پیامبر دیدند، به آنان گفتند: حیا کنید! شما یهودان، همان افرادی بودید که به ظهور محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، نوید پیروزی بر خود می دادید و شما در آن زمان که ما مشرک و بت پرست بودیم او را بر ما توصیف می کردید و می گفتید که او برانگیخته می شود؛ سلام بن مسلم با کمال وقاحت گفت: «کسی که ما او را بشناسیم نیامده و این مرد آن شخصی نیست که او را یاد می کردیم» در این موقع این آیه فرود آمد. (۱)

دعای ابراهیم و نبوت پیامبر خاتم

ابراهیم به کمک فرزند خود به تعمیر ویرانیهای کعبه و آسیبی که از طوفان نوح دیده بود، پرداخت و ذریه خود را در آنجا سکنی داد و در این هنگام به راز و نیاز پرداخت و به درگاه الهی چنین گفت:

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (بقره/۱۲۹).

«خدایا! در میان آنان پیامبری برانگیز که آیات تو را تلاوت کند و به آنان کتاب و سخنان حکیمانه بیاموزد و آنان را پاکیزه گرداند، تو قدرتمند و حکیم هستی!».

خصوصیاتی که ابراهیم در دعای خود برای رسول مورد نظر خود یادآور می شود

ص : ۲۱

جز بر پیامبر خاتم بر کسی منطبق نمی گردد و قرآن در مواردی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را با همین صفت توصیف می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (آل عمران/۱۶۴).

«خداوند بر مؤمنان منت گذارد، آنگاه که رسولی از خودشان برانگیخت، آیات خدا را بر آنها تلاوت می کند و آنان را پاکیزه می گرداند و کتاب و سخنان حکیمانه می آموزد هر چند قبلاً در گمراهی آشکاری بودند».

این بخش از آیات (۱)، گواه بر وجود بشارتها و نویدها و مشخصات پیامبر گرامی در عهدین است. با اینکه «عهدین» کراراً مورد تحریف قرار گرفته و حتی تورات پس از مفقود شدن، از حفظ بازنویسی شده است _ مع الوصف _ به لطف حق، بخشی از این بشارت محفوظ مانده و هم اکنون مسلمانان جهان با تکیه بر همین کتب می توانند نبوت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را ثابت نمایند و روی این اساس دانشمندان اسلامی کتابهای فراوانی در این موضوع نوشته شده اند که سه کتاب مهم را یاد می کنیم:

۱_ «اظهار الحق» نگارش شیخ رحمت الله هندی که به حق، کتاب بسیار مفید و مستندی است.

۲_ «انیس الکلام» تألیف فخر الإسلام که خودمدّتی از کشیشان بوده است و در سال ۱۳۲۷ در تهران در گذشته و در امام زاده عبد الله شهر ری مدفون است.

۳_ «الهدی إلى دین المصطفی» نگارش علامه بلاغی متوفای سال ۱۳۵۲ هـ_.

ص : ۲۲

۱- [۱] به سوره بقره آیه ۱۵۱ و سوره جمعه آیه ۲ نیز مراجعه شود.

آیات موضوع

- ۱_ (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَزَقْتُمْ كُلَّ مُمَزَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ* أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ). (سبأ/۷ و ۸)
- ۲_ (مَا جَعَلَ اللَّهُ مَتْنًا بَحِيرَهُ وَلَا- سَائِبَهُ وَلَا- وَصِيلَهُ وَلَا- حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا- يَعْقِلُونَ). (مائده/۱۰۳)
- ۳_ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا). (بقره/۲۱۹)
- ۴_ (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا). (اسراء/۳۱)
- ۵_ (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ). (نحل/۵۸)
- ۶_ (يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ). (نحل/۵۹)
- ۷_ (أَلَرَبُّكَ الْبُنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ* أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ* أَلَا- إِنَّهُمْ مِتَّ مِنْ إِيكِهِمْ لَيَقُولُونَ* وَلَمَّا دَلَّلَهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ* مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (صافات/۱۵۴-۱۴۹).

۸ _ (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْتَلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ) (مائده/۳).

۹ _ (إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عَمَلَهُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنٌ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (توبه/۳۷).

۱۰ _ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تَبْتَغُوا فَلكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تُظْلَمُونَ وَ لَا تَظْلَمُونَ) (بقره/۲۷۹ _ ۲۷۸).

۱۱ _ (وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا آتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) (قصص/۴۶).

۱۲ _ (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا آتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) (سجده/۳).

۱۳ _ (لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ) (يس/۶)

۱۴ _ (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) (آل عمران/۱۰۳).

ترجمه آیات

۱ _ «افراد کافر گفتند: آیا (ما یلید) شما را به فردی هدایت کنیم که می گوید شماها پس از آنکه ریزه ریزه شدید، بار دیگر آفرینش نوی خواهید داشت، آیا بر خدا دروغ بسته است یا جنون دارد؟ بلکه آنان که به

سرای دیگر ایمان ندارند در عذاب و گمراهی بس دوری قرار گرفته‌اند».

۲_ «خداوند هیچ نوع «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و «حام» قرار نداده، کسانی که کافر شده اند بر خدا دروغ می‌بندند و بیشتر آنها نمی‌دانند».

۳_ «از تو در باره شراب و قمار می‌پرسند، بگو گناه آن بزرگ و برای مردم در آن سود مادی هست ولی گناه آن بیش از سود آن می‌باشد».

۴_ «فرزندان خود را به بهانه ترس از گرسنگی نکشید، شما و آنان را ما روزی می‌دهیم، قتل این افراد (معصوم) گناه بزرگی است».

۵_ «هنگامی که به یکی از آنان نوید ولادت دختر دهند صورت او تیره و خشم خود را فرو می‌برد».

۶_ «از بدی خبر خود را پنهان می‌سازد و نمی‌داند که چه بکند آیا او را به آن ذلت و خواری نگاه دارد، یا در خاک پنهان سازد، چه بد داوری می‌کنند!».

۷_ «آیا برای پروردگار تو است دختران و برای آنان است، پسران؟ آیا آنان مشاهده کرده اند (ودیده اند) که ما فرشتگان را دختر آفریده ایم؟ آگاه باش آنان از روی جهل می‌گویند خدا فرزند آورد و البته دروغ می‌گویند، چگونه خدا دختران را بر پسران برگزید؟ چگونه (و چه جاهلانه) داوری می‌کنید؟».

۸_ «بر شما مؤمنان گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آن ذبیحه ای که به نام خدا کشته نشده همه حرامند و نیز حرام است هر حیوانی که به خفه کردن و از بلندی افکندن یا شاخ زدن بهم می‌میرند و نیز نیمخورده درندگان جز آنکه قبلاً تذکیر کرده باشید حرام است و نیز آن را که برای بُتان می‌کشید و آن را که به تیرها قسمت می‌کنید (رسمی بود در جاهلیت که چون در امری مردّد می‌شدند به تیری می‌نوشتند خدا امر کرد و به تیری دیگر می‌نوشتند خدا نهی کرد آنگاه تیرها را در هم ریخته

یکی را به قرعه بیرون می آوردند و مطابق آن رفتار می کردند) که این کار فسق است».

۹_ «تأخیر ماههای حرام فزونی در کفر است که از این طریق کافران گمراه می شوند. یک سال، آن را حلال و سال دیگر آن را تحریم می کنند، تا با تعداد ماههایی که خداوند تحریم کرده مطابق گردد و عدد چهار تکمیل شود و از این راه آنچه را که خدا تحریم کرده حلال می شمردند، کردارهای زشت آنان در نظرشان زیبا جلوه کرده، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

۱۰_ «ای افراد با ایمان از خدا بپرهیزید و آنچه را از مطالبات (بهره) باقی مانده است رها کنید اگر ایمان دارید، اگر چنین نکردید اعلان جنگ با خدا و پیامبر او بدهید ولی اگر توبه کنید، سرمایه های شما از آن شما است (در این صورت) نه ستم می کنید، و نه مورد ستم قرار می گیرید».

۱۱_ «این رحمتی از طرف پروردگار تو بود، تا قومی را که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده است بترسانی، شاید متذکر شوند!».

۱۲_ «آیا می گویند که این قرآن را به دروغ به خدا بسته شده است؟ بلکه آن کتاب حقی است که از طرف پروردگار تو فرو فرستاده شده است تو گروهی را بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده، شاید که هدایت شوند».

۱۳_ «تا قومی را بیم دهی که نیاکان آنان بیم داده نشده اند، در حالی که غافل و بی خبرند».

۱۴_ «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت های خدا را بر خود به یاد آورید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، میان قلبهای شما الفت بخشید و در پرتو نعمت او برادر شدید، و بر لب حفره ای از آتش بودید شما را از آن نجات داد، این چنین خدا آیات خود را بیان می کند تا شاید شما هدایت یابید».

۱_ شرک در عبادت

عرب جاهلی از نظر قرآن، در پاره ای از مسائل موحد بود، او به خدای یکتا (در برابر ثنویت مجوسی و تثلیث مسیحیت) که خالق جهان ومدبر آن است، معتقد بود و از نظر توحید ذاتی (خدا یکی است و برای او نظیر ومانندی نیست) و توحید در خالقیت و تدبیر (خدای خالق جهان وگرداننده آن، یکی است) شک و تردیدی نداشت و اگر در این میان افراد انگشت شماری (۱) در این مراحل گام فراتر نهاده و دچار شرک شده بودند، مقیاس افکار عمومی نبود. شرک عرب جاهلی غالباً در مرحله «عبادت» خلاصه می شد و در این قسمت به منحنی ترین درجه رسیده بودند و شدیدترین مبارزه قرآن با آنها، مربوط به این نوع از شرک است و چون در این قسمت بحثهای گسترده ای از طرف دانشمندان انجام گرفته از توضیح آن خودداری می نماییم. گذشته از این، در جلد دوم این کتاب گسترده ترین بحث را درباره انواع توحید و شرک انجام داده ایم و دیگر نیازی به تکرار نیست، علاقمندان به آن جلد مراجعه بفرمایند.

۲_ انکار معاد

مشرکان با شنیدن حیات مجدد و رسیدگی به اعمال و افعال انسان در سرای دیگر، مو بر بدنشان راست می شد و به شدت از آن رنج می بردند و این عکس العمل

ص : ۲۷

۱- [۱] قرآن از وجود اندیشه های دیگری که همه حوادث را به طبیعت و زمان و گردش فلک نسبت می دهد در میان ملت عرب گزارش می دهد، آنجا که می فرماید: (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) (جاثیه/۲۴): «گفتند زندگی جز این زندگی دنیوی نیست که در آن می میریم و زنده می شویم، و ما را جز زمان نابود نمی کند. آنان به گفتار خود علم ندارند، بلکه گمان می کنند».

صد در صد یک امر طبیعی بود؛ زیرا هرگاه به گروهی که به زندگی بدون حساب و کتاب عادت دارند، گفته شود که تمام کردار شما زیر سؤال خواهد رفت و خوبیها و بدیهای شما هرچند به اندازه ذره کوچکی باشد، پاداش و کیفر خواهد داشت، طبعاً به خود می لرزند و برای کاهش فشار وجدان، گوینده را به جنون و دیوانگی، دروغ بستن و افترا گویی به خدا، متهم می سازند؛ آیاتی که در آن، سخنان مشرکان درباره معاد وارد شده است بیش از آن است که حتی بخش کمی نیز از آن در اینجا نقل گردد، ولی به نقل یک آیه اکتفا میورزیم:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْتَغَىٰ بِهِ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِّنْكُمْ لِنُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾ (سبأ/۸۷)

«افراد کافر گفتند: آیا شما را به فردی هدایت کنیم که می گوید شماها پس از آنکه ریزه ریزه شدید، بار دیگر آفرینش نوی خواهید داشت، آیا بر خدا دروغ بسته است یا جنون دارد؟ بلکه آنان که به سرای دیگر ایمان ندارند در عذاب و گمراهی بس دوری قرار گرفته اند.»

۳_ حکومت خرافات

تعالیم آسمانی بر اساس شکستن زنجیر پندارها و برداشتن غلهای افسانه واری است که در محیط مشرکان، به صورت فراوانی وجود داشت. البته قرآن یکی از مشخصات پیامبر گرامی را مبارزه با خرافات و پندارهای غلط می داند، آنجا که می فرماید:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (اعراف/۱۵۷): بارهای سنگین و غلهایی (پندار و افسانه) را که بر دست و پای آنها است، بر می دارد.»

زندگی عرب جاهلی مملو از پندارگرایی و افسانه پرستی بود که نمونه آن تحریم استفاده از چهار نوع حیوان اهلی است که بهره گیری از آن را ممنوع اعلام کرده بودند؛ اما قرآن به انتقاد از آن بدعت می پردازد و می گوید: (ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ). (مائده/۱۰۳)

«خداوند هیچ نوع «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و «حام» قرار نداده، کسانی که کافر شده اند بر خدا دروغ می بندند و بیشتر آنها نمی دانند».

این چهار لفظ که هم اکنون به توضیح آنها می پردازیم، اشاره به چهار نوع حیوان است که نه تنها بهره گیری از گوشت آنها ممنوع بود، بلکه خوردن شیر و چیدن پشم و سوار شدن بر آنها نیز ممنوع شمرده می شد، این چهار نوع چهارپا کاملاً آزاد بودند و کسی را حقّ تعرّض به آنها نبود، آنها عبارت بودند از:

۱- بحیره: حیوانی که پنج بار بزاید و پنجمین آنها، ماده و گاهی می گویند «نر» باشد، در این موقع، مالک با ایجاد شکاف وسیعی در گوش حیوان، آن را علامت دار می ساخت و به حال خود واگذار می کرد.

۲- سائبه: شتری که دوازده بچه بیاورد، چنین حیوانی آزاد مطلق بود به هر چراگاهی وارد می شد و از هر آبشخور و چشمه ای می نوشید کسی حقّ مزاحمت او را نداشت، فقط گاهی برای مهمان از شیر او می دوشیدند.

۳- وصیله: گوسفندی که هفت بار فرزند می آورد، یا دوقلو می زاید.

۴- حام: حیوانی نری است که از وجود او برای تلقیح حیوانات بهره می گرفتند، هرگاه از حیوانی ده بار برای تلقیح استفاده می شد و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می آمد دیگر کسی حقّ سوار شدن بر آن حیوان را نداشت.

ظاهر این نوع ممنوعیتها به خاطر قدردانی از حیوان بود زیرا منشأ این همه برکات شده است ولی این چنین قدردانی، موجب بدبختی حیوان و زندگی جانکاه آن

بود، زیرا وقتی بهره‌گیری از این قسم جانداران ممنوع اعلام می‌شد، دیگر کسی به فکر آب و علف او نبود و در نتیجه حیوان پیوسته با محرومیت خاصی زندگی می‌کرد. و این قدردانی صد در صد به ضرر حیوان تمام می‌شد گذشته از این، موجب اتلاف مال و معطل گشتن نعمتهای الهی بود.

از ذیل آیه (وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ) استفاده می‌شود که این گروه، تحریم‌ها و ممنوعیت‌های این نوع دامها را به خدا نسبت داده و آن را جزء تعالیم الهی می‌دانستند.

۴_ فساد اخلاقی

در میان وسائل فساد اخلاق، قرآن به دو موضوع مهم اشاره می‌کند و آن قمار و شراب است که در میان عرب جاهلی رواج کامل داشت، «قمار» را «میسر» می‌نامیدند که از «یسر» به معنی آسان گرفته شده است و علت نامگذاری قمار به میسر این است که قماربازان حرفه‌ای، از این طریق به آسانی مال مردم را به جیب می‌زدند.

علاقه آنان به «شراب» به حدی بود که برخی به خاطر نهی اسلام از آن، از گرویدن به اسلام خودداری می‌کردند و شاعر معروف عرب جاهلی (اعشی) به خاطر همین اصل از پذیرفتن اسلام سرباز زد در حالی که رنج سفر بر خود هموار کرده بود و قصد ملاقات با پیامبر را داشت و هدفش گرایش به آیین یکتا پرستی بود. (۱)

قرآن در این زمینه می‌فرماید: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا) (بقره/۲۱۹)

«از تو در باره شراب و قمار می‌پرسند، بگو گناه آن بزرگ و برای مردم در آن سود مادی هست ولی گناه آن بیش از سود آن می‌باشد».

ص : ۳۰

قرآن با اجرای دستورات و پیامهای مختلف توانست در چهار مرحله ریشه میگساری را که در اعماق زندگی عرب جاهلی ریشه دوانیده بود، ریشه کن سازد، و تفصیل این مراحل در کتاب های تفسیر و آیات الأحکام وارد شده است. (۱)

فساد اخلاق جامعه عرب جاهلی، منحصر به شراب و قمار نبود بلکه فحشا به صورت های گوناگون در میان آنان رواج کامل داشت؛ تا آنجا که واژه «فحشا» در قرآن در سیزده مورد آمده و در مورد «زنا» و «لواط» و اعمال زشت و ننگین به کار رفته است. آیات مربوط به آن در سوره «نساء» آیه های ۱۵ و ۱۶، و در سوره نور، آیه های ۲ و ۳ وارد شده است علاقمندان می توانند به این آیات مراجعه نمایند.

۵- زنده به گور کردن فرزندان

در تاریخ بشریت، عرب جاهلی برای نخستین بار به عمل ننگینی که از قساوت و سنگدلی خاصی حکایت می کند، دست زد و فرزندان خود را گاهی به بهانه اینکه مبادا قحطی رخ دهد و پدر نتواند زندگی او را تأمین کند و احیاناً به خاطر ترس از ننگی (ننگ پنداری و خیالی) که مبادا از ناحیه دختران به آنان برسد، به چنین کار وحشیانه ای دست می زدند، قرآن در باره این موضوع نخست می فرماید:

(وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا) (اسراء/۳۱).

«فرزندان خود را به بهانه ترس از گرسنگی نکشید و شما و آنان را ما روزی می دهیم، قتل این افراد (معصوم) گناه بزرگی است.»

جدّ فرزددق به نام «صعصعه بن ناجیه» حضور پیامبر رسید و اسلام آورد و یکی از کارهای نیکی را که قبلاً انجام داده بود، برشمرد که: من دویست و هشتاد دختر را که در آستانه مرگ قرار گرفته بودند، با پرداخت سه شتر که دوتای آنان ماده و یکی نر

ص : ۳۱

۱- [۱] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۰۳.

بود نجات داده ام، آنگاه از پیامبر پرسید: آیا این کار برای او پاداش خواهد داشت یا نه؟ پیامبر به او فرمود:

«لَكَ أَجْرُهُ إِذْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِالْإِسْلَامِ»: در پاداش آن همین بس که خدا بر تو مَنّت نهاد و تو را به اسلام هدایت کرد.»

فرزدق هم یکی از افتخارات خود را این می داند که جدّ وی تنها کسی است که از زنده به گور کردن دختران جلوگیری کرد! او در این باره می گوید:

وَمِنَّا الَّذِي مَنَعَ الْوَائِدَاتِ *** وَأَحْيَا الْوَيْدَ فَلَمْ يُؤَاد

«از ما است کسی که از زنده به گور شدن دختران جلوگیری نمود و محکومان به مرگ را زنده کرد، پس آنها (محکومین به زنده به گور شدن) زنده به گور نشدند.» (۱)

در دو آیه زیر، به این حقیقت که عرب جاهلی از وجود دختر احساس نفرت می کرد، اشاره شده است:

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (نحل/۵۸): «هنگامی که به یکی از آنان نوید ولادت دختر داده می شد صورت او تیره و خشم خود را فرو می برد.»

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ. (نحل/۵۹)

«از بدی خبر خود را پنهان می سازد و نمی داند که چه بکند آیا او را به آن ذلّت و خواری نگاه دارد یا در خاک پنهان سازد، چه بد داوری می کنند!».

۶_ اندیشه عرب جاهلی در باره فرشتگان

آنان روی یک رشته اندیشه های پنداری، فرشتگان را جزء اناث دانسته و آنها را

ص : ۳۲

دختران خدا می انگاشته اند، چنانکه می فرماید:

(الرَّبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُتُونُ * أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِيكِهِمْ لَيَقُولُونَ * وَلَسَدَاللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ لَكَادِبُونَ * أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (صافات/ ۱۴۹ تا ۱۵۴).

«آیا برای پروردگار تو است دختران و برای آنان است، پسران؟ آیا آنان مشاهده کرده اند (و دیده اند) که ما فرشتگان را دختر آفریده ایم؟ آگاه باش آنان از روی جهل می گویند خدا فرزند آورد و البته دروغ می گویند، چگونه خدا دختران را بر پسران برگزید؟ چگونه (وجه جاهلان) داوری می کنید؟».

۷_ کیفیت بهره گیری از حیوانات

اگر عرب جاهلی از گوشت و شیر و پشم چهار حیوان یاد شده امتناع میورزید، در مقابل از مردار و خون و خوک و حیواناتی که به صورت شکنجه و آزار آنها را می کشند _ و شاید آن را یک نوع عبادت گمان می کردند _ بهره می گرفت و آیه یاد شده در زیر، گوشتهای مورد تحریم اسلام را که همگی در جاهلیت حلال بود، یاد آور می شود و این خود درجه تمدن و انسانیت این گروه را بیان می کند.

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِعَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقٌ) (مائده/ ۳).

آیه فوق، امور یاد شده در زیر را حرام می کند:

۱_ گوشت مردار. ۲_ خون. ۳_ گوشت خوک. ۴_ حیوانی که به غیر نام خدا ذبح شود. ۵_ حیوانی که به زجر کشته گردد. ۶_ حیوانی که خفه شود. ۷_ حیوانی که به وسیله پرت شدن از بلندی بمیرد. ۸_ حیوانی که به ضرب شاخ حیوان دیگری کشته شود. ۹_ حیوانی که به وسیله حیوان زنده ای بمیرد مگر اینکه به موقع به آن برسند و آن

را ذبح کنند. ۱۰- حیوانی که در مقابل بتها ذبح شود».

اگر قرآن از اکل گوشت این نوع از حیوانات نهی می کند به خاطر این است که بهره گیری از آنها در میان اعراب رواج کامل داشت و برای ذبح حیوان طرق زیر را به کار می بردند:

الف: حیوان را میان دو چوب یا میان دو شاخه درخت سخت می فشردند تا بمیرد و از گوشت آن استفاده کنند (الْمُنْحَنَقَةُ).

ب: حیوان را به قدری می زدند تا جان بسپارد (الْمَوْقُودَةُ).

ج: حیوان را از بلندی پرت می کردند تا بمیرد (الْمَتَرْدِيَةُ).

د: دو حیوان را به جان یکدیگر می انداختند و آن دو حیوان آنقدر به هم شاخ می زدند که یا یکی یا هر دو جان می دادند! (النَّطِيحَةُ).

۸- تقسیم با «ازلام»

تقسیم گوشت از طریق «ازلام» یک نوع قمار رایج بود. «ازلام» جمع «زلم» بر وزن «شرف» چوبه های تیر را می گفتند که تقسیم گوشت به وسیله آن انجام می گرفت و کیفیت آن به شرح زیر بود:

ده نفر شتری را خریداری کرده و ذبح می نمودند سپس ده چوبه تیر را (که روی هفت عدد از آنها سهام مختلفی را از یک تا هفت سهم می نوشتند و روی سه عدد دیگر چیزی نمی نوشتند) در کیسه مخصوصی می ریختند سپس هر یک از آنها را به نام یکی از آن ده نفر در می آوردند، هفت نفر از آنها برابر سهمی که روی آن تیرها نوشته شده بود، نصیب داشت و چیزی در برابر آن نمی پرداخت، ولی آن سه نفری که تیرهای سفید به نام آنها اصابت می کرد، هر کدام بهای یک سوم حیوان را می پرداخت بدون اینکه از حیوان سهمی ببرد.

قرآن از تقسیم گوشت به این شیوه در آیه یاد شده نهی می کند و می گوید:

(وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ) زیرا یک نوع قمار است که مفسده قمار را نیز دارد.

۹_ تأخیر ماه های حرام

گردش یک دوره کامل کره ماه را به دور زمین، یک ماه می نامند و این کار در سال دوازده بار تکرار می شود. و از میان این دوازده ماه، چهار ماه آن را «اشهر الحرام» می نامند که سه تای آن پشت سر هم «ذی القعدة»، «ذی الحجه» و «محرم» و یک ماه از آن به نام «رجب» تک و جدا است. تحریم جنگ در این چهار ماه از سنت های رایج در میان عرب جاهلی بود و شاید این رسم از ابراهیم خلیل به صورت یک سنت خوب و کهن به آنان رسیده بود.

متولیان کعبه و یا سران عرب، گاهی با گرفتن مبلغی (یا از روی هوی و هوس) ماههای حرام را به تأخیر می انداختند، که قرآن از آن به لفظ «نسیء» تعبیر می آورد، آنجا که می فرماید:

(إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحْلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زِينٌ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (توبه/۳۷).

«تأخیر ماههای حرام فزونی در کفر است که از این طریق کافران گمراه می شوند. یک سال، آن را حلال و سال دیگر آن را تحریم می کنند تا با تعداد ماههایی که خداوند تحریم کرده مطابق گردد و عدد چهار تکمیل شود و از این راه آنچه را که خدا تحریم کرده حلال می شمردند، کردارهای زشت آنان در نظرشان زیبا جلوه کرده، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

کیفیت «نسیء» و تأخیر ماههای حرام و جا به جا کردن آنها، در کتابهای تاریخ و تفسیر وارد شده؛ یکی از صور آن این بوده که گروهی که تاب متارکه نبرد و غارت در سه ماه پشت سر هم را نداشتند، با پرداختن مبلغی، از متولیان کعبه درخواست می کردند که در ماه محرم، جنگ و نبرد و غارت را حلال اعلام کنند و به جای آن،

ماه صفر ماه حرام معرفی گردد تا عدد چهار تکمیل شود؛ در آیه فوق به این مطلب اشاره شده است: (لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ): تا مطابق شماره ماههای حرام، ماه حرام اعلام کنند» و اگر در سالی ماه حرام را به عقب می انداختند، در سال دیگر، همان ماه حرام را، ماه حرام اعلام می نمودند؛ چنانکه می فرماید: (يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا).

۱۰_ بهره کشی ظالمانه

واژه «استعمار» و «استثمار» از مقدس ترین لغات زبان عربی است ولی متأسفانه به مرور زمان از معنای واقعی خود بیگانه گشته و مفاد ضد خود را در بر گرفته است. استعمار از «عمران» به معنای تلاش برای آبادی و «استثمار» از «ثمر» به معنای میوه دهی واحد طبیعی و سود آوری یک واحد صناعی است.

قرآن در باره واژه نخست میگوید:

(هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِنَّكُمْ فِيهَا) (هود/۱۱): اوست که شما را از زمین (خاک) آفرید و عمران و آبادی آن را از شما طلبید).

و در باره واژه دوم می فرماید:

(كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) (انعام/۱۴۱).

«از میوه آن هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید و حق آن را به هنگام درو پردازید و اسراف موزید، خداوند اسرافگران را دوست نمی دارد».

ولی امروز _ از بخت بد _ هر دو واژه معنای بس بدی به خود گرفته؛ لفظ استعمار به معنای بردگی و نوکری و تسلط مستکبر بر دارایی مستضعف و به غارت بردن آن، و واژه «استثمار» به معنی سودجویی ظالمانه و بهره کشی بی حد و مرز انسانی از انسان دیگر به کار می رود.

و در هر حال، رباخواری به حق، مصداق روشن این اصل است؛ رباخواران ثروت خدادادی را در یک قطب گرد می آورند و تمام زیانهای اقتصادی را متوجه طرف دیگر می سازند؛ زیرا سرمایه رباخوار شب و روز دسترنج طبقه مستمند را می بلعد خواه گیرنده وام سود ببرد خواه زیان.

نظام رباخواری، ستون فقرات اقتصاد عرب جاهلی را تشکیل می داد و شدیدترین مبارزه قرآن با آداب و رسوم عرب جاهلی، متوجه این شیوه از نظام اقتصادی آنان است؛ ما برای نمونه یک آیه را یادآور می شویم:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْنَئِم فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ) (بقره/ ۲۷۸ و ۲۷۹).

«ای افراد با ایمان از خدا بپرهیزید و آنچه را از مطالبات (بهره) باقی مانده است رها کنید اگر ایمان دارید، اگر چنین نکردید اعلان جنگ با خدا و پیامبر او بدهید ولی اگر توبه کنید، سرمایه های شما از آن شما است (در این صورت) نه ستم می کنید، و نه مورد ستم قرار می گیرید».

شگفت اینجا است که این گروه برای تحلیل ربا منطق خاصی داشتند و می گفتند (إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا) (بقره/ ۲۷۵): بیع و ربا مانند هم هستند! اگر داد و ستد حلال است، بهره کشی از پول نیز حلال می باشد!

قرآن در کوبیدن منطق آنان می فرماید:

(وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا): «نه! چنین نیست! خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام شمرده است».

در داد و ستد، طرفین به صورت یکسان وارد میدان کار می شوند و احتمال سود و زیان بر هر دو به طور یکسان حاکم است در حالی که در نظام رباخواری، رباخوار

هیچ گاه ضرر نمی بیند و پیوسته ضررها متوجه طرف دیگر است و به خاطر همین روشنامتعادل، مؤسّسات رباخواری هر روز بر وسعت ثروت خودمی افزایند و در حالی که طرف مقابل به زحمت، قوت لایموتی به دست می آورد و به زندگی ادامه می دهد.

آمت دور از تعالیم آسمانی

پیامبر گرامی در میان امتی مبعوث به رسالت گردید که از تعالیم الهی پیامبران، کاملاً به دور بودند، و از زمان اسماعیل تا آن روز در میان آنان پیامبری برانگیخته نشده بود، قرآن در این باره می فرماید: (وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا آتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) (قصص/۴۶).

«این رحمتی از طرف پروردگار تو بود، تا قومی را که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده است بترسانی، شاید متذکر شوند!».

در آیه دیگر می فرماید: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا آتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) (سجده/۳).

«آیا می گویند که این قرآن را به دروغ به خدا بسته است؟ بلکه آن کتاب حقی است که از طرف پروردگار تو فرو فرستاده شده است تا گروهی را بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده، شاید که هدایت شوند».

و در آیه سوم می فرماید: (لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ) (یس/۶) تا قومی را بیم دهی که نیاکان آنان بیم داده نشده اند، در حالی که غافل و بی خبرند».

این آیات حاکی است که: قومی که پیامبر برانذار آنان مبعوث گردیده، گروهی بودند که در میان آنان پیامبری مبعوث نشده بود. و این گروه جز قریش و تیره های نزدیک به آن کس دیگری نبود، و هرگز مقصود «عرب عدنانی» نیست، تا چه رسد به «عرب قحطانی» زیرا در زمانهای پیشین میان گروه عرب زبان، پیامبرانی مانند هود و صالح و شعیب برانگیخته شده و در اعصار پسین، افرادی مانند «خالد بن

سنان»، و «حظله» (۱) به عنوان نبی و هادی برانگیخته شده اند؛ بنابراین هرگز نمی توان گفت در میان گروه عرب زبان هیچ منذری برانگیخته نشده بود. بلکه مقصود، قریش و قبائل نزدیک به آنان است که در طول زمان، هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامده بود و این فترت سبب شده بود که قوم پیامبر از تعالیم شرایع آسمانی به دور باشند و فقط افراد انگشت شماری به نام «حنیف» از آیین ابراهیم پیروی کنند.

قرآن وضع این جامعه دور افتاده از تعالیم پیامبران را چنین تشریح می کند:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) (آل عمران/۱۰۳).

«همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و پراکنده نشوید و نعمت های خدا را بر خود به یاد آورید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، میان قلبهای شما الفت بخشید و در پرتو نعمت او برادر شدید، و بر لب حفره ای از آتش بودید شما را از آن نجات داد، اینچنین خدا آیات خود را بیان می کند تا شاید شما هدایت یابید».

این آیه زندگی عرب را به گونه ای بس وحشتناک ترسیم می کند که ما برخی را توضیح می دهیم:

اولاً: با جمله (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) وضع عرب جاهلی را مانند کسی می داند که در قعر چاه افتاده و با چنگ زدن به ریسمان محکمی که از بالا به درون چاه روانه می شود، نجات یابد. این گروه نیز در چاه نادانی فرو رفته بودند، و با چنگ زدن به ریسمان محکم قرآن و ایمان، از آن زندگی شقاوت بار نجات یافتند.

ثانیاً: جمله (وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) حاکی از آن

ص : ۳۹

۱- [۱] در برخی از روایات اسلامی این دو نفر وارد شده است. به المیزان ج ۱۶، ص ۲۵۷ و بلوغ الارب، ج ۲، ص ۲۷۸ مراجعه بفرمایید.

است که زندگی آنان بسان کسی بود که بر لب حفره آتش قرار گرفته باشد و پیوسته زیر «شیفر» خالی گردد و چیزی نگذرد که به درون حفره فرو رود. ممکن است مقصود از این حفره آتش که عرب جاهلی بر لب آن قرار گرفته بودند علاوه بر دوزخ، همان نزاعها و کشمکشهای قبیله ای خانمان برانداز آنان باشد که سالیان درازی در میان آنان شعله ور بود، ولی در سایه اسلام، اخوت جای عداوت، و برادری جای دشمنی را گرفت و همگان به حکم آیه (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (حجرات/۱۰) برادر و برابر شدند.

آیه یاد شده وضع محیطی را که پیامبر در آن برانگیخته شده بود، به طور فشرده بیان می کند. و برای تفصیل آن اجمال، دو راه وجود دارد که فقط یکی از آن دو راه برای ما مطرح است:

۱- بررسی آیات دیگری که زندگی عرب و عادات و اخلاق و افعال و اعمال آنان را تشریح می کند.

۲- بازگشت به کتابهای سیره و تاریخ، بالأخص کتابهایی که پیرامون زندگی عرب جاهلی نوشته شده است. زیرا تاریخ نگاران مسلمان، زندگی و عادات و آداب عرب را به صورت بس ارزنده و آموزنده ای نوشته اند و در میان پیشینیان قهرمان این میدان، ابن قتیبه استاد بدون معارض تاریخ عرب است، در میان متأخران می توان از: استاد سید محمود شکری آلوسی بغدادی، مؤلف کتاب «بلوغ الارب فی معرفه أحوال العرب» در سه جلد و استاد دکتر جواد، مؤلف کتاب «تاریخ العرب» در ده جلد را نام برد که محققان این بخش از تاریخ عرب می باشند.

پس از آگاهی از وضع زندگی عرب در عصر جاهلی، آن هم از دیدگاه قرآن، اکنون وقت آن رسید که به تحلیل شخصیت پیامبر و صفات و روحیات برجسته، و زندگی سراپا معنوی و حماسی او پردازیم. و در همه جا از خطوط قرآن بهره بگیریم.

ص : ۴۰

۴- آیین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از بعثت و آیین نیاکان او

آیات موضوع

۱_ (وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِ آيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا). (آل عمران/۵)

۲_ (إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا). (مائده/۴۴)

۳_ (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى).

ترجمه آیات

۱_ «تصدیق کننده توراتم که پیش از من فرود آمده، و تحلیل کننده برخی از اموری هستم که بر شما مردم حرام شده است و با آیتی به سوی شما آمده ام از مخالفت خدا بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید».

۲_ «ما تورات را فرو فرستادیم در آن هدایت و نور است و از روی آن پیامبرانی داوری می کنند».

۳_ «معلم نیرومندی به او تعلیم داده است».

تفسیر آیات

اشاره

در بخشهای گوناگون از زندگانی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از نظر قرآن سخن خواهیم گفت و در قسمتهای زیادی سیمایی روشن و درخشان از نبی گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) ترسیم خواهیم کرد، موضوع مهم، تنها تبیین وضع آیین او پیش از بعثت است، مسئله ای که کمتر

درباره آن سخن گفته شده و آنها هم که سخن گفته اند، به اندازه ای دشوار و پیچیده سخن گفته اند، که سیمای حقیقت زیر یک رشته بحثهای علمی و احتمالات انبوه، پوشیده مانده است. ما در این بحث کوشش می کنیم که خواننده گرامی را با روشن ترین دلیل، با آیین او آشنا سازیم.

آشنایی با آیین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیش از برانگیخته شدن به رسالت، در گرو این است که وضع آیین نیاکان و برخی از اعمال آنها، روشن گردد زیرا معمولاً ایمان و توحید و یا ضلالت و گمراهی کودک، شاخه ای از درختی است که در دل بیت می روید و شاخ و برگ می کشد، اگر ایمان و توحید شخصیتهایی مانند «عبدالمطلب» و «ابوطالب» و «والدین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)» به روشنی ثابت گردد، شک و تردید در ایمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قبل از بعثت و گرایش او به آیین توحید، و سوسه ای بیش نخواهد بود.

ما برای اینکه در مورد این موضوع به صورت مستدل و مبسوط سخن گفته باشیم نخست وضعیت آیین نیاکان و اعضای بیت هاشمی را تشریح می نماییم سپس به تبیین چگونگی آیین رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) پیش از بعثت می پردازیم.

نخست در باره آیین «عبدالمطلب»، «ابوطالب»، «عبد الله» پدر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، «آمنه» مادر گرامی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) سخن می گوئیم.

۱_ ایمان عبدالمطلب

مقصود از «ایمان» در این بحث، اعتقاد به خدا و اذعان به وجود او نیست زیرا قاطبه عرب به جز انگشت شماری از آنان، به وجود خالق یکتا معتقد بودند و اعتقاد به خدا جزء فرهنگ رسمی عرب به شمار می رفت که از ابراهیم (علیه السلام) به یادگار مانده بود، بلکه مقصود از آن یکتاپرستی و پرهیز از پرستش اصنام و بت ها است که اکثریت قریب به اتفاق عرب را فرا گرفته بود و جز افراد معدودی از «احناف» همگان «بت» را می پرستیدند ولی سران بیت هاشمی از این پلیدی به دور بودند هرچند برخی از آنان از محیط متأثر بوده و افرادی در آن بیت مانند «ابولهب» از آن دفاع می کردند

ولی در اخلاص و توحید عبدالمطلب در یکتاپرستی کافی است که به سخنان مورخان در باره او گوش فرا دهیم.

۱- یعقوبی - تاریخ نگار قرن سوم - می نویسد:

نیای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) «عبدالمطلب»، پرستش بتان را ترک گفت و توحید در عبادت را پیشه خود ساخت و به نذر خود در راه خدا وفا نمود و سنتهایی را پی ریزی کرد که وحی الهی اکثر آنها را تصویب نمود آنگاه به سنتهایی که نیای پیامبر پی ریزی کرده بود اشاره می کند. (۱)

۲- در حمله «ابرهه» به سرزمین مکه به قصد تخریب خانه خدا، توحید و یکتاپرستی «عبدالمطلب» و روگردانی او از «بتان» قریش، به خوبی دیده می شود او وقتی از تصمیم ابرهه آگاه شد و گزارش رسید که شتران او را سپاه پیل به یغما برده است، یکسره به اردوگاه «ابرهه» رفت و مورد تجلیل و احترام او قرار گرفت، تنها چیزی که از او درخواست کرد این بود که دستور دهد اموال به غارت رفته او را باز گردانند.

«ابرهه» از درخواست کوچک او در برابر تصمیم خطرناکی که او نسبت به تخریب کعبه نموده بود، در شگفت فرو رفت و گفت من از درخواست ناچیز تو در شگفتم من آمده ام خانه ای را ویران کنم که مایه افتخار قبیله و نیاکان تو است ولی تو از شترهایی که به غارت رفته سخن می رانی چه بهتر بود که از من درخواست می کردی تا از این کار صرف نظر کنم.

«عبدالمطلب» با چهره باز و قلبی مطمئن گفت: من صاحب شترم و برای مطالبه آن آمده ام خانه نیز صاحبی دارد، که از آن حفاظت می کند ابرهه گفت چیزی نمی تواند مانع از تصمیم من گردد این سخن را بگفت فوراً دستور داد که شتران او را بازگردانند او نیز پس از تحویل، همه را نذر کعبه کرد و در حرم رها نمود که هر نوع درازی به آنها، مایه ظهور خشم الهی گردد آنگاه به سوی قریش آمد و همگان را از تصمیم ابرهه آگاه ساخت، سپس یکسره به سوی کعبه رفت و حلقه باب کعبه را با

ص: ۴۳

۱- [۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸ ط نجف.

گروهی از قریش به دست گرفت و به مناجات با خدای خود پرداخت و ضمن گفتگوی خود با خدا، چنین گفت:

«پروردگارا! به جز تو به کسی امیدی ندارم، آنان را از حریم خانه خود باز دار، دشمن خانه تو، دشمن تو است، آنان را از تخریب جلوگیری نما».^(۱)

اگر نیای پیامبر یک فرد بت پرست بود در این لحظات حساس باید بسان دیگر مشرکان به بتان کعبه پناه برد، و دست حاجت به سوی آنها دراز نماید.

۳- در یکی از سالها، که آسمان از ریزش باران بخل میورزید، در چنین شرایطی، قریش حضور «عبدالمطلب» رسیدند و همگان بر فراز کوه «ابی قبیس» قرار گرفتند عبدالمطلب پیامبر را در حالی که آن روز کودکی بیش نبود همراه خود به کوه آورد و با خدای خود چنین راز و نیاز کرد:

«خداوندا! این افراد بندگان و کنیزان تو و کودکان آنها هستند، تو از وضع آنان و خشک سالیهای پی در پی آگاه هستی، پروردگارا دامهانا بود شده چیزی نمانده که نفوس نیز هلاک شوند، خدایا قحطی را به فراخی تبدیل بفرما، او در حالی که با خدای خود سخن می گفت ناگهان رحمت حق فرود آمد، بیابانها و گودالها را پر آب نمود».

در این مورد سرایندگان اشعاری در ستایش عبدالمطلب سروده اند که یک بیت آن را می نگاریم:

مبارک الاسم یستسقی الغمام به *** ما فی الأنام له عدل ولا خطر^(۲)

«مبارک نام، نامی که به وسیله او از ابر آسمان، باران طلبیده می شود در میان مردم برای او لنگه و همتایی نیست».

در این مورد ابوطالب قصیده ای دارد که در سیره حلبی و غیره نقل شده است.

۴- شهرستانی در ملل و نحل سرگذشت «استسقاء» عبدالمطلب را روشتر

ص : ۴۴

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۲.

۲- [۲] سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۳.

نقل می کند و می گوید: دو سال گذشت قطره ای باران از آسمان مکه به سرزمین آن فرود نیامد، وی به ابوطالب دستور داد که فرزند او را «محمد» که در آن روزها کودک شیرخواری بیش نبود حاضر کند، او نوه خویش را روی دست گرفت و رو به کعبه ایستاد، و گفت: خدایا به حقّ این کودک ما را از باران رحمت خود سیراب نما. این جمله ها را می گفت در حالی که نوه خود را به سمت بالا می انداخت، و می گرفت، دعای او به هدف اجابت رسید، و چیزی نگذشت که باران رحمت به شدت بارید تا آنجا که ترسیدند که به مسجد الحرام آسیبی وارد شود.

سپس می نویسد: او در پرتو این نور (محمد صلی الله علیه و آله وسلم) فرزندان خود را به اخلاق نیک و روشهای ستوده دستور می داد، و می گفت پس از این جهان سرای دیگری است که در آنجا نیکوکاران به پاداش کار خود و بدکاران به کیفر اعمال خود خواهند رسید. (۱)

۵_ در سایه اختلافی که میان او و قریش پس از حفر چاه زمزم رخ داد، قریش برای رفع اختلاف تصمیم گرفتند که همراه عبدالمطلب به کاهنی که در جانب شام زندگی می کرد، مراجعه کنند در نیمه راه، عطش بر آنان غلبه کرد و همگی در آستانه مرگ قرار گرفتند، در این موقع تصویب شد که هر فردی از آنان برای خود گودالی به عنوان قبر بکند، که اگر مرگ او فرا رسد کسی که در کنار او است او را در گودال دفن کند و بدین صورت همگی جز آخرین نفر، در زیر خاک قرار گیرند و طعمه درندگان نشوند. هر فردی برای خود قبری کند و در انتظار فرا رسیدن مرگ خود نشست و همگی در این حالت به سر می بردند که ناگهان «عبدالمطلب» گفت برخیزید در این بیابان گشت بزنیم شاید بر آبی دست یابیم زیرا دراز کشیدن و در انتظار مرگ نشستن جز ناتوانی، چیزی نیست، گشت زنی آغاز گردید، افراد در اطراف بیابان پراکنده شدند، ناگهان آبی از زیر پای شتر عبدالمطلب فوران کرد «عبدالمطلب» و یاران او تکبیر گفتند و با شادی و خرسندی خاصی از آن نوشیدند و

ص : ۴۵

۱- [۱] ملل و نحل شهرستانی، ج ۲، ص ۲۴۸، مصر، تحقیق «بدران».

ظرفها را پر کرده و در همان نقطه از مخاصمه با عبدالمطلب دست برداشتند و گفتند: خدایی که در این بیابان تو را با این آب زلال سیراب کرده همان خدا نیز زمزم را در اختیار تو نهاده و لازم است همگی به مکه بازگردیم و سرپرستی «سقاییت حجاج» را تو برعهده بگیری. (۱)

۶- اُمّ ایمن می گوید «سرپرستی محمد» - پس از بازگشت از صحرا - بر عهده من بود، روزی از او غفلت کردم ناگهان «عبدالمطلب» را بر بالین خود دیدم و به من گفت من فرزندم را در نقطه ای به نام «سدره» یافتم مبادا از او غفلت ورزی، اهل کتاب می گویند او پیامبر این امت است و من از شرّ آنان نسبت به او در امان نیستم. اُمّ ایمن افزود: عبدالمطلب غذایی صرف نمی کرد مگر اینکه می گفت: فرزندم را حاضر کنید و او را گاهی در کنار خود و گاهی روی زانو می نشاند و در همه چیز او را بر خود مقدم می داشت. (۲)

۷- او به هنگام مرگ، حکومت مکه و امور مربوط به کعبه را به فرزند خود «زبیر» و سقاییت زمزم و سرپرستی پیامبر را به فرزند دیگرش «ابوطالب» واگذار کرد و وجود محمد را در خانواده خویش شرف عظیم خواند و اشعاری به هنگام مرگ سروده که مضمون آن تأکید بر سعی و کوشش در حفظ پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از گزند دشمنان می باشد. (۳)

با توجه به این قضایا و نظائر آن در تاریخ، دیگر نباید در ایمان عبدالمطلب و توحید و یکتاپرستی او، شک و تردید نمود، مردی که پیوسته مورد عنایت گسترده الهی می باشد، محال است گرد بت بگردد، از عبادت خدای یکتا روی گرداند و به مخلوق چوبین و آهنین او متوسل گردد.

پس از درگذشت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و مطرح شدن خلافت عترت و پیدایش

ص : ۴۶

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۴.

۲- [۲] سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی، ج ۱، ص ۶۴.

۳- [۳] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰.

محدثان عثمانی که پیوسته در پایین آوردن مقام علی و فرزندان او کوشش می نمودند، خصوصیات زندگی نیاکان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رابه دست فراموشی سپرده شد زیرا نقل هر نوع رویدادی که از کرامت و فضیلت این بیت حکایت می کرد مایه سرفرازی امام بود از این جهت، غرض ورزیها و یا خوف و ترس سبب شد که این بخش از زندگی بیت نبوی به صورت بسیار کم رنگ در تاریخ مطرح گردد و این مقدار کمی که نقل گردیده در پرتو الطاف الهی از گزند دشمنان مصون مانده است.

۲_ ایمان ابوطالب پیش از بعثت

اشاره

سیاست گذاران حکومت‌های وقت، از ترس اینکه مبادا فضیلتی در حق امام علی (علیه السلام) به نام «ایمان پدر بزرگوار» او به نبوت پیامبر، ثابت گردد، سعی و تلاش نموده اند که او را یک فرد غیر مؤمن قلمداد کنند، و اگر یک دهم شواهدی که بر ایمان ابوطالب در اختیار هست، در باره یک فرد بی طرف وجود داشت، همگان به ایمان او اذعان پیدا می کردند و او را صحابی عادل، و جانباز و فداکار، معرفی می نمودند ولی چون این دلایل انبوه در باره والد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است پرده های ضخیم تعصب مانع از آن شده است که سیمای واقع، به نحوی که هست مشاهده گردد از آنجا که در باره ایمان او کتابها و رساله های فراوان نوشته شده است و ما نیز در کتاب «فروغ ابدیت» به گونه ای گسترده سخن گفته ایم، از این جهت در این مورد به فشرده گویی پرداخته و به اندکی از دلایل روشن اشاره می نماییم و مجموع دلایل خود را در باره ایمان او به پیش از بعثت و یا پس از آن در دو بخش مطرح می کنیم:

الف: یکتا پرستی ابوطالب پیش از بعثت

۱_ توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در طلب رحمت

پس از درگذشت عبدالمطلب، که حفاظت پیامبر بر عهده ابوطالب بود، بار

دیگر خشک سالی عجیبی مکه و حومه آن را فرا گرفت قریش حضور عمومی پیامبر رسیدند و از او درخواست نمودند که برای آنان رحمت بطلبد او برادر زاده خود را بیرون آورد که بسان خورشیدی بود که ابرهای سیاه از اطراف آن کنار رفته باشد، و او را روی دست گرفت و پشت او را بر دیوار کعبه قرار داد، در حالی که با انگشت خود به او اشاره می کرد، مناجات خود را آغاز نمود و در آسمان لکه ابری وجود نداشت، ناگهان دعای او مستجاب شد از کنار و گوشه، ابرها گرد آمدند باران شدیدی منطقه را فرا گرفت، بیابانها و آبادیها از باران پر شد ابوطالب بعدها در قصیده ای که در مدح پیامبر سروده به این واقعه اشاره می کند و قصیده از قصائد معروف است که در کتابهای ادب و حدیث و تاریخ نقل شده است چنانکه می فرماید:

وایض یستسقی الغمام بوجهه *** شمال الیتامی عصمه للأرامل

«سفید روئی که با چهره نورانی او باران طلبیده می شود، پناهگاه یتیمان و سرپرست بیوه زنان است».(۱)

وی این قصیده را موقعی که «بنی هاشم» همگی در شعب محصور بودند، سروده و در آن ایمان روشن خود را به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و آیین استوار او ابراز داشته است اگر در زندگی ابوطالب دلیل و گواهی بر ایمان او جز چنین «استسقائی» کافی بود که اهل تحقیق، ایمان و یکتاپرستی او را پیش از بعثت یک امر مسلم بگیرند.

۲_ زاهدی او را از تولد فرزندش علی علیه السلام آگاه می سازد

یکی از افراد وارسته روزگار که به زهد و عبادت معروف بود، به ابوطالب گفت به من الهام شده است که به همین زودی از صلب تو فرزندی که ولی خدا می باشد،

ص : ۴۸

۱- [۱] سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۱۶، و ابن هشام متن قصیده را در سیره آورده است به ج ۱، ص ۲۷۲ _ ۲۸۰ مراجعه شود.

متولد می گردد، وقتی علی (علیه السلام) در کعبه دیده به جهان گشود او را در میان مردم از ولادت فرزند خود در خانه خدا مطلع ساخت، سپس ابوطالب وارد کعبه شد و از خدا درخواست کرد که او را در گزینش نام برای نوزاد کمک کند، هاتفی ندا در داد و گفت:

فاسمه من شامخ علی *** علی اشتق من العلی

«نام او از نام بلند (خدای العلی) گرفته شده و از آن مشتق می باشد و اسم او «علی» است»^(۱).

۳_ برادر زاده را همراه خود به شام می برد

کاروان قریش عازم شام بود، و قرار بود ابوطالب نیز با آن کاروان برای امر بازرگانی به شام برود، تصمیم گرفته بود برادر زاده را در مکه نزد اقوام خود بگذارد، به هنگام حرکت کاروان، اشک در دیدگان برادر زاده حلقه زد و عواطف سرشار عمو را طوفانی ساخت، از این جهت ابوطالب ناچار شد که «محمد» را نیز همراه خود به شام ببرد، ورنج سفر با کودک دوازده ساله را، تحمل کند در این مسافرت ابوطالب از نزدیک احترام بی سابقه «راهب بصری» را از برادر زاده خود مشاهده کرد، راهب شام با کمال صراحت گفت او همان پیامبری است که حضرت مسیح و پیش از او موسی بن عمران از طلوع او خبر داده است اگر یهودیان او را شناسائی کنند به قتل می رسانند.^(۲)

یک چنین گفتاری از یک راهب بیگانه در باره «محمد» مایه ایمان هر انسانی بی غرض می گردد تا چه رسد به ابوطالب که نسبت به برادر زاده خود سراسر عشق و اخلاص بود.

ص : ۴۹

۱- [۱] مناقب ابن شهر آشوب، ۳۶۰، بحار ۳۵/۱۹.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۲، طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۲۰.

اگر از همه این مسائل صرف نظر کنیم تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که «عبدالمطلب» ابوطالب را کفیل پیامبر قرار داده بود آیا صحیح است که شخصیتی مانند عبدالمطلب که سرشار از توحید و اخلاص بود برادر زاده خود را که می دانست پیامبر آخر الزمان است به یک فرد مشرک و بت پرست بسپارد، و مردی را که سرانجام بتها را خواهد شکست در اختیار فردی بگذارد که در برابر بتها سجده و کرنش می نماید، عقل و خرد می گوید اگر خط مشترکی معنوی میان او و فرزندش ابوطالب وجود نداشت هرگز عزیز قریش را به چنین انسانی نمی سپرد.

ابوطالب در اشعار خود به چنین وصیت اشاره کرده و می گوید:

راعیت فیه قرابه موصوله *** و حفظت فیه وصیته الأجداد (۱)

«در باره محمد پیوند خویشاوندی و سفارش نیاکان را رعایت کردم یعنی اگر در باره او جانبازی و فداکاری می کنم به خاطر سفارشی است که از نیاکان در باره حفظ «محمد» به ما رسیده است».

این حوادث چهارگانه که همگی پیش از بعثت رخ داده به اضافه دیگر حوادثی که در این مقطع تحقق پذیرفته ما را به ایمان و اخلاص و یکتاپرستی ابوطالب رهبری می کند و شک و شبهه را از دلها می زداید اکنون وقت آن رسیده که به دلائل ایمان او به نبوت پیامبر گرامی پس از بعثت اشاره کنیم این دلائل به اندازه ای فراوان است که نقل یک دهم آنها در این صفحات برای ما امکان پذیر نیست.

ب: ایمان ابوطالب پس از بعثت

اشاره

هرچند درباره ایمان او به برادر زاده خود کتابهای فراوانی نوشته شده و حقیقت

ص : ۵۰

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۲، طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۲۰.

به نحو روشن، بازگو شده است ولی مشکل اذعان به ایمان او دو چیز است که یکی علاج پذیر و دیگری علاج ناپذیر است.

علت شک در ایمان برای ساده لوحان این است که چرا او مانند ابوذر و ابن مسعود در مسجد الحرام تظاهر به ایمان ننموده و فقط سعی خود را مبذول می داشت که برادر زاده را از گزند دشمن حفظ کند.

در حالیکه نکته تردید و یا انکار غیر این گروه این است که او پدر علی امیرمؤمنان است اگر ثابت شود که پدر او یک فرد مؤمن بوده در این صورت گذشته بر اینکه فضیلتی برای او ثابت می شود، سبب می گردد که دیگر خلفا از این فضیلت بی بهره شوند.

اگر جهت نخست از طریق دلائل تاریخی قابل رفع است ولی جهت دوم با بحث علمی برطرف نمی گردد. از این لحاظ ما در اینجا دلائل ایمان او را به نبوت برادر زاده اش را می نگاریم تا گروه نخست پس از دقت، شک را از دلها، بزدایند همچنانکه از خداوند «مقلب القلوب» خواستاریم، با ولایت تکوینی در دلهای گروه دوم تصرف کند و آنها را برای درک حقیقت آماده سازد و به آنان گوش شنوا و چشم بینا عنایت فرماید.

دلائل سه گانه بر ایمان ابوطالب

بهترین و مطمئن ترین راه برای کشف خصوصیات روحی یک فرد، دقت در امور سه گانه مربوط به او است:

۱_ گفتار او در این مورد.

۲_ رفتار او در این ماجرا.

۳_ سخنان نزدیکان وی در حق او.

ما برای کشف حقیقت هر سه راه را می پیماییم، تا ببینیم ما را به کجا رهبری می کنند.

ما از میان قصائد طولانی وی قطعاتی چند انتخاب می نمایم و برای روشن شدن مطلب ترجمه آنها را نیز می نگاریم:

لِیَعْلَمَ خِیَارَ النَّاسِ أَنْ مُحَمَّدًا *** نَبِیُّ كَمُوسَى وَالْمَسِیْحِ بْنِ مَرْیَمِ

آتانا بهدی مثل ما اتیابه *** فكلّ بأمر الله یهدی ویعصم (۱)

«اشخاص شریف و فهمیده بدانند که محمد بسان موسی و مسیح پیامبر است همان هدایت الهی را که آن دو نفر در اختیار داشتند، او نیز دارد و تمام پیامبران به فرمان خداوند، مردم را راهنمایی و از گناه باز می دارند».

تَمْنِیْتُمْ أَنْ تَقْتُلُوهُ وَإِنَّمَا *** أَمَانِیْكُمْ هَذِی كَأَحْلَامِ نَائِمِ

نبی آتاه الوحی من عند ربّه *** ومن قال لا، یقرع بها سن نادم

«سران قریش، تصوّر کرده اند که می توانند بر او دست بیابند در صورتی که آرزویی را در سر می پروراند که کمتر از خوابهای آشفته نیست او پیامبر است. وحی از ناحیه خدا بر او نازل می گردد و کسی که بگوید نه، انگشت پشیمانی به دندان خواهد گرفت».

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا *** رَسُولًا كَمُوسَى خَطًّا فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

وَأَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةً *** وَلَا حَيْفَ فِيمَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِالْحُبِّ (۲)

«قریش، آیا نمی دانید که ما او (محمد) را مانند موسی پیامبر یافته ایم و نام

ص : ۵۲

۱- [۱] دیوان ابوطالب، ص ۳۲، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲- [۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۴ و دیوان ابوطالب، ص ۱۷۳.

و نشان او در کتابهای آسمانی قید گردیده است، و بندگان خدا محبت مخصوصی به وی دارند و نباید در باره کسی که خدا محبت او را در دل هایی به ودیعت گذارده ستم کرد».

وَاللّٰهُ لَن يَّصْلُوٰا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ *** حَتّٰى اَوْسَدَ فِى التَّرَابِ دَفِيْنَا

فَاَصْدَعَ بِاَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاضُهُ *** وَاَبْشَرَ بِذَاكَ وَقَرَّ مِنْكَ عِيُوْنَا

وَدَعُوْتِنِى وَعَلِمْتَ اَنَّكَ نَاصِحِى *** وَلَقَدْ دَعُوْت وَاَنْتَ اَمِيْنَا

وَلَقَدْ عَلِمْتَ اَنَّ دِيْنَ مُحَمَّدٍ (صَلٰى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) *** مِنْ خَيْرِ اٰدِيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْنَا (۱)

«برادر زاده ام! هرگز قریش به تو دست نخواهند یافت، و تا آن روزی که لحد را بستر کنم، و در میان خاک بخوابم، دست از یاری تو بر نخواهم داشت، به آنچه مأموری آشکار کن، از هیچ کس مترس، و بشارت ده، و چشمانی را روشن ساز، مرا به آیین خود خواندی و می دانم تو، پند ده من هستی، و در دعوت خود امین و درستکاری، حقا که کیش «محمد» از بهترین آیینها است».

أَوْ تَوَّمِنُوْا بِكِتَابِ مَنْزَلِ عَجَبٍ *** عَلٰى نَبِىِّ كَمُوْسٰى أَوْ كَذٰى النُّوْنِ (۲)

«یا اینکه ایمان، به قرآن سراپا شگفتی بیاورید که بر پیامبری مانند موسی و یونس نازل گردیده است».

هریک از این قطعات، قسمت کوچکی از قصائد مفصل و سراپا نغز ابوطالب است که ما به عنوان نمونه، برجسته های آنها را، که صریحاً ایمان او را به کیش برادر زاده اش می رساند انتخاب نمودیم.

خلاصه سخن: هر یک از این اشعار در اثبات ایمان و اخلاص گوینده آنها کافی است و اگر گوینده این ابیات یک فرد خارج از محیط اغراض و تعصبات بود

ص : ۵۳

۱- [۱] تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۲.

۲- [۲] مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۷، الحجه/۵۷.

همگی بالاتفاق به ایمان و اسلام سراینده آن حکم می کردیم ولی از آنجا که سراینده آنها «ابوطالب» است و دستگاه تبلیغاتی سازمان های سیاسی اموی و عباسی پیوسته بر ضد آل ابوطالب کار می کردند، از این نظر گروهی نخواسته اند یک چنین فضیلت و مزیتی را برای ابوطالب اثبات کنند.

از طرفی وی، پدر علی است که دستگاههای تبلیغی خلفای اموی بر ضد او پیوسته تبلیغ می کردند، زیرا اسلام و ایمان پدر وی، فضیلت بارزی در باره او حساب می شد در حالی که کفر و شرک پدران دیگر خلفا موجب کسر شأن آنها بود.

به هر حال، علیرغم تمام این سروده ها و گفتارها و کردارهای صادقانه، گروهی به تکفیر وی برخاسته، حتی به آن اکتفا نکرده و ادعا کرده اند که آیاتی در باره ابوطالب که حاکی از کفر او است، نازل شده است تو گویی جهان اسلام مشکلی جز ابوطالب نداشت و باید آیاتی در باره او فرود آید و یا پیامبر از جایگاه او در دوزخ سخن بگوید.

راه دوّم برای اثبات ایمان ابوطالب

راه دوّم، شیوه رفتار او با پیامبر و نحوه فداکاری و دفاع او از ساحت اقدس پیامبر است و هر کدام از آن خدمات می تواند آئینه فکر و روشنگر روحیات او باشد، زیرا:

ابوطالب شخصیتی است که راضی نشد برادر زاده او دلشکسته شود، و علیرغم تمام موانع و نبود امکانات، زحمت بردن او را به شام همراه خود پذیرفت.

پایه اعتقاد او به فرزند برادر، تا آن حدّ است که او را همراه خود به مصلی برد و خدا را به مقام او قسم داد و باران رحمت طلبید.

وی در راه حفظ پیامبر از پای نشست، و سه سال در بدری و زندگی در شکاف کوه و اعماق دره را، بر ریاست و سیادت مکه ترجیح داد تا آنجا که این آوارگی

سه ساله، او را فرسوده ساخت و مزاج خود را از دست داد و چند روز پس از نقض محاصره اقتصادی که به خانه وزندگی برگشت، بدرود زندگی گفت.

ایمان او به رسول خدا به قدری قرص و محکم بود که راضی بود تمام فرزندان گرامی وی کشته شوند ولی او زنده بماند علی را در رختخواب وی می خوابانید، تا اگر سوء قصدی در کار باشد به وی اصابت نکند بالاتر از آن روزی حاضر شد که تمام سران قریش به عنوان انتقام کشته شوند، و طبعاً بزرگان بنی هاشم نیز کشته می شدند اینک شرح آن:

سران قریش در خانه ابوطالب با حضور پیامبر انجمنی تشکیل دادند سخنانی میان آنان رد و بدل گردید، سران قریش بدون اینکه نتیجه ای از مصاحبه خود بگیرند از جای خود بلند شدند، در حالی که عقبه بن ابی معیط، بلند بلند می گفت: او را به حال خود باقی بگذارید، پند و نصیحت سودی ندارد و باید او را ترور کرد و به زندگی وی خاتمه داد. (۱)

ابوطالب از شنیدن این جمله، سخت ناراحت گردید ولی چه می توانست بکند، آنان به عنوان میهمان وارد خانه او شده بودند اتفاقاً رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) همان روز از خانه بیرون رفت و دیگر به خانه برگشت طرف مغرب، عموهای آن حضرت به خانه وی سر زدند، اثری از او ندیدند ناگهان ابوطالب، متوجه گفتار قبلی «عقبه» گردید و با خود گفت حتماً برادر زاده ام را ترور کرده اند و به زندگی او خاتمه داده اند.

با خود فکر کرد که کار از کار گذشته، باید انتقام محمد را از فرعونهای مکه بگیرد تمام فرزندان هاشم و عبدالمطلب را به خانه خود دعوت کرد، دستور داد که هر کدام، سلاح برنده ای را زیر لباسهای خود پنهان کنند، و دسته جمعی وارد مسجد الحرام گردند، هر یک از آنها در کنار یکی از سران قریش بنشینند و هر موقع صدای ابوطالب بلند شد و گفت: یا معشر قریش ابغی محمداً «ای سران قریش محمد را

ص : ۵۵

۱- [۱] لَانَعُودُ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ مَاخِيرَ مِنْ أَنْ نَعْتَالَ مُحَمَّدًا.

از شما می خواهم»، فوراً از جای خود برخیزند و هر کس شخصی را که در کنارش نشسته است ترور کند، تا به این وسیله جملگی به قتل برسند.

ابوطالب عازم رفتن بود که ناگهان «زید بن حارثه» وارد خانه شد و آمادگی آنها را دید دهانش از تعجب باز ماند، و گفت هیچ گزندی به پیامبر نرسیده، و حضرتش در خانه یکی از مسلمانان مشغول تبلیغ است این را گفت و بی درنگ دنبال پیامبر دوید، و حضرت را از تصمیم خطرناک ابوطالب آگاه ساخت پیامبر نیز برق آسا، خود را به خانه رساند چشم ابوطالب به قیافه جذّاب و نمکین برادر زاده افتاد در حالی که اشک شوق از گوشه چشمان او سرازیر بود، رو به وی کرد و گفت: این کنت یا ابن اخی اُکنت فی خیر؟ «برادر زاده ام کجا بودی؟ در این مدّت شاد و خرم و دور از گزند بودی؟» پیامبر جواب عمو را داد و گفت: از کسی آزاری به من نرسیده است.

«ابوطالب» تمام آن شب را به فکر فرو رفته بود و با خود می اندیشید و می گفت: اگر چه امروز برادر زاده ام مورد هدف دشمن قرار نگرفت، ولی قریش تا او را نکشند آرام نخواهند گرفت صلاح در این دید که فردا پس از طلوع آفتاب موقع گرمی مجلس قریش، با جوانان بنی هاشم و عبدالمطلب، وارد مسجد گردد و آنها را از تصمیم دیروز خود آگاه سازد، شاید ربی در دل آنها بیفتد و بعدها نقشه کشتن محمّد را نکشند آفتاب مقداری بالا آمد، وقت آن شد که قریش از خانه ها به سوی محافل خود روانه شوند، هنوز مشغول سخن نشده بودند که قیافه ابوطالب از دور پیدا شد و دیدند جوانان دلاوری به دنبال او می آیند همه دست و پای خود را جمع کردند و منتظر بودند که ابوطالب چه می خواهد بگوید و برای چه منظوری باین دسته، وارد مسجد الحرام شده است؟

ابوطالب در برابر محفل آنان ایستاد و گفت: دیروز محمّد، ساعاتی از دیده های ما غایب گردید من تصوّر کردم که شما به دنبال گفتار «عقبه» رفته، و او را به قتل رسانیده اید از اینرو تصمیم گرفته بودم با همین جوانان وارد مسجد الحرام شوم و به هر یک دستور داده بودم در کنار یکی از شماها بنشینند، و هر موقع صدای

من بلند شد همگی بیدرنگ از جای برخیزند و با حربه های پنهانی خود، خون شما را بریزند ولی خوشبختانه محمد را زنده یافتیم و او را از گزند شما مصون دیدم، سپس به جوانان دلاور خود دستور داد، که سلاحهای پنهانی خود را بیرون آوردند، و گفتار خود را با این جمله پایان داد به خدا قسم اگر او را می کشتید، احدی از شما را زنده نمی گذاشتم و تا آخرین نیرو با شما می جنگیدم و... (۱).

شما ای خواننده گرامی، اگر صفحات تاریخ زندگی حضرت ابوطالب را از نظر بگذرانید، ملاحظه خواهید نمود که وی چهل و دو سال تمام پیامبر را یاری نمود و بالأخص در ده سال اخیر زندگانی او، که مصادف با بعثت و دعوت آن حضرت بود، جانبازی و فداکاری بیش از حد در راه پیامبر از خود نشان داد و یگانه عاملی که او را تا این حد استوار و پای برجا ساخته بود، همان نیروی ایمان و عقیده خالص او نسبت به ساحت مقدس پیامبر اسلام بوده است، و اگر فداکاری های فرزند عزیز او علی را، به خدمات پدر ضمیمه کنید، حقیقت اشعار یاد شده در زیر که ابن ابی الحدید، در این باره سروده است برای شما روشن می شود اینک ترجمه بخشی از آن اشعار:

«هرگاه ابوطالب و فرزند او نبود، *** هرگز دین، قد، راست نمی کرد.

وی در مکه از او حمایت کرد، *** و فرزند او در «یثرب» در گردابهای مرگ فرو رفت. [۲]

وصیت ابوطالب هنگام مرگ

وی هنگام مرگ به فرزندان خود چنین گفت: من «محمد» را به شما توصیه می کنم زیرا او امین قریش و راستگوی عرب، و حائز تمام کمالات است آئینی آورده که دلها بدان ایمان آورده، اما زبانها از ترس شماست به انکار آن برخاسته است من

ص : ۵۷

۱- [۱] «والله لو قتلتموه ما أبقیت منکم أحداً حتی نتفانی نحن و أنتم» طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۳؛ طرائف، ص ۸۵. ۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۸۴.

اکنون می بینم که افتادگان وضعیفان عرب، به حمایت او برخاسته و به او ایمان آورده اند، و محمد با کمک آنها بر شکستن صفوف قریش قیام نموده است، سران قریش را خوار، خانه های آنان را ویران، و بی پناهان آنها را قوی و نیرومند و مصدر کار نموده است سپس گفتار خود را با جمله های زیر پایان داد:

ای خویشاوندان من، از دوستان و حامیان حزب او (اسلام) گردید هر کسی پیروی او را نماید، سعادت مند می گردد؛ هرگاه اجل مرا مهلت می داد، من حوادث روزگار را از او دفع می نمودم. (۱)

ما شک نداریم که وی در این آرزو راستگو بوده، زیرا خدمات و جانفشانیهای ده ساله او، گواه صدق گفتار او است چنانکه گواه صدق، وعده ای است که وی در آغاز بعثت به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) داد، زیرا روزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تمام اعمام و خویشاوندان خود را دور خود جمع کرد و آیین اسلام را به آنها معروض داشت، ابوطالب به او گفت: برادر زاده ام قیام کن، تو والا مقامی، حزب تو از گرامی ترین حزبها است تو فرزند مرد بزرگی هستی، هرگاه زبانی تو را آزار دهد، زبانه های تیزی به دفاع از تو برمی خیزند، و شمشیرهای برنده ای آنها را می رباید به خدا سوگند اعراب، مانند خضوع حیوان نسبت به مادرش، در پیشگاه تو خاضع خواهند شد. (۲)

ص : ۵۸

۱- [۱] «کونوا له ولاء، و لحزبه حماه، و الله لا یسلک أحد سبیلہ إلا رشد، و لا یأخذ رشده ولا یأخذ أحد بهداه، إلا سعد، و لو کان لنفسی مدّه و فی أجلی تأخیر لکففت عنه الهزاهز، و لدافعت عنه الدوافع». سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۰، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲- [۲] «أخرج ابن أخی فأنک الرفیع کعباً، و المنیع حزباً و الأعلى أباً و الله لا یسلکک لسان الاسلقته السن حداد، و اجتذبتہ سیوف حداد، و الله لتذلن لک العرب ذلّ البهیم لحاضنها» الطرائف» تألیف سید بن طاوس، ص ۸۵ نقل از کتاب «غایه السؤل فی مناقب آل الرسول» نگارش ابراهیم بن علی دینوری.

خوب است ایمان و اخلاص ابوطالب را از نزدیکان بی غرض او پیرسیم زیرا اهل خانه به درون خانه و آنچه در آن می گذرد داناترند. (۱)

۱_ وقتی علی (علیه السلام) خیر مرگ ابوطالب را به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) داد، وی سخت گریست و به علی دستور غسل و کفن صادر نمود و از خدا برای او طلب مغفرت نمود. (۲)

۲_ امام باقر (علیه السلام) می فرماید: ایمان ابوطالب، بر ایمان بسیاری از مردم ترجیح دارد و به امیرمؤمنان دستور می داد از طرف وی حج بجا آورند. (۳)

۳_ امام صادق (علیه السلام) فرمود: حضرت ابوطالب بسان اصحاب کهف است، که در دل ایمان داشتند، و تظاهر به شرک می نمودند، از این جهت دوبار مأجور خواهند بود. (۴)

نظر دانشمندان شیعه

علمای امامیه وزیدیه، به پیروی از اهل بیت همگی اتفاق دارند که ابوطالب یکی از افراد برجسته اسلام بوده و روزی که جان از بدنش خارج گردید، دلی ملامت از ایمان و اخلاص به اسلام و مسلمانان داشت و در این باره کتابها و رساله های زیادی نوشته اند از اعصار گذشته تاکنون هیچده کتاب در باره ایمان ابوطالب به رشته تحریر در آمده است برای آگاهی بیشتر به کتاب «الغدیر» ج ۷، ص ۴۰۲_۴۰۴ چاپ نجف مراجعه بفرمائید.

ص : ۵۹

۱- [۱] أهل البیت أدری بما فی البیت.

۲- [۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۶.

۳- [۳] همان مدرک، ص ۶۸.

۴- [۴] اسرّوا الإیمان و أظهروا الشرک فاتاهم اللّٰه أجرهم مرتین. اصول کافی، ص ۲۴۴.

برخی از نویسندگان مانند بخاری و مسلم، از روایاتی چون سفیان بن سعید ثوری، عبد الملک بن عمیر، و عبد العزیز بن محمد درآوردی، به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین نسبت داده اند:

«وجدته فی غمرات من النار فأخرجته إلی ضحضاح».

«او (ابوطالب) را در انبوه آتش یافتم، پس وی را به ضحضاح (پایاب) منتقل نمودم».

«لعله تنفعه شفاعتی یوم القیامه فیجعل فی ضحضاح من النار یبلغ کعبیه یغلی منه دماغه».

«شاید که شفاعت من به او (ابوطالب) در رستخیز سودی رساند پس در پایابی از آتش قرار گیرد که آتش، بر برآمدگی پاهای وی برسد به طوری که مغز او به جوش آید».

گرچه انبوه روایات اسلامی یاد شده و دلایل روشنی که بیان گردید، بی پایگی «حدیث ضحضاح» را اثبات می نماید، لکن به منظور روشن تر شدن مسئله در دو زمینه، به بررسی آن می پردازیم:

۱- بی پایگی سند حدیث ضحضاح

اشاره

چنانکه بیان گردید، روایان حدیث ضحضاح عبارتند از: سفیان بن سعید ثوری، عبد الملک بن عمیر، عبد العزیز بن محمد درآوردی که ما با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال _ از اهل سنت _ (که احوال محدثان را بیان می نمایند)، وضعیت آنان را مورد تحقیق قرار می دهیم:

الف: سفیان بن سعید ثوری

ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان است که ذهبی _ یکی از دانشمندان

رجال اهل سنت _ درباره سفیان ثوری، چنین می گوید:

کان یدلس عن الضعفاء «سفیان ثوری چنین بود که به هنگام نقل از راویان ضعیف تدلیس می نمود» (۱).

این سخن گواه روشنگری است بر وجود تدلیس در روایات سفیان ثوری به طوری که احادیث وی را از درجه اعتبار ساقط می کند.

ب: عبدالملک بن عمیر

ذهبی، در مورد وی، چنین می گوید:

«طال عمره و ساء حفظه، قال أبو حاتم لیس بحافظ، تغیر حفظه وقال أحمد ضعف یغلط وقال ابن معین: مخلط، وقال ابن خراش: کان شعبی لا یرضاه و ذکر الکوسج عن أحمد أنه ضعیف جداً» (۲).

«توان حفظ و نگهداری حدیث را نداشت و نیروی حافظه وی نیز، دگرگون گردید احمد ابن حنبل می گوید: در حفظ، او ناتوان بود و درست سخن نمی گفت؛ ابن معین می گوید: وی احادیث نادرست را با روایات صحیح، درهم آمیخته است. ابن خراش می گوید: شعبی نیز به وی رضایت نداده است. کوسج نیز از احمد ابن حنبل حکایت نموده که وی را به شدت تضعیف کرده است».

از مجموع این سخنان استفاده می شود که عبدالملک بن عمیر، دارای صفات یاد شده در زیر بوده است:

۱_ کم حافظه و فراموشکار.

۲_ ضعیف (در اصطلاح رجال) یعنی کسی که نمی توان به روایت وی اعتماد نمود.

ص : ۶۱

۱- [۱] میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲- [۲] میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰.

۴_ مخلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح، مخلوط می نماید).

روشن است که هر یک از صفات یاد شده، به تنهایی بر بی پایگی احادیث عبد الملک بن عمیر، گواهی می دهد در حالی که تمام این نقاط ضعف در وی گرد آمده است.

ج: عبدالعزیز بن محمد در آوردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنت وی را نیز فراموشکار و بی حافظه دانسته اند که نمی توان به روایات او استدلال کرد.

احمد بن حنبل، در مورد او، چنین می گوید:

«إذا حدث من حفظه جاء ببواطيل» .

«هرگاه از حفظ، حدیث روایت نماید، سخنان بی پایه و نامربوط ارائه می دهد».

ابوحاتم نیز در باره وی می گوید:

لا یحتج به «به سخن وی نمیتوان استدلال کرد».

ابوزراعہ نیز او را «سیئی الحفظ» یعنی بد حافظه، معرفی نموده است. (۱)

از مجموع آنچه بیان گردید، به روشنی معلوم می شود که راویان اصلی حدیث ضحضاح، در نهایت ضعف بوده و هرگز نمی توان به احادیث آنان، اعتماد نمود.

از این بیان روشن می شود که نقل بخاری و یا مسلم، دلیل بر صحت و استواری حدیث نیست، هر چند گروهی چشم بسته بر تمام روایات این دو کتاب صحه گذارده اند.

ص : ۶۲

در حدیث یاد شده به رسول خدا چنین نسبت داده اند که آن حضرت، ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش منتقل نموده و بدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید، و یا آرزو نموده که تا روز رستاخیز از وی شفاعت نماید. در حالی که قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) تخفیف عذاب کافران و شفاعت شخص دیگری از آنان را نفی می نماید بنابراین، اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نمی توانست موجب تخفیف عذاب وی گردد و یا برای او آرزوی شفاعت نماید و بدین سان بی پایگی محتوای حدیث ضحضاح نیز، به ثبوت می رسد.

اینک دلائل روشن این مسئله را در پرتو کتاب و سنت، از نظر شما می گذرانیم:

الف: قرآن کریم در این زمینه چنین می فرماید:

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ). (۱)

«آتش دوزخ برای کافران است نه مرگ آنان فرا می رسد که بمیرند و نه عذاب آنان تخفیف داده می شود ما کافران را اینچنین، کیفر می دهیم».

ب: سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز شفاعت برای کافران را نفی می کند که به عنوان نمونه به برخی از این احادیث، اشاره می نمایم:

۱_ ابوذر غفاری از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین روایت می کند:

«اعطيت الشفاعة وهي نائلة من أمتي من لا يشرك بالله شيئاً». (۲)

«به من شفاعت عطا گردید و آن برای کسانی از امت من است که به خدا

ص : ۶۳

۱- [۱] سوره فاطر، آیه ۳۶.

۲- [۲] الترغیب و التهیب، ج ۴، ص ۴۳۳.

مشرك نباشند».

۲_ ابوهريه نيز از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) چنين روايت مى كند:

«وشفاعتى لمن شهد ان لا إله إلا الله مخلصاً وانّ محمداً رسول الله يصدق لسانه قلبه وقلبه لسانه».(۱)

«شفاعت من برای کسی است که با اخلاص به یگانگی خدا گواهی دهد و بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ رِسَالَتِ بِيَامِبر (صلى الله عليه وآله وسلم) نيز شهادت دهد و بگوید: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِطُورِي كِه سَخْنِ او با ايمان قلبى وى هماهنگ باشد».

آيات و روايات ياد شده به روشنى بى پاىگى متن حديث ضحضاح را به ثبوت مى رسانند.

نتيجه:

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گرديد كه حديث ضحضاح، از نظر سند و از جهت متن و محتوا، هيچ پايه و اساس ندارد و نمى توان بدان استدلال نمود و بدين سان استوارترين دژى كه دشمنان ابوطالب به منظور مخدوش ساختن ايمان نيرومند ابوطالب به آن پناهنده مى شدند، فرو مى ريزد.

ايمان والدين پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم)

دلایل روشن تاريخى ما را به ايمان نياکان و عموى پیامبر، حضرت ابوطالب (عليه السلام) رهبرى نمود، اکنون وقت آن رسیده است كه ايمان پدر و مادر پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) را مورد بررسى قرار دهيم.

نظريه مشهور در ميان علمای اسلام مانند «اماميه وزيديه» و محققان اهل

ص : ۶۴

سنت این است که «والدین» پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خط توحید بودند و آنی از آن منحرف نشده اند از آنجا که تاریخ از زندگانی هر دو کمتر ضبط کرده است از این جهت، منکران ایمان آنان کوچک ترین دلیلی در دست ندارند، در حالی که برای اثبات ایمان آنان قرائنی در دست هست که اینک به ترتیب می نگاریم:

۱- روزی «فاطمه خنمی» خود را بر «عبد الله» عرضه کرد او در پاسخ درخواست او دو شعر انشاء کرد که از پای بندی او به عفت و پاکدامنی، کاملاً حکایت می کند و چنین گفت:

أما الحرام فالممات دونه *** والحل لا حل فاستینه

یحمی الکریم عرضه ودینه *** فکیف بالأمر الذی تبغینه (۱)

«مرگ بهتر از اجابت به درخواست حرام است، درخواست حلالی وجود ندارد که در آن بررسی کنم، مرد کریم آبرو و دین خود را حفظ می کند، تا چه رسد به درخواست تو».

۲- پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سخنان خود می فرمود: «لم أزل أنقل من أصلاب الطاهرين إلى أرحام الطاهرات» = من پیوسته از صلب پدران طاهر، به رحمهای مادران پاک منتقل می شدم. مقصود از طهارت در این حدیث تنها پاکیزگی از اعمال زشت نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که پاکیزگی از شرک و بت پرستی را نیز در بر می گیرد. (۲)

۳- در باره ایمان مادر پیامبر (آمنه) کافی است بدانیم که او از نبوت فرزند خود کاملاً آگاه بود، در سفری که برای دیدن بستگان خود به مدینه رفته بود، و پیامبر را نیز همراه داشت، پیوسته می دید که «احبار» یهود مدینه از نبوت فرزند او خبر می دهند

ص : ۶۵

۱- [۱] سیره حلبی، ج ۱، ص ۴۶ و غیره.

۲- [۲] سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی، ج ۱، ص ۵۸.

واو از ترس گزند آنان فوراً مدینه را به عزم مکه ترک گفت و در نیمه راه در نقطه ای به نام «ابواء» درگذشت و به هنگام احتضار دیدگان خود را باز کرد، و به صورت فرزند خود نگریست و این دو بیت را سرود:

إِنْ صَحَّ مَا أَبْصَرْتُ فِي الْمَنَامِ *** فَأَنْتَ مَبْعُوثٌ إِلَى الْأَنَامِ

فَاللَّهِ أَنَهَاكَ عَنِ الْأَصْنَامِ *** أَنْ لَا تَوَالِيَهَا مَعَ الْأَقْوَامِ

«اگر آنچه در رؤیا دیده ام صحیح و یا برجا باشد تو بر انگیزخته شده جهانیان هستی خدا تو را از گرایش به بت بازداشته تا مانند دیگران به ولایت آنها معتقد نباشی».

آنگاه آخرین جمله های او این بود «کَلَّ حَى مَيْتٍ، وَكَلَّ جَدِيدَ بَالٍ، وَكَلَّ كَبِيرَ يَفْنَى، وَأَنَا مَيْتَةٌ وَذِكْرِي بَاقٌ وَوَلَدْتُ طَهْرًا».

«هر زنده ای می میرد، هر تازه ای کهنه می شود، هر بزرگی، فنا پذیر است و من می میرم و یاد من جاودان است و بر آیین پاک متولد شدم».

زرقانی در شرح مواهب از جلال الدین سیوطی نقل می کند که او پس از نقل این قسمت می گوید این اعترافها حاکی است که او یکتاپرست بوده زیرا از آیین ابراهیم نام برده و از رسالت فرزند خود بشارت داده است. (۱)

شیخ مفید که بیانگر عقائد امامیه است می گوید: علمای امامیه اتفاق نظر دارند که نیاکان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از آدم تا عبد الله همگی مؤمن و موحد بودند و در این مورد با آیات قرآن و اخبار استدلال نموده اند و خود پیامبر فرمود: من پیوسته از صلب پدران پاک به رحمهای مادران پاکیزه منتقل می شدم تا دیده به این جهان گشودم سپس می افزاید: آمنه بنت وهب بر خطّ توحید بود و او در زمره مؤمنان محشور می شود. (۲)

ص : ۶۶

۱- [۱] الاتحاف، نگارش شیرازی، ص ۱۴۴، سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی، ج ۱، ص ۵۷.

۲- [۲] أوائل المقالات، ص ۱۲.

۴- ابن کثیر در کتاب «البدایه والنهایه» روایات فراوانی را گرد آورده که همگی از ایمان و توحید والدین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حکایت می کند که ما برخی را نقل می کنیم:

روزی پیامبر در یکی از خطابه های خود چنین گفت: «من محمّد بن عبد الله هستم هر موقع مردم دو دسته می شدند خدا مرا در جانب بهترین آنان قرار می داد تا اینکه از ابوبین خود متولد شدم و هرگز دامنم به پلیدیهای جاهلیت آلوده نشد و از آدم تا برسد به والدینم، میوه ازدواج هستم، نه عمل زشت از این جهت بهترین شما هستم از نظر پدر».^(۱)

۵- عایشه می گوید: پیامبر از جبرئیل نقل کرد که او گفت، شرق و غرب را زیر و رو کردم، بهتر از «محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)» ندیدم. قبیله ای بهتر از بنی هاشم پیدا نکردم، و مقصود از «بهترین» همان ثبات در خطّ توحید و حفظ سنتهای ابراهیمی است.

۶- شکی نیست که ابراهیم در باره فرزندان خود چنین دعا کرد: (وَاجْتُنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ): «مرا و فرزندانم را از ستایش بتها باز دار».

و در آیه (۲) دیگر ابراهیم (علیه السلام) از خدا درخواست کرد که: «توحید» را به صورت یک اصل ثابت در نسل او باقی بدارد. و آن را همانند سنت در نسل خود قرار داد. چنانکه می فرماید: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) (۳).

دعای ابراهیم هر چند شعاع گسترده ای دارد ولی نیاکان پیامبر قدر مسلم آن است. اگر دعای ابراهیم در باره فرزندان خود به هدف اجابت رسیده و توحید به عنوان یک اصل ثابت در «نسل» او باقی مانده است. قطعاً نیاکان پیامبر مصداق مسلم آن بوده اند.

ص : ۶۷

۱- [۱] البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲- [۲] سوره ابراهیم، آیه ۳۵.

۳- [۳] سوره زخرف، آیه ۲۸.

این بحث اجمالی ما را به وضع بیت هاشمیوایمان اصیل سران و بزرگان آن هدایت می کند و این جریان می تواند روشننگر ایمان خود پیامبر پیش از بعثت باشد زیرا خانواده ای که در آن درخت توحید بارور گردد، و بزرگان آن از آیین فطرت، و توحید ابراهیمی پیروی کنند، طبعاً مفخره آن بیت نیز از نخستین روزها بر همین مسیر خواهد بود البته این یک استنباط شخصی است و دلائل محکم و استوار تاریخی آن را به روشنی تأیید می کند .

دلائل ایمان پیامبر قبل از بعثت

۱_ پیامبر گرامی پنج سال از دوران کودکی خود را، در صحرا در میان قبیله «بنی سعد» گذراند دایه او حلیمه می گوید: محمّد سه ساله بود که به من گفت چرا برادران خود را در روز نمی بینم؟ گفتم: آنها روزها گوسفندان را برای چرا به خارج از آبادی می برند، گفت: من نیز با آنان بیرون می روم گفتم: دوست داری بیرون بروی؟ گفت: آری، فردای آن روز به هنگام خروج فرزندانم، سرمه در چشمان «محمّد» کشیدم، مقداری روغن بر موی او مالیدم و برای حفظ از گزند در گردن او نخی انداختم که در آن مهره یمانی بود، او وقتی متوجه کار من شد، فوراً به من گفت: نه مادر، آرام باش با من کسی هست که مرا از گزند حفظ می کند. (۱)

۲_ ابن سعد در طبقات خود نقل می کند در سفری که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) همراه عموی خود به شام رفت، در نیمه راه راهی به نام «بحیراء» او را دید و علایم نبوت را در او دریافت، سپس رو به او کرده گفت: تو را به بتهایی به نام «لات و عزی» سوگند می دهم آنچه از تو می پرسم پاسخ بگو، پیامبر پیش از پرسش او به وی گفت: منفورترین چیزها نزد من همین دو بت است که تو به آن سوگند یاد کردی، در این

ص : ۶۸

۱- [۱] المنتقی به نقل بحار، ج ۱۵، ص ۳۹۲. منتقی نگارش کازرونی است که هنوز چاپ نشده است. و من نسخه خطی آن را در کتابخانه حرم نبوی دیده ام، متن عبارت پیامبر این بود: مهلاً یا اماه فانّ معی من یحفظنی.

موقع «راهب» شیوه سوگند را دگرگون کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم، از آنچه می‌پرسم پاسخ بده پیامبر فرمود: هر چه که می‌خواهی بپرس. (۱)

۳- ابن سعد در طبقات خود می‌نویسد: روزگاری که محمد، اداره امور بازرگانی خدیجه را پذیرفت و قرار شد که با اموال او بازرگانی کند «میسره» غلام خود را ملازم خدمت پیامبر ساخت، وی نقل می‌کند روزی در شام میان «محمد» و بازرگان شامی در باره کالایی اختلافی رخ داد بازرگان شامی به «محمد» گفت برای صدق گفتار خود به «لات و عزی» سوگند یاد کن. پیامبر در پاسخ او گفت: من هرگز به این دو سوگند یاد نکرده‌ام تو نیز از این دو اعراض بنما در این موقع بازرگان شامی به تصدیق پیامبر برخاست و گفت: حق با تو است، آنگاه به «میسره» گفت: به خدا سوگند، این مرد پیامبر است. (۲)

۴- روشن‌ترین گواه بر ایمان و توحید او این است که در مدّت چهل سالی که پیامبر در میان مردم زندگی کرد، هرگز دیده نشد که یک بار بر بتی سجده کند، و یا از خطّ توحید کنار برود، بلکه سالیان درازی پیش از بعثت به «غار حراء» می‌رفت و در آنجا به اعتکاف و عبادت خدا می‌پرداخت و در همین حالت بود که امین وحی آمد و او را به نبوت و رسالت بشارت داد.

۵- امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» یاد آور می‌شود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) از لحظه ای که از شیر گرفته شد، تحت زعامت بزرگ‌ترین فرشته خداوند قرار گرفت که هدایت و تعلیم او را برعهده داشت چنانکه می‌فرماید:

«ولقد قرن الله من لدن ان كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن أخلاق العالم ليله ونهاره». (۳)

ص : ۶۹

۱- [۱] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۵۴؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- [۲] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳- [۳] نهج البلاغه، خطبه قاصعه، شماره ۱۸۷.

«از روزی که پیامبر از شیر گرفته شد (دو سال خود را به پایان رسانید) خدا او را با بزرگترین فرشته همراه ساخت، تا همراه او راه بزرگوارها را بیاماید، و محاسن اخلاق را بیاموزد».

فردی که تحت تربیت چنین فرشته بزرگ قرار گیرد، و پیوسته با او همراه باشد نه تنها از خط توحید کنار نمی رود، بلکه از گناه و خطا و جرم و اشتباه به دور می ماند و از هر لغزش عمدی و سهوی مصون و محفوظ می باشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از کدام شریعت پیروی می کرد؟

اشاره

با این دلایل، ایمان و توحید پیامبر، پیش از بعثت به روشنی ثابت شد، اکنون وقت آن رسیده به مطلب دیگری که بیش از مسئله نخست ابهام دارد، اشاره کنیم و آن اینکه: پیامبر گرامی در چهل سال زندگی پیش از بعثت خود در عبادات و معاملات خود، به کدام یک از شرائع پیشین عمل می کرد، اثبات توحید و خلوص ایمان او از شرک کافی در این مرحله نیست، در این جا باید روشن کرد که وی در کارهای فردی و اجتماعی، در تشخیص حلالها و حرامها، کدام یک از شرائع را اسوه اتخاذ نموده و بر طبق آن عمل می نمود. در این جا نظریه های زیادی اظهار شده که نقل آنها، که غالباً همراه با دلیل نیست _ مایه اطاله سخن است و مشایخ بزرگ اسلام در کتابهای خود به طرح این مسئله پرداخته و نظریه ها را نقل کرده اند، علاقمندان می توانند به کتابهای یاد شده در زیر مراجعه کنند.^(۱) و ما در این جا برخی از نظریه ها را مورد بررسی قرار می دهیم:

ص : ۷۰

۱- [۱] «ذریعه» سید مرتضی، ج ۲، ص ۵۹۵؛ «عده» شیخ طوسی، ج ۲، ص ۶۰؛ «معارض محقق حلی، ص ۶۰، «مبادی» علامه، ص ۳۰، «بحار الأنوار»، ج ۱۸، ص ۲۷۱، «قوانین» قمی، ج ۱، ص ۴۹۱ در این کتابها نظریه های پنجگانه ای نقل شده است.

۱- پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به هیچ شریعتی عمل نمی کرد

نظریه یاد شده را به ابی الحسین بصری نسبت می دهند. ولی تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را تکذیب می کند، زیرا او پیش از بعثت، در «حراء» به اعتکاف می پرداخت حتی وحی الهی موقعی بر او فرود آمد که وی در خلوتگاه دائمی خود معتکف بود، آیا عبادت ممتد او می تواند، بدون پیروی از شریعتی انجام گیرد؟

گذشته بر این، او پیش از بعثت بیست بار در مراسم حج شرکت داشته است (۱) و مراسم حج عبادتی است که برای خود ملاک مشخص و لازم دارد.

درست است که خرد در یک رشته از امور دلیل و راهنمای انسان است و او در پرتو خرد برخی از زیباییها و زشتیها را درک می کرده، و بر انجام و ترک آنها از عقل فرمان می برده، ولی هرگز ادراکات عقلی همه جهات زندگی انسانی را روشن نمی سازد.

پیامبر در بخشی از عمر خود، بازرگانی می کرده، و برای «خدیجه» تجارت می نموده و تجارت برای خود احکام حلال و حرامی دارد، آیا می توان گفت که در طول کار بازرگانی حلال و حرام در نظر او یکسان بود.

زندگی فردی و اجتماعی مردم مکه و حومه آن آمیخته با قمار و شراب بود در صورتی که پیامبر گرد این امور نگردیده و به تقوی و پرهیزگاری معروف بوده است، ناچار در این میان هادی و راهنما و اسوه و الگویی در اختیار داشته است بنابر این نظریه «ابی الحسین بصری» با زندگی او سازگار نمی باشد.

آری احمد حنبل در مسند خود از «سعید بن زید» حدیثی را نقل کرده که در آن حدیث، راوی برای پدر خود فضیلتی را ادعا کرده که پیامبر فاقد آن بوده است از این جهت نمی توان آن را صحیح دانست.

وی می گوید: پیامبر با زید بن حارثه سفره ای پهن کرده و مشغول خوردن غذا

ص : ۷۱

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۴۵ «باب تکرار حج و عمره»، ص ۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۸۰.

بودند که «زید بن عمرو بن نفیل» بر آن دو گذشت، پیامبر زید بن عمرو را دعوت به خوردن غذا نمود، ولی زید در پاسخ گفت برادر زاده ام! من از گوشت حیوانی که به نام بت ذبح شود مصرف نمی‌کنم. از آن روز نیز دیده نشد که پیامبر چنین غذائی را مصرف نماید. (۱)

یک چنین حدیثی که از طریق سعید فرزند زید نقل شده است فاقد ارزش خواهد بود زیرا مفاد آن این است: فردی که در آستانه نبوت بوده، از نظر آگاهی از حلال و حرام، از یک فرد عادی نیز کمتر بوده است.

۲- پیامبر یکی از شرائع پیشین پیروی می‌کرد

گروهی این نظریه را برگزیده و می‌گویند که او به حکم اینکه اعمال حج و عمره را به جا می‌آورد، و از میته اجتناب می‌ورزید و از مُذْکِی استفاده می‌نمود طبعاً از یکی از شرائع پیشین پیروی می‌کرده است. (۲)

ولی اعمال یاد شده ایشان همان طور که می‌تواند از روی عمل به شرائع پیشین صورت پذیرد، می‌تواند از طریق دیگر نیز انجام گیرد و به اصطلاح دلیل اعم از مدعی است.

از طرف دیگر عمل به یکی از شرائع پیشین اشکالاتی دارد که برخی را یاد آور می‌شویم:

الف: جواز عمل بر شرائع پیشین، فرع این است که آن شرائع، جهانی بوده و به منطقه و گروهی مخصوص نباشد، و اثبات عموم دعوت آنان کار آسانی هم نیست و ما درباره آن در کتاب «مفاهیم القرآن» به طور مستدل و گسترده سخن گفته ایم. (۳)

ص : ۷۲

۱- [۱] مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

۲- [۲] ذریعه سید مرتضی، ج ۲، ص ۵۹۶.

۳- [۳] مفاهیم القرآن، ج ۳، صفحات ۷۳ - ۱۱۰.

ب: عمل به شرائع پیشین، در گرو آگاهی از احکام آنها است اکنون باید دید که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از چه راهی از آنها آگاه شده است در این جا دو احتمال وجود دارد که هر دو را یاد آور می شویم:

۱_ از طریق معاشرت و آمیزش با اهل کتاب، از احکام و شرائع پیشین آگاه گردد. این راه به کلی مسدود بود زیرا او در طول زندگی با چنین گروهها معاشرت نداشت بالأخص در مکه، احبار و راهبانی وجود نداشته اند که از آنها، احکام و شرائع پیشین را بیاموزد.

گذشته از این، خصوص حضرت مسیح، شریعت گسترده ای نداشته، بلکه برای حلّ اختلافات یهود، و برای تحلیل برخی از محرّمات بنی اسرائیل مبعوث شده بود، و وحی الهی بر این مطلب گواه است چنانکه می فرماید:

(و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِ آيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا). (۱)

«تصدیق کننده توراتم که پیش از من فرود آمده، و تحلیل کننده برخی از اموری هستم که بر شما مردم حرام شده است. و با آیتی به سوی شما آمده ام از مخالفت خدا بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید».

در این جا مطلب سوّمی نیز وجود دارد و آن اینکه از نظر روایات، رسول گرامیصلی الله علیه و آله و سلّم بالا-ترین و برترین انسانها است پس پیروی «فاضل از مفضول» با موازین عقل سازگار نیست.

۲_ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق وحی از احکام پیشینیان آگاه می شد، و بر طبق آنها عمل می کرد. اگر این طریق را بپذیریم هرگز ثابت نمی شود که پیامبر تابع و پیرو پیامبران پیشین بوده است تنها چیزی که از آن می توان نتیجه گرفت این است که او بر احکامی که در شرائع پیشین وجود داشته است و از طریق وحی و یا الهام به او

ص : ۷۳

می رسید، عمل می کرد و به یک نظر بسان پیامبرانی بود که با داشتن خصیصه نبوت، بر احکام تورات عمل می نمودند چنانکه می فرماید:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا). (۱)

«ما تورات را فرو فرستادیم در آن هدایت و نور است و پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند از روی آن برای یهود داوری می کنند».

اگر راهنمای او الهام و با نزول وحی باشد، در این صورت باید گفت بر یافته های غیبی خود عمل می کرد، چیزی که هست یافته های او مطابق یکی از شرائع پیشین بوده است و این همان نظریه سوم است که هم اکنون یاد آور می شویم:

۳_ پیامبر مطابق الهام غیبی عمل می کرد

در این نظریه تأکید بر این است که او وظائف خود را پیش از بعثت از طریق الهام دریافت می کرد و مطابق آن عمل می نمود، و این وظائف در گرو این نبود که حتماً موافق شریعت پیشینیان باشد، یا مطابق شریعتی باشد که بعداً از طریق وحی الهی بر او فرود خواهد آمد.

این نظریه از دو نظریه پیش، محکمتر و استوارتر و سخن امیرمؤمنان گواه بر صدق آن است اینک به توضیح آن می پردازیم:

۱_ مقام نبوت بالاترین مقامی است که به انسانی از جانب خدای بزرگ داده می شود، تشرّف به این مقام، در گرو آمادگی روحی است که در او به تدریج پدید آید، تا در پرتو آن، بتواند فرشته را ببیند، و وحی الهی را بشنود و با ماوراء طبیعت ارتباط مستقیم پیدا کند، تحصیل چنین استعدادی، به طی مراحل از عرفان و شناخت نیاز دارد که در زیر نظر یک معلّم غیبی انجام گیرد، تا دست او را گرفته،

ص : ۷۴

به مدارج رفیع از کمال برساند و قرآن این حقیقت را چنین بیان می کند: (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى): «معلم نیرومندی به او تعلیم داده است».^(۱)

بنابراین پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از بعثت بی نیاز از معلم غیبی، و تربیت های الهی نبوده و پیوسته مورد عنایت الهی بوده است تا به حدی برسد، که شایسته خطاب (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) گردد و امیر مؤمنان این حقیقت را در خطبه قاصعه مطرح می کند و می فرماید:

«ولقد قرن الله من لدن ان كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم، ومحاسن أخلاق العالم ليله ونهاره».^(۲)

«از روزی که پیامبر از شیر گرفته شد خدا او را با بزرگ ترین فرشته قرین و همراه ساخت تا به وسیله آن فرشته راه بزرگوارها را بییماید، و به نیکوترین اخلاق، آراسته گردد».

۲_ عروه بن زبیر از عایشه نقل می کند نخستین مرحله وحی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با آن روبرو شد رؤیاهای صادق بود، آنچه را در خواب می دید بسان سپیده فجر صادق پیش می آمد، سپس علاقه به تنهائی پیدا کرد و روزها را در خلوتگاه حراء می گذراند سپس به سوی خانواده خود باز می گشت، پس از انندی نیز به «حراء» می رفت و کار خود را از سر می گرفت و او پیوسته در این حالت بود که وحی الهی فرا رسید و او را به مقام نبوت مفتخر ساخت.^(۳)

۳_ کلینی در باب فرق میان نبی و رسول از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند:

«نبی کسی است که حقایق را در خواب می بیند، همان طور که ابراهیم (علیه السلام)

ص : ۷۵

۱- [۱] سوره نجم، آیه ۵.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه قاصعه، شماره ۱۸۷.

۳- [۳] صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳، «باب بدء الوحي إلى رسول الله»؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۶.

در عالم رؤیا مشاهده کرد و همان طور که پیامبر اسباب نبوت را پیش از وحی دید، وبه همین حالت بود که جبرئیل او را مأمور رسالت نمود.

این ر(۱)وایات و نظائر آنها حاکی است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) پیش از بعثت، تحت تربیت فرشته ای بود، و حقایق را در خواب می دید، و نداها را می شنید تا اینکه آمادگی پیدا کرد با امین وحی روبرو گردد و قرآن بر او فرود آید.

او در این فترت از زندگی، خدا را عبادت می کرد، و در آثار صنع به مطالعه و تفکر می پرداخت، و در همین حال به وظائف شخصی خود در باره زن و فرزند... عمل می نمود و یگانه راهنمای او در این مرحله همان اتصالات غیبی او بود که او را در همه مراحل کمک می کرد، و دستورات خدا را در اختیار او می نهاد خواه مطابق شرایع پیشین باشد یا نه، یا مطابق شریعتی باشد که بعدها بر او فرود خواهد آمد یا نه.

این حقیقت در صورتی روشن می شود که بدانیم شخصیتهایی مانند حضرت یحیی و یا حضرت مسیح در دوران کودکی به مقام نبوت رسیده و با جهان غیب ارتباط و پیوندی داشته اند چنانکه در باره حضرت یحیی می فرماید:

(یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا). (۲)

«ای یحیی کتاب را به استواری بگیر، و در دوران کودکی به او «حکم» دادیم».

و در باره حضرت مسیح از او چنین نقل می کند.

(إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا). (۳)

«من بنده خدا هستم کتاب به من داده شده و مرا پیامبر قرار داده است».

ص : ۷۶

۱- [۱] کافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- [۲] سوره مریم، آیه ۱۲.

۳- [۳] سوره مریم، آیه ۳۰.

بنابراین پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) پیش از بعثت، مرحله ای از نبوت را دارا، واتصال وارتباط او با جهان غیب به گونه ای برقرار بوده است و او در این مرحله پیوسته در حال تکامل بوده که در چهل سالگی به مقام رسالت و ابلاغ پیام خدا به مردم شده است.

تا این جا با این قرائن و شواهد توانستیم نیمرخی روشن از سیمای حقیقت را ترسیم کنیم و نتایجی که از این بحث گسترده گرفته شد عبارتند از:

۱_ پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در خانواده ای دیده به جهان گشود که بر اعضای بزرگ آن، توحید و ایمان و تقوی و عفت حکومت می کرد و سران خانواده از آیین حنیف ابراهیمی دور نبوده و پیرو آن بوده اند.

۲_ پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت با جهان غیب به نوعی ارتباط داشته و مرحله ای از نبوت را دارا بوده و در چهل سالگی به مقام رسالت و تبلیغ پیام خدا مبعوث گردید.

۴_ او در زندگی فردی و اجتماعی خود، به آنچه از جهان بالا تلقی می کرد، عمل می نمود خواه با شریعتی تطبیق بنماید یا نه.

لازم به یادآوری است که زندگی پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله و سلم رامی توان به سه بخش تقسیم کرد و هر بخش فصل مستقلی را تشکیل می دهد:

۱_ زندگی رسول گرامیصلی الله علیه و آله و سلم از ولادت تا بعثت.

۲_ زندگی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) از بعثت تا هجرت.

۳_ زندگی نبی اکرمصلی الله علیه و آله و سلم از هجرت تا رحلت.

بررسی و مجموع بخشهای سه گانه در جلد های ششم (همین کتاب) و هفتم به پایان می رسد و همگی تحت عنوان « پیامبر در قرآن» مطرح می گردند.

اینک به توضیح بخش نخست می پردازیم:

۵- دوران کودکی و نام های او در قرآن

آیات موضوع

۱_ (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ * وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ). (والضحى/ ۶-۸)

۲_ (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ). (نجم/ ۱۰)

۳_ (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ). (آل عمران/ ۱۴۴)

۴_ (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ). (احزاب/ ۴۰)

۵_ (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا). (سوره محمد/ ۲)

۶_ (مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ). (فتح/ ۲۹)

۷_ (وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ). (صف/ ۶)

۸_ (طه* ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى). (طه/ ۱-۲).

۹_ (يس* وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ) (يس/ ۱-۲).

ترجمه آیات

۱_ « آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ تو را گمراه یافت، هدایت

نمود. تو را تهی دست یافت و بی نیازت ساخت».

۲_ «پس به بنده خود وحی کرد آنچه را که وحی کرد».

۳_ «محمد پیام آوری بیش نیست که پیش از او نیز پیام آورانی بودند».

۴_ «محمد پدر هیچ کدام از مردان شما نیست، او پیام آور خدا و خاتم پیامبران می باشد».

۵_ «آنان که به خدا ایمان آوردند و عمل نیک انجام داده اند و به آنچه که بر محمد فرود آمده، ایمان آورده اند».

۶_ «محمد پیام آور خدا است و کسانی که با او هستند سخت گیرند بر کافران، و مهربانند در میان خود».

۷_ «بشارت دهنده ام به آمدن پیامبری بعد از من که نام او احمد است».

۸_ «ای رسول ما قرآن را نازل نکردیم بر تو که (از کثرت عبادت و جهد در هدایت مردم) خود را برنج در افکنی».

۹_ «یس. سوگند به قرآن حکمت آمیز».

تفسیر آیات

میلاد نور و رویدادهای پیش از بعثت

اشاره

پیامبر گرامی روز آدینه، به هنگام طلوع خورشید، در هفدهم ماه ربیع الأول سالی که ابرهه با سپاه پیل به مکه حمله کرد، دیده به جهان گشود و در روز بیست و هفتم ماه رجب، در چهلمین سال از عمر خویش به مقام نبوت و رسالت مفتخر گردید و هدایت جهانیان را بر عهده گرفت. (۱)

خصوصیات این بخش از زندگی او (ولادت تا بعثت) در کتابهای حدیث

ص : ۷۹

۱- [۱] نظر معروف میان دانشمندان شیعه همان است که بیان گردید ولی محدثان اهل سنت در روز میلاد و بعثت آن حضرت نظر دیگری دارند که در کتاب «فروغ ابدیت» بیان شده است.

و تاریخ ضبط شده است، هر چند جدا سازی صحیح از ضعیف از میان این منقولات انبوه، کار آسانی نیست و بدون ضابطه «نقد تاریخ» و «حدیث شناسی» امکان نمی پذیرد.

در این میان قرآن از بین حوادث انبوه این بخش از زندگی آن حضرت، به حوادث انگشت شماری اشاره می کند، حوادثی که می تواند وضع نبوت او را روشن سازد و گواه بر صحت ادعای او باشد.

قرآن در سوره «الضحی» به برخی از حوادث این بخش از زندگی اشاره می کند، آنجا که می فرماید:

(أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى* وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى* وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) (الضحی ۸/۶): «آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ تو را گمراه یافت، هدایت نمود. تو را تهی دست یافت و بی نیازت ساخت».

در این آیه از رویدادهای دوران کودکی، سه موضوع را متذکر می گردد:

۱- یتیمی در دوران کودکی.

۲- در پوشش هدایت قرار گرفتن پس از گمراهی.

۳- تهی دستی سپس، بی نیاز سازی.

اینک توضیح هر سه بخش:

الف: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى)

«یتیم» در لغت عرب کسی است که پدر خود را از دست بدهد و «لطیم» کسی است که فاقد هر دو گردد.

پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله و سلم در حمل مادر بود که پدر بزرگوار خود «عبدالله» را از دست داد، وی همراه با کاروان بازرگانی قریش درحال بازگشت به مکه در یثرب بیمار شد

و در میان بستگان خود در آنجا بستری گردید، کاروان خبر بیماری او را به مکه آورد عبدالمطلب پدر عبد الله بزرگترین فرزند خود «حارث» را مأمور کرد که به یثرب برود و او را همراه خود بیاورد، او وقتی وارد «یثرب» گردید اطلاع یافت که برادر، بعد از یک ماه از حرکت کاروان با همان بیماری در گذشته است. (۱)

قبر عبدالله پدر پیامبر، پیش از ایجاد مصلی در اطراف مسجد النبی در میان حجره ای محفوظ بود، ولی دشمنان آثار رسالت (سعودیها) به بهانه ایجاد مصلی حجره را ویران کردند و آثار قبر را از بین بردند و مدفن وی جزو مصلی گردید.

قرآن در این زمینه می فرماید: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى): «آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟».

گاهی «یتیم» در آیه به معنی «وحید» و «تنها» تفسیر می گردد و در زبان عرب گوهر گرانهای بی مانند را «الدَّره الیتیمه» می نامند (۲). ولی تفسیر نخست با جمله (فَأَوَى) بهتر تطبیق می کند.

یتیمی در دوران کودکی و همچنین تهی دستی (که در آیه به آن اشاره شده) پیوسته با سختی و ناهمواری توأم می باشد و سازنده شخصیتی مقاوم و نستوه است. شخصیت رجال بزرگ جهان، پیوسته مولود مصائب و مشکلات و ناهمواریهای دوران کودکی و آغاز زندگی آنان می باشد.

شخصیتی الهی که امتی را باید تربیت کند و با ابوجهلها و ابولهب ها روبه رو گردد، باید پخته سخیها و ناهمواریها باشد تا بتواند در نشیب و فراز تبلیغ و دعوت، کاملاً خویشتن دار و بردبار بوده و اختیار از کف ندهد.

امام هشتم (علیه السلام) در این مورد نکته دیگری را نیز متذکر می شود، آنجا که از

ص : ۸۱

۱- [۱] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷-۸، سیره حلبی، ج ۱، ص ۵۹.

۲- [۲] تفسیر قمی، ص ۷۲۹.

حضرتش سؤال کردند که راز یتیم شدن پیامبر چه بود؟ فرمود: «لَيْلًا يَجِبُ عَلَيْهِ حَقُّ لِمَخْلُوقٍ»: تا حق اطاعت مخلوقی بر گردن او نباشد (۱) (زیرا پدر حق اطاعت بر گردن فرزند دارد).

ب: (وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى)

ضلالت به معنای گمراهی است و «هدایت» به معنای «راهنمایی» اکنون باید دید این کدام ضلالت است که منافی با عصمت نمی باشد؟ مفسران در این مورد، نظریه های گوناگونی نقل کرده اند که غالباً با ظاهر آیه تطبیق نمی کند، ولی با توجه به این که محور بحث، رویدادهای دوران کودکی و آغاز زندگی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) است، باید گفت ضلالت در آیه، به معنی «حالت نفسانی» و «صفت وجودی» در روح و روان نیست زیرا چنین حالتی در دوران بزرگی و پس از بلوغ پیدا می شود، یعنی آنگاه که انسان می تواند از هدایتهای الهی درونی (عقل) و بیرونی (پیامبران) بهره بگیرد، در این موقع است که تیرگی و تاریکی خاصی فراگیر قلب و دل می گردد و انسان به صورت یک موجود ضالّ و گمراه در می آید.

از آنجا که محور بحث در این آیات، تشریح وضع دوران کودکی و آغاز حیات پیامبر است، طبعاً نمی توان آن را به صورت یاد شده تفسیر کرد، بلکه باید گفت مقصود، بیان واقعیتی است که پیامبر و همه انسانهای جهان را فرا می گیرد و آن اینکه: هر انسانی در حدّ ذات، فاقد هدایت است و اگر هدایت و راهنمایی خدا شامل حال انسان نگردد، تمام افراد بشر در گمراهی باقی می مانند و به بیانی دیگر: هر انسانی به حکم اینکه «ممکن» است، در حدّ ذات فاقد هر نوع کمال می باشد و هر چه دارد، و یا بعداً به دست می آورد همگی در پرتو عنایات او است و زبان حال هر موجودی این است که: «اللَّهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»: پروردگارا! هر نعمتی (اعم از

ص : ۸۲

۱- [۱] عیون الأخبار، ص ۲۱۰، ودر حدیثی امام صادق (علیه السلام) به همین نکته نیز چنین اشاره می کند: «لَيْلًا يَكُونُ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ طَاعَةٌ» معانی الاخبار، ص ۲۰، علل الشرائع، ص ۵۵.

روحي و جسمي) از ناحیه تو است».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) به حکم اینکه «انسان و موجودی ممکن» است، هر نوع کمالی را _ از آن جمله کمال هدایت و نعمت راهنمایی را _ از خدا دارد و او در حد ذات خود، با قطع نظر از هدایت الهی که پیوسته شامل حال او بوده است ضالّ (یعنی فاقد هدایت) بود و در پرتو الطاف الهی از نخستین دوران حیات، هدایتهای الهی، فطری و تشریحی نصیب حال او گردید.

روی این بیان، مفاد آیه دیگری که مخالفان عصمت آن را مستمسکی انگاشته اند روشن می گردد، آنجا که می فرماید: (ما کُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ) (شوری/۵۲): «تو نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست»، و به خواست خدا توضیح همین آیه در بحث عصمت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، پیش از بحث خواهد آمد.

ج: (وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي)

«عائل» در لغت عرب به معنای فقیر و تهیدست است، تاریخ گواهی می دهد که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در آغاز جوانی تهیدست بود، ابوطالب که خود، بزرگ قریش بود، و به سخاوت و شهامت و مناعت طبع معروف بود، وقتی وضع دشوار برادر زاده خود را دید، به او پیشنهاد کرد که چون خدیجه دختر خویلد به دنبال مرد امینی است که زمام بازرگانی او را بر عهده بگیرد و مال التجاره او را در شام به فروش برساند، چه بهتر است که با او تماس بگیرد و آمادگی خود را برای تصدّی کارهای بازرگانی اعلام نماید.

خدیجه در نخستین دیدار، او را برای اداره کارهای تجاری خود برگزید و با پیامبر قراردادی به صورت مضاربه منعقد کرد و طرفین پذیرفتند که بخشی از سود «تجارت» از آن پیامبر باشد، از این جهت حضرت به هنگام حرکت کاروان، همراه آن رهسپار شام شد و پس از بازگشت سهم خود را از سود بازرگانی برداشت و همگی را در اختیار عمومی خود ابوطالب نهاد.

عظمت و سرشناس بودن اقوام و بستگان پیامبر، و امانت و درستکاری امین قریش، و کرامتهایی که غلام خدیجه از او در سفر شام دیده و برای خدیجه نقل کرده بود، سبب شد که پیوند ازدواج میان پیامبر و دختر خویند، برقرار گردد و از این طریق، «امین» از فقر و تهی دستی نجات یابد و آیه (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) عیّت پذیرد.

در این جا سه رویداد تاریخی مربوط به زندگی پیامبر پیش از بعثت، پایان پذیرفت.

نام های پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در قرآن

قرآن در حالی که او را غالباً با القاب «النبی» و «الرسول» یاد می کند، گاهی نیز لفظ «عبد» (بنده خدا) را در باره او به کار می برد و می فرماید:

(فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) (نجم/۱۰): «پس به بنده خود وحی کرد آنچه را که وحی کرد».

ولی در سوره های آل عمران و احزاب و محمّد و فتح او را «محمّد» نامیده و در سوره صف او را «احمد» می خواند و از این طریق او را از پیامبرانی معرفی می کند که در قرآن دارای اسامی متعددی می باشند. (۱)

اینک با متن این آیات آشنا شویم:

۱_ (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) (آل عمران/۱۴۴): «محمّد پیام آوری بیش نیست که پیش از او نیز پیام آورانی بودند».

۲_ (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) (احزاب/۴۰): «محمّد پدر هیچکدام از مردان شما نیست، او پیام آور خدا و خاتم

ص : ۸۴

۱- [۱] مانند یعقوب، که نام دیگر او اسرائیل^۲ و یا یونس که نام دوّم او «ذو النون» یا عیسی که مسیح نیز نامیده می شود، و همچنین «یوشع» که اسم دیگرش «ذوالکفل» است.

پیامبران می باشد».

۳_ (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَي مُحَمَّد) (سوره محمد/۲): «آنان که به خدا ایمان آوردند و عمل نیک انجام داده اند و به آنچه که بر محمد فرود آمده ایمان آورده اند».

۴_ (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (فتح/۲۹): «محمد پیام آور خدا است و کسانی که با او هستند سختگیرند بر کافران، و مهربانند در میان خود».

۵_ (وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ) (صف/۶): «بشارت دهنده ام به آمدن پیامبری بعد از من که نام او احمد است».

تاریخ یاد آور می شود که نوزاد عبدالمطلب در هفتم روز ولادت خود، نام محمد به خود گرفت در حالی که از ناحیه مادر، «احمد» نیز نامیده شد.

ابوطالب عموی پیامبر، در اشعار خود به این رویداد اشاره می کند و یاد آور می شود که عبدالمطلب با الهام از جهان غیب نام «محمد» را بر او نهاد، آنجا که می گوید:

فَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجَلَّهُ *** فَذُوا الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ (۱)

«خدا برای تکریم فرزند عبد الله از نام خود نامی جدا ساخت، نام صاحب عرش محمود و نام این نوزاد، محمد می باشد».

از تواریخ استفاده می شود که نام محمد کم و بیش در میان عرب رواج داشته است، و تاریخ اسامی شانزده نوزاد را ضبط کرده است، ولی هرگز پیش از پیامبر کسی نام احمد به خود نگرفته بود و او نخستین فردی است که به این نام نامیده شد. (۲)

ص : ۸۵

۱- [۱] تاریخ ابن کثیر ۱/۲۶۶، الإصابه ۴/۱۱۵.

۲- [۲] تاریخ الخميس دیاربکری، ج ۱، ص ۲۵۴، الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۵.

شبهه بی اساس: رجال کلیسا در برابر دلایل روشن نبوت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)، تاب مقاومت نیاورده و پیوسته می کوشند از طریق ایجاد شبهات واهی و سست، از فشار وجدان خود بکاهند و در تضعیف عقاید جوانان اسلامی بکوشند؛ این گروه در مورد نام پیامبر که در انجیل یوحنا به لفظ احمد وارد شده است مدّعی شده اند که انجیل از نبوت پیامبری به نام احمد گزارش داده در حالی که نام پیامبر مسلمانان محمد است نه احمد!

این شبهه به اندازه ای بی پایه است که حتی نمی توان آن را در ردیف دیگر شبهات که استحقاق پاسخ دارند قرار داد، زیرا قرآنی که او را محمّد می نامد احمد نیز نامیده است مسلمانان که او را محمّد می خوانند احمد نیز می خوانند، ابوطالب در اشعار فراوانی که دارد او را احمد نامیده و در بیتی چنین می فرماید:

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا *** فَأَكْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدُ

«خداوند محمّد نبی را گرامی داشت؛ گرامی ترین خلق خدا در میان مردم احمد است».

این تنها ابوطالب نیست که در قصاید متعدد خود از او به نام احمد یاد کرده است، بلکه امیرمؤمنان، و حسان بن ثابت شاعر عصر رسول خدا، و کعب بن مالک، و ورقه بن نوفل، و حمزه بن عبد المطلب و عاتکه دختر عبد المطلب، و صفیه همسر رسول خدا، و کسان دیگر در قصاید و اشعار خود او را احمد نامیده اند و از این طریق باب این شبهه را به روی شبهه تراشان بسته اند. (۱)

اگر پیامبر در میان قریش به نام احمد، بسان «محمّد» معروف نبود هرگز نمی توانست با قاطعیت تمام وحی الهی را بر آنان تلاوت کند و بگوید:

ص : ۸۶

۱- [۱] برای آگاهی از متون این قصاید و اشعار به کتاب مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۵۰۹-۵۱۶ مراجعه فرمایید.

(وَ إِذْ قَالَ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (صف/۶).

«به یاد آر هنگامی را که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من پیام آور خدا برای شما هستم و تصدیق کننده کتابی هستم به نام تورات و بشارت دهنده از بعثت پیامبری که نام او «احمد» می باشد. وقتی چنین پیامبری (با این خصوصیات) آمد گفتند که این جادویی آشکار است.»

از برخی از روایات استفاده می شود که از اسامی آن حضرت «یس» و «طه» است و از اینکه پس از این دو لفظ، پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است، می توان صحت آن را حدس زد چنانکه می فرماید:

(یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) (یس/۱-۳) و نیز می فرماید: (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) ولی در عین حال برخی بر آنند که این دو لفظ نیز از حروف مقطعه قرآن می باشند.

۶- عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیش از بعثت

آیات موضوع

۱_ (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ* وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ) (الضحیٰ/۷_۶)

۲_ (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنْذِرْ* وَ رَبِّكَ فَكَبِيرٌ* وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ* وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ* وَ لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ* وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ) (مدثر/۷_۱).

۳_ (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (شوری/۵۲).

۴_ (وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنِّي بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ) (یونس/۱۵).

۵_ (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (یونس/۱۶).

۶_ (وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ) (قصص/۸۶).

۱_ «آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد و گمراه یافت و هدایت کرد، تهی دست یافت و توانگر نمود».

۲_ «ای جامه به خود پیچیده! برخیز، بیم ده، خدای خود را بزرگ شمار، و جامه خود را پاک کن، و از «رجز» دوری جوی، منت مگذار تا فزونی جویی و برای خدا صبر و شکیبائی پیش گیر».

۳_ «بر تو نیز بسان گذشتگان از پیامبران، روحی را به فرمان خود وحی کردیم و تو پیش از آن نمی دانستی که کتاب وایمان چیست؟ ولی آن را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم با آن هدایت می کنیم، تو نیز به راه راست هدایت می نمایی».

۴_ «هر موقع آیات روشن پیامبر بر آنها تلاوت می شود، کسانی که به لقاء ما (روز رستاخیز) امید ندارند می گویند قرآنی غیر این بیاور و یا آن را عوض کن؛ بگو من حق ندارم آن را از پیش خود تبدیل کنم، من از آنچه که بر من وحی می شود، پیروی می نمایم من اگر مخالفت پروردگارم را بکنم از عذاب روز بزرگ می ترسم».

۵_ «بگو اگر خدا می خواست من قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و از آن آگاهتان نمی نمودم من مدت‌ها در میان شما پیش از آن زندگی کرده ام، چرا نمی اندیشید؟!».

۶_ «تو هرگز امید آن نداشتی که کتاب بر تو نازل گردد مگر از طریق رحمت پروردگارت (به پاس این نعمت) پشتیبان کافران مباش».

تفسیر آیات

پنج دستاویز مخالفان عصمت

بحث‌های عمیق و گسترده‌ای درباره عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از بعثت انجام

خواهد گرفت، اکنون بحث ما در باره عصمت او قبل از بعثت است.

گروهی از بداندیشان که در صفحه زندگی پیامبر خاتم، نقطه سیاهی نجسته اند، به فکر افتاده اند که برای او پیش از بعثت نقطه ضعفی جستجو کنند تا شاید بتوانند عصمت او را در تمام دوران عمر متزلزل سازند.

و در این مورد، آیات پنجگانه ای را دستاویز خود قرار داده و به مرام خود استدلال نموده اند، شایسته است، این پنج آیه را که همگی مربوط به زندگی وی پیش از بعثت است مطرح نموده و مخالف را خلع سلاح کنیم. اینک مجموع این آیات به ترتیب مطرح می گردند:

آیه یکم: (وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى) (الضحیٰ/۶).

قرآن در سوره «الضحی» پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به عنوان یک فرد «ضال» معرفی می کند و این معرفی مربوط به دوران کودکی و جوانی او است، آنجا که می فرماید:

(أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى* وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى* وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) (الضحی آیه های ۸-۶): «آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد و ضال یافت و هدایت کرد، تهی دست یافت و توانگر نمود».

پیش داوران، لفظ «ضال» را به معنی گمراه در امور دینی تفسیر کرده و آن را معادل «کفر»، «شرک»، و... می دانند و می گویند: پیامبر در مرحله ای از عمر بر همین حالت بوده ولی در پرتو نعمت الهی، هدایت یافت و بر هدایت مردم گمارده شد.

پاسخ:

ما در توضیح آیه از احتمالات متعددی که فخر رازی در تفسیر خود یاد کرده صرف نظر کرده و به توضیح آیه می پردازیم.

لفظ «ضال» در لغت عرب در موارد سه گانه به کار می رود:

ص : ۹۰

۱_ گمراه ۲_ گمشده ۳_ گمنام. و آیه را با هر یک از سه احتمال تفسیر کنیم، خدشه ای بر ساحت مقدس و عصمت پیامبر وارد نمی شود، مشروط بر اینکه در تفسیر آیه، صبر و حوصله به خرج دهیم تا به حقیقت برسیم:

الف: «ضالّ» به معنی گمراه: گمراهی در انسان به دو صورت متصوّر است:

۱_ انسان پاسی از عمر خود را در شرک و کفر، یا گناه و نافرمانی بگذراند و آئینه روح او کاملاً تاریک و تیره گردد و در آیه (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) لفظ «ضالّ» در همین معنی به کار رفته است. در این مورد، ضلالت یک حالت وجودی و سایه و تاریکی است که بر روح و روان انسان حاکم می گردد و تیرگی بر روشنی عقل و خرد، چیره می شود.

۲_ انسانی که هنوز چند صباحی از عمر او نگذرد ولی در مسیر شکوفایی نیروی فکری و عقلی قرار گیرد، یعنی انسانی که دوران صباوت و کودکی خود را می گذراند، به یک معنی «ضالّ» یعنی فاقد هدایت است در این مورد ضلالت یک حالت وجودی و یک وصف ثبوتی در روح و روان او نیست، بلکه کاملاً جنبه عدمی دارد و مقصود این است که فعلاً فاقد هدایت است و اگر وضع به همین منوال پیش رود، به ضلالت به معنی نخست که حالت تیرگی در روح است، منجر می گردد.

هرگاه مقصود از «ضالّ» در آیه، «گمراه» باشد، مقصود یک چنین ضلالت است، ضلالتی که بازگشت آن به فقدان هدایت است، نه حالت تیرگی و سیاهی دل و ناپاکی روح و روان.

گواه بر این سخن، این است که آیه در مقام بیان نعمتهایی است که خداوند جهان در دوران کودکی به پیامبر خود ارزانی داشته است، یکی از آن نعمتها این است که او در رحم مادر بود که پدر را از دست داد، در شش سالگی بود که مادرش درگذشت، در این شرایط سخت خداوند به او پناه داد و با کمال عزّت در آغوش گرم جدّ بزرگوار خود «عبدالطلب» و عموی گرامیش ابوطالب بزرگ شد.

او در آغاز زندگی «فاقد هدایت» بود زیرا هیچ موجودی بالذات دارای کمال نیست و هر کس و هر چیزی، هرچه دارد از خداوند بزرگ دریافت کرده است، و اگر لطف او نبود، هیچ انسانی راه به مقصد نمی برد، موسی بن عمران خدای جهان را به فرعون چنین توصیف می کند: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (طه/۵۰).

خدای ما، خدایی است که آفرینش هر موجود را به او عطا کرده سپس او را هدایت نموده است.

بنابر این، آیه به حکم گفتگو در مورد نخستین دوران زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است ناظر به فقدان هدایت‌های ذاتی است و هدایت هر موجودی حتی پیامبر گرامی از جانب او است و یک چنین ضلالت نمی تواند معادل با شرک باشد، بلکه به معنی فقدان کمال است که بالذات واجد آن نبود و خدا به او لطف فرمود و این فقدان از نخستین لحظه پیدایش انسان در رحم، آغاز می گردد و به تدریج هدایت الهی جای آن را می گیرد و هرچه انسان رو به رشد کند هدایت الهی نیز با او همگام می گردد، و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز از این اصل «مستثنی» نبود، و از لحظه ای که شایسته دریافت هدایت الهی شد از درون و برون در پوشش آن قرار گرفت.

از سخنان علی (علیه السلام) کاملاً استفاده می شود که آغاز این هدایت از لحظه ای بود که وی از شیر گرفته شد آنجا که می فرماید: «ولقد قرن الله به من لدن ان كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن أخلاق العالم ليلاً ونهاراً» (۱).

خداوند از روزی که پیامبر، از شیر گرفته شد، بزرگ ترین فرشته را با او همراه ساخت تا راه بزرگواریه‌ها و خویهای نیکو را به او بنمایاند.

خلاصه: هدایتی که در آیه (وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى) آمده، همان هدایتی

ص : ۹۲

است که در گفتگوی موسی با فرعون، آمده است که فرمود: (أَعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) هدایت و راه یابی هر انسانی افاضه ای است و همگی از جانب خدا می باشد و افاضه چنین هدایتها گواه بر کفر و شرک و نافرمانی از فرمان نیست، و ضلالتی هم که از کلمه «ضالّ» استفاده می شود همان زمینه های «خسرانی است که همه انسانها را شامل است و همگی محکوم به آن می باشند، ولی گستردگی این «خسران» مانع از آن نیست که هدایت الهی از لحظاتی که به انسان درک و فهم می دهد آن را بی اثر سازد چنان که می فرماید: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (العصر/ ۱ و ۲): «همه انسانها در ضرر و زیانند مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح کنند».

زمینه خسران در همه انسانها وجود دارد، و اگر پذیرای هدایت الهی شد اثر آن خنثی می گردد و در غیر این صورت قوه خسران و زمینه های آن حالت فعلیت به خود می گیرد همچنان که زمینه های ضلالت در همگان وجود دارد و هدایت الهی، اثر آن را از بین می برد، ولی متمدان، به آن فعلیت و تحقق و ثبات می بخشند چنان که می فرماید: (فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ) (نحل / ۳۶).

«خداوند گروهی را هدایت کرد، و برای برخی دیگر ضلالت، لازم و ثابت شد.

و در آیه دیگر می فرماید: (فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ) (اعراف / ۳۰).

«گروهی را هدایت ولی گروهی به خاطر عدم بهره برداری از هدایت‌های الهی، ضلالت و گمراهی دامنگیرشان شد».

بنابر این، در سیر معنوی انسان، هدایت و ضلالت به این صورت تجلی می کند.

نخست، ضلالت و خسران ذاتی است که بازگشت آن به فقدان کمال است،

و این حکم بر سراسر «عالم امکان» حاکم است.

آنگاه هدایت و راهنمایی الهی است که از مجاری گوناگون سراسر وجود بندگان و اشیا را فرا می گیرد.

مردم در برابر این هدایت بر دو نوعند، پذیرای لطف الهی، و ناپذیر، گروه نخست زمینه های ضلالت های ذاتی و خسران طبیعی را از بین می برند، ولی گروه دوّم، بر آن ثبات و استواری می بخشد.

و در آیه مورد بحث، مقصود از ضلالت در کلمه «ضالّاً» همان ضلالت نخست، و مقصود از هدایت در کلمه «فهدی» همان هدایت های تکوینی و تشریحی است ولی مقصود از «ضلالت» در (حَقَّتْ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ) همان حالتی است که برای انسان پس از ردّ هدایت الهی دست می دهد و تیرگی و تاریکی فضای روح را فرا می گیرد.

ضلالت نخست لازمه وجود امکانی است و هیچ موجود ممکن نمی تواند پا از آن فراتر نهد؛ در حالی که دوّمی عیب و مایه نکوهش و موجب مجازات است و انسان در قبول و عدم آن کاملاً مختار و آزاد است.

ب: «ضالّاً» به معنی گمشده: در لغت عرب گاهی این واژه به معنی شخص و یا متاع گمشده به کار می رود و این یک معنی رایجی است که در فقه و حدیث برای آن شاهد فراوان است.

در فقه اسلامی بابی است به نام «جُعَاله» که در آن باب می گویند شخصی که کالای او گمشده است می تواند به صورت کلی _ نه با فرد مشخص _ قرارداد ببندد و بگوید: «من ردّ ضالّتی فله کذا»: «هر کس شیئی گمشده مرا پیدا کند و به من باز گرداند، برای او چنین پاداشی است». در این عبارت «ضاله» به معنی گمشده است، عرب به شتران سرگردان در بیابانها «ضوال الابل» می گویند، گویا گمشده و صاحب آن از پی اطلاع است؛ ابن منظور در لسان العرب می نویسد: عرب کلمات حکیمانه را «ضاله» می گوید و در حدیث آمده است: «الکلمه الحکیمه ضاله»

المؤمن». «سخنان حکیمانه گمشده مؤمن است»، زیرا انسان پی گمشده ای می رود که گرانها و ارزنده باشد و اگر چیز بی ارزشی از او گم شود آن را تعقیب نمی کند.

بنابراین هیچ بعید نیست که آیه ناظر به تاریخ دوران کودکی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد که در «شعاب مکه» گم شده بود و اگر رحمت الهی شامل حال او نگشته بود، جان خود را از دست می داد، و تاریخ حیات او بر چنین وضعی گواهی می دهد. (۱)

ج: «ضالّ» به معنی گمنام: این واژه در لغت عرب به معنی گمنام و مخفی و پنهان به کار می رود، در زبان عرب می گویند: «ضلّ الشیء، أى خفی وغاب» در قرآن از زبان مشرکان منکر معاد نقل می کند: (إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) (سجده/۱۰).

«آیا آن روز که در زمین مخفی و پنهان شدیم باز در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟».

ابن منظور در «لسان العرب» بر وجود این معنی در لغت عرب شواهدی را نقل می کند. در این صورت احتمال دارد که مقصود از «ضالّ» گمنامی و ناشناختگی او باشد که به وسیله فیض نبوت و نزول وحی «بلند آوازه شده»، و آیه (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) که در سوره بعد آمده است گواه بر این معنی می باشد و این دو سوره از نظر مضامین کاملاً به هم مربوط می باشند و سوره دوّم، به تعلیل مطالبی که در سوره نخست آمده است می پردازد.

هرگاه مقصود از لفظ «ضالّ» گمنامی و ناشناختگی باشد در این صورت مقصود از «فَهْدَى» هدایت پیامبر نیست، بلکه هدایت مردم به سوی پیامبر است و در حقیقت ترکیب آیه چنین است: «فَهْدَى النَّاسَ إِلَيْكَ = مردم را به سوی تو هدایت

ص : ۹۵

۱- [۱] لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۷. در این صورت لفظ «إلی بیتک» پس از جمله «فهداک» در تقدیر خواهد بود.

نمود» و تفسیر سوّم از برخی از پیشوایان معصوم نقل شده است. (۱)

با توجه به هر سه تفسیر می توان گفت در آیه کوچکترین اشاره ای به نظریه پیشداوران در باره عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست، و کسانی که از آن برداشت نادرست می کنند، جهتی جز شتابزدگی در تفسیر آیه ندارند و اگر با صبر و حوصله پیش روند، مشکلات آیات برطرف می گردد.

آیه دوّم: (فَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) (مدثر/۵).

قرآن به پیامبر در سوره «مدثر» دستور می دهد که از «رجز» اجتناب ورزد، اگر مقصود از آن «بت» باشد، خطاب دوری از آن، چه معنی می دهد؟ چنانکه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبُّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ * وَرَبُّكَ فَاصْبِرْ) (مدثر/۷-۱).

«ای جامه به خود پیچیده! برخیز، بیم ده، خدای خود را بزرگ شمار، و جامه خود را پاک کن، و از «رجز» دوری جوی، منت مگذار تا فرونی جویی و برای خدا صبر و شکیبائی پیش گیر».

پاسخ:

لفظ «رجز» در زبان عرب در موارد سه گانه زیر که شاید همگی از جزئیات یک معنی وسیع و کلی باشند، به کار می رود:

۱_ عذاب. ۲_ آلودگی. ۳_ بت.

اکنون هر سه احتمال را در تفسیر آیه یاد آور می شویم تا روشن شود که در هیچ کدام گواهی بر وجود لغزش فکری در پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، قبل از بعثت نبوده است.

ص : ۹۶

الف: «رُجْز» به معنی عذاب: توضیح اینکه «رُجْز» به کسر «راء» نه بار در قرآن وارد شده و در مجموع، مقصود از آن «عذاب» است جز یک مورد، و موارد آنها را فهرست ۳وار یادآور می شویم:

بقره/۵۹؛ اعراف/۱۳۴، و ۱۳۵ و ۱۶۲؛ انفال/۱۱؛ سبأ/۵؛ جاثیه/۱۱؛ عنکبوت/۲۹.

ولی همین لفظ به ضم «راء» فقط یک بار وارد شده است و آن همان آیه سوره «مدثر» است که هم اکنون به توضیح آن می پردازیم و هر سه احتمال را مطرح می نمایم:

الف: «رُجْز» به معنی عذاب: اگر مقصود از آن «عذاب» باشد هدف دوری از اعمالی است که مایه عذاب می گردد و این نوع خطاب نشانه وجود زمینه های نزدیکی به وسایل عذاب در پیامبر نیست تا با عصمت او سازگار نباشد، زیرا خطابات قرآن جنبه عمومی دارد و آنجا که به شخص پیامبر خطاب می نماید، مقصود تعلیم دیگران و تفهیم عموم ملت است مانند قول معروف «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ»: به تو می گویم، بشنو ای «جاره» (نام زنی است).

این نوع سخن گفتن، از بلاغت خاصی برخوردار است و هر نوع تبعیض را از میان بر می دارد و همه مردم می گویند جایی که عزیزترین انسان دارای چنین خطاب و تکلیف باشد، حساب ما پاک است.

شما از این طریق می توانید بر هدف بسیاری از خطابه های قرآن که در آغاز نظر، با عصمت او سازگار نیست، دست یابید از باب نمونه قرآن در باره «مضرات شرک» و اینکه مایه تباهی کلیه اعمال نیک می گردد، پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد تا تمام مشرکان جهان حساب خود را ببرند: (لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَجْبَطَنَّ عَمَلُكَ) (زمر/۶۵).

«اگر شرک ورزی همه اعمال نیک تو تباه می گردد».

این خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است ولی مقصود، امت و هدف، تربیت کلیه انسانهاست.

ب: رجز به معنی آلودگی ظاهری: اگر مقصود از این واژه آلودگی ظاهری باشد، جز یک دستور العمل چیز دیگری نخواهد بود، _ مثل اینکه به پیامبر دستور دهد که نماز بگزار _ و برخی می گویند مقصود از آیه همین معنی است به گواه اینکه از ابن مسعود نقل شده که می گوید: ما با پیامبر در مسجد الحرام بودیم، ابوجهل وارد شد و گفت آیا در میان شما کسی هست که این چیز آلوده را بر محمد پرتاب کند فوراً مردی برخاست و آن را گرفت و به سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرتاب کرد. [۱]

و اگر مقصود آلودگی روحی و اخلاقی باشد که از صفات زشت دوری جوید، مفاد آن همان است که در معنی نخست (عذاب)، یادآور شدیم و این خطابه جنبه تعلیمی دارد.

ج: رجز به معنی بت و صنم: فرض کنیم که مقصود از آن «بت» است هرچند ثابت نیست که یکی از معانی آن بت باشد، بلکه ظاهر این است که این لفظ معنی گسترده ای دارد به معنی «آلوده» که بت نیز یکی از جزئیات آن است مانند قمار و ادوات و آلائت آن که قرآن از آنها و شراب به لفظ «رجس» تعبیر آورده است آنجا که می فرماید: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) (مائده/۹۰).

«شراب و قمار و بت پرستی و «ازلام» (یک نوع بخت آزمایی) پلیدی است و از کارهای شیطان به شمار می رود».

همان طور که «رجس» با معنی وسیع خود بر همه موارد یاد شده اطلاق می گردد همین «رجز» نیز این حالت را دارد.

حالا ما فرض کنیم که «بت» از معانی مستقیم این لفظ است و مقصود از آن

[۱] عیون الأثر، ج ۱، ص ۱۰۳.

در آیه همین است ولی دستور به دوری از بت، شاهد بر وجود بت پرستی در مخاطب که خطاب به او جنبه کلی و قانونی و جهانی دارد، نیست زیرا همان طور که یاد آور شدیم خطابه‌های قرآن همگی از مقوله «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ» است.

شاهد این گفتار این است که در ظرف نزول این آیه نه تنها پیامبر بت را نمی پرستید (و هیچ گاه به دور بت نگشته است) بلکه در آن زمان کمر همّت بر بت شکنی بسته و در اوج مبارزه با مشرکان و بت پرستان بوده است.

آیه سوّم: (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (شوری/۵۲).

«بر تو نیز بسان گذشتگان از پیامبران، روحی را به فرمان خود وحی کردیم و تو پیش از آن نمی دانستی که کتاب وایمان چیست؟ ولی آن را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم با آن هدایت می کنیم، تو نیز به راه راست هدایت می نمایی».

مخالفان عصمت جمله (مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ) را شاهد بر آن گرفته اند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از وحی، فاقد ایمان بود، و در سایه وحی ایمان آورد، و حال فاقد ایمان، از نظر عصمت، روشن است.

این گونه افراد، پیشداورانی هستند که قبلاً مدعا را می سازند سپس به دنبال دلیل آن می روند و گرنه با اندکی دقت در مفاد آیه با توجه به آیات مشابه، می توان به هدف آیه پی برد و از جدال و ستیز با رجال وحی و آموزگاران الهی یعنی زبده ترین انسانهای جهان، دست برداشت. قبل از ورود به بحث نکاتی را یاد آور می شویم:

نکته اول: مقصود از «روح» که به پیامبر وحی شده است همان قرآن است و اگر خدا قرآن را روح می خواند برای این است که قرآن مایه حیات اُخروی انسان

است، همان طور که روح در این جهان مایه حیات دنیوی است و قرائن موجود در خود آیه و ماقبل آن، این معنی را کاملاً تأیید می کنند. و دلیل بر این مطلب اینکه مهم ترین محور بحث در سوره شوری همان مسئله «وحی الهی» است که به صورت یک فیض معنوی از آغاز آفرینش انسان تا زمان پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم)، جریان داشته است. (۱)

گذشته بر این، در آیه ماقبل، طرق سه گانه سخن گفتن خدا با پیامبران مطرح گردیده چنانکه می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ). (شوری/۵۱).

«در شأن خدا نیست که با بشری سخن بگوید مگر از طریق وحی (القاء به قلب) یا از پشت حجاب (همان گونه که با موسی در طور سخن گفت) و یا رسولی (مانند جبرئیل) می فرستد که به اذن او (خدا) آنچه را بخواهد وحی می کند او بلند مقام و حکیم است.»

علاوه بر این آیه «وحی کردن روح را» بر پیامبر، بر وحی روح بر سایر پیامبران عطف می کند و می فرماید: (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا): یعنی همچنان که بر پیامبران پیشین وحی کردیم بر تو نیز به فرمان خود وحی نمودیم. از اینکه وضع پیامبر را بر وضع پیامبران پیشین عطف می کند و می فرماید: بر تو نیز مانند گذشتگان «روحی» وحی کردیم، می توان به خوبی حدس زد که مقصود از «روح» سخن خدا و کلام او است؛ درباره پیامبر اسلام به صورت قرآن و در باره پیامبران دیگر به صورت صحف و تورات و انجیل و زبور.

خلاصه با توجه به سه مطلب زیر می توان فهمید که مقصود از روح، وحی الهی است.

ص : ۱۰۰

۱- [۱] البته مقصود «وحی تشریحی» است که مایه های نبوت را تشکیل می دهد نه هر وحی، و ما تفصیل آن را در کتاب «مفاهیم القرآن» ج ۳، ص ۲۴۴ - ۲۵۹ آورده ایم.

۱- محور اساسی بحث در سوره، مسئله وحی است.

۲- آیه ماقبل، طرق سخن گفتن خدا را با بشر، توضیح می دهد.

۳- آیه مورد بحث گفتار خود را با جمله (وَكَذَلِكَ) آغاز می کند و وضع پیامبر را با وضع پیامبران پیشین یکسان معرفی می کند. در این صورت به طور اطمینان می توان گفت: «روحی» که به پیامبر وحی شده است همان قرآن و معجزه جاودان او است.

در برخی از روایات «روحاً» به «روح القدس» تفسیر شده است ولی این تفسیر با ظاهر آیه مطابق نیست زیرا آیه می گوید: «ما به تو روحی را وحی کردیم» و روح، در آیه به حکم اینکه مفعول (أَوْحَيْنَا) است چیزی است که وحی شده است در حالی که روح القدس وحی کننده و پیام رسان است نه وحی شده. (۱)

جمله «ما كُنْتُ» ویا «ما كَانَ» در زبان عرب غالباً در جایی به کار می روند که گوینده بخواهد امکان و توان، ویا شأن و شایستگی را از چیزی نفی کند و قرآن نیز این نوع جمله ها را در همین مقوله به کار برده است که نمونه هایی را یاد آور می شویم:

الف: (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (آل عمران/۱۴۵).

«ممکن نیست نفسی بمیرد مگر به اذن خدا».

ب: (مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَبَ) (آل عمران/۱۶۱).

«در شأن پیامبر نیست که خیانت ورزد».

ج: (وَمَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ) (توبه/۱۷).

ص: ۱۰۱

۱- [۱] و به اصطلاح، روح القدس موحی است نه موحا و برخی از روایاتی که روح را به «روح القدس» تفسیر کرده اند باید به نوعی توجیه شوند.

«بر مشرکان نیست که مسجدهای خدا را تعمیر کنند».

د: (مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ) (النمل/۳۲).

«بر من شایسته نیست که بدون حضور شما (در چنین امر خطیری) تصمیم بگیرم».

با توجه به این اصل، معنی جمله (مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ) این است که اگر ما به تو وحی نمی کردیم در تو ای پیامبر، امکان آگاهی از کتاب، و دست یابی بر ایمان نبود.

نکته سوم: ظاهر آیه این است که پیامبر پیش از وحی قرآن، نسبت به کتاب و ایمان، فاقد درایت و آگاهی بود و پس از نزول آن، بر علم و آگاهی دست یافت اکنون باید دید آن کدام نوع آگاهی از کتاب و ایمان است که فقط در گرو نزول وحی است و شأن پیامبر و هیچ انسانی نیست که بدون کمک وحی بر آن دست یابد و آگاهی از آن فقط و فقط در گرو نزول وحی امکان پذیر می باشد. در این جا دو احتمال وجود دارد:

الف: آگاهی مربوط به اصل نزول کتاب و اصل ایمان به خدای یکتا.

ب: آگاهی مربوط به مضامین و محتویات قرآن اعم از عقاید، معارف، قصص و داستان، احکام و وظایف، و ایمان به مطالب گسترده آن.

احتمال نخست چیزی نیست که آگاهی از آن در گرو نزول وحی بر پیامبر باشد، زیرا اهل کتاب از نبوت و رسالت او آگاه بودند و شخص پیامبر نبوت و رسالت خود را از نیاکانش شنیده بود و خدا و یکتایی او چیزی نیست که عقل بر آن حاکم نباشد و حنیفان زمان پیامبر بدون اینکه وحی بر آنها نازل شود، همگی موحد بودند، طبعاً مقصود همان قسم دوم است که هیچ انسانی بدون اتکاء به وحی نمی تواند از چنین اصول و معارف احکام و وظایف حتی قصص و سرگذشت صحیح پیامبران مطلع گردد و آگاه باشد و بر آنها ایمان بیاورد.

شکی نیست که پیامبر گرامی پیش از نزول وحی از تفصیل معارف الهی و سنن تشریحی آگاه نبود و او در سایه وحی الهی از آنها آگاه شد و بر آنها ایمان آورد و این غیر از این است که بگوییم که پیامبر از هیچ چیز حتی از ایمان به خدا و یکتایی او آگاه نبود.

شما می توانید مفاد آیه مورد بحث را هم در مورد (مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ) و هم در مورد (وَلَا الْإِيمَانُ)

به کمک دو آیه دیگر به دست بیاورید.

الف: (تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ) (هود/۴۹).

«این (سرگذشت پیامبران) از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم تو و نه قوم تو قبلاً از آن آگاه نبودید، بردبار باش، سرانجام از آن پرهیزگاران است».

جمله (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا) در این آیه معادل جمله (مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ) در آیه مورد بحث است و مقصود از هر دو، آگاهی از تفصیل مضامین کتاب الهی است.

ب: (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ) (بقره/۲۸۵).

«پیامبر به آنچه که از پروردگاری به او نازل شده، ایمان آورد، و همچنین افراد با ایمان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبران او ایمان آوردند، (می گویند) ما میان پیامبران او (از این نظر که همگی از جانب خدا آمده اند) فرق نمی گذاریم، می گویند شنیدیم و اطاعت نمودیم خدایا ما را ببخش و بازگشت به سوی تو است».

شکی نیست ایمانی که پیامبر با آن در جمله (أَمَّنَ الرَّسُولُ) توصیف شده

است، ایمان پس از نزول وحی است، ولی متعلق آن، ایمان به اصل کتاب و یا ایمان به وجود خدا نیست، بلکه متعلق آن ایمان به چیزی است که بر او نازل شده است (بِمَا أُنزِلَ) و آنچه بر او نازل شده همان اصول و معارف و قصص و سرگذشت و احکام و وظایف است، و یک چنین ایمان، پس از نزول وحی، به پیامبر دست داده است، زیرا ایمان متفرع به علم و آگاهی است، و چون چنین آگاهی بعد از نزول وحی بوده طبعاً ایمان هم پس از آن بوده است.

بنابراین متعلق ایمان در جمله (وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) با متعلق ایمان در آیه (آمَنَ الرَّسُولُ) یکی است و آن عبارت است از ایمان (بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ): «آنچه از خدا بر او نازل شده است»؛ ولی علت اینکه در آیه مورد بحث ایمان نفی شده و در آیه دیگر اثبات شده است این است که در آیه مورد بحث موضوع سخن حال پیامبر پیش از بعثت است و در آیه دیگر موضوع بحث حال او پس از بعثت است.

با توجه به این قرائن و توضیحات هر نوع اندیشه ناروا در باره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به قبل از بعثت کاملاً منفی است و بزرگان از مفسران اجمال گفتار ما را در کتابهای خود آورده اند شما می توانید به مدارک یاد شده در زیر مراجعه فرمایید: (۱)

آیه چهارم: (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (یونس/۱۶).

«بگو اگر خدا می خواست من قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و از آن آگاهتان نمی نمودم من مدت‌ها در میان شما پیش از آن زندگی کرده ام، چرا نمی اندیشید؟!».

هدف آیه با توجه به ماقبل آن کاملاً روشن می گردد، در آیه ماقبل دو پیشنهاد از جانب مشرکان مطرح شده و این آیه پاسخ از پیشنهاد نخست آنها است اینک آیه ما

ص: ۱۰۴

۱- [۱] تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۸۸ - ۸۹؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷؛ تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۱۹۰؛ روح البیان، ج ۸، ص ۳۴۷؛ روح المعانی، ج ۲۵، ص ۵۸ و المیزان، ج ۱۸، ص ۸۰.

قبل:

وَ إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنْ أَحَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ (يونس/۱۵).

«هر موقع آیات روشن پیامبر بر آنها تلاوت می شود، کسانی که به لقاء ما (روز رستاخیز) امید ندارند می گویند قرآنی غیر این بیاور، و یا آن را عوض کن؛ بگو من حق ندارم آن را از پیش خود تبدیل کنم، من از آنچه که بر من وحی می شود، پیروی می نمایم من اگر مخالفت پروردگارم را بکنم از عذاب روز بزرگ می ترسم».

در این آیه کافران که نبوت و آسمانی بودن کتاب او را منکر بودند دو پیشنهاد به پیامبر کردند:

۱_ قرآنی جز این (با همان فصاحت و بلاغت) بیاور.

۲_ برخی از آیات قرآن مربوط به نکوهش بتان را تغییر بده.

اتفاقاً پاسخ هر دو پیشنهاد در ضمن هر دو آیه آمده است و ماهیت جوابها مختلف و گوناگون است. در انتقاد از پیشنهاد دوم، سخن از امکان و عدم امکان آن به میان نیامده فقط یاد آور می شود که من تابع و پیرو وحی الهی هستم و حق دگرگون کردن آن را ندارم و از هر نوع مخالفت و معصیت و سرپیچی از وحی، می ترسم زیرا مخالفت، در روز قیامت کیفر به دنبال دارد: (قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي...).

در حالی که در انتقاد از پیشنهاد نخست مسئله ممکن نبودن آن را یاد آور می شود و می فرماید: (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ...).

یعنی قرآن ساخته و پرداخته من نیست و مرا یارای تنظیم و تدوین و انشاء آیات و سوره آن نیست که تا یکی را ببرم و دیگری را بیاورم هرچه هست از آن خدا است و او همین را در اختیار من نهاده است و به فرمان او آن را بر شما می خوانم و آموزش

ص: ۱۰۵

می دهم و اگر او نمی خواست، نه، می خواندم و نه، می آموختم.

گواه این سخن که قرآن چکیده فکر و اندیشه من نیست این است که سالهای دراز در میان شما بودم و با شما زندگی کرده ام و در این مدّت سخنی مشابه آیات و سوره آن از من نشنیده اید و اگر از من بود، لااقل در این مدّت، سخنی شبیه قرآن از من می شنیدید، چرا نمی فهمید؟!

در نتیجه، این آیه، مانند آیه قبلی فقط ناظر به این است که قرآن از جانب خدا است و او به من آموخته است و من تا قبل از نزول وحی از آن آگاه نبودم. و این حقیقتی است که همه مسلمانان بر آن اعتقاد دارند و این مطلب با ایمان و توحید رسول گرامی قبل از بعثت منافاتی ندارد و مسلماً وضع پیامبر پس از نزول وحی با وضع او قبل از نزول آن فرق داشته است، و آن، اطلاع تفصیلی از اصول و احکام و معارف و سنن و قصص و سرگذشتها بوده است.

آیه پنجم: (وَمَا كُنْتُمْ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكُمُ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ) (قصص/۸۶).

«تو هرگز امید آن نداشتی که کتاب بر تو نازل گردد مگر از طریق رحمت پروردگارت (به پاس این نعمت) پشتیبان کافران مباش.»

در آغاز آیه، امیدواری پیامبر را بر نزول کتاب بر او نفی می کند، ولی در ذیل، استثنایی به صورت (إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ) وارد شده که باید در باره آن دقت کرد و مفهوم آن را به دست آورد و ذیل آیه توان آن را دارد که ثابت کند که رسول گرامی قبل از بعثت به نوعی امید به القاء کتاب بر خود داشت؛ و به عبارت دیگر، از یک نظر فاقد امید بود، ولی از طریق دیگر به نزول آن امید داشت. توضیح جمله:

در مورد این استثنا، سه احتمال وجود دارد که استوارترین آنها احتمال سوّم است.

۱_ لفظ «إِلَّا» در جمله (إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ) به معنی استثنا نیست که از

جمله قبل، چیزی را «منها» کند، بلکه به معنی «لکن» است که در مقام استدراک از گفتار قبل به کار می رود، و معنی جمله چنین است: تو امید نداشتی که کتاب بر تو القاء گردد لیکن با این نو میدی رحمت پروردگار ایجاب کرد که چنین نعمتی شامل تو شود. این نظر از «فراء» که از ادبای زبان عربی است نقل شده است. (۱)

در این فرض چیزی از جمله پیشین استثنا و به اصطلاح منها نشده است و جمله قبل به حالت نفی مطلق باقی مانده است و آن اینکه پیامبر هیچ نوع امیدی به نزول کتاب نداشت؛ در حقیقت مفاد آیه مثل این است که فردی به یک نفر کمک مادی کند در مقام توضیح کار خود بگوید من به فلانی بدهکار نبودم، لیکن به خاطر پیوند خویشاوندی به وی کمک کردم.

البته یک چنین تفسیر (با امکان حمل «إلا» بر «استثنا»، نه «استدراک») بر خلاف ظاهر است و در سخنان افراد بلیغ وجود آن کاملاً نادر می باشد.

۲_ لفظ (إلا- رَحْمَةً) به معنی استثنا و خارج کردن چیزی از جمله پیشین است، نه به معنی استدراک، ولی جمله ای که (إلا رَحْمَةً) متوجه آن می باشد و از آن استثنا می کند از مفاد آیه استفاده می شود و در تقدیر است گویا خدا چنین می فرماید: «وما ألقى عليك الكتاب بسبب من الأسباب إلا رحمة» قرآن به هیچ جهتی بر تو فرود نیامد، مگر از جهت رحمت حق و این نظریه را زمخشری در کشاف نقل کرده است.

ناگفته پیدا است که تقدیر جمله «وما ألقى...» بر خلاف قاعده است و تا ضرورتی ایجاب نکند، نباید سراغ آن رفت.

۳_ لفظ (إلا- رحمة) استثنا از جمله موجود در خود آیه است و معنی آیه این است: تو امیدی به نزول قرآن بر خود نداشتی، مگر از یک طریق و آن اینکه رحمت

ص: ۱۰۷

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۶۹؛ تفسیر رازی، ج ۶، ص ۴۹۸. در این فرض مفاد جمله چنین است: «و لکن رحمة من ربك ألقى إليك (یا) لکن ربك رحمة و أنعم به عليك».

و کرم حق شامل حال تو گردد و چنین افتخاری نصیب حال تو شود.

و به دیگر سخن، امید به نزول قرآن به دو صورت متصوّر بود:

الف: پیامبر از طریق مجاری عادی به نزول آن بر خود امیدوار شود، که آیه وجود چنین امید را نفی می کند زیرا هیچ نوع جریان عادی بر نزول آن گواهی نمی داد.

ب: فضل و کرم خدا شامل حال پاکترین بنده او شود و او را با چنین نعمت بپوشاند، امید از این طریق منفی نبود و پیامبر مطمئن بود که روزی رحمت حق شامل او می گردد و کتاب هدایت را در اختیار او می گذارد.

تفسیر سوم، کاملاً با ظاهر آیه تطبیق می کند و با آنچه که از زندگانی پیامبر قبل از بعثت آگاهی داریم سازگار می باشد و در میان مفسران، فخر رازی به صورت روشن این نظر را بیان کرده و از سخنان مرحوم علامه طباطبائی _ ره _ (۱) نیز به گونه ای استفاده می شود.

و گروه پیشداوران بدون دقت در مفاد این آیات، آنها را دستاویز خود قرار داده اند.

پایان بخش نخست، از ولادت تا بعثت

ص: ۱۰۸

۱- [۱] تفسیر فخر رازی، ج ۶، ص ۴۸۶؛ المیزان، ج ۱، ص ۹۱.

۷- نزول وحی، و مسئله انقطاع آن

آیات موضوع

۱- (إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (علق/۱-۵).

۲- (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (شعرا/۲۱۴ و ۲۱۵).

۳- (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) (حجر/۹۴ و ۹۵).

۴- (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبُّكَ فَكْبَرُ * وَثِيَابِكَ فَطَهَّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) (مدثر/۱-۵).

۵- (سَنَلْقَىٰ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) (مزمل/۵).

۶- (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (يوسف/۱۰۸).

۷- (إِنِ اتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَىٰ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ) (انعام/۵۰).

۸- (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ * وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ

بِضَنِينٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * فَأَيُّ تَذَهَبُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (تکویر / ۲۸-۱۹).

۹_ (ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى) (نجم/۱۱):.

۱۰_ (ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى) (نجم/۱۷).

۱۱_ (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى) (الضحی/۳).

۱۲_ (قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ) (اسراء/۱۰۶).

ترجمه آیات

۱_ «بخوان به نام پروردگارت که موجودات را آفرید، خدایی که انسان را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگار تو گرامی است، پروردگاری که به وسیله قلم تعلیم داد آموخت به انسان آنچه را که نمی دانست».

۲_ «سخت خویشان نزدیک خود را (از خدا) بترسان، آنگاه پر و بال رحمت را بر تمام پیروان با ایمانت به تواضع بگستران».

۳_ «به آنچه مأمور هستی آشکار کن و از مشرکان روی برگردان، ما تو را از شر استهزا گران، کفایت می کنیم!».

۴_ «ای جامه به خود پیچیده برخیز! مردم را بیم ده، و خدای خود را تکبیر بگوی و لباس خود را پاکیزه گردان و از پلیدی ها دوری جو».

۵_ «به همین زودی سخن سنگینی بر تو القاء می کنیم».

۶_ «بگو این راه من است، من و آن کسی که از من پیروی کند با بصیرت و بینایی به سوی خدا دعوت می کنم؛ پیراسته است خدا و من از مشرکان نیستم».

۷_ «من جز از وحی الهی از چیزی پیروی نمی کنم آیا بینا و نابینا یکی است چرا نمی اندیشید؟».

۸_ «محققاً قرآن گفتار فرستاده بزرگوار است (فرشته وحی) دارای نیروی بزرگ و صاحب مقام نزد خداوند صاحب عرش است، او مطاع

(فرشتگان) و فرد امینی است؛ صاحب شما دیوانه نیست، محققاً جبرئیل را در افق فراخ و نمایان دیده است؛ او برای رسانیدن وحی بخیل نیست. قرآن او، گفتار شیطان رانده شده نیست کجا می روید قرآن یادآوری بیش نیست».

۹_ «هرگز دل دیده را تکذیب نکرد».

۱۰_ «و چشم نیز از حق منحرف نگردید و راه خطا نرفت».

۱۱_ «پروردگارت تو را ترک نکرده و بر تو خشم نگرفته است».

۱۲_ «قرآن را به طور تدریج فرستادیم تا آن را آرام بر مردم بخوانی».

تفسیر آیات

نزول وحی یا درخشش نور در تاریکی

با زندگی عرب جاهلی و عادات و اخلاق آنان از نظر قرآن (نه از نظر تاریخ) تا حدودی آگاه شدیم و با توجه به آداب و رسومی که بر محیط نزول وحی حکومت می کرد، قاطعانه می توان گفت که تعالیم پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) در قلمرو معارف و عقائد، سنن و احکام، محصول آن محیط نبوده و او استاد و آموزگار دیگری داشته است.

او این درسها را از بشری نیاموخته؛ زیرا وی فرد درس نخوانده و برای تحصیل نزد احدی زانو نزده بود. گذشته از این در آن محیط نیز چنین آموزگار یا آموزگارانی که بتواند این معارف و احکام و تعالیم را از آنها بیاموزد، به هیچ وجه وجود نداشته تا آنجا که شماره خط نویسان مکه از هفده نفر تجاوز نمی کرد، و پایه سواد آنها این بود که می توانستند خطی بنویسند و یا خطی بخوانند و در این صورت معلومات و آگاهیهای یک چنین محیطی حتی به توان صد نیز نمی تواند مبدأ پیدایش یک چنین تعالیم و معارفی گردد که بشر آن روز و امروز را به شگفت واداشته است.

غار حرا یا نخستین محل نزول وحی

اطراف شهر مکه را یک رشته کوههای نسبتاً بلند فرا گرفته و در قسمت شمال

آن، غاری وجود دارد که به نام غار حرا معروف است؛ اطراف غار را تخته سنگهای سیاهی تشکیل داده که آثار حیات در آن وجود ندارد، ارتفاع غار به اندازه قامت یک انسان است که قسمتی از آن با نور خورشید روشن می شود و قسمت عقب آن تاریک است.

در آن روز در میان مردم مکه، احدی به آن توجه نداشت جز «عزیز قریش» که در ماه رجب هر سال در آن نقطه به عبادت می پرداخت و در یکی از سالها که او مشغول عبادت پروردگار خویش بود، فرشته وحی فرود آمد، او را با آیات پنجگانه یاد شده در زیر مورد خطاب قرار داد:

(إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (علق/۵-۱).

«بخوان به نام پروردگارت که موجودات را آفرید، خدایی که انسان را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگار تو گرامی است، پروردگاری که به وسیله قلم تعلیم داد، آموخت به انسان آنچه را که نمی دانست».

این آیات (از نظر تشبیه کامل به ناقص) بسان نخستین نطق های رؤسای جمهوری است که برنامه کار خود را در مدت تصدی مقام ریاست جمهوری بیان می کنند، از جهت ناظران سیاسی یک چنین سخنرانی از ارزش خاصی برخوردار می باشد؛ تو گوئی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به الهام از وحی، رؤوس برنامه خود را در این آیات بیان می کند و یادآور می شود که اساس آیین او را خواندن و نوشتن تشکیل می دهد و او در گسترش علم و دانش و نوشتن و خواندن خواهد کوشید و انسان باید بداند که از خود چیزی ندارد و هرچه دارد در پرتو لطف الهی است که قلم را و کلیه مقدمات آموزش را در اختیار او نهاد.

دعوت در سه مرحله

اشاره

از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که دعوت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سه مرحله

انجام گرفته و تحقق هر مرحله ای پایه تحقق مرحله بعد بوده است.

الف: دعوت های خصوصی و سری

پیامبر با ملاقاتهای خصوصی، توانست گروهی را به عنوان هسته مرکزی دعوت در آورد و در این مورد تاریخ، اسامی گروهی را یادآور می شود و تنها ابن هشام در سیره خود متجاوز از پنجاه نفر اسم می برد که در سایه ملاقاتهای سری به آیین توحید گرویده بودند که در رأس آنها خدیجه و علی و زید بن حارثه و فرزندان مطعون به نام های عثمان و قدامه و عبدالله هستند و شاید آیه: (وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (واقعه/۱۱-۱۰) ناظر به این گروه باشد.

ب: دعوت خویشاوندان

پس از ایجاد یک هسته مرکزی برای آیین توحید، وقت آن رسید که به فرمان خدا، بستگان و خویشاوندان نزدیک خود را به آیین توحید دعوت کند و وضع طبیعی دعوت آیین نیز ایجاب می کرد که دعوت خویشاوندان بر دعوت همگانی مقدم باشد زیرا گرایش بستگان مصلح که از اسرار و رازهای درونی و نهانی انسان آگاهند، نشانه خلوص و پاکی دعوت است زیرا اگر او یک فرد غیر صالحی بود نمی توانست اعتماد چنین طبقه ای را به خود جلب کند حتی ایمان همسر وی خدیجه، خود یکی از نشانه های پاکی و خلوص دعوت او است، چون انسان هر چه هم رازدار و کوشا در حفظ اسرار باشد، نمی تواند بسیاری از مسائل درونی خود را از نزدیکان خود، خصوصاً همسرش پنهان بدارد. از این جهت پیامبر به دعوت نزدیکان اقدام کرد تا علاوه بر انجام وظیفه، گرایش این طبقه نشانه صدق و گواه پاکی او باشد.

گذشته از این، یک دعوت الهی و اجتماعی، بی نیاز از یک جمعیت فداکار و جانباز در طریق اشاعه آن دعوت نیست، در این موقع بهترین گروه که می تواند این نقش را بر عهده بگیرد، بستگان انسان است که در سایه ایمان آمیخته به تعصب

خویشاوندی بتواند دژی محکم و استوار در برابر آسیب دشمنان باشند.

قرآن در باره امر به دعوت خویشاوندان می فرماید: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (شعر/۲۱۴ و ۲۱۵).

درست است که در این دعوت که در خانه خود پیامبر انجام گرفت، جز علی کسی اظهار ایمان نکرد ولی همین دعوت مایه ایمان تدریجی نزدیکان گردید در نتیجه اکثریت بیت «هاشم» جز ابولهب و برخی دیگر، به تدریج ایمان آورده و همگی به آیین وی گرویدند و آشکارا مدافع آیین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گشتند.

ج: دعوت همگانی

پس از دعوت‌های سری، و تبلیغ بستگان که منجر به ایمان گروهی از بستگان و غیره گردید پیامبر از جانب خدا مأموریت یافت که حصار دعوت خصوصی را بشکند و به تبلیغ عموم بپردازد آنجا که می فرماید:

(فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) (حجر/۹۴ و ۹۵).

«به آنچه مأمور هستی آشکار کن و از مشرکان روی برگردان، ما تو را از شر استهزاگران، کفایت می کنیم!».

از این لحظه که خدا او را مأمور به هدایت جهانیان و گسترش دعوت خود نمود، مسئولیت بس سنگین و بزرگی بر دوش او نهاد، و آنچه را که در آیه یاد شده در زیر وعده داده است، تحقق پذیرفت آنجا که می فرماید:

(إِنَّا سُلِقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) (مزل/۵): «ما به همین زودی سخن سنگینی بر تو القا می کنیم».

مفسران هرچند در تفسیر «قول ثقیل» دچار اختلاف شده اند و برخی آن را به عمل به قرآن، و یا عمل به حدود و فرائض آن تفسیر کرده، و بعضی نیز آن را به نزول

وحی (قرآن) تفسیر نموده اند (۱) ولی به هیچ وجه بعید نیست که مقصود معنای وسیعی باشد که مسئولیت بزرگ رهبری امت را نیز دربرگیرد، به گواه این که در آیه دهم همین سوره می فرماید:

(وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا): «بر آنچه که می گویند، صبر کن و از آنان دوری گزین!».

این مرحله از دعوت از اهمیت خاصی برخوردار بود زیرا پیامبر باید یک تنه با پشتیبانی گروه اندکی از یاران خود که در دو مرحله نخست به مکتب او گرویده اند، جهان عرب را که در شرک و دوگانه پرستی فرو رفته بودند، نجات بخشد.

قرآن برای تقویت اراده او بار دیگر وی را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَذِبٌ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) (مدثر/ ۱-۵): «ای جامه به خود پیچیده برخیز! مردم را بیم ده و خدای خود را تکبیر بگویی و لباس خود را پاکیزه گردان و از پلیدی ها دوری جو».

بسیاری از مفسران، این آیات را مربوط به آغاز نزول وحی در حرا بر قلب مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند و در این باره شأن نزولی را نقل می کنند و همچنین در باره آغاز آیات سوره «مزمل».

از اینکه در سوره مزمل همان طور که یادآور شدیم، پیامبر را به صبر و بردباری در مقابل سخنان زشت کافران، و ترک آنان، دعوت می کند و همچنین در آیه هفتم همین سوره می فرماید: (وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ): «برای پروردگارت صبر کن!»، می توان گفت آیات هر دو سوره مربوط به دوران آغاز دعوت عمومی است که بازشت گوئی کافران و آزار و آسیب رسانی آنها توأم بوده است و بسیار بعید است که این بخش از آیات مربوط به مرحله ای (آغاز نزول وحی) باشد که هرگز نه تبلیغی انجام گرفته، نه تکذیبی رخ داده و نه اعتراضی از کسی صورت گرفته است!

ص: ۱۱۵

جلال الدین، مضامین سوره را به نحوی در قالب شعر ریخته که می رساند که وی آیات سوره یاد شده را به دوره دعوت عمومی مربوط می داند آنجا که می گوید:

خواند «مزل» نبی را زین سبب *** که برون آ از گلیم ای بوالحرب

سر مکش اندر گلیم و رو میپوش *** که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگ مدعی *** که تو داری نور وحی شعشی

باش کشتیان در این بحر صفا *** که تو نوح ثانی ای مصطفی

خیز و بنگر کاروان ره زده *** غول کشتیان این بحر آمده

وقت خلوت نیست اندر جمع آی *** ای هدی چون کوه قاف و تو هما

پیراستگی از شک و تردید

در برخی از تفاسیر و کتابهای سیره داستانهای درباره آغاز وحی وارد شده که به هیچ مقیاس نمی توان آنها را صحیح دانست و قهرمان نقل این داستانهای بی اساس، محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ هـ.ق) می باشد وی در تفسیر خود مقید به نقل آنچه صحیح است نیست، بلکه مجموع منقولات را در کتاب خود می آورد و از آنجا که همه را با سند ذکر می کند یک فرد محقق می تواند با مراجعه به اسناد و دقت در متون و دیگر ضوابط نقد حدیث، تاریخ صحیح را از باطل جدا سازد.

وی می نویسد: در نخستین مرحله نزول وحی و یا روز بعد، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به تصور اینکه کاهن شده تصمیم گرفت که خود را از کوه پرت کند ولی جبرئیل با گفتن جمله «أَنَا جِبْرِئِيلُ وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ» به او آرامی بخشید و از این کار بازش داشت.

این نقل با آنچه که قرآن از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در این مورد نقل می کند، و یا آنچه که تاریخ ضبط کرده است وفق نمی دهد ولی از آنجا که بحث ما صرفاً جنبه قرآنی دارد به توضیح بخش نخست می پردازیم و در پایان بحث، به صورت فشرده به آنچه که تاریخ در این مورد ضبط کرده است، اشاره می کنیم.

آیات قرآن به روشنی حاکی است که او با قاطعیت تمام، مردم را به مکتب خود دعوت می کرد آنجا که می فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف/۱۰۸).

«بگو این راه من است، من و آن کسی که از من پیروی کند با بصیرت و بینایی به سوی خدا دعوت می کنم؛ پیراسته است خدا و من از مشرکان نیستم».

چه جمله ای گویاتر از (أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ؟)

او در طول دعوت خود از ناحیه خدا مأمور بود که خود را پیرو وحی الهی بداند و نمی تواند در آن ایجاد دگرگونی کند، چنانکه می فرماید:

﴿إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾ (انعام/۵۰).

«من جز از وحی الهی از چیزی پیروی نمی کنم آیا بینا و نابینا یکی است چرا نمی اندیشید؟».

اندیشه کهانت و این که پیامبر پس از نزول وحی می خواست خود را از بالای کوه پرت کند، صورت محترمانه نسبت «جنون» است که مخالفان پیامبر از روز نخست او را به آن متهم کرده اند و اکنون آن را به صورت دیگر از زبان دوستان او می شنویم و عجیب این که قرآن مسئله تهمت جنون را همراه با تحقق رؤیت فرشته وحی یادآور می شود و می فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ * وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * فَأَيُّ تَذَكُّبُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾ (تکویر/۱۹ تا ۲۸).

«محققاً قرآن گفتار فرستاده بزرگوار است (فرشته وحی) دارای نیروی بزرگ

وصاحب مقام نزد خداوند صاحب عرش است، او مطاع (فرشتگان) و فرد امینی است؛ صاحب شما دیوانه نیست، محققاً جبرئیل را در افق فراخ و نمایان دیده است؛ او برای رسانیدن وحی بخیل نیست. قرآن او گفتار شیطان رانده شده نیست کجا می روید قرآن یادآوری بیش نیست».

آیاتی که در آغاز سوره نجم وارد شده، بیانگر پایه قاطعیت در امر رسالت و اخذ وحی و رؤیت فرشته وحی است.

و به دیگر سخن، قرآن می گوید: (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى): «هرگز دل دیده را تکذیب نکرد» (مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَى): «و چشم نیز از حق منحرف نگردید و راه خطا نرفت» (نجم/ ۱۱ و ۱۷).

مذاکرات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با ولید بن مغیره و ابوجهل و عتبه در صفحات تاریخ حیات او ضبط گردیده و نشانه قاطعیت او در امر رسالت، و تحمّل وحی الهی مسئولیت خدایی است.

ناقلان این داستانها و افسانه ها نبوت و رسالت را یک منصب عادی تلقی می کنند که احیاناً به افراد عادی و فاقد صلاحیت اعطا می گردد، در حالی که ارتقا به مقام نبوت در گرو تحصیل و یا افاضه یک رشته شایستگیها و کمالات نفسانی است که شخص را برای دریافت یک چنین مقام شامخ و بزرگ و تحمّل یک چنین شعور بیرون از عقل و حس (وحی) و رؤیت حامل آن (فرشته وحی) آماده سازد.

در این صورت جهت ندارد که پس از طی این مراحل در نبوت و رسالت خود شک و تردید کند و به اعمال خارج از شأن یک فرد عاقل دست بزند.

انقطاع وحی

مسئله انقطاع وحی یکی از افسانه های تاریخی است که بر حیات پیامبر تحمیل شده و آیه (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى): «خدایت تو را ترک نکرده و دشمن نداشته است» را شاهد بر گفتار خود گرفته اند؛ قهرمان این افسانه نیز «ابن جریر

طبری» است که در تفسیر خود چنین نقل می کند:

«پس از حادثه حرا و نزول آیه هایی از سوره علق، وحی آسمانی قطع گردید. خدیجه به پیامبر گفت: فکر می کنم که خدا بر تو خشم کرده و دشمنت داشته است، در این موقع وحی آسمانی فرود آمد، و گفت: (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى).

در این بخش از نقل، پیامبر نیز به شک و تردید در صحت رسالت خود، و همسر گرامی او به توجیه ناروا، متهم شده اند و جاعلان هر دو بخش نه پیامبر شناس بودند، و نه آگاه از داوریهای قرآن در باره او.

این نقل تاریخی از بیخ و بن باطل است و ما ناستواری آن را با دلایل یاد شده در زیر ثابت می کنیم:

۱_ مشیت حکیمانه خدا بر این تعلق گرفته که وحی الهی به تدریج نازل گردد و این خود عللی دارد که در محل خود بیان شده است و قرآن نیز از این حقیقت گزارش می دهد چنانکه می فرماید:

(وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ) (اسراء/ ۱۰۶): «قرآن را به طور تدریج فرو فرستادیم تا آن را آرام و با تأنی بر مردم بخوانی!» حتی در آیه دیگر به یکی از انگیزه های نزول تدریجی اشاره می کند و می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً) (فرقان/ ۳۲).

«افراد کافر گفتند چرا قرآن یکجا نازل نمی گردد؟ ما چنین نازل کردیم تا قلب تو را استوار سازیم.»

بنابراین آنچه واقعیت داشته، تدریجی بودن نزول وحی بوده است نه انقطاع آن، و راولی خبر میان این دو فرق نگذاشته است.

این حقیقت در صورتی به خوبی تجلی می کند که بدانیم که فاصله میان نزول دو وحی از چهار روز کمتر و از چهل روز بیشتر نبوده است و یک چنین فاصله ای در

آغاز کار که هنوز حادثه ای پیش نیامده است کاملاً یک امر طبیعی است و در تفاسیر مدّت این انقطاع و یا به تعبیر صحیح فاصله میان این دو نزول، ۴ روز، ۱۲ روز، ۱۵ روز، ۱۹ روز، ۲۵ روز و حداکثر چهل روز نوشته شده است آیا جا دارد که شکی بسان تیزاب روح و روان او را بخورد، و همسر گرامی و با وفای او وی را به دشمنی خدا متهم سازد؟

۲_ خدیجه از زنان بسیار با وفا بود که شخصیت و ثروت و سلامت خود را وقف راه اسلام کرد و در این مورد از همه چیز گذشت و در آغاز بعثت که به اصطلاح مسئله انقطاع وحی رخ داد، پانزده بهار از ازدواج وی با خدیجه گذشته و در این مدّت جز پاکی از او ندیده بود. آیا صحیح است که بدون مدرک شوهر خود را متهم سازد و بگوید: «خدا تو را دشمن داشته است» و سپس وحی الهی در ردّ پندار او نازل گردد که: «نه چنین نیست! خدا تو را دشمن نداشته است: (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى)».

۳_ معروف است که دروغگو حافظه ندارد، و به حقّ، جاعل تاریخ در این بخش فاقد حافظه بوده است! به گواه این که دو مطلب کاملاً متضاد و غیر قابل جمع را از «خدیجه» نقل کرده است.

ناقل و یا ناقلان این روایات، روزی خدیجه را تسلی ده پیامبر معرفی می کنند و می گویند: پس از نزول وحی در کوه حرا پیامبر از کوه پایین آمد و وارد خانه خدیجه شد و با خود می اندیشید شاید آنچه را دیده خطا دیده و یا کاهن شده است، خدیجه فوراً تیزاب شک را از صفحه قلب او زدود و گفت: تو یتیم نوازی، به خویشان نیکی می کنی، و از این طریق او را از لهیب شک نجات داد، و پیامبر نیز دستور داد که او را با گلیمی بپوشاند. (۱)

همین خدیجه به فاصله چند روز که کمترین آن چهار روز و بیشترین آن چهل روز است قیافه مدّعی به خود می گیرد و شوهر سراپا اخلاص و طهارت را به قطع

ص : ۱۲۰

۱- [۱] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۷۹.

رابطه با خدا متهم می سازد و در حالی که خلق نیکو و کردارهای نیک پیامبر در نظر او مجسم بود و خدای فرستنده وحی را دادگر و عادل می دانست، در این صورت چگونه به پیامبر سوء ظن پیدا می کند؟ و پیوند وحی را قطع شده می اندیشد و او را به دشمن خدا متهم می سازد؟

۴- آیه (مَا وَدَّعَيْكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى) بیش از این نمی رساند که فردی پیامبر را متهم به این کرده که خدای او، وی را ترک کرده و دشمن داشته است، و اما گوینده این سخن چه کسی بود، و چرا گفته و در چه زمانی گفته است، هرگز معلوم نیست.

۵- در میان مفسران در علل انقطاع وحی، آنچنان اختلاف شدید وجود دارد که هرگز نمی توان بر یکی از آنها اعتماد نمود مانند:

الف: یهود از پیامبر سه موضوع را پرسیدند: روح و اصحاب کهف و ذوالقرنین. پیامبر بدون اینکه «ان شاء الله» بگوید، گفت فردا پاسخ پرسش های شما را می گویم. در این موقع وحی قطع گردید. مشرکان از این تأخیر خوشحال شدند و گفتند: خدایش او را دشمن داشته است! در این موقع سوره والضحی نازل گردید و این اندیشه را باطل کرد. (۱)

اگر این شأن نزول درست باشد اندیشه انقطاع وحی مربوط به سالهای هفتم «بعثت» خواهد بود نه آغاز آن و یا پس از دعوت های خویشاوندان یا دعوت عمومی.

ب: زیر سریر پیامبر بچه سگی مرده بود و کسی متوجه آن نشده بود وقتی خانه را جارو کردند و آن را بیرون انداختند جبرئیل فرود آمد و پیامبر از تأخیر وحی پرسید، امین وحی گفت: ما به خانه ای که سگ در آنجا باشد وارد نمی شویم (تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۸۳).

متن داستان بر دروغ بودن آن گواهی می دهد زیرا چگونه می توان باور کرد

ص: ۱۲۱

۱- [۱] روح المعانی، ج ۳۰، ص ۱۵۷؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۴۹-۳۵۰.

بچه سگی بمیرد، ومدّتها بگذرد و متعفن نشود، آنگاه به هنگام جارو کردن زیر سریر از آن آگاه گردند! گذشته از این هرگز لازم نیست که وحی در موضع خاصی بر پیامبر نازل گردد و پیامبر غیر از خانه در جای دیگری نیز رفت و آمد داشت.

ج: انگیزه توقف وحی این بود که مسلمانان ناخن و شارب خود رانمی گرفتند (تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۸۳) در این صورت، تاریخ آن مربوط به پس از دعوت عمومی خواهد بود که پیامبر با مسلمانان نشست و برخاستی داشت، گذشته از این، ناخن نگرفتن گروهی، چرا مانع از نزول وحی الهی بر امین قریش گردد؟

در این مورد علل دیگری بیان شده است که گذشته بر غرابت متن، حاکی از آن است که وقت انقطاع مربوط به آغاز نزول وحی نبوده است. (۱)

در این مورد نویسنده مزدوری که در نظام گذشته در تحکیم پایه های حکومت طاغوت زمان، بیش از حد کوشا بود به خیالبافی پرداخته است و انقطاع وحی را گواه بر وحی نفسی می گیرد، و اینکه نزول آیات علق ارتباطی با مقام ربوبی نداشته، بلکه تجلی این مفاهیم و معانی، نتیجه تفکرات ممتد در غار حرا بوده است و پس از نزول این آیات مخزن تفکر خالی شد و برای حرکت مجدد و شنیدن صدا، گذشت زمان لازم است و در این مورد می گوید:

«پس از آن رؤیا و اشراق (رؤیای آغاز بعثت) تشنگی روح کم شد، حالت التهاب و هیجان فروکش کرد و تحقیق آرزوی چندین ساله، نوعی سردی بر شعله روحی ریخته شد، می باید دوباره تأملات و تفکرات مخزن خالی شده برق را پر کند و به حرکت در آید و بار دیگر آن صدا را بشنود».

ما اکنون در نقد نظریه «وحی نفسی» نیستیم در جاهای مناسب (۲) به نقد آن

ص : ۱۲۲

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۵.

۲- [۲] کتاب «بیست و سه سال» البته نگارنده نقدی مستقل بر این کتاب نوشته و به عنوان «راز بزرگ رسالت» منتشر شده است.

پرداخته ایم. فقط در این جا به دو مطلب که پایه این افسانه بی پایه را کاملاً سست کند اشاره می کنیم:

الف: اگر نزول چند آیه از سوره علق سبب کاهش التهاب و هیجان می گردد و پرکردن مخزن تفکرات، به مرور زمان نیازمند است، باید قرآن در مدّت چندین قرن بر پیامبر نازل گردد؛ زیرا اگر با نزول ۵ آیه مخزن ذهن خلّاق خالی شود و آفرینش آیات دیگر نیاز به تفکرات جدید دارد تا پیامبر در خود فرو رود و بر چنین تفکراتی دست یابد باید پیامبر در نزول متجاوز از شش هزار آیه قرن‌ها در انتظار بنشیند تا به تدریج این مخزن مادی، بتواند چنین برق روشنی را تولید کند و هرگز مدّت بیست و سه سال پیامبری آن حضرت بر یک صدم ظهور این تفکرات کافی نمی باشد.

ب: این پندار در صورتی رنگ تحقیق به خود می گیرد که سوره والضحی از نظر نزول دوّمین سوره ای باشد که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردیده؛ در صورتی که از نظر تاریخ نزول، یازدهمین سوره است؛ نزول سوره های پیشین به قرار زیر بوده است: (۱)

۱_ علق ۲_ قلم ۳_ مزمل ۴_ مدثر ۵_ تبت ۶_ تکویر ۷_ انشراح ۸_ والعصر ۹_ والفجر ۱۰_ والضحی. در این جا فقط یعقوبی سوره والضحی را از نظر نزول سوّمین سوره می داند که بر پیامبر نازل شده است. (۲)

این اشکالات روشن گواه بر آن است که نظر این نویسنده مزدور، یک پیشداوری بیش نیست و بدون مراجعه به کتابهای تفسیر و تاریخ و سیره برای احیای یک اندیشه مادی وانکار وحی دست به چنین خیالبافی ای زده است.

نتیجه اینکه: رویدادی به نام «انقطاع وحی» به آن صورت که در کتاب های تفسیر وارد شده است وجود ندارد و مسئله ای جز نزول تدریجی وحی در کار نبوده است.

ص: ۱۲۳

۱- [۱] تاریخ القرآن زنجانی، ص ۳۶.

۲- [۲] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳.

۸- واکنش دعوت عمومی:

اشاره

تهمت ها...

آیات موضوع

۱_ كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (ذاریات/۵۲).

۲_ وَلَا يَقُولِ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ (حاقه/۴۲).

۳_ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (ص/۴).

۴_ وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (فرقان/۸).

۵_ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (شعراء/۱۵۳).

۶_ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (حجر/۶).

۷_ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (تکویر/۲۲).

۸_ فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (طور/۲۹).

۹_ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (دخان/۱۳_۱۴).

۱۰_ وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ

وَ هَذَا لِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (نحل/۱۰۳).

۱۱_ (وَ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ) (ص/۴).

۱۲_ (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (نحل/۱۰۱).

۱۳_ (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ) (هود/۱۳).

۱۴_ (وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرِيَهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخِرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا * وَ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً) (فرقان/۵-۴).

۱۵_ (أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ) (سباء/۸).

۱۶_ (أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ) (طور/۳۰).

۱۷_ (وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ) (يس/۶۹).

۱۸_ (بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرِيَهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ) (انبيا/۵).

۱۹_ (أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ) (يونس/۲).

ترجمه آیات

۱_ «برای گذشتگان هیچ پیامبری نیامد مگر این که گفتند او جادوگر و یا دیوانه است».

۲_ «هرگز گفتار کاهن نیست، کمتر یادآور می شوند».

۳_ «از اینکه بیم دهنده ای از خودشان آمده است در شگفت فرو رفته اند کافران گفتند او جادوگری دروغگو است».

۴_ «ستمگران گفتند شما از یک فرد سحر شده پیروی می کنید».

۵_ «گفتند تو از جادو شده هستی!».

۶_ «گفتند ای کسی که (مدعی است) ذکر (وحی) بر او فرود آمده است، تو دیوانه ای!».

۷_ «صاحب شما دیوانه نیست».

۸_ «نعمت خدای خود را یاد کن! تو هرگز نه کاهنی و نه دیوانه».

۹_ «پیام آور آشکاری به سوی آنان آمده است، سپس از او روی برگردانیدند و گفتند: تعلیم دیده و دیوانه است».

۱۰_ «می دانیم که آنان می گویند: بشری او را تعلیم داده است زبان کسی که تصوّر می کنند که او تعلیم می دهد، غیر عربی است و این لسان عربی آشکار است».

۱۱_ «از اینکه بیم دهی از خودشان آمده در شگفت مانده اند و کافران گفته اند این شخص جادوگری بسیار دروغگو است».

۱۲_ «می گویند تو فقط افترا گر هستی، بلکه بیشتر آنان نادانند».

۱۳_ «اگر می گویند که پیامبر افترا به خدا بسته است، بگو ده سوره مانند سوره های قرآن را بیاورید».

۱۴_ «کافران گفتند قرآن جز دروغی بسته شده به خدا چیزی نیست و گروهی او را در تدوین آن کمک کرده اند؛ به حق گفتار ظالمانه و ناحقّی زده اند. و گفتند اسطوره های گذشتگان است که آنها را نوشته و بر او صبح و عصر املا می شود».

۱۵_ «آیا بر خدا از روی عمد افترا بسته، یا او جنون دارد!».

۱۶_ «بلکه می گویند او شاعری که در انتظار حوادث مرگزایی برای او هستیم».

۱۷_ «ما به او شعر نیاموخته ایم و شایسته او نیست، تعالیم او جز یاد

آوری وقرآن کاشف، چیزی نیست».

۱۸_ «بلکه گفتند که افکار آشفته است، بلکه به دروغ به خدا نسبت داده بلکه او شاعر است».

۱۹_ «آیا مردم در شگفتند از اینکه به مردی از خودشان وحی کردیم».

تفسیر آیات

اشاره

هیچ دعوت و برنامه اصلاحی ای در میان هر جمعیتی هرچند از نظر فرهنگ و تمدن پیش رفته باشند، خالی از واکنش منفی نمی باشد و هرگز نباید انتظار داشت که به ندای منادی اصلاح همه مردم پاسخ مثبت بگویند و از آن به گرمی استقبال نمایند.

چیزی که هست کم و کیف مخالفتها و کارشکنیها و سنگ اندازیها، به عوامل مختلفی وابستگی دارد که مهمترین آنها پایه فرهنگی و آگاهی اجتماعی جمعیتی است که منادی اصلاح در میان آنان ظهور می نماید، و طرح اصلاحی خود را عرضه می دارد.

هیچ طرح اصلاحی ای در زمینه های فکری و علمی، فرهنگی و یا اقتصادی و سیاسی و بالأخص مذهبی نمی تواند توجه همگان را جلب کند و منافع پنداری و یا واقعی همه را تضمین نماید. در هر محیطی، هوشیاران غارتگر و چپاولگران آزمند که به عناوین گوناگون و با استفاده از ناتوانی و یا نا آگاهی جامعه، ثروت ملی و مردمی را به جیب می زنند، در برابر طرح اصلاحی مصلحان خیراندیش و انسان دوست، مقاومت می نمایند و از طرق مختلف کارشکنی را آغاز کرده و سرانجام کمر به نابودی طرح، و قتل صاحب آن می بندند.

خیلی دور نرویم، «جان اف کندی» که خود یکی از مهره های سیاست کلی امریکا بود و هرگز نمی توانست برخلاف اصول سیاسی امریکای جهانخوار گام بردارد وقتی خواست با الهام از ندای فطرت فاصله تبعیض نژادی را تا حدی کم کند، به

دست یاران و دوستان خود ترور شد، و خون او آنچنان لوث شد که تاریخ نظیر آن را کمتر به خاطر دارد.

تنها منافع مادی زراندوزان نیست که طرح مصلحان بشر دوست را تهدید می کند و سدّ راه می گردد، بلکه عوامل روحی دیگری مانند علاقه به قدرت و شیفتگی به مقام، طرح مصلحان را به مخاطره می اندازد و بزرگترین مانع را در مقابل افکار منادیان اصلاح پدید می آورد.

بالا-تر از همه، تعصب به راه و روش نیاکان و دیرینگان است که تمام قدرت های پراکنده را زیر دفاع از ملیت و قومیت گرد می آورد و توده های ناآگاه را بر برنامه اصلاح طلب می شوراند.

دعوت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان گروهی آغاز شد که از نظر فرهنگی و آگاهی از مصالح و مفسد در پست ترین وضع قرار داشتند.

از طرف دیگر فراعنه مکه مانند بوجهلها و بوسفیانها و بولهبها به مقام و منصب، دل بسته و سیادت خود را در تز مصلح نخواستند در حال تزلزل و نابودی می دیدند.

ضمناً تعصب به روش نیاکان به حدّ اعلی رسیده بود و عرب جاهلی حاضر نبود که گامی از آن عقب تر نهد.

طبیعی است دعوت در چنین محیطی بدون واکنش منفی شدید نخواهد بود و هر سه عامل (انحطاط فرهنگی و فزونی ناآگاهی از مصالح و مفسد، علاقه به مقام و منصب و تعصب در روش نیاکان) حرکت چرخ اصلاح را کند و احياناً متوقف می سازد.

دعوت آسمانی پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله و سلم در چنین شرایط سخت و حساسی آغاز گردید و لذا جز یک اقلیت ناچیزی، اکثریت قریش و قبائل وابسته به آن، به مخالفت برخاسته و در هر زمان مطابق شرایط ویژه آن، برنامه ای پیاده کرده و مخالفت ورزیدند.

اینک ما در این بخش به گوشه ای از این واکنشها، از نظر قرآن اشاره می کنیم:

تهمت و ناسزاگویی ها

نخستین حربه مخالفان دعوت، تهمت و ناسزاگویی بود تا از این طریق شخصیت مدعی نبوت را ترور کنند، تا شخص او نتواند کاری را صورت دهد. آنچه در قلوب توده ها می تواند مؤثر باشد، قداست و طهارت مصلح است که بی اختیار قلوب ودلها را به سوی خود جذب می کند ولی هرگاه این وسیله نفوذ ترور شد و از بین رفت، شخص مصلح بدون شخصیت اجتماعی نمی تواند کاری را صورت دهد.

قریش، هرچند ناسزاگویی را آغاز کردند و پیامبر را به اموری که هم اکنون بیان می گردد، متهم ساختند، ولی هرگز نتوانستند یک تهمت شخصیت شکن، از قبیل اختلاس و سرقت، فحشاء، زنا، خودخواهی و مقام خواهی، قتل و آدم کشی و نظائر اینها، به او بزنند و این خود حاکی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آن چنان زندگی منزّه و پاکیداشت که مزاج جامعه پذیرای این نوع تهمت ها نبود و او را مبرا از این امور پست شیطانی می دانستند و گرنه دشمن از متهم کردن او به این امور خودداری نمی کرد.

از این جهت دانش و بینش خود را روی هم ریختند که او را با یک رشته امور معنوی روحی متهم سازند، که اگر اثبات آن آسان نباشد، نفی آن نیز به آسانی صورت نپذیرد. تو گویی این شیاطین از هموعان پیشین خود الهام گرفته، و او را به اموری متهم کردند که پیامبران پیشین را به آنها متهم نموده بودند قرآن در این مورد می فرماید:

(كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) (ذاریات/۵۲).

«برای گذشتگان هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه گفتند او جادوگر و یا دیوانه

این آیه حاکی از یک سنت پیوسته در میان اقوامی است که رود روی پیامبران خود می ایستادند و از این طریق به تکذیب آنها می پرداختند.

تهمت هایی که قرآن از زبان مشرکان در مورد پیامبر نقل می کند به شرح زیر است:

۱_ کاهن: کسی که با جنّ و پری در تماس باشد و اخبار گذشتگان و آیندگان را از آنان می گیرد و در اختیار جامعه می گذارد چنانکه می فرماید:

(وَلَا يَقُولِ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ) (حاقه/۴۲): «هرگز گفتار کاهن نیست، کمتر یادآور می شوند».

۲_ ساحر(جادوگر): کسی که کارش حلّ و عقد امور است و چه بسا کارهای شگفت انگیزی انجام می دهد که عاری از حقیقت می باشد و به دیگر سخن:خلاف واقع را واقع نشان می دهد چنانکه می فرماید:(وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ)(ص/۴): «از اینکه بیم دهنده ای از خودشان آمده است در شگفت فرو رفته اند کافران گفتند او جادوگری دروغگو است».

۳_ مسحور: کسی است که جادوگری، او را سحر کرده است و عقل و خرد او دستخوش سحر شده است و این تهمت صورت محترمانه «مجنون» و دیوانه است که بعداً بیان می گردد چنانکه می فرماید:

(وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسِيحُورًا) (فرقان/۸): «ستمگران گفتند: شما از یک فرد سحر شده پیروی می کنید» عین همین تهمت در گفتار پیشینیان نسبت به پیامبر خدا حضرت صالح (علیه السلام) نیز وارد شده است چنانکه می فرماید:

(قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسِيحِينَ) (شعرا/۱۵۳): «گفتند تو از جادو شده ها هستی!» و در همین سوره در آیه ۱۸۵ همین تهمت در باره شعیب (علیه السلام) وارد شده

است.

۴_ مجنون(دیوانه): این تهمت از اتهامهای رایج در میان ملل گذشته نسبت به پیامبران بود و برخی نیز از صمیم دل آن را نثار پیامبران می کردند _ چنانکه قبلاً بیان گردید _ وقرآن این اتهام را از زبان مشرکان در مواردی نقل می کند چنانکه می فرماید:

(وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ) (حجر/۶): «گفتند ای کسی که (مدعی است) ذکر (وحی) بر او فرود آمده است، تو دیوانه ای!» وچون جامعه عرب روی این اتهام بیش از تهمت های دیگر تکیه می کردند، قرآن نیز در رد آن پافشاری می کند و می فرماید:

(وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ) (تکویر/۲۲): «صاحب شما(رسول عصر شما) دیوانه نیست» و باز می فرماید:

(فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ) (طور/۲۹): «نعمت خدای خود را یاد کن! تو هرگز نه کاهنی و نه دیوانه».

اصولاً اگر یک نفر یک تنه با دست خالی، برخلاف افکار عمومی قیام کند در نظر کوتاه فکران یک فرد غیر عادی بوده و در نظر آنان خرد او دستخوش حادثه شده است ولی عاشقان حقیقت و انسانهای دلسوز جامعه، این منطق پنداری را به هیچ گرفته و یک تنه به تنویر افکار و اصلاح جامعه برمی خیزند و سرانجام بسان شمع می سوزند و اطراف خود را روشن می سازند و احیاناً در این موضع پیروزیهای چشمگیری به دست می آورند.

۵_ «مُعَلِّمٌ» _ به فتح و تشدید لام _، یعنی تعلیم داده شده. گروه عرب عظمت تعالیم و استواری منطق او را درک می کردند، و از طرفی به عللی باور نمی کردند و یا نمی خواستند باور کنند که از جانب خدا به وی وحی شده است زیرا اعتراف به یک چنین امری، مستلزم آن بود که فوراً به وی ایمان بیاورند، و رسالت او را پذیرا گردند از این جهت می گفتند وی فرد آموزش دیده ای است و این تعالیم را به وی تعلیم

داده اند چنانکه می فرماید:

(وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ) (دخان/۱۳ و ۱۴) «پیام آور آشکاری به سوی آنان آمده است، سپس از او روی برگردانیدند و گفتند: تعلیم دیده و دیوانه است». حالا تعلیم دهنده او کیست و این تعالیم را از چه کسی آموخته است، چندان روشن نیست. ممکن است مقصود این باشد که کسی از جهان غیب _ مانند جن _ او را تعلیم داده است و لفظ «مجنون» در کنار آن می تواند گواه آن باشد، همچنانکه احتمال دارد که مقصود این باشد که بشری او را تعلیم داده است. گواه احتمال دوم آیه زیر است:

(وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ) (نحل/۱۰۳).

«می دانیم که آنان می گویند: بشری او را تعلیم داده زبان کسی که تصوّر می کنند که او تعلیم می دهد، غیر عربی است و این لسان عربی آشکار است».

مفسران می نویسند: مشرکان مکه پیامبر را متهم کردند که او این تعالیم را از یک آهنگر رومی می آموزد.

۶_ كَذَابٌ (دروغگو): (وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ) (ص/۴).

«از این که از خودشان بیم دهی آمده است در شگفتند و کافران گفتند: این جادوگری بسیار دروغگو است».

شگفت این جا است که آنان سرچشمه چنین نسبتی را این می دانند که به جای دعوت به خدایان متعدد، به خدای واحد دعوت می کند چنانکه در ذیل آیه می گوید:

(أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) (ص/۵): «آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده است این چیز بسیار عجیب است!».

۷_ مفتری (افتراگر): مقصود این است که این کتاب از آن خود اوست ولی به دروغ آن را به خدا نسبت داده است:

(قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (نحل/۱۰۱): «می گویند تو فقط افتراگر هستی، بلکه بیشتر آنان نادانند».

قرآن در مواردی به ردّ این تهمت می پردازد و یادآور می شود که اگر چنین می اندیشید که وی مفتری است، برخیزید و ده سوره از این سوره هایی که به عقیده شما به دروغ به خدا نسبت داده است، بیاورید، چنانکه می فرماید:

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ) (هود/۱۳): «اگر می گویند که پیامبر افترا به خدا بسته است، بگو ده سوره مانند سوره های قرآن را بیاورید».

آنان در نثار کردن این تهمت ها موضع واحدی نداشتند و هر گروهی به شکلی آن را توجیه می کرد.

گاهی می گفتند: کتاب از آن خود اوست فقط گروهی او را یاری کرده اند، چنانکه می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا إِنْكَافْتَرِيَهُ وَاعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخِرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا) (فرقان/۴).

«کافران گفتند قرآن جز دروغی بسته شده به خدا چیزی نیست و گروهی او را در تدوین آن کمک کرده اند، به حق گفتار ظالمانه و ناحقی زده اند».

گاهی دیگر می گفتند که این آیات همان افسانه های پیشینیان است که وی آنها را نوشته و بر او صبح و عصر املا می شود چنانکه می فرماید:

(وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَسَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) (فرقان/۵): «و گفتند اسطوره های گذشتگان است که آنها را نوشته و بر او صبح و عصر املا می شود».

در هر حال این دو نسبت (کذاب و مفتری) کاملاً به هم نزدیک است هرچند تفاوت مختصری می توانند داشته باشند.

۸_ یا مفتری یا مجنون است؛ گاهی در نثار تهمت راه احتیاط را پیش می گرفتند و با ریاکاری می گفتند او یا از روی عمد یک چنین نسبتی را به خدا می دهد و یا او در این نسبت عمدی ندارد از روی جنون این مطالب را می گوید، آنجا که می فرماید:

(أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ) (سبأ/۸): «آیا بر خدا از روی عمد افترا بسته، یا او جنون دارد؟!».

۹_ شاعر: (أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ) (طور/۳۰): «بلکه می گویند او شاعری است که در انتظار حوادث مرگزایی برای او هستیم». قرآن در نقد این تهمت می فرماید:

(وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ) (یس/۶۹): «ما به او شعر نیاموخته ایم و شایسته او نیست، تعالیم او جز یاد آوری و قرآن کاشف، چیزی نیست».

۱۰_ اضغاث واحلام: افکار آشفته، که نمی تواند آن را بفهمد چنانکه می فرماید:

(بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرِيهِ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ) (انبیاء/۵): «بلکه گفتند که افکار آشفته است، بلکه به دروغ به خدا نسبت داده بلکه او شاعر است».

«اضغاث» جمع «ضغث» به معنی یک دسته چوب و یا یک بسته سبزی است که روی هم چیده می شود و «احلام» جمع «حلم» به معنی خوابها است؛ در این صورت مقصود خوابهای مختلط و روی هم چیده شده است که در فارسی از آن به خوابهای پراکنده و آشفته تعبیر می کنیم و در حقیقت، این جمله کنایه از مفاهیم پیچیده و مشکل و سخت است که از آن سر در نمی آورند.

اصولاً بین «تکبر» و «بینش صحیح» تضادّ کاملی وجود دارد که هرگز قابل جمع نمی باشند، قریش و قبائل اطراف، مردم متأنف و متکبری بودند و پیوسته از نبوت انسانی بر آنها، احساس رنج نموده و باور نمی کردند که بشری از جانب خدا بر آنان مبعوث گردد و با چنین وضع روحی _ که جمله (أَكَاَنَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ) (یونس/۲) حاکی از آن است _ ناچار بودند که تعالیم نورانی پیامبر را به گونه ای توجیه کنند که با سوابق زندگی او و شهرتی که در میان مردم داشت تطبیق نماید و این راه منحصر به یک چنین اتهاماتی بود که در باره پیامبران پیشین نیز رواج داشت و این گونه اتهامات به خاطر بیرون بودن از افق حس و لمس اگر به زودی قابل اثبات نبود، به آسانی هم قابل نفی نبود ولی برای ایجاد شک و تردید و دو دلی وسیله خوبی به شمار می رفت.

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن اینکه فرد تحلیلگر از خلال این اتهامها، می تواند موقعیت پیامبر را نسبت به دیگر مسائل کاملاً- ارزیابی کند و آن این که شرایط زندگی پیامبر در میان آن قوم به گونه ای بود که هرگز اجازه نمی داد که دشمنان وی پا از این حد فراتر نهند و او را به امور دیگری از قبیل خیانت به امور ناموسی و مالی و جانی متهم سازند و گرنه از پای ننشسته و دست به چنین اتهاماتی نیز می زدند.

این بحث را با نقل یک قطعه تاریخی به پایان می رسانیم:

سران قریش در «دارالندوه» گرد آمدند تا دعوت پیامبر و معجزه بزرگ او (قرآن) را که به تدریج در قلوب مردم اثر می گذاشت مورد بررسی قرار دهند تا در ایام حج که سیل جمعیت از اطراف شبه جزیره مکه سرزیر می شود موضع واحدی اتخاذ کنند و از پراکنده گویی پرهیزند حکیم عرب «ولید بن مغیره» پدر «خالد بن ولید» نیز در آن جمع حاضر بود در آن انجمن نظریه های گوناگون مطرح گردید برخی گفتند او را کاهن معرفی کنیم وی آن را نپسندید و گفت آیات قرآن شبیه سخنان کاهنان نیست (سخنان کاهنان از جمله های بس کوتاه و مسجع تشکیل می گردد) دوّمی گفت

او را مجنون بخوانیم، وی آن را رد کرد و گفت آثار جنون در او مشاهده نمی گردد؛ سرانجام تصویب کردند که او را «ساحر» بنامند زیرا او با کلام خود میان مردم تفرقه افکنده و میان مکیان که وحدت آنان ضرب المثل بود نفاق و دودستگی ایجاد کرده است. (۱)

گاهی نقل می کنند که وی از پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد که آیاتی از قرآن را برای او بخواند، و او نیز آیاتی را از آغاز سوره فصلت تا آیه (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادَ وَ ثَمُودَ) (۲) (فصلت/۱۳) برای او تلاوت کرد؛ وی با شنیدن این آیات، سخت به خود لرزید و مو بر بدن او راست شد و رفت در درون خانه نشست، سران قریش به دیدن او رفتند و از حقیقت قرآن پیامبر پرسیدند او سرانجام نظر داد که کلام او سحر بیان و جادو است که همگان را تحت تأثیر قرار می دهد و در این مورد آیات زیر نازل گردید:

(ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا* وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا* وَ بَنِينَ شُهُودًا* وَ مَهَدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا* ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ* كَلَّا- إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا* سَأَرْهُقُهُ صِعُودًا* إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَرَ* فَفُتِلَ كَيْفَ قَدَرَ* ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرَ* ثُمَّ نَظَرَ* ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ* ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ* فَفَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ* إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ) (سوره مدثر/۱۱-۲۵).

«مرا با آن کسی که تنها آفریده ام و فرزندان و مالی دامنه دار به او داده ام و ابگذار تا در باره قرآن بیندیشد و حساب کند؛ مرده باد چگونه محاسبه کرد، باز مرده باد چگونه اندازه گیری کرد! او نگریست، آنگاه عبوس شد و چهره درهم کشید و گفت: این جادوئی است که نقل می گردد، این گفتار بشر است.» (۳)

ص : ۱۳۶

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- [۲] اگر روی بر گردانند (بگو) من تو را با صاعقه ای مانند صاعقه عاد و ثمود بیم می دهم.

۳- [۳] مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۷.

۹- اعتراض ها و دستاویزها

آیات موضوع:

۱_ (لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ) (زخرف/۳۱)

۲_ (وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا * قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا) (اسراء/۹۴-۹۵).

۳_ (وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ) (فرقان/۷).

۴_ (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (مائده/۱۰۴).

۵_ (وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ * أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) (ص/۵ و ۴).

۶_ (وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) (سجده/۱۰).

۷_ (وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ) (انعام/۱۲۴).

۸_ (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ) (قصص/۴۸).

۹_ (وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ) (انعام/۸).

ترجمه آیات:

۱_ «چرا این قرآن بر مرد بزرگی از مکه و طائف نازل نگردید؟!»

۲_ «چیزی مانع از ایمان مردم نشد آنگاه که هدایت به سوی آنان آمد، جز این که گفتند آیا خداوند از بشر، پیام آوری برانگیخته است؟! اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می کردند) وبا آرامش گام برمی داشتند، ما از آسمان فرشته ای به عنوان «رسول» برای آنها می فرستادیم.»

۳_ «و گفتند چه شده است که این پیام آور غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟!»

۴_ «هنگامی که به آنان گفته شود که به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر او بشتابید، می گویند آیین و روشی که نیاکان خود را بر آن یافتیم برای ما کافی است (بگو) نیاکان آنان چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند.»

۵_ «در شگفت فرو رفتند که بیم دهی از خود آنان آمده است، کافران گفتند این (شخص) جادوگر و دروغگو است، آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده است؟ این کار مایه عجب است.»

۶_ «اگر ما در زمین گم شدیم (اجزای بدن ما در اطراف زمین پخش گردید) ما آفرینش نوی خواهیم داشت؟».

۷_ «هنگامی که آیه ای برای آنان بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است، به ما هم داده شود.»

۸_ «انگاه که حق از سوی ما به سوی آنان آمد، گفتند چرا به او چیزی که به موسی داده شد، داده نشده است آیا این مردم از این پیش به موسی هم کافر نشدند؟ و گفتند: موسی و هارون هر دو ساحرند و دست به

دست هم داده اند، ما به هر دو کافریم (و نبوت آنان را پذیرا نیستیم)».

۹_ «گفتند: چرا (همراه او) فرشته ای فرو نیامده است؟ اگر فرشته فرو فرستیم (وایمان نیاورند) کار انجام می گیرد، آنگاه مهلت داده نمی شود».

تفسیر آیات

اشاره

آیاتی که در بخش نخست (اِتهامات پیامبر) وارد شده بود، مورد بررسی قرار گرفت، اکنون وقت آن رسیده است که به اعتراضاتی که جز بهانه گیریهای کودکانه چیزی نیست توجه کنیم و به راستی هیچ یک از اعتراضهای آنان رنگ منطقی ندارد، و همگی شبیه بهانه جوئی کودکانه است که به عللی بهانه می گیرند، و خودشان نیز نمی دانند چه می خواهند مانند:

۱_ چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد

چرا قرآن بر تو نازل گردید و بر مرد ثروتمندی مانند ولید بن مغیره فرود نیامد چنانکه می فرماید: (لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ) (زخرف/۳۱): «چرا این قرآن بر مرد بزرگی از مکه و طائف نازل نگردید؟!» (۱) شکی نیست که قرآن باید بر یک شخصیت عظیم _ نه فردی عادی _ نازل گردد زیرا در همه افراد، توان تحمل وحی و رؤیت فرشته و قدرت بر رهبری و هدایت مردم نیست ولی ملاک شخصیت در نظر عرب معاصر با نزول وحی، همان زر و زور و درهم و دیناری بود که امثال ولید بن مغیره به خوبی از آن برخوردار بودند از این جهت خود را محق می دیدند که نزول قرآن را بر فردی مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که فاقد مکتب مالی بود، زیر سؤال ببرند و بگویند: «چرا این قرآن بر مرد ثروتمندی از مکه و طائف فرود نیامد؟» ولی اگر می دانستند که نزول قرآن شخصیت دیگری غیر از شخصیت اقتصادی لازم

ص : ۱۳۹

۱- [۱] قریب به این مضمون در سوره فرقان، آیه ۸ نیز وارد شده است.

دارد؛ شخصیتی لازم دارد که چهل سال تمام خود را در کوه «حرا» بر اثر عبادت و نیایش ساخته و روح و روان خود را آن چنان صقالت بخشیده که آینه تمام نمای معارف نورانی حق شده است هرگز لب به چنین اعتراض نمی گشودند و به تصدیق و گرایش او برمی خاستند.

۲_ رسالت از آن بشر نیست

عرب جاهلی بی خبر از تاریخ پیامبران رسالت را از آن فرشته می دانست و هرگز در عقل او نمی گنجید که بشری مورد لطف الهی قرار گیرد و تعالیم الهی را دریابد و در اختیار دیگران بگذارد، چنانکه می فرماید:

(وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا) (اسراء/۹۴).

«چیزی مانع از ایمان مردم نشد آنگاه که هدایت به سوی آنان آمد، جز این که گفتند آیا خداوند از بشر، پیام آوری برانگیخته است؟!».

معترض یا معترضان، از اصل «سنخیت میان هادی (رهبر) و مهدی (پیرو)» غفلت کرده و تصوّر می کردند که فرشته می تواند رهبری انسان را برعهده بگیرد آن هم انسانهای پایین که هنوز از نظر کمال روحی دوران کودکی را می گذرانند.

قرآن در انتقاد از این نظر در آیه بعدی چنین می فرماید:

(قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا) (اسراء/۹۵).

«اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می کردند) و با آرامش گام برمی داشتند، ما از آسمان فرشته ای به عنوان «رسول» برای آنها می فرستادیم».

یعنی سنخیت رهبر و پیرو یکی از شرایط اساسی تحقق امر رهبری است زیرا:

اولاً: سنخیت امکان می بخشد که رهبر، نیازها و خواسته های پیروان خود را به خوبی درک کند و از درد دل آنها آگاه گردد و برای آنها چاره اندیشی کند و در غیر این صورت، مسئله بسان طبابت پزشکان غربی در می آید که می خواهند در کویرزارها بدون اطلاع از بیماریهای بومی و فصلی، بیماران بومی را معالجه کنند که کمترین نتیجه ای ندارد.

ثانیاً: رهبر جامعه از هر نظر اسوه و الگو بوده و رفتار و گفتار او مقیاس سعادت و سنجش خوشبختی است و تأثیر رفتار او در قلوب و اذهان به مراتب بالا-تر از تأثیر گفتار اوست ولی رفتار رهبر در صورتی می تواند الگو گردد که از نظر غرایز و احساسات و عواطف و خواسته ها با پیروان خود یکسان باشد تا تقوی و خویشتن داری وی، مایه عبرت آنان شود، و اگر رهبر بسان فرشته فاقد احساسات و عواطف طوفان زا و شهوات بنیان کن شد، در چنین صورت نه تبلیغ عملی او صورت می پذیرد و نه تبلیغ گفتاری او می تواند اثر بگذارد زیرا در این موقع داد و فغان پیروان بلند می شود و می گویند، تو از درون ما و طوفانهایی که در روح و روان ما جریان دارد، آگاه نیستی، چگونه در مقابل خواسته های درونی، فرمان صبر و خویشتن داری می دهی، تو خود اگر جای ما بودی، مثل ما کار می کردی؟

رهبری از آن انسانی است که از نظر غرایز مانند دیگر انسانها باشد، و نفس اماره خود را با تقوی مهار می کند، تا از عذاب روز بزرگ، ایمن گردد چنانکه امام می فرماید:

«إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضَهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِي آمَنَهُ يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ» (۱)

این اعتراض در آیات دیگر به صورت مشروحتر مطرح شده، چنانکه می فرماید:

ص : ۱۴۱

۱- [۱] وهمت و اندیشه من در این است که نفس خود را با پرهیزکاری تربیت نموده، رام گردانم تا در روزی (قیامت) که ترس و بیم آن بسیار است، آسوده باشد. نهج البلاغه فیض الإسلام، نامه ۴۵.

«وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (فرقان/۷): «گفتند چه شده است که این پیام آور غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟!».

این نوع اعتراضها سرچشمه ای جز ناآگاهی از اصول تربیت و منشأی جز عذرتراشی و عناد و لجاجت، ندارد.

۳_ دعوت بر خلاف روش نیاکان

پیروی از روش نیاکان که امروز در جوامع ماشینی به صورت قومیت و ملی گرایی تجلی کرده، در میان همه اقوام به اشکال و اندازه های مختلفی وجود داشته است ولی در میان مردم صحرائشین و ریگزار و دور از تمدن بیش از همه جا وجود داشته است. ملل بادیه نشین و دور از زندگی اقوام و ملل، هرگز و به هیچ قیمت حاضر نمی شوند راه و روش نیاکان را از دست بدهند، یکی از اعتراضهای آنان به رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) این بود که: «تو با این برنامه ما را بر خلاف روش نیاکانمان دعوت می کنی در حالی که آیین آنها برای ما از هر نظر کافی می باشد» چنانکه می فرماید:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا أَوْلُوًّا كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (مائده/۱۰۴).

«هنگامی که به آنان گفته شود که به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر او بشتابید، می گویند آیین و روشی که نیاکان خود را بر آن یافتیم برای ما کافی است (بگو) نیاکان آنان چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند».

این اعتراض اختصاص به عرب جاهلی نداشت، و پیامبران بزرگی مانند نوح و غیره نیز با چنین اعتراضی روبرو بودند.

۴_ تبدیل چند خدا به یک خدا

یکی از مسائل مشکل در نظر آنان تبدیل پرستش خدایان متعدد، به یک خدا

بود، وعلت پیچیدگی این بود که تصوّر می کردند خدا، بخشی از کارهای خود را مانند مغفرت و شفاعت به آنها واگذار کرده است، در این صورت پرستش خدای یگانه بدون پرستش وسائط سودی نمی بخشید.

گاهی به خاطر دور بودن خدای یگانه از قلمرو حس، به دنبال معبودی بودند که در قلمرو حس قرار گیرد، واگر خود او را مشاهده نکنند لااقل صورت محسوسی برای او از چوب و فلز و سنگ بیندیشند و آن را در قالب مجسمه بریزند.

شکی نیست که مجسمه های «لات» و «عزی» و «هبل» و کلیه بت‌های چوبی و سنگی و فلزی، رمز و صورت خیالی اله‌هایی بودند که در ورای این جهان قرار داشتند و چون خود آنها را نمی دیدند، از قدرت خیال خلاق خود کمک می گرفتند و صورتهای پنداری برای آنها می اندیشیدند و به تناسب آن، مجسمه‌هایی برای آنها می ساختند.

ولذا آنگاه که پیامبر رو به قریش کرد و چنین گفت: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ خَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ الْأَصْنَامِ وَ أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

«ای قریشیان، ای جامعه عرب! من شما را به پرستش خدا و ترک پرستش بتان دعوت می کنم».

در این موقع گفتند: «نَدْعُ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ سِتِّينَ إِلَهًا وَ نَعْبُدُ إِلَهًا وَاحِدًا»: «سیصد و شصت بت را رها کنیم و یک خدا را بپرستیم؟!». (۱)

قرآن این حادثه را که سیره نویسان به صورت گسترده نوشته اند، چنین بیان می کند:

«وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ * أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» (ص ۵/۴۷).

«در شگفت فرو رفتند که بیم دهنده ای از خود آنان آمده است، کافران گفتند

ص : ۱۴۳

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۱۵ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۹.

این (شخص) جادوگر و دروغگو است، آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده است؟ این کار مایه عجب است».

البته این اعتراضها مخصوص عرب جاهلی نبوده و در میان امت های دیگر نیز وجود داشته است و اساس این اعتراضها همان تحلیلی بود که در آغاز بحث بیان گردید.

۵_ ترس از حیات مجدد

زندگی پس از مرگ، از مسائلی بود که عرب جاهلی بیش از هر چیز از آن می لرزید و باور نمی کرد و منطق همگی این بود:

(وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) (سجده/۱۰): «اگر ما در زمین گم شدیم (اجزای بدن ما در اطراف زمین پخش گردید) ما آفرینش نوی خواهیم داشت؟».

این اعتراض در دیگر سوره های قرآن مانند سبأ، آیه ۷/ اسراء، آیه ۴۹ و ۹۸، نیز وارد شده است. سرچشمه این نوع اعتراض ها، گذشته بر جهالت و نادانی، ترس از روز حساب بود، روزی که به تمام اعمال آنان رسیدگی شود.

قرآن در ردّ این منطق سست، از طرق گوناگونی وارد شده است که در کتاب «معاد انسان و جهان» (۱) به طور گسترده از آن سخن گفته ایم.

۶_ رقابت در نبوت

آنان بر اثر عدم درک مفهوم نبوت و رهبری الهی، آن را در سطح رقابتهای قبیله ای مطرح می کردند و می گفتند: ما با قبیله عبد مناف (قبیله پیامبر) بسان دو اسب مسابقه، دوش به دوش هم پیش می رفتیم، ناگهان قبیله عبد مناف با ادعای نبوت خواست بر ما سبقت بگیرد، نه، ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه بر ما نیز

ص: ۱۴۴

وحی گردد و آنچه که بر دیگر پیامبران خدا (وحی) نازل می گردد بر ما نیز نازل شود (۱) چنانکه قرآن می فرماید:

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتِيَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولَ اللَّهِ (انعام/۱۲۴).

«هنگامی که آیه ای برای آنان بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است، به ما هم داده شود».

خدا در انتقاد از این اعتراض می فرماید:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ) (انعام/۱۲۴).

«خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد؛ به زودی کسانی که مرتکب گناه شده اند گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب سخت، در مقابل مکاری که داشتند، می شوند».

این گروه رسالت الهی را یک مقام اجتماعی می اندیشیدند که برای افاضه آن نه شرائطی را لازم می دانستند و نه برای آن انگیزه تربیتی معتقد بودند بلکه آن را عامل رقابتهای کودکانه قبیله ای تلقی می کردند از این جهت اصرار میورزیدند که در قبیله آنان نیز بسان قبیله عبد مناف، رسالت و رسولی باشد. پاسخ جامع علمی برای چنین اعتراض همان گفتار الهی است که فرمود:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) «خدا بهتر می داند رسالت خود را کجا قرار دهد».

۷_ چرا معجزه ای بسان معجزه موسی ندارد!

عرب مشرک، کم و بیش از طریق احبار یهود از معجزه های حضرت موسی

ص : ۱۴۵

اطلاع داشتند و می دانستند که وی دارای عصا وید بیضا بود، عصای وی در میدان نبرد با ساحران به صورت افعی در می آمد و سحر ساحران را می بلعید او دست خود را در مواقع اعجاز در گریبان فرو می برد، وقتی بیرون می آورد، روشن و درخشان بود. عرب جاهلی به پیامبر اعتراض می کردند که چرا معجزه ای بسان معجزه موسی ندارد چنانکه نقل می کند:

(فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى) (قصص ۴۸): «چرا به او چیزی که به موسی داده شد، داده نشده است» (۱).

قرآن در پاسخ این اعتراض دو مطلب را یادآور می شود: یکی این که این نوع اعتراضها جدی و حقیقی نیست، بلکه بهانه گیری است و اگر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) معجزه موسی را نیز داشت، باز ایمان نمی آوردند به دلیل این که مردم مصر با دیدن همان معجزه ها به او ایمان نیاوردند، بلکه هر دو (موسی و هارون) را به «سحر» و «ساحری» متهم کردند و شما مردم عصر جاهلی حجاز با مردم مصر تفاوتی ندارید و از یک قماش و به اصطلاح سر و ته یک کرباس هستید، انگیزه واقع بینی و هدایت یابی در شماها نیست آنجا که می فرماید:

(أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ) (قصص ۴۸).

«آیا این مردم از این پیش به موسی هم کافر نشدند و گفتند: موسی و هارون هر دو ساحرند و دست به دست هم داده اند، ما به هر دو کافریم (و نبوت آنان را پذیرا نیستیم)».

دیگر این که: چه معجزه ای بالاتر از قرآن؟ اگر شما آن را نمی پذیرید، برخیزید بهتر از آن، و بهتر از تورات را بیاورید چنانکه می فرماید:

ص: ۱۴۶

۱- [۱] همین اعتراض نیز در سوره انعام آیه ۳۷ نیز وارد شده است آنجا که می فرماید: (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ (قصص/۴۹).

«بگو اگر شما و مردم مصر (که هر کدام نبوت پیامبر خود را انکار کردند) راست می گوئید برخیزید، کتاب هدایت بخش تر از این دو (تورات و قرآن) بیاورید تا من از آن پیروی کنم».

این گروه از علل اختلاف معجزه ها غافل بوده و چنین می اندیشیدند که باید تمام پیامبران از یک سنخ معجزه برخوردار باشند و آنچه که به موسی و مسیح داده شده، حتماً باید به پیامبر گرامی نیز داده شود و بالعکس؛ در حالی که معجزه هر پیامبری باید با فن رایج آن زمان کاملاً متناسب باشد تا ناتوانی متخصصان از مقابله و معارضه آن، نشانه ارتباط آورنده آن با قدرت لامتناهی خداوندی باشد که او را بر یک چنین امر بزرگی که متخصصان فن از معارضه آن عاجز و ناتوانند، قادر و توانا ساخته است، و اگر معجزه هر پیامبری خارج از حدود فن رایج آن زمان باشد عجز متخصصان زمان از مقابله، گواه بر ارتباط او با قدرت نامتناهی نیست، زیرا افراد مخالف می گویند در این موضوع که ما را به معارضه دعوت کرده ای، اطلاع و سررشته ای نداریم تا ناتوانی ما گواه بر صدق گفتار تو باشد.

همگی می دانیم در عصر موسی فن سحر و جادو، و در زمان مسیح طب و پزشکی از ترقی خاصی برخوردار بود، عمل و کار هر دو پیامبر از آن نظر نام اعجاز به خود گرفت که کارشان از نظر ظاهر، هم ردیف و هم مرز کارهای آنان به شمار می رفت و عجز و ناتوانی متخصصان هر دو فن از مقابله و معارضه ثابت کرد که عمل این دو شخصیت از حدود آن دو علم، بیرون است یعنی، نه سحر است و جادو نه طبابت است و پزشکی، و گرنه دانش و بینش خود را روی هم گرد می آوردند و می توانستند، نظیر آن را انجام دهند.

روی این اساس، انتظار این که معجزه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در محیط شبه جزیره که در آنجا نه از سحر و ساحری خبری بود و نه از علم پزشکی و طبابت، بسان معجزه

آن دو پیامبر گرانقدر باشد، بسیار انتظار غیر منطقی ای است.

گذشته از این، نبوت پیامبر، نبوت خاتم، و شخص او خاتم پیامبران است از این جهت باید معجزه او بسان نبوت او دائم و پیوسته باشد و مرور زمان مایه فرسودگی و یا نابودی آن نشود و برای چنین نبوتی، علاوه بر معجزات موقت مانند شق القمر و تسبیح سنگ ریزه ها، معجزه ای ابدی لازم است که پیوسته بر تارک اعصار بدرخشد و آن جز قرآن چیز دیگر نمی تواند باشد که هرگز در آن زوال و نابودی نیست.

۸_ چرا فرشته ای همراه نیست!؟

یکی دیگر از اعتراضات کودکان آنان همین بود که چرا فرشته ای همراه او نازل نشده که او را در مسئله تبلیغ همراهی کند چنانکه قرآن می فرماید:

(وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ) (انعام/۸): «گفتند: چرا (همراه او) فرشته ای فرو نیامده است؟».

این اعتراض بسان سایر اعتراضها و بهانه گیری آنان است زیرا مفاد آن این است که: «انسان برای هدایت انسان کافی نیست، بلکه باید موجودی از غیر جنس وی به آن ضمیمه گردد» در حالی که جریان بر عکس است، اثر پذیری همجنس از همجنس به مراتب عملی تر و استوارتر است. گذشته از این اگر نزول ملک با صورت واقعی خود _ بدون اینکه به صورت انسانی تمثیل پیدا کند _ تجلی نماید، در این صورت، جهان غیب صورت شهود پیدا می کند، اگر در این مرحله نیز لجاجت نمایند و ایمان نیاورند، عذاب خدا آنان را فرامی گیرد و همگی نابود می شوند زیرا با این شهود، آخرین مرحله از مراحل اتمام حجت به پایان می رسد و مجازات معاند، قطعی می گردد. از این جهت خدا به خاطر لطف و مرحمتی که به بندگان دارد، این کار را انجام نمی دهد تا افراد فرصتی برای تجدید نظر داشته باشند و این خود یکی از الطاف حق است و در ذیل آیه به این نکته چنین اشاره می کند:

(وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ) (انعام/۸): «اگر فرشته فرو فرستیم (وایمان نیاورند) کار انجام می گیرد، آنگاه مهلت داده نمی شود».

آنگاه قرآن به پاسخ دیگری در این مورد اشاره می کند که در گذشته نیز به آن اشاره شد و آن اینکه زمامدار جامعه، پیش از آنکه با زبان تعلیم می دهد از طریق کردار می تواند اسوه و الگو باشد و این در صورتی محقق می شود که رهبر از نظر عواطف و احساسات، با پیرو یکسان بوده تا بتواند برای او سرمشق باشد اما اگر رهبر مردم همجنس آنان نباشد، بلکه فاقد غرائز و خواسته های درونی آنها گردد، در این صورت رهبری عملی تحقق نمی پذیرد و پیرو، به بهانه این که رهبر از راز دل پیرو آگاه نیست و از نیازهای او خبر ندارد، از پذیرش هدایت سرباز می زند و نتیجه ای به دست نمی آید، قرآن بر این حقیقت چنین اشاره می کند:

(وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا): اگر پیامبر یا کسی را که همراه او می فرستادیم فرشته قرار می دادیم، لازم بود برای حفظ هدف بعثت، او را صورتاً و سیرتاً انسان قرار دهیم تا بتواند وظیفه رهبری را به صورت کامل انجام دهد.

۱۰- درخواست های نامعقول

آیات موضوع

۱- (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) (کافرون/۱-۳).

۲- (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلاً * وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدَّ تَزَكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً * إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً) (اسرى/۷۵-۷۳).

۳- (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (نحل/۳۶).

۴- (وَإِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (يونس/۱۶-۱۵).

۵- (وَقالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً) (اسرى/۹۰).

۶- (أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرُ الْأَنْهَارُ خِلالِهَا تَفْجيراً) (اسرى/۹۱).

۷_ (أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَسَفًا أَوْ يَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قِيًّا) (اسرى/۹۲).

۸_ (أَوْ يَكُون لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُفِّيكَ حَتَّى تَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا). (اسرى/۹۳)

۹_ (وَلَوْ نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبَلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ) (انعام/۱۱۱).

۱۰_ (وَلَوْ أَنْ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى) (رعد/۳۱).

ترجمه آیات

۱_ بگو ای کافران! آنچه را که شما پرستش می کنید، من نمی پرستم و نه شما می پرستید خدایی را که من می پرستم.

۲_ نزدیک بود آنان (با پیشنهادهای خود) تو را از آنچه بر تو وحی کردیم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در این هنگام تو را دوست خود بر می گزیدند.

اگر تو را استواری نمی بخشیدیم (و به تو عصمت مانع از لغزش نداده بودیم) نزدیک بود کمی به آنان متمایل شوی.

در این صورت دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر مجازات آنان در بعد از مرگ را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما یآوری پیدا نمی کردی.

۳_ در میان هر گروهی رسولی برانگیختیم تا خدا را پرستند و از عبادت طاغوت اجتناب ورزند

۴_ هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، آنان که به لقای ما (رستاخیز) امید ندارند می گویند قرآنی غیر از این را بیاور و یا در آن

بگو من حق ندارم آن را از جانب خود عوض کنم من جز از آنچه که به من وحی شده است از چیزی پیروی نمی کنم من از عذاب روز بزرگ در صورتی که مخالفت پروردگارم بکنم می ترسم.

بگو اگر خدا می خواست این آیات را بر شما نمی خواندم و شما را از آن آگاه نمی کردم من مدت‌ها پیش از این در میان شما زیسته ام چرا نمی اندیشید؟

۵_ به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه امور زیر را انجام دهی، از زمین برای ما چشمه ای بشکافی.

۶_ یا برای تو باغی از خرما و انگو باشد و در میان آنها نهرهای آبی جاری سازد.

۷_ آسمانها و سنگهای آسمانها را بر سر ما پاره پاره بیفکن یا خدا را نشان ما بدهی، و فرشتگان را بنمایانی.

۸_ یا خانه ای از طلا داشته باش به آسمان پرواز کنی و هرگز ایمان به آسمان رفتنت نمی آوریم، مگر اینکه کتابی فرو فرستی که ما آن را بخوانیم (و در آن نبوت و برانگیختگی شما نوشته شده باشد) پیراسته است پروردگارم من نیز پیام آوری بیش نیستم.

۹_ اگر فرشتگان را بر آنها فرود می آوریم و مردگان با آنان سخن می گفتند و همه چیزها را برای آنان گرد می آوریم (همه خواهشهای آنان را انجام می دادیم) باز ایمان نمی آورند، مگر این که خدا بخواهد (و با قهر و غلبه آنان را به ایمان سوق دهد در این صورت چنین ایمانی فاقد ارزش خواهد بود) و بیشتر آنان جاهل و نادانند.

۱۰_ هرگاه قرآن کوهها را از بیخ برکند، و زمین را قطعه قطعه سازد و مردگان را زنده سازد باز ایمان نخواهند آورد.

تا اینجا به گونه ای با اعتراضهای کودکانه، و ایرادهای نابجای عرب معاصر با نزول وحی آشنا شدیم و با تتبع در قرآن می توان بر یک رشته از اعتراضهای دیگری دست یافت، اکنون به برخی از پیشنهادهای آنان که درست در نقطه مقابل رسالت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار داشت، اشاره می کنیم.

پیشنهاد یکی از دو متخاصم در صورتی متناسب و منطقی به شمار می رود که ادعای دیگری را به کلی نفی نکند و به اصطلاح برای او حقی قائل شود و اگر پیشنهاد، درست در نقطه مقابل ادعای طرف قرار گیرد، پیشنهاد صورت عقلائی به خود نمی گیرد.

پیشنهادهای مخالفان رسالت همگی از این سری بوده و هرگز فکر نمی کردند که او برای هدف وانگیزه ای برانگیخته شده است، تا لا اقل مطلبی را پیشنهاد کنند که به گونه ای با هدف او سازگار باشد. که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- خدایان ما را پرست تا...

یکی از پیشنهادهای آنان این بود که آنها در صورتی حاضرند خدای محمّد را پرستند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آلهه آنان را پرستد، خداوند در انتقاد این طرح سوره کافرون را فرستاد:

(قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ* لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) (کافرون/۱-۳).

«بگوای کافران! آنچه را که شما پرستش می کنید، من نمی پرستم و نه شما می پرستید خدایی را که من می پرستم!».

مفسران برای آیات وارد شده در سوره اسراء شأن نزول های زیادی نقل کرده اند

که بسیاری از آنها با توجه به مکی بودن سوره صحیح نیست، روشن ترین شأن نزول همان است که ابی حفص از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند:

«قریش به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: خدای تو را یکسال می پرستیم، مشروط بر این که تو نیز خدایان ما را یک سال پرستی!»، (۱).

در این موقع وحی الهی فرود آمد:

(وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلاً) (اسراء/۷۳).

«نزدیک بود آنان (با پیشنهادهای خود) تو را از آنچه بر تو وحی کردیم بفریبند تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در این هنگام تو را دوست خود بر می گزیدند».

(وَلَوْلَا أَنْ تَبْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً) (اسراء/۷۴).

«اگر تو را استواری نمی بخشیدیم (وبه تو عصمت مانع از لغزش نداده بودیم) نزدیک بود کمی به آنان متمایل شوی».

(إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً) (اسری/۷۵).

«در این صورت دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر مجازات آنان در بعد از مرگ را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما یاوری پیدا نمی کردی».

در مورد این آیات از تذکر دو مطلب ناگزیریم:

الف: چنین پیشنهادی سرچشمه ای جز ناآگاهی از اهداف پیامبران ندارد. همه پیامبران برای تثبیت یک اصل و آن یکتا پرستی در میان بشر برانگیخته شده اند، و این اصل در تمام شرایع آسمانی ملحوظ بوده و هیچ گاه تغییر پذیر نخواهد بود. و اصل و اساس شریعت آنان را تشکیل می دهد چنانکه می فرماید:

ص : ۱۵۴

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۳۹، به نقل از تفسیر قرات، ص ۲۳۱.

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (نحل/۳۶).

«در میان هر گروهی رسولی برانگیختیم تا خدا را پرستند و از عبادت طاغوت اجتناب ورزند».

چنین اصلی که روح تمام شرایع سماوی را تشکیل می دهد نه قابل مصالحه است و نه قابل تبعیض؛ در این صورت چگونه می توان چنین پیشنهادی را پیشنهاد عاقلانه خواند؟

انحراف از جاده توحید آنچنان زشت و سنگین است که کمترین انحراف، مجازات در بردارد، و قرآن از آن به «ضعف الحیاه» و «ضعف الممات» تعبیر می آورد.

ب: آیات وارده در سوره اسراء گواه بر تمایل پیامبر بر پذیرش پیشنهاد آنان نیست، تا چه رسد به این که گواه بر لغزش او باشد، بلکه آیه از یک جریان مشروط سخن می گوید، نه از جریان محقق و آن این که: اگر تثبیت خدا نبود، نزدیک بود _ که توای پیامبر! _ به نظریه آنان اندکی متمایل گردی (لَوْلَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا) ولی چون تثبیت خدا صورت گرفت، نزدیکی به تمایل نیز محقق نشد، تا چه رسد به خود تمایل.

مقصود از تثبیت، همان نیروی عصمت یا روح القدس است که پیامبران را در تمام مراحل زندگی از لغزش صیانت می کند این آیه بسان این است که کسی به دوست خود بگوید اگر دست تو را نگرفته بودم، نزدیک بود بیفتی! یعنی دست تو را گرفتم، و این نزدیکی _ تا چه رسد به اصل افتادن _ محقق نشد. آیه نیز یادآور می شود که ای رسول گرامی اگر تو را از نظر فکری و عقلی، و یاعملی و رفتاری، تثبیت نکرده بودیم میل به مشرکان در نفس تو، نزدیک می شد ولی اصل تثبیت به نام «عصمت» و تسدید «روح القدس» هر نوع پی آمد رانفی کرده و نزدیکی به میل (۱) تا چه رسد اصل میل در روح تو محقق نگردید.

ص : ۱۵۵

۱- [۱] به گواه جمله (لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ): «نزدیک بود که تمایل پیدا کنی».

پیامبران الهی از آن نظر که بشر هستند گناه و خلاف و خطا و لغزش در باره آنان تصوّر می شود و در مورد آیه، وسوسه و فتنه انگیزی مشرکان (او خدایان آنها را بپرستند تا آنان خدای او را بپرستند) می توانست در نفوس آنان اثر بگذارد.

اما با توجه به عصمت و تسدید الهی، همه نوع گناه و لغزش در باره آنان منتفی بوده، نه تنها لغزش عمدی و سهوی از آنان منتفی می باشد، بلکه قرب و نزدیکی بر آن در صفحه حیات آنان محکوم نیز به عدم است و آیات یاد شده متذکر این دو نوع تصوّر در باره پیامبران می باشد و این که توای پیامبر از آن نظر که انسان و بشر هستی و وسوسه آنان در این حد بود که در نفس تو چنین نزدیکی پدید آورد، و با یک رشته محاسبات که مهم ترین آن نزدیک شدن آنان به آیین خدا بود، در فضای ذهن آن صحنه گذاری، اما با توجه به این که تو پیوسته در پوشش عصمت و تثبیت الهی و تسدید روح القدس قرار داری، هیچ یک از این مسائل پیش نیامد، و سرفراز از میدان نبرد فکری بیرون آمدی.

ما در کتاب «راز بزرگ رسالت» صفحه ۳۷۰-۳۷۶ پیرامون آیات یاد شده سخن گفته ایم و در بخش عصمت پیامبر به تحلیل مفردات و جمله آیات خواهیم پرداخت.

۲_ درخواست تبدیل قرآن

انتقاد قرآن از بتان و خدایان دروغین عرب، مایه خشمگینی مشرکان بود از این جهت از پیامبر درخواست کردند که قرآن دیگری بیاورد که در آن، این گونه نکوهشها از خدایان آنان نباشد.

این نوع پیشنهاد حاکی از آن است که درخواست کنندگان از مفهوم نبوت و وظیفه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آگاه نبودند.

پیامبر با نیروی مرموزی به نام «وحی» مجهز است که در پرتو آن آنچه را که از عالم غیب بر قلب او القا می شود، در اختیار مردم می گذارد یعنی وظیفه او جز این

نیست که بدون کم و فزونی آنچه را که از آن جهان دریافت کند به مردم برساند و هرگز تعالیم او مربوط به خود او نیست که در آن تصرف نماید.

قرآن این پیشنهاد را یادآور می شود و می فرماید:

(وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ) (یونس/۱۵).

«هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، آنان که به لقای ما (رستاخیز) امید ندارند می گویند، قرآنی غیر از این را بیاور و یا در آن تغییراتی بده!» آنگاه چنین می گوید:

۱_ (قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ) (یونس/۱۵).

«بگو من حق ندارم آن را از جانب خود عوض کنم من جز از آنچه که به من وحی شده است، از چیزی پیروی نمی کنم من از عذاب روز بزرگ در صورتی که مخالفت پروردگارم بکنم، می ترسم».

در این بخش از آیه، واقعیت نبوت، و حقیقت وحی و وظیفه حامل آن بیان شده است و اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جز واقع گویی وظیفه ای ندارد، و مخالفت با وظیفه هر چند کوچک باشد بدون واکنش در روز رستاخیز نخواهد بود.

۲_ (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (یونس/۱۶).

«بگو اگر خدا می خواست این آیات را بر شما نمی خواندم و شما را از آن آگاه نمی کردم، من مدت‌ها پیش از این، در میان شما زیسته ام چرا نمی اندیشید!؟».

در این بیان یاد آور می شود که این قرآن زائیده فکر و اندیشه من نیست و اگر چنین بود حتماً در این مدت از من چیزی می شنیدید، زیرا ممکن نیست که چنین

تعالیم و معارفی در فکر و اندیشه من باشد، اما در این مدت چیزی از آن بروز نکند و در زندگی من جوانه نزنند.

گوئی جمله (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ) به یک اصلی مسلم در روانشناسی اشاره می کند و آن اینکه: انسان هر چه هم، رازدار و تودار باشد، نمی تواند راز گسترده ای را یک عمر پنهان نگاه دارد _ آن هم به جای یک راز، دهها و صدها راز! _ بلکه خواه ناخواه در محافل و مجالس، در خلال سخن با دوستان و یاران، آنگاه که دریچه های ذهن «ناخود آگاه» کاملاً به روی ذهن «خود آگاه» باز باشد و عنایتی بر سدّ و بستن آن در کار نباشد، پرده از راز درون می افتد و خلوتگاه راز کاملاً مشهود و هویدا می گردد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في صفحات وجهه و فلتات لسانه»^(۱): «هیچ کس چیزی را در نهانگاه ذهن مخفی و پنهان نساخت مگر اینکه در سیما و کلمات او آشکار گردید».

پیامبر می فرماید: من چهل سال در میان شما زندگی کردم و در این مدت که وقت جوش و خروش افکار و اندیشه های انسانی است سخنی از من در باره این تعالیم نشنیده اید، چگونه متصور است که این تعالیم از آن من باشد و من آن را در این مدت طولانی مخفی و پنهان ساخته باشم چرا نمی اندیشید.

در اینجا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن اینکه آنان، بیمارانی بودند که اصرار میورزیدند که پزشک، نسخه داروئی خود را مطابق دلخواه آنان بنویسد، نه آن طور که مصلحت آنها ایجاب می کند! حالا اگر پزشک تسلیم درخواست چنین بیماران غفلت زده ای نشود، تقصیری متوجه او نیست این گروه، خواهان اصلاح جامعه نبودند، بلکه می خواستند، پیامبر خدا را به دنبال هوی و هوسهای خود بکشند.

ص : ۱۵۸

یکی از نشانه های لجاجت و عناد آنان این بود که اموری را درخواست می کردند وایمان خود را در گرو انجام شدن آنها قرار می دادند که یا ذاتاً یک امر محال و نشدنی بودند، ویا اگر هم ممکن بودند با اهداف بعثت که تربیت وهدایت مردم بود، سازگار نبود ویا انجام آنها نشانه نبوت وراستگویی طرف بشمار نمی رفت. این امور در درخواستهای هشت گانه قریش در آیات زیر منعکس است و اگر پیامبر به پیشنهاد آنها پاسخ مثبت نگفت غالباً به خاطر یکی از علل فوق می باشد ما مجموع درخواستهای آنان را جدا جدا، بیان می کنیم تا اشاره به اشکال آنها آسان گردد.

(وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ): «به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه امور زیر را انجام دهی»:

۱_ (حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا): «از زمین برای ما چشمه ای بشکافی».

۲_ (أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا): «یا برای تو باغی از خرما وانگور باشد ودر میان آنها نهرهای آبی جاری سازد».

۳_ (أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا): «آسمانها ویا سنگهای آسمانها را بر سرما پاره پاره بيفکنی».

۴_ (أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ): «خدا را نشان ما بدهی!».

۵_ (وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا): «و فرشتگان را بنمایانی».

۶_ (أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ): «یا خانه ای از طلا داشته باشی».

۷_ (أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ): «به آسمان پرواز کنی!».

۸_ (وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا تَقْرُؤُهُ): «وهرگز ایمان به آسمان رفتنت نمی آوریم، مگر اینکه کتابی فرو فرستی که ما آن را بخوانیم (و در آن نبوت

ویرانگیختگی شما نوشته شده باشد)».

قرآن در پاسخ این درخواستها جمله بس نغز و کوتاهی بیان می فرماید:

(قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا): (۱) «پیراسته است پروردگارم، من بشر پیام آوری بیش نیستم!».

تشریح و توضیح این جمله کوتاه در گرو این است که تک تک درخواستهای آنان مورد بررسی قرار گیرد تا عناد و لجاج آنها آشکارا ثابت و روشن شود، هدف از این پیشنهادها و درخواستها عشق به ایمان و حقیقت یابی نبوده است، هدف این بود که در مقابل دعوت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) عذری بتراشند، و برای نگرویدن خود بهانه ای بیاورند و گرنه طالب حقیقت، هرگز به فرد مصلح نمی گوید اگر راست می گوئی ما را به دار آویز و یا به تعبیر مشرکان: «سنگهای آسمان را بر سر ما بکوب و ما را نابود ساز!» پیامبر برای اصلاح و تربیت منحرفان و کج اندیشان اعزام شده است نه برای اعدام و نابود کردن آنان! چنین درخواستی جز اظهار عناد، انگیزه دیگری نداشت.

برای روشن شدن پایه عناد و لجاج این گروه، ما باید هر یک از این پیشنهادها را مستقلاً مورد بررسی قرار دهیم؟

الف: درخواست نخست که جمله (حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا) بیانگر آن است، دو احتمال دارد:

۱_ زمین را به خاطر درخواست ما بشکافی. ۲_ زمین را برای انتفاع ما بشکافی و چشمه ای در آن جاری سازی هدف این بود که یا پیامبر فرد ثروتمندی گردد یا این که آنان دارای چنین نعمتی باشند، فرض نخست نشانه نبوت و صدق گفتار نیست، فرض دوم هم بر خلاف سنت خدا است. سنت الهی این است که مردم از طریق کار و تلاش به مواهب دست پیدا کنند نه از طریق غیب (مگر در صورت ضرورت و اجبار).

ص : ۱۶۰

ب: درخواست دوّم که پیامبر، باغی از خرما وانگور داشته باشد نیز نشانه صدق گفتار مدّعی نبوّت نیست و گرنه باید هر ثروتمندی پیامبر باشد و کلیه گفتارهای او راست و درست باشد! این درخواست از یک اندیشه باطل سرچشمه می گیرد و آن اینکه: نبوت و وحی الهی باید بر یک انسان ثروتمند فرود آید، نه فقیر، چنانکه در بخش اعتراضات این ایراد را از مشرکان نقل کردیم که می گفتند: (وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ) (زخرف/۳۱): «چرا این قرآن بر یک مرد بزرگی از مکه و طائف فرود نمی آید!».

ج: درخواست سوّم که آسمانها را قطعه قطعه کند و بر سر آنها پاره پاره بيفکند، مخالف هدف رسالت است زیرا هدف از بعثت، هدایت و راهنمایی مردم می باشد نه نابود کردن آنها؛ مگر این که حجّت برای آنان تمام شود و جهان «غیب» به صورت «شهود» در آید و هیچ نوع عذری برای آنان باقی نماند در چنین صورتی نابودی چنین امتی قطعی می گردد.

خداوند برای اینکه راه «بازگشت» به حق، باز باشد اجازه نمی دهد کار به این نقطه منجر گردد و هرچه هم مردم بر چنین معجزه هایی اصرار ورزند، او اجابت نمی کند.

د: درخواست چهارم درخواست امر محالی است زیرا آنان خواهان رؤیت خدا با دیدگان عادی بوده و کلمه «قیلاً» گواه بر آن است و امر محال قابل انجام نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر انجام دادن آن قیام کند.

ه: درخواست پنجم (فرشتگان را برای آنان متمثل گرداند) _ این درخواست در صورتی که ایمان نیاورند _ مایه نزول عذاب الهی و نابودی آنان بود زیرا همان طور که یادآور شدیم رؤیت فرشتگان به صورت واقعی از مقوله تبدیل غیب به شهود است که هیچ نوع عذری برای مجادله گر نمی گذارد و اگر ایمان نیاورد نابود می گردد و در قرآن به این اصل با جمله (وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكَاً لَّفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ) (انعام/۸) اشاره شده است.

و: درخواست ششم نشانه صدق نبوت نیست و بسان درخواست دهم یک تقاضای کودکانه است.

ز: درخواست هفتم بر فرض انجام گرفتن آن، ایمان آنان را جلب نمی کرد، زیرا به تصریح خود آنان تنها رفتن به آسمان نشانه حقانیت او نبود مگر اینکه درخواست هشتم آنان انجام گیرد و آن اینکه به هنگام بازگشت، کتابی را همراه خود بیاورد که در آن رسالت او نوشته شده باشد.

این نوع سخت گیری نشان آن بود که درخواست کنندگان جوینده و پوینده حقیقت، نبودند و بر فرض این که پیامبر به اذن خدا چنین کارهایی انجام می داد باز به بهانه های مختلف شانه از پذیرش رسالت او خالی می کردند و راه شرک را ادامه می دادند.

از نظر خرد چیزی که بر پیامبر لازم است این است که به اندازه کافی دلایل روشن بر صدق گفتار خود در اختیار حقیقت جویان بگذارد، دلایلی که فرد پیراسته از غرض را قانع سازد و به مکتب سوق دهد.

هرگز بر پیامبر لازم نیست پذیرای پیشنهادهای متنوع افراد شود و گرنه باید رسالت عظیم خود را رها کرده و هر روز به نوعی دست به اعجاز بزند و به جای ارشاد و هدایت، وسیله تفریح و سرگرمی افراد را فراهم آورد و سرانجام، نبوت پیامبر سر از کفایت و ریاضت در آورد!

خلاصه _ بر خلاف اظهار برخی از کوه نظران _ هرگز پیامبر خدا، از قیام به معجزه اظهار ناتوانی نکرده، بلکه با گفتن (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا) (اسراء/ ۹۳) دو مطلب را متذکر شده است:

۱_ (سُبْحَانَ رَبِّيَ): «منزه است خدای من» با این جمله خدا را از هر نوع عجز و ناتوانی، رؤیت و مشاهده، پیراسته ساخته و او را بر انجام هر نوع کار ممکن توانا دانسته است.

۲_ (هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا) «من بشری پیام آور بیش نیستم» با این جمله خواسته برساند که من مأموری بیش نیستم و مطیع فرمان خدا می باشم او هر چه بخواهد انجام می دهد؛ تا اراده او بر انجام کاری تعلق نگیرد، کاری صورت نمی پذیرد.

و به عبارت دیگر او پس از تنزیه خدا روی دو کلمه (بشر و رسول) تکیه می کند و می گوید: اگر این کارهای خارق العاده را از آن نظر از من می خواهید که من بشرم، بدانید که توانائی من محدود است و انجام چنین اموری از قدرت بشری من بیرون است و اگر از آن نظر می خواهید که رسول خدا و پیام آور او هستم، در این صورت من مأموری بیش نیستم و مطیع فرمان او می باشم تا از او اذنی صادر نگردد، کاری صورت نمی دهد.

آیات قرآن حاکی است که این قماش از افراد در صدد تحقیق نبوده و انگیزه گرایش در آنها وجود نداشته است.

و اگر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) به این درخواستها و یا بالاتر از آنها جامه عمل می پوشاند، آنان بر کفر و شرک خود سماجت میورزیدند چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَسَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا - مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا - أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ) (انعام/۱۱۱).

«اگر فرشتگان را بر آنها فرود می آوردیم و مردگان با آنان سخن می گفتند و همه چیزها را برای آنان گرد می آوردیم (همه خواهشهای آنان را انجام می دادیم) باز ایمان نمی آوردند، مگر این که خدا بخواهد (و با قهر و غلبه آنان را به ایمان سوق دهد در این صورت چنین ایمانی فاقد ارزش خواهد بود) و بیشتر آنان جاهل و نادانند».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى) (رعد/۳۱).

«هرگاه قرآن کوهها را از بیخ برکند، وزمین را قطعه قطعه سازد و مردگان را زنده سازد، باز ایمان نخواهند آورد».

در پایان، توجه علاقمندان را به نکته ای جلب می کنیم: ظاهر آیه این است که فاعل و آورنده معجزه، نفس نبوی است، ولی او در بهره برداری از این قدرت نیاز به اذن الهی دارد که بدون اذن او کاری صورت نمی پذیرد و این اصل در تمام اعصار و در باره تمام پیامبران حاکم بوده است چنانکه می فرماید: (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (رعد/۳۸): «ممکن نیست هیچ پیامبری معجزه ای بیاورد مگر به اذن خدا».

با این بیان می توان بر مفاد بسیاری از آیات که در این مورد فرود آمده، دست یافت. آیاتی که دستاویز برخی از منکران اعجاز قرار گرفته و خواسته اند بگویند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) جز قرآن معجزه ای نداشته است.

وما درباره این نوع از آیات در کتاب راز بزرگ رسالت صفحات ۴۱۵ و ۴۸۵ سخن گفته ایم. افرادی که بخواهند بر مجموع این آیات و اهداف آنها واقف شوند، بخشهای نوزدهم و بیستم این کتاب را مطالعه نمایند.

ص : ۱۶۴

۱۱- آزارها و سنگ اندازی ها

آیات موضوع

۱_ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَيْهِمْ نَصِيرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَائِ الْمُرْسَلِينَ (انعام/۳۴).

۲_ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ (احقاف/۳۵).

۳_ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (يونس/۱۰۹).

۴_ وَاصْبِرْ وَ مَا صَبِرَكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ (نحل/۱۲۷).

۵_ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَ الْعِيسَىٰ (كهف/۲۸).

۶_ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ (قلم/۴۸).

۷_ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (مزمل/۱۰).

ترجمه آیات

۱_ «پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند، بر تکذیب و ایذاء (قوم خود) صبر کردند. برای کلمات خدا تبدیل کننده ای نیست، اخبار پیامبران مرسل به تو رسید.»

۲_ «بردبار باش همان طور که پیامبران «اولوا العزم» بردباری به خرج دادند

و برای آنان عجله مکن!».

۳_ «از آنچه که به تو وحی می شود پیروی نما و بردبار باش تا خدا داوری کند، او بهترین داورها است».

۴_ «شکیبا باش و صبر تو برای خدا است و برای آنان اندوهگین مباش».

۵_ «تو با کسانی که خدای خود را صبح و شب می خوانند، صبر نما».

۶_ «به حکم پروردگار خود صبر کن و مانند مصاحب ماهی (یونس) مباش».

۷_ «برگفته های آنان صبر کن و آنها را به صورت زیبا ترک بنما».

تفسیر آیات

آزار و اذیت مصلحان و خیراندیشان جامعه، از شیوه های دیرینه جوامع منحط است و تاریخ پیامبران و رجال اصلاح طلب مملو از این سرگذشت ها و داستانها است و زندگی پیامبر بزرگ ما از این اصل بیرون نبوده و پیوسته در طول دعوت، خصوصاً از بعثت تا هجرت مورد ایذاء و آزار جاهلان، و سنگ اندازیهای کج اندیشان بوده است.

قرآن هرچند خصوصیات آزار ایشان و یاران با وفای او را متعرض نمی شود، ولی کلیاتی را مطرح می کند که از آن می توان پایه فشار و ایذاء را به دست آورد.

قرآن در مقام تسلی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) مشکلات پیامبران پیشین و بردباری آنان را یادآور می شود، و به او فرمان شکیبایی در مقابل آزار جاهلان را می دهد و می فرماید:

(وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصِيرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَائِ الْمُرْسَلِينَ) (انعام/۳۴).

«پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند، بر تکذیب و ایذاء (قوم خود) صبر کردند. برای کلمات خدا تبدیل کننده ای نیست، اخبار پیامبران مرسل به تو رسید».

در آیه دیگر، صبر و بردباری پیامبران «اولوالعزم» را یادآور می‌شود و به او فرمان می‌دهد که مانند آنان بر شداید و سختیها صبر کند چنانکه می‌فرماید:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ) (احقاف/۳۵).

«بردبار باش همان طور که پیامبران «اولوالعزم» بردباری به خرج دادند و برای آنان عجله مکن!».

در آیه سوم دستور صبر می‌دهد و تلویحاً می‌رساند که محاکمه موزیان و آسیب رسانان را به خدا واگذار کن، چنانکه می‌فرماید:

(وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُوكَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) (یونس/۱۰۹). «از آنچه که به تو وحی می‌شود پیروی نما و بردبار باش تا خدا داوری کند، او بهترین داورها است».

خلاصه، قرآن در هیجده مورد به پیامبر فرمان صبر صادر می‌کند گاهی می‌فرماید:

(وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) (نحل/۱۲۷): «شکیبا باش و صبر تو برای خدا است و برای آنان اندوهگین مباش».

و باز پیامبر را همراه با مؤمنان قلیلی که با او بودند دعوت به صبر می‌نماید و می‌فرماید:

(وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ): «تو با کسانی که خدای خود را صبح و شب می‌خوانند، صبر نما».

بار سوم یادآور می‌شود که مبادا جام صبر او لبریز گردد و مانند یونس بیتاب گردد چنانکه می‌فرماید:

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْهُوتِ) (قلم/۴۸): «به حکم پروردگار خود صبر کن و مانند مصاحب ماهی (یونس) مباش».

بار چهارم دستور می‌دهد که صبر پیشه باشد و جاهلان را ترک گوید، چنانکه

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحة فارغه في النسخه المطبوعه

ص : ١٦٨

١٢- معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مسجد الحرام تا سدره المنتهی

آیات موضوع

١- (وَلِسَلِيمَانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ) (انبیاء/٨١).

٢- (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ) (ص/٣٦).

٣- (وَلِسَلِيمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرًا وَرَوَاحُها شَهْرًا) (سبا/١٢).

٤- (وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) (نساء/١٥٧-١٥٨).

٥- (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْهَبْ بِرُوحِيكَ وَارْفَعْكَ إِلَيْنَا) (آل عمران/٥٥)

٦- (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) (اسراء/١).

٧- (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَى فَقُدَلَى * فَوَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى * أَفَتَمَارُونَهُ عَلَى ما يَرَى * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوَى * إِذْ يَغْشى السُّدْرَةَ ما يَغْشى * ما زَاغَ الْبَصَرُ * ما طَغى *)

ترجمه آیات

۱_ «تند باد را مسخر سلیمان کردیم، باد به فرمان او به سرزمینی که آن را برکت بخشیدیم حرکت می کرد و ما از همه چیز آگاهیم».

۲_ «ما باد را در اختیار او قرار دادیم که نرم و آهسته هر جا که او می خواست، حرکت می کرد».

۳_ «برای سلیمان باد را تسخیر کردیم، که مقدار حرکت نیمروز آن به اندازه یک ماه و نیمروز دوّم آن نیز به همان اندازه (یک ماه) بود».

۴_ «می گویند ما مسیح را کشتیم، در حالی که او را نه کشتند و نه او را به دار آویختند، بلکه جریان بر آنها مشتبه شد آنان که در باره قتل مسیح اختلاف کردند به آن علم ندارند و از ظن و گمان پیروی می کنند قطعاً او را نکشته اند. بلکه خدا او را به سوی خود فرا خواند، و خداوند توانا و حکیم است».

۵_ «به یاد آر آنگاه که خدا به عیسی گفت من تو را اخذ می کنم و به سوی خود فرا می خوانم».

۶_ «منزه است خدایی که شبانگاه بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجداً الاقصی که اطراف آن را برکت داده ایم، برد، تا آیات خود را نشان او بدهیم؛ به درستی که او است شنوا و بینا».

۷_ «موجود نیرومندی (فرشته وحی) او را تعلیم داده است این معلم قدرتمند (به هنگام نزول وحی) در افق بالا، قد برافراشت، و برای او نمایان گردید، سپس نزدیک شد و در میان زمین و آسمان آویزان گردید و به قدری نزدیک شد که به اندازه دو میدان تیر یا دو سر کمان یا از آن هم کمتر بود، این معلّم به بنده خدا آنچه باید وحی کند، وحی کرد، ولی آنچه را دید، دل آن را تکذیب نکرد. آیا با او در آنچه که دیده (جبرئیل) به مجادله برمی خیزید؟ یکبار دیگر او را نیز دیده است نزد

«سدره المنتهی»، نزد او است جنه المأوی، هنگامی که سدره را پوشانید آنچه پوشانید، دیده منحرف نگردید و (از قوانین رؤیت) طغیان نکرد و بعضی از آیات بزرگ خداوند را دید».

تفسیر آیات

پیامبران و سیر در فضا

اشاره

پیامبران الهی، نخستین انسانهایی بودند که درهای آسمانها را به روی بشر گشودند و عملاً ثابت کردند که سیر در فضا و یا به تعبیر امروز تسخیر فضا _ البته بخشی از آن _ کاملاً امکان پذیر است.

پیش از آنکه فضانورد شوروی «گگارین» و یا فضانورد آمریکائی «ارمسترانگ» به آسمان پرتاب شوند واولی در بخشی از فضا سیر کند و یا دومی گامی در «قمر» نهد، قبل از آنها پیامبران الهی در نقاطی از جهان بالا سیر کردند که بشر آنروز امکان آن را تصوّر نمی کرد.

قرآن به روشنی از حرکت سلیمان به وسیله باد و این که بادهای شدید و طوفانها تحت تسخیر او بود، سخن می گوید:

۱_ (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ) (انبیاء/۸۱): «تند باد را مسخر سلیمان کردیم، باد به فرمان او به سرزمینی که آن را برکت بخشیدیم حرکت می کرد و ما از همه چیز آگاهیم».

در این آیه از تسخیر بادهای تند و طوفانها و حرکت سلیمان به وسیله آن در سرزمینی که خدا برکت بخشیده (شامات) سخن به میان آمده است، در حالی که در آیه دیگر متذکر می شود که باد نرم نیز در اختیار او بود و اراده سلیمان به هر نقطه ای که تعلق می گرفت باد به آن سمت حرکت می کرد و او را نیز می برد، چنانکه می فرماید:

۲_ (فَسَيَخْزَنَانَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءَ حَيْثُ أَصَابَ) (ص/۳۶): «ما باد را در اختیار او قرار دادیم که نرم و آهسته هر جا که او می خواست، حرکت می کرد».

و هرگز میان دو آیه (از نظر قلمرو باد و کیفیت آن) تضادی وجود ندارد، زیرا به حکم مفاد هر دو آیه هر دو نوع باد در اختیار او بود و یادآوری باد تند در آیه نخست به عنوان ذکر فرد مهم می باشد و همچنین یادآوری خصوص اراضی شام از آن نظر است که آن اراضی مقرر حکومت سلیمان به شمار می رفت.

در آیه سوم سرعت حرکت باد را بیان می کند و می فرماید:

۳_ (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوَاحِها شَهْرٌ) (سبا/۱۲).

«برای سلیمان باد را تسخیر کردیم، که مقدار حرکت نیمروز آن به اندازه یک ماه و نیمروز دوم آن نیز به همان اندازه (یک ماه) بود». یعنی او به وسیله باد در یک روز مسافتی را طی می کرد که وسائل نقلیه آن روز، آن را در ظرف دو ماه طی می کردند اگر وسائل نقلیه در آن زمان، هر روز مسافتی به اندازه هشت فرسخ، طی می کرد و در نتیجه در ظرف دو ماه مسافت ۴۸۰ (۴۸۰ = ۶۰ × ۸) فرسنگ را طی می نمود، سلیمان همین مسافت را در ظرف یک روز با آن وسیله خدادادی طی می کرد.

برخی از پیشداوران که چشم دیدن معجزات و کرامت‌های پیامبران را ندارند، آیات به این روشنی را، تأویل کرده و همگی را مربوط به استفاده سلیمان از نیروی باد در مسائل مربوط به کشاورزی و تلقیح گیاهان و تصفیه خرمنها و حرکت کشتیها دانسته اند، به گواه اینکه، سرزمین شام، سرزمین زراعی است و قسمت مهم آن در ساحل دریای مدیترانه قرار دارد.

چنین تفسیری، علتی جز وحشت از دیرباوری غرب زدگان نسبت به اعجاز و کرامت ندارد، و در نتیجه سراپا تفسیر به رأی است.

زیرا اولاً: اگر مقصود بهره برداری در امور کشاورزی و کشتیرانی باشد، این کار اختصاص به سلیمان ندارد و همه مردم از این نعمت الهی در این موارد بهره

می گیرند.

ثانیاً: در این صورت لفظ (بِأَمْرِهِ حَيْثُ يَشَاءُ) بی معنی خواهد بود، زیرا باد در این موارد یک جریان طبیعی دارد و به عنوان یک سنت الهی حرکت می کند، خواه از سلیمان امری صادر گردد یا نگردد.

ثالثاً: در سوره سبأ مقدار حرکت باد را تعیین می کند، نه حرکت کشتی را!

شکی نیست که آیات، یادآور حرکت سلیمان به وسیله باد می باشد و اما جوانب دیگر قضیه و این که سلیمان و یاران او بر چه وسیله ای می نشستند و چگونه خود را از سرما و گرما و یا فشار هوا حفظ می نمودند، در آیات بر آنها هیچ اشاره ای نشده است و همگی را می توان از طریق اعجاز و غلبه بر قوانین عادی حل نمود.

عروج مسیح (علیه السلام)

این تنها سلیمان نیست که درهای فضا را به روی بشر گشود، بلکه پس از وی حضرت مسیح نیز به تصریح قرآن از میان مردم ستمگر بنی اسرائیل که قصد جان او را داشتند، گرفته شد و به عالم بالا فرا خوانده گشت، چنانکه می فرماید:

(وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا).

«می گویند ما مسیح را کشتیم، در حالی که او را نه کشتند و نه او را به دار آویختند، بلکه جریان بر آنها مشتبه شد آنان که در باره قتل مسیح اختلاف کردند به آن علم ندارند و از ظن و گمان پیروی می کنند و قطعاً او را نکشته اند».

(يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا الظَّنَّ وَاَنْتُمْ عٰلَمُوْنَ بِاَنَّهٗ سَآءُ مَا كَانَتْ تَعْمَلُوْنَ) (نساء/ ۱۵۷ و ۱۵۸): «بلکه خدا او را به سوی خود فرا خواند، و خداوند توانا و حکیم است».

و در آیه دیگر می فرماید:

(إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَمِينِكَ وَارْتَمِكْ بِأُخْرَىٰ يَدِكَ بِحَبْرَةَ جَنَّةٍ لَّيْسَ فِيهَا سُمٌّْ وَلَا هُمْ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا بِأَعْيُنِنَا ذُرِّيَّتُكَ خَالِدٌ فِيهَا يَأْتِيهِمْ فِيهَا الرِّيحُ مِنْ شَرَارِ مَا يَسْأَلُونَ ﴿٥٥﴾) «به یاد آر آنگاه که خدا به عیسی گفت من تو را اخذ می کنم و به سوی خود فرا می خوانم».

البته «توفی» به معنی «اخذ» و «گرفتن» است و اگر در مورد مرگ و میر به کار می رود برای این است که در حال مرگ، روح انسان گرفته می شود و جسد بی جان او در کره خاک می ماند و گرنه در معنای لفظ «توفی» و «وفی» مرگ و مردن نهفته نیست و لذا گاهی در مورد خواب نیز به کار می رود، چنانکه می فرماید:

(وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ) (انعام/ ۶۰).

«او است که شما را به هنگام شب (خواب) می گیرد و از آنچه که روز انجام می دهید، آگاه است».

بنابراین، لفظ «توفی» گواه بر مرگ عیسی نیست، بلکه بیش از این نمی رساند که خداوند او را از توطئه یهود نجات بخشید و او را از آنها گرفت و به سوی خود فرا خواند.

لفظ «رفع» در دو مورد اگر گواه بر ترفیع معنوی باشد، گواه بر رفع حسی نیز هست و در نتیجه مسیح از این کره خاکی به سوی جهان بالا رفت و برای خود در جهان بالا مکان گزید.

معراج پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

حقیقت معراج پیامبر، جز سیر او از مسجدالحرام تا مسجدالأقصی و از آنجا به «سدره المنتهی» چیزی نیست از بررسی آیات می توان این حقایق را به دست آورد:

۱_ اندازه مسافت این سیر ملکوتی.

۲_ زمان این سیر و مقدار آن.

۳_ کیفیت معراج، آیا فقط روحانی بوده یا روحانی و جسمانی؟

۴_ هدف از این سیر چه بود.

۵_ چه چیزهایی را در این سیر ملکوتی مشاهده کرد.

استخراج پاسخ این مسائل در گرو نقل متون و ترجمه آیات است.

نخستین آیه سوره اسراء، مربوط به معراج رسول گرامیصلی الله علیه و آله و سلم است.

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

«منزه است خدایی که شبانگاه بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی که اطراف آن را برکت داده ایم، برد، تا آیات خود را نشان او بدهیم؛ به درستی که فقط او شنوا و بینا است».

و در سوره نجم قسمتی از آیه های ۵_۱۸ مربوط به این سیر معنوی والهی و قسمت دیگر به حادثه نزول وحی در آغاز بعثت است. (۱)

(عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى * أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى *

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى * إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى).

«موجود نیرومندی (فرشته وحی) او را تعلیم داده است این معلم قدرتمند (به هنگام نزول وحی) در افق بالا، قد برافراشت، و برای او نمایان گردید، سپس نزدیک

ص : ۱۷۵

۱- [۱] توضیح این که وقتی پیامبر به قریش فرمود: من فرشته را به هنگام آوردن وحی با قیافه واقعی او دیدم، قریش با او به مجادله برخاستند؛ قرآن در رد آنان می فرماید که این اولین و آخرین بار نیست که جبرئیل را مشاهده کرده است، بلکه یکبار دیگر او را نزد سدره المنتهی دیده است؛ از این جهت، قرآن در این آیه به نقل دو حادثه _ رؤیت فرشته به هنگام نزول وحی و رؤیت او در معراج _ می پردازد.

شد و در میان زمین و آسمان آویزان گردید و به قدری نزدیک شد که به اندازه دو میدان تیر یا دو سر کمان یا از آن هم کمتر بود این معلّم به بنده خدا آنچه باید وحی کند، وحی کرد، ولی آنچه را دید دل آن را تکذیب نکرد. آیا با او در آنچه که دیده است (جبرئیل) به مجادله برمی خیزید؟ یکبار دیگر او را نیز دیده است نزد «سدره المنتهی»، نزد آن است جنه المأوی (بهشتی که جایگاه متقیان است.)، هنگامی که سدره را پوشانید آنچه پوشانید، دیده منحرف نگردید و (از قوانین رؤیت) طغیان نکرد او بعضی از آیات بزرگ خداوند را دید.

آیات یاد شده که در دو فراز نقل شد، اشاره به دو حادثه است و قدر مشترک هر دو این است که پیامبر در هر دو جبرئیل را مشاهده نمود.

فراز نخست مربوط به آغاز نزول وحی است که در آن حادثه، جبرئیل را در افق بالا، با قد برافراشته مشاهده نمود و به او آنچنان نزدیک شد که فاصله میان آن دو به اندازه فاصله دو میدان تیر یا دو سر کمان یا از آن هم کمتر شد، آنگاه فرشته وحی، آنچه را که بنا بود به پیامبر وحی کند، وحی نمود.

فراز دوم از این آیات مربوط به معراج و رؤیت فرشته وحی در این سیر روحانی می باشد او این فرشته را نزد «سدره المنتهی» دیده، نه تنها فرشته را دیده، بلکه آیات بزرگ پروردگار خود را نیز دیده، چنانکه می فرماید: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) این بخش از آیات مربوط به سیر او در کره خاکی نیست، بلکه به گواه اینکه جبرئیل را کنار سدره المنتهی دید، و در نزد سدره، جنه المأوی قرار دارد، طبعاً این آیات در جهان خارج از کره زمین می باشد.

بنابر این، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در سیر خود دوبار آیات خدا را دیده است:

۱_ در سیر خود از مسجد الحرام تا مسجد الأقصی، چنانکه در آیه سوره اسراء فرمود: (لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا).

۲_ در سیر خود از «مسجد الأقصی» تا سدره المنتهی، و در این سیر آیات

بزرگ خدا را دیده است.

جالب توجه اینکه قرآن آیاتی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مسیر مسجد الحرام تا مسجد الأقصی دیده، با لفظ «کبری» توصیف نمی کند در حالی که آیاتی را که پیامبر در ادامه آن سیر مشاهده کرده، آیات کبری معرفی می کند و این خود گواه بر آن است که ظرف این آیات مختلف بوده است، آیات نخست در این کره، و آیات دوم در جهان خارج از این کره خاکی بوده است.

البته در این آیات گواهی بر این که سیر دوّم به دنبال سیر نخست بوده و این دو سیر، یک جا و در یک زمان انجام گرفته اند، نیست و ممکن است در دو زمان، و به صورت جدا از هم انجام گرفته باشد ولی اگر معراج جسمانی و روحانی آن حضرت بیش از یک بار تحقّق نپذیرفته باشد، طبعاً باید سیر دوّم به دنبال سیر نخست بوده و مجموعاً در یک شب انجام گرفته باشد. (۱)

با توجه به این توضیحات می توان پرسشهای پنجگانه را از خود آیات استخراج نمود و چنین گفت:

الف: مسافت این سیر آفاقی از مسجد الحرام تا مسجد الأقصی و از آنجا تا سدره المنتهی که جنبه المأوی در نزدیکی آن قرار دارد، بوده است.

ب: زمان این سیر به گواه لفظ «اسری» که در سیر شبانه به کار می رود، شب بوده ولی چه مقدار از شب را اشغال کرده است، آیات در باره آن ساکت است.

ج: معراج او در تمام مراحل جسمانی و روحانی بوده است؟ توضیح اینکه در

ص: ۱۷۷

۱- [۱] در باره تعداد معراج پیامبر به سوی آسمان روایات مختلف است، در روایتی که ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند، دوبار وارد شده است در حالی که در برخی از روایات، بیشتر از آن. برای آگاهی از آن می توان به بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۰۶ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۴ ماده «عرج» مراجعه نمود. ولی معراج روحانی آن حضرت مسلماً بیشتر بوده است و در این مورد به وسائل الشیعه، ج ۷، باب (تحريم صوم الوصال) ح ۴ مراجعه بفرمایید.

باره کیفیت معراج رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) چهار نظر وجود دارد:

۱_ معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تمام مراحل روحانی بوده است، یعنی روح به صورت تخلیه از جسد، این عوالم را طی کرده است.

۲_ معراج پیامبر روحی بوده امّا نه به صورت تجرّد از بدن، بلکه به صورت رؤیا و برزخی بوده و تمام این عوالم به صورت رؤیا سیر شده است.

۳_ سیر پیامبر از مسجد الحرام تا مسجد الأقصی جسمانی و روحانی بوده و از آنجا به بالا به صورت روحانی بوده و این نظریه را ابن شهر آشوب برگزیده و به علمای امامیه نسبت داده است.

۴_ سیر حضرت در تمام مراحل جسمانی و روحانی بود و همه جا را با تن و روان، سیر نموده است.

مشهور در میان دانشمندان شیعه همین نظریه چهارم است و قرائن ذیل بر صحت آن گواهی می دهد:

الف: متبادر از لفظ «عبد» در آیه، همان شخصیت خارجی است که از تن و روان ترکیب یافته است و در قرآن مجید، این لفظ در هویت خارجی به کار رفته است مانند:

(أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى) (علق/۹ و ۱۰): «آیا دیدی کسی را که نهی می کرد، بنده ای را وقتی نماز گزارد».

(وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ) (جن/۱۹): «و چون بنده خدا برخواست تا او را بخواند» و همچنین است در آیات دیگر.

آری در یک آیه، لفظ عبد در معنای وسیعی به کار رفته که موجودات مجرد از ماده و پیراسته از جسم را نیز دربر می گیرد چنانکه می فرماید: (إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا) (مریم/۹۳): «تمام کسانی که در آسمان و زمین قرار دارند به صورت بنده نزد خدا حاضر می شوند».

بندگی اختصاص به انسان خاکی ندارد، بلکه فرشتگان و پریها نیز بندگان خدا هستند.

اگر لفظ «عبداً» در این آیه در معنای وسیع و گسترده به کار رفته است به خاطر قرینه ای است که در آغاز آیه وجود دارد و آن این است که موضوع را به صورت عام مطرح کرده و می فرماید:

(إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ) «هیچ موجود زنده و عاقلی در آسمانها و زمین نیست» و اگر چنین قرینه ای نبود، لفظ «عبداً» بر فرشته و پریها اطلاق نمی شد.

ب: در سوره نجم از شهود دل، و رؤیت دیده سخن می گوید و می فرماید: (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى): «دل آنچه را که دیده دید، تکذیب نکرد» و اگر (۱) این بخش از معراج روحانی بوده، در این صورت بحث از تکذیب دل، رؤیت دیده را بی معنی بود.

ج: (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى): «چشم نلغزید و طغیان نکرد».

این قرائن سه گانه به ضمیمه اتفاق علمای اسلام _ جز عدّه انگشت شماری از آنان _ گواه بر این است که این سیر ملکوتی با همین بدن عنصری انجام گرفت و تفاوتی در آغاز و پایان نبوده است.

بنابراین آنچه که تفتازانی صاحب مقاصد و شرح آن (۲) از عایشه نقل می کند که معراج پیامبر روحانی بوده و یا از معاویه نقل شده که معراج از عالم رؤیا بوده است همگی بر خلاف ظواهر آیات یاد شده بوده، و فاقد ارزش علمی می باشند.

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد:

ص : ۱۷۹

۱- [۱] ابن عباس می گوید: مقصود از جمله «ما کذب الفؤاد و ما رأی» این است که: لم یکذب فؤاد محمد ما راه بعینه.

۲- [۲] شرح مقاصد، ج ۲، ص ۱۹۲ _ ۱۹۳، ط اسلامبول.

خوارج معراج را از اصل انکار می کنند، جهمیّه می گویند: معراج او روحانی بوده آن هم به صورت رؤیا. امامیه وزیدیه و معتزله می گویند معراج او فقط تا مسجد الأقصی جسمانی و روحانی بوده است، در حالی که گروه چهارم می گویند همگی جسمانی و روحانی بوده است و او با تن و روان از «مسجد اقصی» به جهان بالا رفته است. (۱)

شگفت از ابن شهر آشوب است که چگونه در کیفیت معراج چنین تفصیلی را به امامیه نسبت داده، در حالی که مشهور میان آنان این است که همه مسیر یکنواخت بوده است.

د: هدف از این سیر، مشاهده عوالم هستی و نشانه های عظمت او بوده است، و این هدف در خود آیات یاد شده بیان شده است چنانکه می فرماید:

(لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا) (اسراء/۱) و باز می فرماید: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) (نجم/۱۸).

و در احادیث اسلامی این هدف به نوعی تشریح شده است چنانکه امام صادق (علیه السلام) در پاسخ سؤال از علت معراج می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصِفُ بِمَكَانٍ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ زَمَانٌ، وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يُشَرِّفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَ سَيِّكَانَ سَيِّمَاتِهِ وَ يُكْرِمَهُمْ بِمُشَاهَدَتِهِ وَ يُرِيَهُ مِنْ عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بَعْدَ هُبُوطِهِ» (۲)

«خداوند هرگز مکانی ندارد و زمان بر او حاکم نیست (پیراسته از مکان و زمان است) خداوند خواست فرشتگان و ساکنان آسمانها را با ورود او به آسمان عزیز گرداند و به آنان احترام گذارد، و از شگفتیهای عظمتش نشان او بدهد تا پس از بازگشت به زمین مردم را از آن آگاه سازد».

ص : ۱۸۰

۱- [۱] مناقب، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲- [۲] تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۰۰.

او در سیر، آیات با عظمت خدا را مشاهده کرد آن هم نه همه آیات بلکه به حکم لفظ «من» در جمله (لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا) بخشی از آیات خدا را مشاهده نمود.

تذکار چند نکته

۱_ در سوره اسراء مسئله معراج پیامبر با لفظ (سبحان العذی) آغاز شده است و مفاد آن این است که خداوند از هر نقص و عیب، عجز و ناتوانی پیراسته است، و چون طی این مسافت (از مسجد الحرام تا مسجد الأقصى) در شرایط آن زمان در یک شب امکان پذیر نبود، بلکه به روزها و هفته ها نیاز داشت، خداوند با آوردن کلمه «سبحان» در آغاز داستان، خواست از تراوش هر نوع پندار باطل در تحقق این سیر، جلوگیری کند، و بیماری شک و تردید را از طریق پیشگیری معالجه نماید.

۲_ لفظ «اسری» هر چند باز گو کننده زمان این سیر آفاقی است، و اینکه همگی در شب انجام گرفته است، ولی لفظ «لیلاً» به عنوان تأکید آمده، تا هر نوع شک و ابهام را در زمان آن بزدايد، و در سخنان عرب این نوع تأکید فراوان است چنانکه می گوید:

«سری لیلی و بئت کثیباً: شب من سپری شد و به حالت غم و اندوه شب را پایان رسانیدم».

۳_ لفظ «عبده» در آیه اسراء و در آیه سوره نجم به عنوان افتخار بیان شده زیرا هیچ مقامی بالاتر از این نیست که انسان «بنده» حقیقی و راستین خدا باشد و در حدیثی وارد شده است که امام چهارم و پنجم (علیهما السلام) چنین فرمودند:

«إلهی کفانی فخرًا أن تکون لی ربًّا و کفانی عزًّا أن أكون لک عبداً أنت کما أريد فاجعلنی کما تُريد» (۱).

ص : ۱۸۱

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۵۵.

«این افتخار مرا بس که مرا پروردگار باشی و این عزّت مرا کافی است که من بنده تو باشم، تو آن طوری هستی که من می خواهم، پس مرا هم همانطور قرار بده که می خواهی!».

«مارکس» و همفکران او معنای عبودیت انسان را به خدا درک نکرده و آن را یک نوع از «خودبیگانگی» تلقی کرده اند و ما در نقد این پندار در جلد سوّم به صورت روشن سخن گفته ایم.^(۱)

۴_ لفظ (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) در آخر آیه سوره اسراء حاکی از آن است که این موهبت کاملاً حساب شده بوده و خداوند به خاطر آگاهی از گفتار و رفتار نبیّ خود، او را به چنین مقامی مفتخر نمود تو گویی لفظ سمیع حاکی از گفتار متوازن او و بصیر گواه بر رفتار شایسته او می باشد.

۵_ برخی از نویسندگان غربی به پیروی از برخی مفسّران که در سیره رسول خدا رقم زده اند در تفسیر وارجاع ضمائر آیات وارده در سوره نجم دچار اشتباه شده اند و تصوّر کرده اند که مقصود رؤیت خدا است در حالی که محور بحث در هر دو فراز، جبرئیل امین می باشد و منشأ آن بی دقتی در آیات و پیروی از تفاسیر سطحی است. و ما برای رفع این اشتباه بار دیگر به توضیح بخشی از این آیات می پردازیم:

(عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى): «پیامبر را موجود نیرومندی (جبرئیل) آموزش داد.

(ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى): «این معلّم دارای عقل و خرد است و در آسمان (به هنگام نزول وحی) قد، بر افراشت».

(وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى): «در حالی که آن معلّم در افق بالا قرار داشت».

(ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى): «آن معلّم پیامبر نزدیک شد و در آسمان آویزان گردید».

(فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى): «آن معلّم به اندازه ای نزدیک شد که فاصله او

ص : ۱۸۲

با پیامبر به اندازه دو کمان یا کمتر از آن بود».

(فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ): «آن معلّم به بنده خدا (پیامبر) وحی کرد آنچه را که وحی کرد».

همان طور که ملاحظه می فرمایید جز دو ضمیر (علمه، عبده) که اولی به پیامبر، و دومی به خدا برمی گردد، مرجع تمام ضمایر، «معلّم نیرومند» پیامبر است. که او را آموزش داد و وحی را آورد. و احتمال دارد ضمایر خصوص این جمله به خدا برگردد یعنی خدا به بنده خود وحی کرد آنچه را که وحی کرد ولی این سبب نمی شود که ضمایر دیگر به خدا بازگردد.

با توجه به این مطالب بی پایگی گفتار دو نویسنده مسیحی در تفسیر آیات کاملاً روشن می گردد.

۱_ «جان دیون پورت» پس از بیان مسائلی جمله «دنی فتدلی» را چنین معنی می کند: بالأخره اجازه تقرب به حضور یافت و تا جایی رفت که به اندازه دو کمان تا عرش خدا بیشتر فاصله نداشت.

باید برای این نویسنده دو نکته را تذکر داد:

اولاً: آیات سوره نجم از دو بخش تشکیل شده و آیه مورد نظر او مربوط به آغاز نزول وحی است نه معراج، و آیات مربوط به معراج از آیه (وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى) آغاز می گردد.

ثانیاً: ضمیر «دنی فتدلی» به فرشته وحی برمی گردد نه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و مقصود این است که جبرئیل به پیامبر نزدیک شد و در برابر دیدگان او در آسمان قد برافراشت.

۲_ نویسنده کتاب «محمّد پیامبری که باید از نو شناخت» می نویسد:

در آخرین آسمان، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به خداوند آن قدر نزدیک شد که صدای قلم خدا را می شنید و می فهمید که خدا مشغول نگاهداری حساب افراد می باشد ولی با این که

صدای قلم خدا را می شنید، او را نمی دید. (۱)

از این بیان مفاد آیات بعدی نیز روشن می گردد و نقطه بحث در آنجا باز «جبرئیل» فرشته وحی است. ما برای توضیح، متن و ترجمه آنها را می آوریم:

(أَفْتَمَارُونَهُ عَلٰی مَا يَرٰى): «آیا با او در آنچه که دیده است به مجادله برمی خیزی؟».

(مقصود از موصول (ما) فرشته وحی است که پیامبر مدعی شد او را، به هنگام نزول وحی دید).

(وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرٰى): «چرا مجادله می کنید، او فرشته را یکبار دیگر نیز دیده است. مقصود از ضمیر «رأه» فرشته وحی می باشد».

(عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى): «نزد سدره المنتهی».

(عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوٰى): «نزد او است جنت مأوی».

(إِذْ يَغْشٰى السُّدْرَةَ مَا يَغْشٰى): «آنگاه که «سدره» را پوشانید آنچه پوشانید».

(مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى): «دیده نلرزید و طغیان نکرد» یعنی به راستی فرشته وحی را دید و رؤیت، یک رؤیت واقعی بوده است.

(لَقَدْ رَأٰى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰى): «از آیات بزرگ پروردگار خود دید» و یکی از آن آیات «فرشته وحی» می باشد.

خلاصه محور بحث در این آیات، چه آن قسمت که مربوط به هنگام نزول وحی است و چه آن قسمت که مربوط به معراج می باشد، رؤیت فرشته وحی است مشرکان آن را تکذیب می کردند و قرآن با صلابت خاصی بر صحت آن تأکید می کرد. شگفت آن که برخی بر اثر اشتباه در مرجع ضمائر تصور کرده که مقصود، رؤیت خدا است و آیات را گواه بر جواز رؤیت او دانسته اند!

ص : ۱۸۴

در پایان باید بگوییم که هدف از بازگویی معراج پیامبر در قرآن، گذشته بر تکریم و تعظیم پیامبر، اشاره به گوشه ای از قدرت بی پایان خدا است و این هدف در صورتی تحقق می پذیرد که معراج او به نحوی که گفته شد، جسمانی و روحانی باشد، نه به صورت رؤیا و خواب که جداسازی آن از خیال و پندار مشکل می باشد.

گذشته از این، ادعای معراج به صورت رؤیا لجاج و عناد کسی را بر نمی انگیزد؛ در حالی که پس از انتشار سرگذشت معراج، مشرکان بر عناد خود افزودند و جنجالها برپا کردند! و نقل امثال عایشه که در آن زمان یا متولد نشده و یا در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نبوده نمی تواند گواه بر مطلب باشد. (۱)

۶_ اشکالات فراوانی که در امکان تحقق معراج وجود دارد، همگی حاکی از قصور و یا تقصیر در شناخت خدا و وسعت قدرت او است ولی با توجه به گسترش قدرت او تمام خرده گیری های دیروز و یا امروز غرب زدگان که به استناد به علوم طبیعی مطرح شده اند، جز مقایسه قدرت خدا به قدرت بشر، چیزی نیست. چه زیبای گوید خدا:

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ): «خدا را به نحوی که شایسته است نشناخته اند».

تا اینجا حوادث بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تا سال دهم از آن پایان می رسد، تنها چیزی که باقی مانده است مسئله پیگیری قریش از واقعیت نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) است. از این جهت پس از ناکامی آنان از مقابله به فکر افتادند از طریق احبار یهود در باره نبوت تحقیق و بررسی کنند، و به گونه ای از حقیقت آگاه شوند، و این حادثه از نظر سال وقوع، چندان مشخص نیست و احتمال دارد میان سنوات هشتم تا دهم بعثت رخ داده باشد. از این جهت به توضیح این بخش می پردازیم:

ص : ۱۸۵

۱۳- ارجاع داوری به احبار یهود

آیات موضوع

۱_ (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) (کهف / ۹).

۲_ (وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا) (کهف / ۸۳)

۳_ (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (اسراء / ۸۵).

۴_ (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحَ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) (کهف / ۶۰).

۵_ (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُؤُنَ بِالْحَسَدِ نَهَ السَّيِّئَةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) (قصص آیه های ۵۵_ ۵۲).

ترجمه آیات

۱_ «آیا گمان کردی که اصحاب کهف ورقیم از آیات و نشانه های شگفت آور ما بودند؟».

۲- «از تو از ذی القرنین می پرسند بگو به زودی از زندگی او گزارش می دهم».

۳- «از تو در باره روح (روح الامین - جبرئیل) سؤال می نمایند، بگو او مأمور پروردگارم هست، و به شما دانش کمی داده شده است».

۴- «وقتی موسی به جوان خود گفت: به سیر خود ادامه می دهم تا به محل تلاقی دو دریا (خلیج عقبه - خلیج سوثر) برسیم هر چند مدتی طول بکشد».

۵- «کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنها داده ایم به قرآن ایمان می آورند هنگامی که بر آنها قرآن خوانده می شود می گویند به آن ایمان آوردیم، این آیین و کتاب حقاقت و از جانب خدا فرو فرستاده شده است ما قبل از این هم مسلمان (تسلیمفرمان خدا) بودیم آنان کسانی هستند که پاداش آنها به خاطر شکیبائی دوبرابر داده می شود، با نیکی، بدی را دفع می کنند و از آنچه که روزی آنها کردیم، انفاق می کنند هر موقع سخن لغو بشنوند از آن اعراض می نمایند و می گویند اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است سلام بر شما ما دنبال کار جاهلان نیستیم».

تفسیر آیات

اشاره

مقاومت و تلاش قریش برای خاموش ساختن نور خدا، به نتیجه نرسید و هر روز به چشم خود می دیدند که بر شعاع آیین توحید افزوده می شود، سرانجام تصمیم گرفتند که به حقیقت یابی پردازند و از طریق دانشمندان یهود که پیش کسوت ترین اهل کتاب در منطقه بودند، پایه واقعیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را ارزیابی نمایند.

از این جهت به دو نفر به نامهای «نضر بن حارث» و «عقبه بن ابی معیط» مأموریت دادند که به مدینه بروند و ادعای «محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)» را با آنان در میان بگذارند، زیرا آگاهی و علمی که آنان دارند قریش نداشت.

هر دو نفر وارد مدینه شدند و صفات و خصوصیات مدعی نبوت را با اخبار

یهود در میان نهادند و گفتند شما اهل تورات هستید و آمده ایم شما را از این جریان آگاه سازیم و نظرتان را در باره این مدّعی به دست آوریم.

احبار یهود به اتفاق کلمه گفتند: برای امتحان و آزمایش چنین مدّعی لازم است، سه چیز از او سؤال شود اگر به سه پرسش پاسخ داد، او پیامبر و فرستاده خدا است و اگر اظهار ناتوانی کرد، بدانید او متبّی دروغگو است و می توانید در باره او هر نوع تصمیمی بگیرید. از او پرسید:

۱_ سرانجام زندگی گروهی از جوانان که وطن و میهن خود را ترک کردند به کجا منتهی شد؟

۲_ مردی که شرق و غرب جهان را دور زد، کیست؟

۳_ روح چیست؟

اعزامیان قریش پس از دریافت نظر ریه احبار یهود، رهسپار مکه شدند و سران قریش را از نظریه آنها آگاه ساختند. دشمنان پیامبر به گمان این که بر مستمسک استواری دست یافته اند، به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و هر سه سؤال را مطرح کردند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: شما را از پاسخ هر سه سؤال آگاه می سازم، وحی الهی فرود آمد و به دو سؤال نخست در سوره کهف آیه های ۲۸_۹ و ۹۸_۸۳ و به سؤال سوم در سوره اسراء آیه ۸۵ پاسخ گفت.

پاسخ پرسش نخست در سوره کهف با این آیه آغاز می شود:

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) (کهف آیه ۹): «آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از آیات و نشانه های شگفت آور ما بودند؟».

و پاسخ پرسش دوم در همان سوره با این آیه شروع می شود:

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا) (کهف آیه ۸۳): «از

تو از ذی‌القرنین می‌پرسند بگو به زودی از زندگی او گزارش می‌دهم».

پرسش سوّم در سوره اسراء چنین آمده است:

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا): «از تو در باره روح (روح‌الآمین - جبرئیل) سؤال می‌نمایند، بگو او مأمور پروردگارم هست، و به شما دانش کمی داده شده است» (۱).

معروف در کتابهای سیره و تفسیر این است که احبار یهود، همان سه سؤال مذکور را پیشنهاد کردند.

در اینجا جای یک سؤال باقی است و آن این که: اگر مجموع پرسشهای یهود همان سه پرسش باشد پس چرا پاسخ برخی در سوره کهف و برخی دیگر در سوره اسراء آمده است، در صورتی که مناسب این بود که پاسخ هر سه در یک سوره وارد گردد، مگر اینکه برای این وجهی باشد که ما احتمالاً از آن آگاه نیستیم.

در روایات شیعه وارد شده که سؤال سوّم آنها مربوط به مسافرت موسی با یوشع بود که سرگذشت آن در همان سوره کهف ضمن آیه های ۶۰-۸۲ وارد شده است و نخستین آیه مربوط به این داستان چنین است:

(وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحَ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) (کهف آیه ۶۰): «وقتی موسی به جوان خود گفت: به سیر خود ادامه می‌دهم تا به محل تلاقی دو دریا (خلیج عقبه - خلیج سوئز) برسیم هر چند مدّتی طول بکشد».

باز در روایات شیعه پرسش چهارمی نیز وارد شده و آن این که از وی، وقت رستخیز را بپرسند که آگاهی از آن، مخصوص خداست و اگر مدّعی نبوت، مدّعی آگاهی از آن شد بدانید راستگو نیست.

در هر حال پاسخ روشن و گویای قرآن از هر سه سؤال، دشمن را خلع سلاح

ص : ۱۸۹

کرد، ولی از عناد او نکاست و او همچنان در عداوت خود با پیامبر باقی بود، تا این که جریان هجرت پیش آمد و رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از قلمرو قدرت مخالف بیرون رفت و قدرتی در یثرب پدید آورد که از وی حمایت کند.

هیئت تحقیقی مسیحیان در مکه

با اینکه پیامبر گرامی در مکه برای هر نوع تبلیغ علنی کاملاً محدود بود، ولی موج دعوت او از مرز حجاز گذشته و به نقاطی مانند نجران و حبشه که مهد مسیحیت بود رسید، از این جهت در ایامی که پیامبر در مکه می زیست یک هیئت تحقیقی از مراکز مسیحی نشین (گویا نجران) وارد مکه شد تا در باره آیین پیامبر و دعوت او به تحقیق پردازد، اعضای هیئت وارد مکه شدند و در مسجد الحرام با پیامبر ملاقات کردند در حالی که سران قریش در اطراف کعبه نشسته بودند، مذاکرات آنان با پیامبر آنچنان مؤثر بود که پس از شنیدن آیاتی از قرآن به وی ایمان آورده و اشک از چشمان آنان سرازیر گردید و فهمیدند که وی همان موعود انجیل است که مسیح از آن گزارش داده است.

ایمان آنان به پیامبر آن هم در نخستین ملاقات، برای قریش بسیار رنج آور بود از این جهت ابوجهل در حالی که در خشم فرو رفته بود، رو به هیئت کرد و گفت: «خدا شما را نومید سازد، چه نمایندگان بدی بودید. سران، شما را اعزام داشته اند که از وضع این مرد تحقیق کنید و به آنان گزارش نمایید ولی بر خلاف انتظار در همان مجلس نخست، آیین خود را رها کردید و به تصدیق او پرداختید، چه هیئت تحقیقی بی خردی هستید!»

هیئت که از قدرت فرعونى مکه آگاه بود، به نرمی در پاسخ آنها گفتند ما با شما بحث و گفتگو نداریم شما بر عقیده خود باشید و ما نیز بر عقیده خویش.

قرآن در باره این گروه چنین می فرماید:

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ

إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّ كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبَغِي الْجَاهِلِينَ (قصص آیه های ۵۵-۵۲).

«کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنها داده ایم به قرآن ایمان می آورند هنگامی که بر آنها قرآن خوانده می شود می گویند به آن ایمان آوردیم، این آیین و کتاب حقاقت و از جانب خدا فرو فرستاده شده است ما قبل از این هم مسلمان (تسلیمفرمان خدا) بودیم آنان کسانی هستند که پاداش آنها به خاطر شکیبائی دوبرابر داده می شود، با نیکی، بدی را دفع می کنند و از آنچه که روزی آنها کردیم، انفاق می کنند هر موقع سخن لغو بشنوند از آن اعراض می نمایند و می گویند اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است سلام بر شما ما دنبال کار جاهلان نیستیم. (۱)»

در پایان یادآور می شویم که در باره نزول این آیات شأن نزول دیگری نیز هست که تقریباً همگی مشابه یکدیگر است و لحن آیات بسان سوره متناسب با مکی بودن آن می باشد هرچند برخی سوره را مکی و این آیات را مدنی دانسته اند از این جهت ما این سرگذشت را در بخش دوم از زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) (پس از بعثت و قبل از هجرت) آوردیم.

پایان بخش دوم از بعثت تا هجرت

ص : ۱۹۱

۱۴- هجرت از مکه به مدینه

آیات موضوع

- ۱- (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) (انفال آیه ۳۰).
- ۲- (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ) (صافات/ ۱۷۱- ۱۷۲).
- ۳- (إِلَّا- تَنْصِيرُهُ فَقَدْ نَصِيرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (توبه/ ۴۰).
- ۴- (وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ) (محمد صلی الله علیه وآله وسلم/ ۱۳).
- ۵- (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ) (قصص/ ۸۵).

ترجمه آیات

- ۱- «به یاد آر زمانی را که گروه کافر خواستند تو را زندانی کنند یا بکشند یا از مکه بیرون نمایند، آنان حيله میورزند، خدا نیز حيله آنان را بی اثر می سازد، خدا بهترین چاره جویان است».

۲_ «اراده دیرینه ما بر این تعلق گرفته که بندگان فرستاده خود را یاری نماییم؛ البته که آنان یاری شدگان می باشند».

۳_ «اگر او را یاری نکنید (خدا او را یاری خواهد کرد) همچنانکه او را به هنگامی که کافران از مکه خارج کردند یاری کرد و او دوّمین نفر بود (و جز یک نفر همراه او نبود) و به همسفر خود دلداداری می داد و می گفت مترس خدا با ما است، خدا آرامش خود را به او فرستاد و او را با سپاهی که ندیدید کمک کرد و سخن کافران را پائین، و سخن خود را بالا قرار داد (کافران در هدف خود شکست خوردند و آیین خدا پیروز گردید) خداوند قدرتمند و حکیم است».

۴_ «چه سرزمینهایی بود که مردم آنجا، از مردم شهری که تو را اخراج کردند قوی تر و نیرومندتر بودند، خدا آنان را نابود کرد و برای آنان یار و یاورى نبود».

۵_ «آنکس که بیان و تبلیغ قرآن را بر تو واجب ساخته است تو را به زادگاه باز خواهد گرداند».

تفسیر آیات

اشاره

هجرت پیامبران به طور مطلق و هجرت خصوص پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد عنایت قرآن بوده و در آیاتی سخن از مهاجرت رسول خدا از مکه به مدینه، به میان آمده است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از سیزده سال اقامت در مکه، سرانجام ناچار شد که زادگاه و نخستین مهبط وحی را به عزم مدینه که در آن روز به آن «یثرب» می گفتند ترک کند و در سرزمین غربت رحل اقامت افکند، اکنون جا دارد که راز این مهاجرت را از لسان وحی بشنویم قرآن در این زمینه می فرماید: (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقَتِّلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) (انفال آیه ۳۰).

«به یاد آر زمانی را که گروه کافر خواستند تو را زندانی کنند یا بکشند یا از مکه

بیرون نمایند، آنان حيله میورزند، خدا نیز حيله آنان را بی اثر می سازد، خدا بهترین چاره جویان است».

تاریخ می گوید سران شرک در «دار الندوه» گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که در باره پیامبر یکی از این سه کار را انجام دهند:

۱_ زندانی کنند (لِیُثْبِتُوکَ) ۲_ بکشند (یَقْتُلُوکَ) ۳_ به میان قبائل شرک تبعید نمایند (لِیُخْرِجُوکَ).

سرانجام مصمم شدند که برنامه دوم را با گزینش مردان مسلح از قبائل گوناگون ویا تیره های مختلف از یک قبیله، اجرا نمایند و او را در خانه شخصی خود به قتل برسانند و چون قتل وی به وسیله افراد قبائل متعدد ریخته می شد طبعاً مسئولیت قتل او به قبیله ویا تیره مشخصی، متوجه نمی گشت و خون او در میان این قبائل پخش و سرانجام لوٹ می شد. این مکر و نقشه مشرکان بود؛ اما مشیت الهی بر این تعلق گرفت که پیامبران خود را در لحظات حساس یاری کند، چنانکه می فرماید:

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ) (صافات/ ۱۷۲ - ۱۷۱).

«اراده دیرینه ما بر این تعلق گرفته که بندگان فرستاده خود را یاری نماییم؛ البته که آنان یاری شدگان می باشند».

از این جهت وحی الهی، پیامبر خود را از نقشه شوم سران شرک آگاه ساخت و او نیز با یک نقشه بسیار حساب شده از خانه خارج شد و راه جنوب شرقی مکه را (نقطه مقابل مدینه) در پیش گرفت و به غار معروف «ثور» پناه برد و سه شبانه روز تمام در آن مخفی گاه ماند و احدی جز علی (علیه السلام) از جایگاه او آگاه نبود، سپس با وسائلی که علی (علیه السلام) برای حرکت او به سوی یثرب فراهم کرده بود، شبانه راه مدینه را در پیش گرفت و با پیمودن راه در شب، واستراحت در روز خود را به «یثرب» رسانید.

قرآن به این بخش از سرگذشت هجرت اشاره می کند و می فرماید:

(إِلَّا- تَنْصِيرُوهُ فَقَدْ نَصِيرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (توبه/۴۰).

«اگر او را یاری نکنید (خدا او را یاری خواهد کرد) همچنانکه او را به هنگامی که کافران از مکه خارج کردند یاری کرد و او دومین نفر بود (و جز یک نفر همراه او نبود) و به هم سفر خود دلداری می داد و می گفت مترس خدا با ما است، خدا آرامش خود را به او فرستاد و او را با سپاهی که ندیدید کمک کرد و سخن کافران را پائین، و سخن خود را بالا قرار داد (کافران در هدف خود شکست خوردند و آیین خدا پیروز گردید) خداوند قدرتمند و حکیم است.»

قرآن در دو آیه دیگر به مهاجرت پیامبر اشاره می کند، در موردی می فرماید:

(وَكَأَيِّنْ مِنْ قَوْمٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَوْمِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ) (محمد آیه ۱۳).

«چه سرزمینهایی بود که مردم آنجا، از مردم شهری که تو را اخراج کردند قوی تر و نیرومندتر بودند، خدا آنان را نابود کرد و برای آنان یار و یاورى نبود.»

مفسران می نویسند پیامبر در نیمه راه در سرزمین «جحفه» به یاد زادگاه خود مکه افتاد و تأثری بر دل او نشست. چگونه متأثر نشود در حالی که از مقدس ترین سرزمین و از کنار خانه توحید، و از میان اقوام و خویشان خود که سیزده سال تمام جانانه از او دفاع کرده اند، دور می شد؟ ولی آنچه او را تسلی خاطر داد وحی الهی بود که بازگشت مجدد او را به زادگاه، قطعی ساخت و او را با خطاب زیر مخاطب ساخت:

(إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ) (قصص/۸۵): «آن کس که بیان و تبلیغ قرآن را بر تو واجب ساخته است تو را به زادگاه باز خواهد گردانید.»

مهاجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از مکه به مدینه، در سرنوشت آیین اسلام نقش مؤثری داشت، این مهاجرت گذشته بر این که جان پیامبر را خرید و او را از چنگال خونخواران شرک رهایی بخشید، سبب شد که پیامبر در یک محیط مناسب و آماده و آشنا به شرائع و کتب آسمانی، فرود آید و به تبلیغ بپردازد و گروه بی شماری از جوانان پاکدل (انصار) دور او را بگیرند و سرانجام به صورت قدرت چشمگیری از مکتب اسلام دفاع نمایند.

این هجرت سبب شد که پیامبر از نیروهای جوان یثرب برای تربیت مبلغ بهره بگیرد و پس از آموختن قرآن و تعالیم اسلام آنان را به اطراف و اکناف شبه جزیره اعزام دارد و توجه قبائل دور دست را به اسلام جلب کند.

در پرتو این مهاجرت در قلب شبه جزیره دولت قدرتمند و نیرومندی پدید آمد که توانست در برابر شیاطین عرب با شدت و قدرت بایستد و توطئه ها را در نطفه خفه کند و یهودان منطقه را که مزاحم تبلیغ اسلام بودند، ادب کند.

در پرتو این مهاجرت، مدینه به صورت یک مرکز مذهبی و سیاسی در آمد و در اواخر حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، هیئتهای فراوانی از نقاط دور دست وارد مدینه می شدند و در باره اسلام به تحقیق می پرداختند و غالباً جذب معنویت و قدرت ظاهری آن می گشتند.

به خاطر این اهمیت بود که هجرت از طرف خود پیامبر مبدأ تاریخ اعلام گردید، و از زمان خود او حوادث با این تاریخ حرکت آفرین سنجیده شد.

آیین اسلام که آیین مستقل و خاتم، و حاکم بر تمام آیین ها است، باید برای خود تاریخ مستقل داشته باشد و هرگز نباید از تاریخ مجعول زرتشتیان و مسیحیان پیروی نماید ولی متأسفانه بیشتر دولتهای به ظاهر اسلامی، تاریخ هجری را به دست فراموشی سپرده و در مکاتبات داخلی و خارجی خود از تاریخ مسیحیان بهره می گیرند و این خود یک نوع خود فراموشی است که ملت اسلامی را فرا گرفته است به خاطر اهمیتی که تاریخ هجری دارد شایسته است، مسئله را ریشه یابی کنیم تا روشن شود

که چگونه سال هجرت به وسیله خود پیامبر برای جهان اسلام مبدأ تاریخ معرفی گردیده است.

هجرت پیامبر سر آغاز تاریخ مسلمانان جهان

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) شخصاً تاریخ هجری را پایه گذاری کرد. از این جهت، تمایل به غیر آن و گزینش هر نوع تاریخ به جای تاریخ هجری یک نوع روی گردانی از سنت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار می رود.

در زندگی اجتماعی بشر، وجود تاریخ مشخص از سال و ماه و هفته از ضروریات حیاتی است که چرخ حیات اجتماعی بشر، بدون آن، از حرکت باز می ماند و این مطلب آنچنان روشن است که استدلال بر آن بسان استدلال بر امور بدیهی است.

آیا تنظیم معاهده ها و پیمانهای سیاسی و نظامی و عقد قراردادهای بازرگانی، تحویل اسناد و حواله های تجاری، و پرداخت دیون و نگارش نامه های خانوادگی و غیره بدون تاریخ مشخص می تواند مفید و سودمند باشد؟ به طور مسلم نه.

هنگامی که یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از اختلاف و دگرگونی ماه سؤال کردند و گفتند: «چرا ماه در آغاز لاغر و باریک است و سپس کم کم پر و ضخیمتر شده، به حالت «بدر» در می آید، آنگاه بعداً به حالت نخستین برمی گردد؟» وحی الهی نازل شد و یکی از فلسفه های آن را بیان کرد و گفت: (قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَیِّجِ) (بقره/۱۸۹): «اختلاف ماه به خاطر وقت شناسی است» تا مردم از این طریق آغاز ماه را از نیمه و پایان آن، تشخیص دهند و اوقات تکالیف و وظایف مذهبی و اجتماعی خود را از این طریق بشناسند، بستانکاران طلب خود را وصول کنند و بدهکاران به دنبال پرداخت بدهی خود بروند، افراد با ایمان به انجام وظایف مذهبی خود در ماههای روزه و حج قیام کنند.

در این که هر ملتی باید برای خود، تاریخ مشخص داشته باشد سخنی

نیست، سخن در اینجا است که از چه تاریخی باید پیروی کرد، و دفاتر و مکاتبات خود را با چه تاریخی باید، نگاشت و به عبارت دیگر: چه حادثه و رویدادی را سرآغاز تاریخ قرار داد و رویدادهای آینده را با آن سنجید؟

پاسخ به این پرسش بسیار آسان است و آن بستگی دارد به این که ملت چه ملتی باشد، هرگاه ملتی برای خود سوابق درخشان، تمدن و فرهنگ اصیل، مذهب و آیین مستقل، شخصیت های علمی و سیاسی بارز، و حوادث تکان دهنده و غرور آفرین داشته باشد و «قارچ وار» از زمین نروئیده و بسان برخی از ملّت های تازه به دوران رسیده بی اصل و نسب نباشد، در این صورت چنین ملّتی موظف است بزرگترین حادثه ای را که در حیات اجتماعی و مذهبی او رخ داده است، مبدأ تاریخ قرار دهد و همه حوادث _ چه حوادثی را که قبل از آن رخ داده و چه حوادثی که بعداً رخ می دهد _ با آن بسنجند و از این طریق بر ملیت و شخصیت خود استحکام بخشند و خود را از طفیلیگری و در یوزگی و هضم و ذوب در دیگر ملیت ها، باز دارند.

چرا هجرت مبدأ تاریخ قرار گرفت؟

در تاریخ ملّت اسلام شخصیتی بالاتر از شخصیت پیامبر اسلام و حادثه ای تکان دهنده تر و سودمندتر از حادثه هجرت نیست، زیرا با هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، صفحه تاریخ بشریت ورق خورد و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان جهان از محیط پر خفقان به محیط مساعد و آزاد گام نهادند، و مردم بومی مدینه از مسلمانان و قائد آنان به گرمی استقبال کردند و قدرت و نیروی خود را در اختیار آنان نهادند. چیزی نگذشت که در پرتو همین هجرت، اسلام در شبه جزیره برای خود تشکیلات سیاسی و نظامی پیدا کرد و پس از اندی به صورت حکومتی نیرومند در مجموع جهان در آمد، و تمدن بزرگی را پی ریزی کرد که چشم بشریت مانند آن را ندیده است و اگر هجرت رخ نمی داد، اسلام در همان محیط مکه دفن می گردید و جهان بشریت از این فیض بزرگ محروم می ماند.

از این جهت مسلمانان هجرت را سرآغاز تاریخ قرار دادند و از آن روز تاکنون که بیش از هزار و چهارصد سال می گذرد، این ملت، چهارده قرن حیات پرافتخار خود را پشت سر گذارده و در آستانه قرن پانزدهم قرار گرفته است.

چه کسی هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد؟

برخلاف آنچه میان مورخان مشهور است که خلیفه دوّم، به تصویب و اشاره امیر مؤمنان (علیه السلام) هجرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) را سرآغاز تاریخ قرار داد،^(۱) و دستور داد که نامه ها و دفترهای دولتی با آن تاریخ گذاری گردد. بر خلاف این اشتهاار _ دقت در نامه های پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که قسمت اعظم آن در متون تاریخ و کتاب های حدیث و سیره موجود است و دیگر اسناد و مدارک که در این صفحات ارائه می گردد، به روشنی ثابت می کند که خود پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) نخستین کسی است که هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد و نامه ها و مکاتبات خود را _ که به سران قبائل و رؤسای عرب و شخصیت های بارز می فرستاد _ با آن مورّخ ساخت.

ما در این صفحات چند نمونه از نامه های مورّخ آن حضرت را منعکس می سازیم آنگاه به طرح دیگر دلائل می پردازیم، شاید در این مورد دلائل دیگری نیز باشد که ما از آنها آگاهی نداریم.

چند نمونه از نامه های تاریخ دار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

۱_ سلمان از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درخواست کرد که وصیت آموزنده ای برای او و برادرش «ماه بنداز» و خاندانش بنویسد، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) علی (علیه السلام) را طلید و مطالبی را املاء کرد و علی (علیه السلام) نیز نوشت، در پایان نامه چنین آمده است: «وَكَتَبَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) مِنْ رَجَبِ سَنَةِ تِسْعٍ مِنْ الْهَجْرَةِ».^(۲)

ص : ۱۹۹

۱- [۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲- [۲] کتاب اخبار اصفهان، نگارش ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۵۲-۵۳.

۲_ مورخ معروف «بلاذری» در کتاب فتوح البلدان، متن پیمانی را که پیامبر با یهودیان «مقنا» بسته است آورده و یادآور شده است که: «متن آن را یک فرد مصری در پوست سرخ کهنه ای دیده و آن را استنساخ کرده بود، او برای من این نامه را خواند» آنگاه بلاذری متن نامه را نقل می کند و در پایان نامه چنین آمده است: «برای شما امیری جز از خود و از اهل بیت رسول خدا نیست و کتب علی بن ابوطالب فی سنه تسع» (۱) با این که از نظر قواعد ادبی باید ابی طالب نوشته شود (نه ابوطالب)، محققان یادآور می شوند که قبیله قریش لفظ اب را در تمام حالات با «واو»، «ابو» تلفظ می کرد و می نوشت و از میان ادباء اصمعی بر این مطلب تصریح کرده است.

پروفسور محمّد حمید الله مؤلف کتاب «الوثاق السياسیه» می گوید: من در سال ۱۳۵۸ در مدینه منوره مشغول تتبع و بررسی بودم نامه هایی به خط امام علی (علیه السلام) مشاهده کردم که در همه آنها چنین آمده بود: «أنا علی بن ابوطالب» (۲).

۳_ در صلحنامه هایی که «خالد بن ولید» برای مردم دمشق تنظیم کرده و در آن خون و مال و کلیساهای آنان را محترم شمرده است چنین آمده است و «کتب سنه ثلاث عشره: در سال سیزده (هجری) نوشته شده است» (۳).

همگی می دانیم که دمشق در آخرین روزهای حیات خلیفه اول، توسط مسلمین فتح شد. گروهی که می گویند تاریخ هجری به امر خلیفه دوم و تصویب امیر مؤمنان رسمی شده است، تاریخ آن را مربوط به سال شانزدهم یا هفدهم هجرت حدس می زنند، در صورتی که این نامه که چهار سال پیش از آن تنظیم شده به تاریخ هجری مورخ می باشد.

۴_ تاریخ صلح نامه ای که امام علی (علیه السلام) به املاء پیامبر برای مسیحیان نجران

ص : ۲۰۰

۱- [۱] فتوح البلدان، ص ۷۲، چاپ سال ۱۳۸۸ ق.

۲- [۲] مکاتیب الرسول، ص ۲۸۹.

۳- [۳] الأموال، ص ۲۹۷، ط مصر.

نوشته است مورخ به سال پنجم هجری است و در نامه چنین آمده است: «وَأَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يَكْتُبَ فِيهِ: أَنَّهُ كُتِبَ لِخَمْسٍ مِنَ الْهَجْرَةِ»^(۱) به علی دستور داد که در آن بنویسد: این صلح نامه در سال پنجم هجرت نوشته شده است».

این جمله به روشنی می‌رساند که پایه گذار تاریخ هجری، خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و او است که به علی (علیه السلام) دستور داد که ذیل نامه را با تاریخ هجری تاریخ گذاری کند.

۵- در آغاز صحیفه سجادیه وارد شده است: جبرئیل در ضمن تعبیر خواب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین گفت: آسیای اسلام از زمان هجرت تو تا ده سال می‌چرخد، آنگاه از گردش باز می‌ماند، بار دیگر در رأس سال ۳۵ از زمان هجرت، پنج سال دگر به گردش در می‌آید، آنگاه آسیاب ضلالت به محور خود می‌چرخد.^(۲)

۶- محدثان اسلامی نقل کرده اند که پیامبر به ام سلمه گفت: فرزندم حسین در شصتمین سال از هجرت کشته می‌شود.^(۳)

۷- انس می‌گوید: یاران پیامبر به ما خبر دادند که آن حضرت فرمود: صد سال از هجرت من می‌گذرد که چشم‌هایی از شما بسته می‌شود.^(۴)

شواهد و قرائن بر این که خود پیامبر، پایه گذار تاریخ هجری بوده است، بیش از آن است که در این جا منعکس گردد.

۸- برخی از یاران رسول خدا، حوادث اسلامی را در زمان وی با هجرت آن حضرت سنجیده و به جای این که بگویند فلان حادثه در فلان سال رخ داده می‌گفتند: در چندمین ماه از هجرت او رخ داد مانند تحویل قبله از مسجد الاقصی

ص: ۲۰۱

۱- [۱] التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۱۸۱، نقل از مشایخ سیوطی.

۲- [۲] صحیفه سجادیه، ص ۱۵؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۴۱.

۳- [۳] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۰.

۴- [۴] تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۶۷.

به کعبه در ماه شعبان در هفدهمین ماه از هجرت رخ داد. (۱)

روزه ماه رمضان در رأس هیجدهمین ماه از هجرت واجب شد. (۲)

«عبدالله بن انیس» رئیس گروه اعزامی از جانب پیامبر می گوید: «من روز دوشنبه در پنجم محرم در پنجاه و چهارمین ماه از هجرت پیامبر از مدینه خارج شدم». (۳)

محمد بن سلمه، در باره غزوه «قرطاً» می گوید: در دهم محرم مدینه را ترک گفتم پس از نوزده روز غیبت در شب آخر ماه محرم در پنجاه و پنجمین ماه از هجرت پیامبر به مدینه باز گشتم. (۴)

این نوع تاریخ گذاری حاکی است که مسلمانان تا سال پنجم هجرت، حوادث و رویدادها را از طریق شمارش ماه، با هجرت پیامبر می سنجیدند تا این که در سال پنجم به دستور پیامبر، سال هجری جایگزین ماه هجری گردید و (چنانکه قبلاً گذشت) علی (علیه السلام) به امر پیامبر نامه مربوط به مسیحیان نجران را به سال هجری تاریخ گذاری کرد.

۹- از این گذشته محدثان اسلامی از «زهری» نقل می کنند که وقتی پیامبر وارد مدینه شد، فرمان به تعیین مبدأ تاریخ داد، و از ماه ربیع (ماه ورود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)) تاریخ معین شد. (۵)

۱۰- «حاکم» از ابن عباس نقل می کند که تاریخ هجری از سالی آغاز شد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد مدینه گردید و در آن سال عبد الله بن زبیر متولد شد. (۶)

ص: ۲۰۲

۱- [۱] مدرک قبل، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲- [۲] مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۳۱.

۳- [۳] مغازی ج ۲، ص ۵۳۱.

۴- [۴] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۸.

۵- [۵] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۵.

۶- [۶] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴-۱۳.

این نصوص حاکی از آن است که قائد بزرگ اسلام از روز نخست، تکلیف تاریخ اسلامی را روشن کرده و آغاز هجرت خود را مبدأ تاریخ قرار داده است، چیزی که هست تا مدتی به جای شمارش با سال، با ماه می شمردند و آنگاه که سال پنجم آغاز گردید، سال هجری جایگزین ماه شد.

پاسخ یک پرسش

ممکن است کسی سؤال کند که هرگاه پیامبر پایه گذار تاریخ هجری بود، پس تکلیف خبری که بسیاری از محدثان و مورخان نقل کرده اند، چیست؟

آنان می نویسند: مردی سند طلب خود را از کسی نزد خلیفه دوم آورد که مدت آن در ماه شعبان به پایان می رسید، خلیفه گفت مقصود کدام شعبان است آیا شعبان همین سال یا شعبان سال گذشته یا سال آینده؟

از این جهت یاران پیامبر را گرد آورد و گفت: ای مردم! برای خود تاریخی تعیین کنید تا به وسیله آن، سر رسید بدهکاریهای خود را بفهمید.

برخی از یاران پیامبر نظر دادند که در تعیین مبدأ تاریخ از ایرانیان پیروی کنند، هر زمامداری از آنان می مرد، رویدادها را از آغاز زمامداری فرد بعدی معین می کردند.

برخی دیگر نظر دادند که از تاریخ رومیان پیروی شود و تاریخ اسکندر مبدأ تاریخ گردد.

سومی نظر داد تولد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مبدأ تاریخ قرار گیرد.

چهارمی گفت بعثت پیامبر سر آغاز تاریخ شود، هیچ یک از این نظریه ها مورد پسند قرار نگرفت.

در آن میان علی (علیه السلام) فرمود: هجرت پیامبر مبدأ تاریخ شود، زیرا نمود پیامبر، در هجرت بیش از نمود او در ولادت و بعثت او است.

خلیفه دوّم این نظر را پسندید و دستور داد که هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مبدأ تاریخ قرار گیرد. (۱)

یعقوبی می نویسد: تاریخ این بخشنامه، سال شانزدهم هجرت بوده است. (۲)

پاسخ: این بخش از تاریخ در برابر نصوص پیش که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را پایه گذار تاریخ هجری معرفی می کند نمی تواند قابل استناد باشد، گذشته از این، ممکن است تاریخ هجری که پیامبر پایه گذار آن است، بر اثر مرور زمان و کمی نیاز به تاریخ، متروک شده و جنبه رسمی به خود نگرفته بود، ولی در زمان خلیفه دوّم بر اثر گسترش مناسبات، رسمی گردید.

در این مورد توجه دیگری نیز بیان شده است که از نقل آن خودداری می شود.

در این جا از بیان دو نکته ناگزیریم:

۱- در میان طرح های مختلفی که یاران پیامبر به خلیفه دوّم دادند، نامی از تاریخ مسیحی که مبدأ تاریخ را میلاد حضرت مسیح (علیه السلام) قرار می دهد، به میان نیامده نکته این است که تاریخ میلاد، در قرن چهارم اسلامی با یک رشته محاسبات تقریبی در میان مسیحیان رسمیت پیدا کرده و پیش از آن تاریخ رائجی نبود.

۲- امروز کشورهای اسلامی بیش از هر زمان به وحدت و یگانگی نیاز دارند و یکی از مظاهر وحدت، کوشش بر حفظ تاریخ اسلامی است، از این جهت باید کشورهای اسلامی مبنای کار خود را در تمام مناسبات بر اساس تاریخ هجری قرار دهند - اعم از شمسی و قمری - و از این طریق پایه های وحدت و اتحاد را استوارتر سازند. این کار به تشکیل یک کنگره بزرگ اسلامی نیاز دارد که در آن تمام

ص: ۲۰۴

۱- [۱] البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۸۳، شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۱۲، ص ۷۴.

۲- [۲] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵.

شخصیت های بزرگ اسلامی برای وحدت در تاریخ، دور هم گرد آیند و خود را از غرب گرایی در تاریخ برهانند.

بسیار جای تأسف است که بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی، از تاریخ هجری چشم پوشیده و تاریخ میلادی را مبنای کارهای خود قرار داده اند، حتی شیخ دانشگاه الأزهر (۱) که در رأس روحانیت جامعه اهل تسنن قرار دارد، نامه های خود را به تاریخ میلادی تاریخ می گذارد و لااقل در کنار آن نامی از تاریخ هجری نمی برد!

توطئه طاغوت

کشور ایران یکی از کشورهای اسلامی بود که تاریخ هجری را به دقت حفظ کرده و آن را مبنای کار خود قرار داده بود، ولی توطئه طاغوت در آغاز سال ۵۵ شمسی آشکار شد، یک مرتبه، تاریخ اسلامی را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کردند و در رسانه های گروهی اعلام شد که از این به بعد مبنای کار همین تاریخ مجعول خواهد بود.

طاغوت تصوّر می کرد که با دگرگون کردن تاریخ اسلامی و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی می تواند به پایه های حکومت خود تحکیم بخشد و رژیم استبدادی و ستمگرانه خود را مدّتی ادامه دهد ولی لطف الهی، و همّت والای امت اسلامی ایران به رهبری امام بزرگوار آیت الله العظمی خمینی، این توطئه را بسان دیگر توطئه ها خنثی کرد و سرانجام رژیم شاهنشاهی با قیام همه جانبه ملت برچیده گردید و جمهوری اسلامی به جای رژیم شاهنشاهی برقرار شد و تاریخ هجری جایگزین تاریخ مجعول نظام طاغوت، گردید.

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن اینکه: برای نیازهای مذهبی و فرهنگی و سیاسی باید از هر دو نوع تاریخ هجری (هجری قمری و هجری شمسی)

ص : ۲۰۵

۱- [۱] شیخ محمود عبد الحلیم. خود نگارنده نامه او را مشاهده کرد که به تاریخ مسیحی مؤرخ بود.

اشاره

زندگی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از ولادت تا بعثت و از بعثت تا هجرت همگی از نظر قرآن، نگارش یافت. اکنون وقت آن رسیده است که زندگی ده ساله او را در مدینه تا آنجا که قرآن یادآور آن است بنگاریم و در این مورد، تا ضرورت ایجاب نکند از آیات قرآنی کنار نرفته و آنچه را که قرآن یادآور شده است به نوعی شرح و بسط دهیم.

تفاوت دو محیط

شرایط زندگی در مدینه کاملاً بامگه متفاوت بود، و این تفاوت و دوگانگی را می توان به این کیفیت بیان کرد:

۱_ پیامبر در مکه با مشرکان رودر رو بود، و روی سخن او با کسانی بود که از پرستش خدا روی برتافته و بتان را می پرستیدند و بر پرستش آنها اصرار میورزیدند، از این جهت غالباً آیات مربوط به الهیات و معارف در مکه نازل شده است، در حالی که اطراف او را در مدینه جوانان مسلمان پر شور انصار گرفته، و سایه به سایه او حرکت می کردند و منتظر دستورها و وظایف الهی بودند، از این جهت غالب آیات مربوط به دستورات حیات بخش در مدینه فرود آمده است.

۲_ در مکه گروه انگشت شماری به وی گرویده، و افراد مؤمن، پیوسته تحت فشار مشرکان بودند، و گاهی درجه فشار به اندازه ای بود که آنان را به ترک دیار مجبور می نمود، و زندگی در «حبشه» را بر زندگی در میان اقوام خویش ترجیح می دادند، در چنین محیط پر از اختناق و فشار، با کمی یار و یاور، سخن از دفاع و قتال و جهاد، مفهومی نداشت، در حالی که شرایط در مدینه، درست برعکس بود، پس از ورود

به مدینه، مردم شهر و حومه آن، گروه گروه به اسلام گرویده و موج فزاینده ای از اسلام، سرزمینهای اطراف مدینه را فرا گرفت، و به پیامبر قدرت بخشید که از دفاع و جهاد سخن بگوید، از این جهت تمام آیات مربوط به «جهاد» در مدینه فرود آمده است.

۳_ اکثریت مردم عربستان را گروه بت پرست تشکیل می داد، ولی در عین حال اقلیت قابل ملاحظه ای از اهل کتاب در مدینه و حومه آن می زیستند، مرکز یهودان در شبه جزیره، «مدینه» و «خیبر» بود، و مسیحیان در نوار مرزی حجاز و یمن در نقطه ای به نام «نجران» متمرکز بودند و به خاطر آشنایی این دو گروه با کتابهای آسمانی، میان آنان و پیامبر مناظرات گسترده ای رخ داد که قسمت مهم وقت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) را گرفت و در این مورد آیاتی نیز فرود آمده است.

۴_ نفاق و دورویی از خصایص محیطی است که قدرتی بر آن سایه افکند، و گروه مخالف به خاطر ترس از آن، به ظاهر ابراز ایمان و همکاری نمایند، ولی در درون با آن هماهنگ نباشند یک چنین خصیصه در مکه تحقق پذیر نبود، زیرا در آنجا جریان کاملاً معکوس بود، و مسلمانان اقلیت و مشرکان اکثریت را تشکیل می دادند در حالی که در مدینه، قدرت، قدرت اسلام بود، و افراد مخالف کاملاً در اقلیت بودند، و این گروه در لجن بت پرستی فرو رفته، ولی به عللی تظاهر به اسلام می کردند، از این جهت بخش مهمی از زندگی ده ساله پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را در مدینه، حادثه آفرینهای منافقان تشکیل می دهد، و اگر مجموع آیات مربوط به منافقان را در یک جا گرد آوریم شاید از دو جزء قرآن تجاوز کند.

۵_ دعوت سران قبایل و شخصیتهای جهان و پادشاهان از لوازم تشکیل دولت اسلامی در مدینه است. از این جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مدینه نامه هایی به اطراف و اکناف جهان فرستاد، و سران و شخصیتها را به آیین توحید دعوت نمود، و در هر زمان تحت شرایطی با سران قبایل قراردادهایی امضا کرد و حضور خود را در شبه جزیره بلکه در سطح جهان اعلام نمود، در حالی که شرایط در مکه، اجازه چنین تحرکات

به خاطر شرایط مختلف و گوناگونی که بر این دو محیط حکومت می کرد، گروهی بر آن شدند که آیات مکی ومدنی را از طریق آهنگ مضمون، از هم جدا سازند، و به جای مراجعه به روایت تابعان وصحابه، در مضمون آیه دقت نمایند و از شیوه تطابق مضمون با یکی از دو محیط، مکی ومدنی بودن آن را تعیین کنند از این جهت، آیات مربوط به مبارزه با شرک و بت پرستی مکی خواهد بود و آیات مربوط به جهاد و قتال و دفاع از سرزمین اسلامی، و آیات بیانگر وظایف واحکام عملی، مدنی می باشد و اگر این شیوه صد در صد یک مقیاس کلی وضابطه عمومی نباشد می تواند در غالب موارد راهگشا باشد.

ویژگی های آیات مدنی

از آنجا که موضوع سخن ما را زندگی پیامبر در مدینه تشکیل می دهد، و از کاوش درباره زندگی وی قبل از بعثت، و پس از آن تا هجرت، فارغ شدیم شایسته است به ویژگیهای آیات مدنی به گونه دیگر نیز اشاره کنیم؛ زیرا ما در این بخش، خلاصه حوادث زندگی او را از آیات مدنی استخراج خواهیم نمود، چه بهتر که ویژگیهای دهگانه آیات مدنی را نیز به گونه ای یادآور شویم:

الف: آیات مدنی از نظر شمارش، یک سوم آیات قرآن و از نظر سوره، یک چهارم آن، و از نظر «حجم» (به خاطر طولانی بودن آیات مدنی) بیش از یک سوم قرآن است.

ب: آیات مدنی به خاطر طولانی بودن، آهنگ خاصی دارد و بسان غالب آیات مکی همراه با سجع (درخور قرآن) نیست.

ج: در آیات مدنی، تشریح مسائل مربوط به قصص گذشتگان و توصیف بهشت و دوزخ و مناظر رستاخیز به اشاره و نوید و بیم اکتفا شده و در این مورد، مشروحاً سخن گفته نشده است، در حالی که در آیات مکی موضوعات یاد شده به طور

مبسوط بیان گردیده است.

د: یک قسمت از آیات مدنی را مسائل مربوط به عقاید یهود و نصاری و اخلاق و روحیات آنان تشکیل می دهد در حالی که در آیات مکی این موضوع به ندرت دیده می شود.

ه: مسائل مربوط به جهاد، دفاع، پیروزی و شکست از ویژگیهای آیات مدنی است.

و: آیات مربوط به مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، آن هم به صورت امر و نهی، آیات مدنی است.

ز: سخن در باره اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و زنان او، در آیات مدنی وارد شده است و در آیات مکی چنین موضوعی وارد نشده است.

ح: مسائل مربوط به مهاجرت و استقبال یثربیان از ۳ گروه مهاجر مربوط به آیات مدنی است.

ط: ستایش و یا نکوهش کارهای یاران پیامبر، در آیات مدنی مطرح است.

ی: حوادث مربوط به خارج از مدینه، در آیات مدنی مطرح است زیرا این مسافرتها و حرکتها به خاطر جهاد پس از استقرار در مدینه بوده است، طبعاً چنین آیاتی مدنی خواهند بود.

با این ویژگیهای دهگانه می توان آیات مدنی را از مکی جدا ساخت و سیمای پیامبر را در مدینه، در این آیات جستجو نمود.

دست های مرموز در تاریخ اسلام

در تدوین زندگی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم)، بلکه در تدوین تاریخ اسلام، دستهای مرموزی کار کرده و تحریفاتی انجام گرفته است و برخی از تاریخ نگاران ساده لوح، آنها را نقل کرده و مشکلاتی برای محققان در تاریخ، پدید آورده اند، امروز

جداسازی تاریخ صحیح از ناصحیح، تاریخی که در آن حب و بغض نقشی نداشته و جز وقایع نگاری هدفی در کار نباشد، بسیار کار مشکل و کاملاً فنی است و برای این موضوع آنچنان قواعد کلی و ضوابط گسترده ای وجود ندارد که بتوان در پرتو آن، حق را از باطل جدا ساخت، بالأخص، شناخت عوامل تحریف در میان اقوام جهان، یکسان نبوده است.

پس از انقلاب اسلامی در ایران، فشار تحریف روی تاریخ اسلام و در زندگی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و تعالیم او، افزایش یافته، و نویسندگان مغرض برای «بازشناسی قرآن» و یا «اسلام» به مصادر خارجی که به خامه مسموم یهودیان و مسیحیان نگارش یافته است مراجعه می کنند.

این برداشتهای نادرست مرا بر آن داشت که سیره رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) را از موثق ترین مصادر بنگارم، از این جهت، در این جاده نکوبیده گام نهادیم، و سیره او را از تولد تا بعثت و از بعثت تا هجرت به ضمیمه (۱) ویژگیها و خصوصیات اخلاقی، و وظایف مسلمانان در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به استناد آیات قرآن، ترسیم نمودیم و اکنون وقت آن رسیده است که زندگی و حوادث مربوط به دوران پس از هجرت را بنگاریم. رؤوس مسائلی که می تواند در این بخش برای ما مطرح باشد، عبارتند از:

۱_ مهاجرت مردم به مدینه از دور و نزدیک.

۲_ واکنش یهود از تمرکز قدرت در مدینه.

۳_ مناظرات یهود با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).

۴_ مناظرات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسیحیان نجران.

۵_ نبرد مقدس بامشرکان و یهودان.

۶_ تشریح فرایض و احکام و تعیین وظایف.

ص : ۲۱۱

۷_ نقش نفاق و تلاشهای منافقان در عهد مدنی.

۸_ اعزام مبلغان و قاریان به اطراف مدینه.

۹_ اعزام سفیران به اطراف جهان و شخصیت‌های مهم دنیا.

۱۰_ تنظیم قرارداد و عقد پیمان با سران قبایل عرب.

۱۱_ هجوم بی سابقه ملت عرب برای پذیرش اسلام و اعزام نمایندگان.

۱۲_ طرح رسالت برای بقای اسلام.

این فصول دوازده گانه، رؤوس مسائل مربوط به زندگی پیامبر را در عصر مدنی، تشکیل می دهد. و این نوع مسائل را به دو صورت می توان نوشت.

۱_ آیات هر فصلی _ هر چند آیات مربوط به آن در زمانهای مختلف نازل شده باشند _ در یک جا گردآوری شده و مسائل مربوط به هر فصلی یک جا نگاشته شوند.

۲_ حوادث به صورت شکل تاریخی تنظیم گردد و در نگارش حوادث از فصل خاصی پیروی نشود. از آنجا که شیوه نگارش ما در دو فصل گذشته بر اساس تسلسل تاریخی بود (از تولد تا بعثت و از بعثت تا هجرت) در این فصل نیز از همان شیوه بهره گرفته و حوادث را به ترتیب سنوات می نگاریم.

استخراج زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از قرآن، شیوه تازه ای در تحلیل تاریخ آن رادمرد الهی پدید می آورد که همگان با سیمای نورانی و آسمانی او که وحی الهی از آن حاکی است آشنا می شویم.

نخستین فصلی که قرآن از حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مدینه متذکر می شود، جنگالی است که مشرکان پیرامون تحریم نبرد در ماههای حرام و تغییر قبله، به راه انداختند و بعداً دستاویز مستشرقان قرار گرفت. نخست به تحلیل این فصل می پردازیم.

۱۵- قتال در ماه حرام و تغییر قبله دستاویز یهود

آیات موضوع

۱_ (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ) (توبه/۳۶).

۲_ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (بقره/۲۱۷ و ۲۱۸).

۳_ (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِنَّا وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (عنكبوت/۴۶).

۴_ (قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لِأَنفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (بقره/۱۳۶).

۵- (وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابَ الْمُبْطِلُونَ) (عنکبوت/۴۸).

۶- (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلِيَهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ* وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ آيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ* قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةَ تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ) (بقره/۱۴۲-۱۴۴).

ترجمه آیات

۱- «شماره های ماه ها نزد خدا دوازده ماه است که در کتاب خدا روزی که آسمانها وزمین را آفرید قید شده است، چهار ماه از آن، ماه حرام است این است دین استوار، خویشتن را در آن ماهها ستم نکنید.

۲- از تو در باره جنگ در ماه حرام سؤال می کنند، بگو جنگ در آن (گناه) بزرگ است ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن به خدا، جلوگیری (مسلمانان از ورود به مسجد الحرام) و اخراج ساکنان آن، نزد خدا (گناهی) بزرگتر است، و فتنه از قتل (ابن الحضرمی) بالاتر است مشرکان پیوسته با شما نبرد می کنند تا بتوانند شما را از دین خود برگردانند، کسی از شما که از آیین خود بازگردد و به حالت کفر بمیرد، اعمال صالح او در دنیا و آخرت باطل می شود آنان اهل دوزخند و در آن همیشه هستند.

ص: ۲۱۴

آنان که ایمان آورده اند و کسانی که مهاجرت نموده اند و در راه خدا جهاد کرده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند خداوند بخشنده و رحیم است».

۳_ «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است احتجاج نکنید، مگر کسانی که از آنها ستم کرده اند، و بگویید بر آنچه که بر ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و همگی در برابر او تسلیم هستیم».

۴_ «بگویید ما به خدا و آنچه که بر ما نازل شده و آنچه که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) نازل گردیده و آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران دیگر از طرف پروردگارشان داده شده است ایمان آوردیم، و میان آنان (از ایمان و حقانیت) فرقی نمی گذاریم در حالی که تسلیم فرمان خدا هستیم».

۵_ «تو هرگز پیش از این، کتابی را نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند در آن تردید کنند».

۶_ «به زودی برخی از ابلهان از مردم می گویند: چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن نماز می گزاردند برگردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خدا است، هر کس را بخواهد به راه راست راهنمایی می کند. همان طور که خداوند شما را هدایت کرد، شما را امت ممتاز و نمونه قرار داد، که بر مردم شاهد و گواه باشید، پیامبر نیز بر شما شاهد و گواه باشد. قبله قرار ندادیم، آنچه را که قبلاً بر آن بودید، جز برای تمیز و جدا گشتن افراد مطیع و فرمانبر از افراد مخالف و مرتجع به عصر جاهلی، و خداوند ایمان (اعمال) شما را ضایع نمی کند، خداوند به مردم رؤوف و مهربان است. گردش چهره تو را در آسمان (به انتظار فرمان خدا در تعیین قبله) می بینیم، به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی برمی گردانیم، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن و هر کجا باشید (شما ای

مسلمانان) روی خود را به آن سمت برگردانید، و آنان که کتاب داده شده اند، می دانند که فرمان تغییر قبله فرمان صحیح و استوار از جانب پروردگارشان است و خداوند از کارهای ایشان آگاه است».

تفسیر آیات

اشاره

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم بعثت در شبهای یازدهم و دوازدهم بیتوته در منی با «اوسیان» و «خزرجیان» پیمان بست که حضرتش، آهنگ مدینه کند، و هر دو گروه دفاع از جان او را برعهده بگیرند، درست سه ماه بعد، رسول گرامی در دوازدهم ربیع الأول، روز دوشنبه، به سرزمین «قبا» که حومه مدینه به شمار می رفت، گام نهاد، و بر قبیله «بنی عمرو بن عوف» که تیره ای از اوس بودند وارد شد، و پیش از پیامبر، دیگر پیشاهنگان مهاجرت از مکه، بر این قبیله وارد شده و مورد پذیرایی قرار گرفته بودند و سه روز بعد یعنی در نیمه همان ماه، علی با گروهی از «فواطم» به پیامبر پیوست (۱) و پیامبر در مدت اقامت چهار روزه خود، بنای مسجدی را به نام مسجد «قبا» پی ریزی کرد، و روز بعد آهنگ مدینه نمود.

در شأن و عظمت معنوی این مسجد همین بس که قرآن آن را به این شیوه توصیف می کند و می فرماید: (لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ) (توبه/۱۰۸).

«مسجدی که از روز نخست بر تقوی و پرهیزگاری بنا شده، شایسته است که در آنجا برای نماز بایستی، در این مکان مردانی است که می خواهند مهذب و پاکیزه شوند، و خداوند افراد پاکیزه را دوست دارد».

«یعقوبی» می نویسد: علت اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سرزمین «بنی عمرو بن عوف» را به سرعت ترک کرد، این بود که افرادی از این قبیله هنوز بر آیین بت پرستی بودند و به هنگام شب به خوابگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سنگ پرتاب می کردند، از این جهت پیامبر آن

ص: ۲۱۶

نقطه را به سرعت به قصد نزول در مدینه، ترک گفت (۱) و در مسیر خود روز جمعه از اقامتگاه قبیله «بنی سالم» عبور می کرد که شتر پیامبر در برابر مسجد آنان که قبل از ورود پیامبر ساخته بودند، زانو به زمین زد و نخستین نماز جمعه را با جمعیت صدنفری در آن مسجد بجا آورد و خطبه ای خواند که در کتابهای سیره نقل شده است. (۲)

آنگاه سوار بر شتر شد، هر تیره ای از دو قبیله خواستار نزول پیامبر بر آنان بود ولی همگی یک پاسخ می شنیدند و آن اینکه شتر من در هر نقطه ای زانو به زمین بزند بر آنجا وارد خواهم شد، اتفاقاً شتر وی در برابر خانه «ابوایوب» زانو به زمین زد. در این لحظه مردم اطراف پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفتند و هر یک اصرار میورزید که در منزل او سکنی گزینند در این موقع مادر ابوایوب از فرصت استفاده کرد، اثاث پیامبر را به خانه خود برد، وقتی اصرار مردم افزایش یافت، رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: اثاث من کجا است، گفتند: مادر ابوایوب به خانه اش برد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «اثاث هر کجا، سکنی هم همانجا» در این موقع «اسعد بن زراره» زمام شتر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفته و به سمت منزل ابوایوب هدایت کرد خانه ابوایوب دو طبقه داشت، پیامبر طبقه هم کف را برای اینکه ملاقات با مردم سهل و آسان باشد، برگزید.

مثث مخالف

اقامت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه سبب شد که کلیه مسلمانان متفرق و در بدر، در آن نقطه گرد آیند، و سرانجام مبدأ یک رشته رویدادها باشد که تاریخ سیره، همه و یا بیشتر آنها را ضبط کرده است و عوامل مهم حادثه ساز عبارت بودند از:

۱- وجود اهل کتاب در مدینه و حومه آن خیبر، نجران، نقطه مرزی حجاز

ص: ۲۱۷

۱- [۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۸۶.

۲_ وجود مشرکان معاند ناآگاه از شرایع آسمانی.

۳_ وجود دشمنان دوست نما (منافقان) که از پشت خنجر می زدند.

حادثه آفرینی اهل کتاب از طریق مناقشات و مجادلات کلامی که وقت عزیز پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را می گرفتند و هر موقع در خود احساس عجز و ناتوانی می کردند، از طریق تحریک مشرکان برای نبرد به توطئه می پرداختند.

مشرکان منطقه به خاطر دوری از کتابهای سماوی، و ناآگاهی از نظام شرایع، به خاطر تعصب به روش پدران و نیاکان جنگهای خونینی را به راه می انداختند.

تکلیف دشمنان دوست نما، روشن بود، زیرا آنان زیر پرده نفاق به توطئه چینی و تضعیف روحیه ها و سرقت اسرار مسلمانان می پرداختند.

این سه عامل مهم جداً وقت پیامبر را در مدینه به خود اختصاص داده و اجازه نداد که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) وقت خود را در دیگر اهداف رسالت متمکز سازد.

از این جهت هر موقع برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فراغتی دست می داد، به دیگر وظایف رسالت می پرداخت که می توان مهم آنها را در عناوین یاد شده در زیر خلاصه کرد:

۱_ تعلیم قرآن و احکام و وظایف فردی و اجتماعی.

۲_ اعزام مبلغ و معلم قرآن به اطراف.

۳_ دعوت سران جهان و شخصیت‌های بزرگ به آیین اسلام از طریق اعزام سفیر.

۴_ عقد معاهدات و قراردادهای نظامی و سیاسی و اقتصادی با قبایل.

۵_ پذیرفتن وفود و هیئت های سیاسی که پس از فتح مکه، به مدینه هجوم آوردند تا آنجا که سال نهم سال «وفود» اعلام گردید.

۶_ تربیت انسانهای کامل و نمونه که با دیگر مسلمانان، حساب جداگانه داشتند.

۷_ دعوت مسلمانان به پایگاه نور و هدایت و نمایندگان واقعی که همگی در مسئله «عترت» خلاصه می شود.

۸_ قضاوت و داوری در مسائل حقوقی و اختلاف افراد.

ما مجموع حوادث و رویدادهایی را که در این ده سال رخ داده و قرآن به گونه ای به آنها اشاره و یا تصریح کرده به ترتیب می نگاریم و از تنظیم حوادثی که در قرآن به آن اشاره نشده خودداری می نمایم و عذر ما در این مورد این است که موضوع بحث «پیامبر در قرآن» است.

۱_ قتل در ماه حرام

اشاره

نخستین گروهی که پیامبر برای کسب اطلاع از تحركات قریش به منطقه ای به نام «نَخْلَه» _ بر وزن جرقه، منطقه ای است میان مکه و طائف _ اعزام کرد، گروه «عبد الله بن جحش» بود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را در رأس یک هیئت هشت نفری که همگی را افراد مهاجر تشکیل می داد، همراه با نامه ای به منطقه یادشده اعزام کرد، و دستور داد که پس از دو روز طی طریق، نامه را باز کند و به دستوری که در آن هست، عمل نماید و یاران خود را در ادامه مسیر مجبور نسازد.

فرمانده گروه پس از دو روز راهپیمایی، نامه را باز کرد و آگاه شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در آن دستور داده است که در منطقه «نخله» که میان مکه و طائف قرار دارد فرود آید و در کمین قریش بنشیند و او را از کارهای آنان آگاه سازد.

عبدالله گروه خود را از مضمون نامه آگاه ساخت و یاد آور شد که من فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را پذیرا هستم و مرا از اینکه شماها را مجبور سازم، نهی کرده هر کدام از شما که خواهان شهادت در راه خدا هست و به آن راغب است، ادامه مسیر دهد، و در غیر این صورت از همین جا بازگردد، همه اعضای گروه آمادگی خود را اعلام کردند و راه منطقه را در پیش گرفتند.

ص : ۲۱۹

حرکت این گروه مصادف با ماه رجب بود، این سفر درست در پانزدهمین ماه هجرت، پیش از مسئله تغییر قبله صورت پذیرفت، دو نفر از این گروه به نامهای: سعد بن ابی وقاص و عتبہ بن غزوان پیش از رسیدن به مقصد، شتر متعلق به خود را که به دنبال خود «یدک» می کشیدند گم کردند از این جهت برای پیدا کردن شتر، از گروه فاصله گرفته و سرانجام گروه شش نفری به فرماندهی «عبدالله» در نقطه ای که پیامبر دستور داده بود در آنجا کمین کنند، فرود آمدند و رفت و آمد کاروانها را در نظر گرفتند. ناگهان متوجه شدند که کاروانی مربوط به قریش به سرپرستی «عمرو بن الحضرمی» از آن نقطه عبور می کند. وقتی چشم خدمه و سرپرست کاروان به گروه اعزامی افتاد، وحشت آنها را فرا گرفت و با دیدن یک نفر از آنان که سر خود را تراشیده بود، از وحشت در آمدند و با خود فکر کردند که این گروه به نشانه اینکه سر تراشیده اند، از زیارت عمره باز می گردند، طبعاً با کاروان کاری ندارند.

وجود این منظره مانع از آن شد که اعضای کاروان نسبت به آنان راه احتیاط را در پیش گیرند، تصمیم بر این گرفتند که پس از استراحت مختصری، شب هنگام منطقه را ترک گویند و به سرزمین «حرم» وارد شوند.

در این شرایط، گروه تجسس به شور و مشورت پرداخت که آیا با صاحبان کاروان که چهار نفر بیش نبودند، درگیر شوند یا نه؟ سرانجام تصمیم گرفتند که به ضبط کاروان و اسیر گرفتن افراد پردازند، ولی در اجرای تصمیم، میان دو محذور گیر کردند. زیرا نقطه ای که هر دو گروه در آنجا فرود آمده بودند هرچند خارج از حرم بود و از احترام خاصی برخوردار نبود، ولی از نظر زمان آن شب آخرین شب از ماه رجب بود که جزء شهرهای حرام است که تحریم نبرد و ستیز در آن، از مراسم دیرینه عرب است. و تأخیر در حمله و درگیری در روز بعد (نخستین روز ماه شعبان) هرچند فاقد این محذور بود، ولی سبب می شد که نبرد در سرزمین حرم انجام گیرد که از احترام خاص برخوردار است. خلاصه در صورت حمله ناچار بودند که یا به احترام زمان آسیب برسانند و یا به احترام مکان. عجله در حمله مایه هتک احترام ماه حرام،

و تأخیر در آن مایه آسیب بینی احترام «حرم» امن الهی بود. ولی سرانجام تصمیم گرفتند که به هدف خود جامه عمل بپوشانند. و در نتیجه رئیس کاروان «عمرو حضرمی» به تیر «واقد تمیمی» از پای در آمد، دو نفر از اعضای آن به نامهای «عثمان» و «حکم» به اسارت در آمدند و یک نفر به نام «نوفل» از معرکه گریخت و گروه اکتشافی با دو اسیر و کالاهای (۱) ضبط شده کاروان وارد مدینه شدند و جریان را به حضرتش عرض کردند.

احترام چهار ماه ریشه آسمانی دارد

قرآن به نوعی اشعار می دارد که حرمت این چهار ماه (رجب و ذی القعدة و ذی الحجه و محرم) ریشه آسمانی دارد و حرمت آنها را جزء آیین استوار می خواند چنان که می فرماید:

(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ إِثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ) (توبه/۳۶).

«شماره های ماهها نزد خدا دوازده ماه است که در کتاب خدا روزی که آسمانها وزمین را آفرید قید شده است، چهار ماه از آن، ماه حرام است این است دین استوار، خویشتن را در آن ماهها ستم نکنید.

جمله (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) پس از جمله (مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ) اشاره به این است که احترام این چهار ماه، بخشی از آیین استوار الهی است، و تشریح آن مربوط به خدا است نه به جامعه عرب جاهلی.

ظاهر آیه، نظریه معروفی را در علت تحریم جنگ در این چهار ماه، تأیید نمی کند و آن اینکه چون ملت عرب پیوسته با هم در جنگ و نبرد بودند و این کار سبب شده بود که کشاورزی و تجارت آنان به کلی نابود شود، لذا تصمیم گرفتند که جنگ را در چهارماه به کلی حرام اعلام کنند تا افراد آزادانه به رفت و آمد در میان قبایل

ص : ۲۲۱

بپردازند ورشته بازرگانی از هم گسسته نشود.

در این نقل، مصدر تشریح، خود ملت عرب معرفی شده است، یعنی جامعه عرب بدون الهام از تشریح آسمانی، جنگ را در این چهارماه تحریم کردند در حالی که آیه، آن را جزء آیین «قیم» که آیین ابراهیم است می داند و مفاد آن این است که این قانون ریشه سماوی دارد، اکنون باید دید چگونه می توان میان این دو قول را جمع کرد؟ و جمع میان این دو قول به این نحو است که، عرب به خاطر مصالحی، پذیرای احترام این چهارماه شد که از آیین ابراهیم به یادگار مانده بود.

روی این اساس، پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) که پیش از دیگران حافظ و نگهبان احترام این چهارماه بود، رو به گروه اعزامی کرد و گفت: من به شما در ماه حرام دستور جنگ نداده بودم و من نه غنایم را می پذیرم و نه دو اسیر را.

این گفتار از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، مایه وحشت اعزامیان شد و تصور کردند که، گناه بس بزرگی را مرتکب شده اند، بالأخص که بیش از حد مورد ملامت و سرزنش مسلمانان قرار گرفتند.

بهره برداری قریش از حادثه

قریش که از استقرار مسلمانان در مدینه سخت بیمناک و از فزاینده گرایش قبایل عرب به اسلام، سخت به وحشت افتاده بودند، تصمیم گرفتند که، از این رویداد بر ضد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بهره برداری کنند، و فرهنگ انقلاب را لکه دار سازند و بگویند که «محمّد» به مراسم نیاکان خود احترام نمی گذارد و در ماه حرام به قتل نفوس و اسارت افراد و به یغماگری اموال می پردازد. و در اشاعه این تهمت سخت به کوشش و تکاپو افتادند و از این طریق انگشت در چشم مسلمانان در بند مکه نمودند که رهبر شما، احترام ماه حرام را از میان برده است و آنان پاسخی جز این نداشتند که بگویند این جریان در ماه شعبان رخ داده است نه در ماه رجب.

یهود مدینه و حومه آن که از تمرکز نیروی سومی در آنجا سخت ناراحت بوده

و در کشمکش وجدان و حفظ مقام و موقعیت، به سر می بردند، این را به فال بد گرفتند و گفتند به همین زودی آتش جنگ میان دو گروه شعلهور خواهد شد.

شایعه سازی دشمن، دفاع دوستان بی خبر مکه، همگی دور از حقیقت بود، عامل این کار بی انضباطی گروه اعزامی بود که فقط برای جمع آوری اطلاعات فرستاده شده بودند، اما متأسفانه شرایط لازم سربازی را، رعایت نکرده خود را به زحمت، و رهبر عالیقدر خود را در معرض اتهام قرار دادند. چون گفتگو در این مورد، بالا گرفت شرایط ایجاد کرد که وحی آسمانی نظر خود را در باره احترام ماههای حرام صریحاً بیان کند، سپس به نوعی، به پاسخ خرده گیران پردازد، آیاتی در این زمینه وارد شد.

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَيْدٌ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ شِئْتُمْ وَ مَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيُمِتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (بقره/ ۲۱۷ و ۲۱۸).

«از تو در باره جنگ در ماه حرام سؤال می کنند، بگو جنگ در آن (گناه) بزرگ است ولی جلوگیری از راه خدا و کفر و ورزیدن به خدا، و جلوگیری (مسلمانان از ورود به مسجد الحرام) و اخراج ساکنان آن، نزد خدا (گناهی) بزرگتر است، و فتنه از قتل «ابن الحضرمی» بالاتر است مشرکان پیوسته با شما نبرد می کنند تا بتوانند شما را از دین خود برگردانند، کسی از شما که از آیین خود بازگردد و به حالت کفر بمیرد، اعمال صالح او در دنیا و آخرت باطل می شود آنان اهل دوزخند و در آن همیشه هستند.

آنان که ایمان آورده اند و کسانی که مهاجرت نموده اند و در راه خدا جهاد کرده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند خداوند بخشاینده و رحیم است.»

در این آیات نکاتی است که توجه شما را به آن جلب می کنیم.

۱_ آیه به صورت روشنی، لزوم احترام ماههای حرام را اعلام می دارد، و قتال در آن را گناه بزرگی می شمرد و می فرماید:
(قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ).

۲_ یاد آور می شود که مشرکان منتقد، ناهیان خرما خورده ای هستند که قتل انسانی را در ماه حرام دستاویز قرار داده اند، در حالی که خود آنان به جرایم بس بزرگی دست زده اند مانند:

الف: (صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ): جلوگیری از راه خدا و مانع شدن از گرایش مردم به آیین او.

ب: (كُفْرٌ بِهِ): کفر ورزیدن به خدا، و ترک عبادت او و به جایش پرستش مخلوق او.

ج: (وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ): بستن راه مسجد الحرام و جلوگیری از ورود مسلمانان به مسجد.

د: (وَ اخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ): بیرون کردن ساکنان آن به جرم ایمان آوردن به خدا، حرمی که همه انسانها حتی حیوانات و پرندگان در آنجا مصونیت دارند.

این چهار عمل، خود گناه بزرگی است، چگونه اعمال زشت خود را فراموش کردند و به بهره برداری از یک عمل اتفافی روی آورده اند.

هـ: (وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ): ایجاد محیط نامساعد برای ایمان، و تشویق به کفر، و تحت فشار قرار دادن مردم حقیقت جو که به بت پرستی باز گردانند، از قتل یک انسان بالاتر است.

به عبارت دیگر، گروه اعزامی یک بار دچار بی انضباطی شدند یعنی انسانی را کشته دو نفر را به اسارت گرفته و مالی را ضبط کرده اند و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دیه مقتول را پرداخت و هر دو اسیر را آزاد ساخت، ولی گروه مشرک پیوسته مصدر این اعمال

ننگین می باشند، از هدایت مردم جلوگیری می کنند، به خدای مورد پذیرش خود کفر میورزند و عبادت او را انجام نمی دهند، راه مسجدالحرام را به روی حقیقت طلبان می بندند، ساکنان حرم امن خدا را بیرون می کنند، محیط را برای پرورش کفر و نابودی ایمان، فراهم می سازند _ مع الوصف _ خود را بی گناه و دیگری را مجرم قلمداد می نمایند.

آنگاه آیه به برخی از مسلمانان هشدار می دهد که اگر برخی از مسلمانان از آیین حق برگردند، اعمال نیک آنان که در دوران مسلمانی به جا آورده اند پوچ و نابود می گردد، چنان که می فرماید: (وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ...).

۳_ آیه دوم تکلیف گروه متجاوز را بیان می کند و آن اینکه خدا این گروه را به خاطر اعمال نیک گذشته از مهاجرت و مجاهدت، و امیدی که به رحمت خدا دارند مورد مغفرت قرار داده است چنان که می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا).

ابن هشام می نویسد: سرپرست گروه و یاران او که از کار خود پشیمان شده بودند وقتی آیه نخست در باره عمل آنان نازل گردید تا حدی از ناراحتی آنان کاست، به طمع پاداش اخروی به پیامبر گفتند امیدوار باشیم که جنگی پیش آید ما در آن پاداش مجاهدان را داشته باشیم در این موقع آیه دوم فرود آمد و از مغفرت و بخشودگی گناه آنان گزارش داد.

۴_ پیامبر طبق نقل طبرسی (۱) خونهای «عمرو حضرمی» را پرداخت قریش مبلغی برای آزاد سازی دو اسیر خود، «عثمان» و «حکم» به مدینه فرستاد. پیامبر از پذیرفتن آن امتناع ورزید زیرا احتمال می داد که سعد وقاص و عتبه که برای جستجوی شتر خود از گروه اعزامی جدا شده بودند به وسیله قریش دستگیر و یا کشته شده باشند وقتی هر دو نفر به مدینه باز گشتند هر دو اسیر را در برابر مبلغی آزاد ساخت. (۲)

ص : ۲۲۵

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۱۲_۳۱۳.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۵.

ورود پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هر چند او را از آسیب مشرکان مکه نجات داد، و جوانان اوس و خزرج پروانهوار گرد شمع وجود او می گشتند، و از او دفاع می کردند، ولی وجود یهود در داخل و خارج مدینه یکی از بزرگ ترین مشکلات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. عداوت یهود یکی دو علت نداشت، بلکه از جهاتی با او مخالفت می کردند که یکی از آنها، انتقال نبوت از خاندان اسحاق به اولاد اسماعیل بود، گذشته از این، یهود اقتصاد مدینه و حومه آن را قبضه کرده و بر اثر ایجاد اختلاف و دودستگی میان دو قبیله بزرگ ساکن مدینه (اوس و خزرج)، بر سیادت خود تحکیم بخشیده بودند، و ورود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر این سرزمین و تحکیم وحدت میان دو قبیله، و شعار پی ریزی یک آیین جدید که سیطره خود را به آخرین نقطه معمور جهان گسترش خواهد داد، سخت آنان را مضطرب ساخته با جدال و سنگ اندازی به ظاهر علمی و مناقشه های بنی اسرائیلی، واکنش نشان می دادند.

قبایل معروف یهود که در «یثرب» و حومه آن سکنی داشتند همان قبایل «بنی قین قاع» و «بنی النضیر» و «بنی قریظه» بودند که هر کدام به علتی از مدینه مطرود و یا ریشه کن شده اند و آیات مربوط به هر سه قبیله را به ترتیب سنوات حوادث خواهیم آورد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جلوگیری از باز شدن جبهه دوم غیر از «جبهه شرک»، باب زندگی مسالمت آمیز را با یهودان مدینه گشود. و در ضمن تنظیم برنامه دفاعی برای مدینه، با یهودان عرب از شاخه های اوس و خزرج پیمان گسترده ای بست که متن آن را ابن هشام در سیره خود آورده است. (۱)

این گروه از یهود، متهودانی بودند که بر اثر معاشرت با یهودان اسرائیلی، از

شرک به آیین یهود رو آورده و گروهی از قبایل «بنی النجار»، «بنی عوف»، «بنی ساعده»، «بنی ثعلبه» و «بنی اوس» را که همگی شاخه‌هایی از دو قبیله بزرگ عرب یمنی بودند، به خود جذب کرده بود.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) برای تکمیل کار، قرارداد جداگانه‌ای با یهودان اسرائیلی قبایل سه گانه «بنی قین قاع»، «بنی النضیر» و «بنی قریظه» امضا کرد که متن آن را مرحوم مجلسی در بحار آورده است.^(۱)

افراد ناوارد، قرارداد نخست را مربوط به یهودیان اسرائیلی می‌دانند در صورتی که اسامی وارد در آن حاکی است که طرف پیمان، عربهای متهودی بودند که از نظر نسب، یهودی نبوده و بعداً به یهودیت گرایش پیدا کرده بودند.

جدال یهودیان یا سنگ اندازی علمی

خطّ اساسی قرآن در جدال با اهل کتاب، خطّ ملایمت و دوری از عنف و شدت است که از لجاج و عناد طرف می‌کاهد و او را برای پذیرش حقیقت آماده می‌سازد و این روش همان خطّی است که آیات یاد شده در زیر، آن را به روشنی ترسیم می‌کند آنجا که می‌فرماید:

(وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (عنکبوت/۴۶).

«با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است احتجاج نکنید، مگر کسانی که از آنها ستم کرده‌اند، و بگویید بر آنچه که بر ما و بر شما نازل شده ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و همگی در برابر او تسلیم هستیم».

دقت در ذیل آیه، نیکوترین روش مجادله را برای ما می‌آموزد و در این مورد دو

ص : ۲۲۷

۱- [۱] بحار الأنوار ۱۹، ص ۱۱۰-۱۱۱.

نمونه را مطرح می سازد.

۱_ آیین اسلام جدا از شرایع پیشین و آیینهای دیرینه نیست، بلکه دنباله همان فیض الهی است که از زمان «نوح» آغاز شده و تا زمان پیامبر خاتمصلی الله علیه و آله و سلم ادامه داشته است، و یک فرد مسلمان همان طور که باید بر آنچه که بر پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده ایمان بیاورد، باید بر شرایع قبلی نیز ایمان آورد و همگی را محترم و شریعت الهی بداند چنانکه می فرماید:

(أَمَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ).

باز در آیه دیگر به صورت روشن تر بر این اصل تأکید می کند که از واقع بینی رسالت اسلام حکایت می کند و شرایع آسمانی را رحمت معنوی می داند که با بعثت نخستین پیامبران آغاز شده و تا عهد رسالت پیامبر خاتم ادامه داشته است. چنان که می فرماید:

(قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (بقره/۱۳۶).

«بگویید ما به خدا و آنچه که بر ما نازل شده و آنچه که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) نازل گردیده و آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران دیگر از طرف پروردگارشان داده شده است ایمان آوردیم، و میان آنان (از ایمان و حقانیت) فرقی نمی گذاریم در حالی که تسلیم فرمان خدا هستیم».

۲_ برای خالی کردن باد نخوت و نژاد پرستی یهود، لازم است بر یک اصل تکوینی تکیه شود و آن اینکه: خدای همگان و خالق همه مردم یکی است، همگی در برابر آن یکسان می باشند. در این صورت معنی ندارد، که نژادی بر نژادی مقدم و برتر باشد مگر اینکه فضیلتی را کسب کند و کمالی را به دست آورد چنان که می فرماید:

ص : ۲۲۸

(وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

در آیات بعدی یک نوع جدال علمی و نقاش فکری دیگری انجام گرفته، و بر صدق گفتار پیامبر که مدعی بود این قرآن وحی است و نتیجه تراوش فکری او نیست با آیه یاد شده در زیر، استدلال انجام گرفته است:

(وَمَا كُنْتُمْ تُتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ) (عنکبوت/۴۸).

«تو هرگز پیش از این، کتابی را نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند در آن تردید کنند».

مضمون آیه گواه بر صدق گفتار پیامبر است زیرا فردی که در تمام عمر نه کتابی خوانده، نه چیزی نوشته ناگهان کتابی بیاورد که جهانیان در برابر آن عاجز و ناتوان گردند، طبعاً دعوت کتاب او مربوط به خود او نبوده و نتیجه تراوش فکر او نخواهد بود.

جدالی استوار درباره تغییر قبله

اشاره

در سوره بقره ضمن آیات دهگانه «۱۴۲ _ ۱۵۱» جدالی علمی و مستدل و به روش نیکوتر انجام گرفته که در نوع خود ممتاز، و از مناقشات نخستین جامعه یهود مدینه با پیامبر است و از نظر زمان بندی می توان آن را هفدمین ماه از ماههای «هجرت» پیامبر دانست مسلمانان تا مدتی حوادث را با گذشت چند ماه از هجرت، تاریخ گذاری می کردند و بعدها سال هجری، جایگزین آن شد.

پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال تمام در مکه، و هفده ماه در مدینه به سمت «بیت المقدس» نماز گزارد، ولی بعداً به علتی که یادآور می شویم، مأموریت یافت از آن زمان به بعد، رو به کعبه و یا مسجدالحرام نماز بگزارد، و در این مورد، یهودان مدینه _ چه پیش از تغییر قبله و چه بعد از آن _ جنجال آفریدند. زیرا آنگاه که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به

بیت المقدس نماز می گزارد، مسلمانان را سرزنش می کردند که، اگر شما امت مستقلی هستید پس چرا بر قبله ما نماز می گزارید؟

آنگاه که روی مصالحی، فرمان تغییر قبله صادر شد، و در حالی که پیامبر دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود، جبرئیل دست او را گرفت و به سوی کعبه متوجه کرد، جنجال شدیدتری برپا کردند، و گفتند چه شد که آنان قبله ما را رها کرده و بر قبله جدید نماز می گزارند؟!

قرآن، در ضمن آیاتی، به تحلیل هر دو تشریح، پرداخته و هر دو را به صورت منطقی تحلیل نموده است. اینک مجموع پرسشها را به نحو طبیعی مطرح کرده و پاسخ آیات را توضیح می دهیم.

۱_ چرا از روز نخست، کعبه قبله نشد؟

نخستین پرسش آنها این بود که اگر قبله واقعی شما همان کعبه و یا مسجدالحرام بود، چرا از روز نخست به سوی آن نماز نگزاردید و در این مورد چه رازی در کار بود که مدتی بر بیت المقدس نماز گزاردید آنگاه پس از مدتی قریب به پانزده سال، قبله نماز شما تغییر کرد؟

۲_ تکلیف اعمال پیشین چیست؟

اکنون که قبله تغییر یافت و لازم شد که مسلمانان از این به بعد به کعبه رو کنند، تکلیف اعمال عبادی که در گذشته انجام گرفته، چیست؟

جالب اینکه قرآن پیش از آنکه یهود به اشکال تراشی برخیزند، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را از موضع آنان نسبت به تغییر قبله آگاه می سازد، و پیش از آنکه یهود متعرض شوند قرآن به پاسخ اعتراضهای آنان مبادرت میورزد و در ضمن آیه یاد شده اعتراضها و پاسخ آنها را تصریحاً و تلویحاً می آورد:

۱_ (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلِيَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلّٰهِ

الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (بقره/۱۴۲).

«به زودی برخی از ابلهان از مردم می گویند: چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن نماز می گزارند بر گردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خدا است، هر کس را بخواهد به راه راست راهنمایی می کند».

جمله (ما وَلِيَهُمْ...) بیانگر اعتراضی است که پس از اندی از یهود شنیده شد.

جمله (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ...) یادآور یک اصل کلی است و آن اینکه وجود خدا پیراسته از زمان و مکان است توجه به هر نقطه ای از نقاط جهان، توجه به خدا است و اگر نقطه خاصی به عنوان قبله تعیین می گردد، به خاطر مصالح اجتماعی است نه اینکه وجود خدا به آن نقطه محدود می باشد؛ بنابراین نماز گزاردن به بیت المقدس توجه به خدا است، نماز بر کعبه نیز توجه به خدا است.

۲_ (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ آيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ) (بقره/۱۴۳).

«همان طور که خداوند شما را هدایت کرد، شما را امت ممتاز و نمونه قرار داد، که بر مردم شاهد و گواه باشید، پیامبر نیز بر شما شاهد و گواه باشد. قبله قرار ندادیم، آنچه را که قبلاً بر آن بودید، جز برای تمیز و جدا گشتن افراد مطیع و فرمانبر از افراد مخالف و مرتجع به عصر جاهلی، و خداوند ایمان (اعمال) شما را ضایع نمی کند، خداوند به مردم رؤوف و مهربان است».

در این آیه به نکاتی که برخی از آنها مربوط به مسئله تعدد قبله است اشاره شده است:

الف: امت اسلامی امت ممتاز و نمونه است (أُمَّةً وَسَطًا).

ب: اَمّتِ اسلامی، بر دیگر اَمّت‌ها شاهد و گواه می باشد (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَي النَّاسِ).

ج: اگر بیت المقدس به صورت موقت قبله معرفی شد به خاطر این بود که جامعه عرب اعم از موحد و مشرک بر کعبه نماز می گزارد، یا لاقلاً در برابر آن ولو به خاطر بتها سجده می کرد اگر در آغاز رسالت، کعبه قبله معرفی می شد، موحد از مشرک جدا و تمیز داده نمی شد، برای جدا کردن مؤمن و موحد از مشرک و بت پرست پیرو عصر جاهلی، لازم بود که مدتی به بیت المقدس توجه شود تا حساب موحدان اندک، از مشرکان فراوان در مکه و حومه آن، تمیز داده شده و باز شناخته شوند چنان که می فرماید: (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَي عَقْبَيْهِ).

د: نماز گزاردن به بیت المقدس در آغاز رسالت برای جامعه متعصب عرب بسیار سنگین و دشوار بود که از نقطه مورد توجه تمام قبایل عرب، صرف نظر کنند و به قبله یهودیان نماز گزارند ولی این مطلب برای گروه هدایت یافته که تسلیم فرمان پروردگار جهان می باشند بسیار آسان بود چنان که می فرماید: (وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَي الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ) (۱).

ه: در این جا سؤال دیگری مطرح است و آن اینکه: اگر کعبه از روز نخست

ص : ۲۳۲

۱- [۱] تفسیر آیه به نحوی که بیان شد مبنی بر این است که مقصود از «القبله» بیت المقدس و مفعول نخست «جعلنا» می باشد چنان که مفعول دوم آن جمله (التي كنت عليها) است گویا چنین می فرماید: «وما جعلنا القبلة الوجهة التي كنت عليها». در این صورت جمله: (لنعلم من يتبع الرسول) بیانگر نکته قبله بودن بیت المقدس است. همچنان که مقصود از (ممن ينقلب) آن گروه از عرب متعصب است که هرگز حاضر نبودند با وجود کعبه، بر بیت المقدس نماز بگزارند. و مراد از (إلا الذين هدى الله) افراد مؤمن واقعی در صدر اسلام است که برای آنان فرمان خدا مطرح بود نه تعصب. و مانند پیامبر بر کعبه نماز می گزاردند.

قبله واقعی بود اعمال گروهی که قبل از آن به بیت المقدس نماز گزارده و پیش از موضوع تحویل قبله در گذشته اند مانند اسعد بن زراره، چگونه است؟ آیه به پاسخ این سؤال می پردازد و می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ) خداوند مظاهر ایمان شما را که همان نمازها و تهجدها است، ضایع نمی گرداند، زیرا پاداش، مربوط به مطیعان، و کیفر از آن متمردان است. در این صورت هر دو گروه، چه آنها که بر قبله نخست نماز گزارده اند و چه کسانی که بر هر دو قبله، و یا بر قبله دوم نماز خوانده اند و یا می خوانند در پیشگاه خدا یکسان خواهند بود.

و در آیه مقصود از «ایمان»، اعمال صالح است که تجلیگاه ایمان به شمار می رود.

پیامبری که بر دو قبله نماز می گزارد

قرآن در آیه سوم یادآور می شود که اهل کتاب در کتاب های خود می خواندند که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بر دو قبله نماز می گزارد، بنابراین بازگشت از بیت المقدس به کعبه، نشانه حقانیت پیامبر، و نمودار تحقق علائم نبوت او در تورات است، چنان که می فرماید:

(قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ) (بقره/۱۴۴).

«گردش چهره تو را در آسمان (به انتظار فرمان خدا در تعیین قبله) می بینیم، تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی برمی گردانیم، روی خود را به جانب مسجدالحرام کن و هر کجا باشید (شما ای مسلمانان) روی خود را به آن سمت برگردانید، و آنان که کتاب داده شده اند، می دانند که فرمان تغییر قبله فرمان صحیح

۱۶- انحراف اهل کتاب از توحید و جدال پیامبر اسلام با اهل کتاب

آیات موضوع

۱- (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَشْتَكِبُونَ*) وَإِذَا سَجِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) (مائده/۸۲-۸۳).

۲- (وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزَجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ) (بقره/۹۶).

۳- (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ) (آل عمران/۶۴).

۴- (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزَائِرُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ) (توبه/۳۰).

۵_ (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ* لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(مائده ۷۲-۷۴)

ترجمه آیات

۱_ «یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان، و مسیحیان را مهربانترین آنها می یابی، این به خاطر این است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهب هایی است ودر برابر حق کبر نمیورزند وقتی آنچه را که بر پیامبر نازل گردیده بشنوند، می بینی که اشک (شوق) می ریزند، به خاطر حقی که شناخته اند می گویند خدایا ما را با شاهدان و گواهان بنویسد».

۲_ «آنها(یهود) را حریص ترین مردم بر زندگی دنیوی حتی حریص تر از افراد مشرک می یابی،وهر یک از آنها دوست دارد که هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب باز نخواهد داشت خداوند از ستمگران آگاه است».

۳_ «بگوای اهل کتاب به سوی سخن واحدی که میان ما و شما مشترک است، بشتابید وآن اینکه جز خدا را، نپرستیم. چیزی را شریک او قرار ندهیم برخی، برخی دیگر، غیر خداوند را «رب» (کسی که سرنوشت انسان در دست او است) خود نپذیریم اگر روی برگردانیدند، بگوید آگاه باشید ما مسلمانیم».

۴_ «یهودیان گفتند «عزیر» فرزند خدا است و مسیحیان نیز گفتند مسیح فرزند خدا است در این سخن که بر زبان دارند از گفتار کسانی که قبلاً کفر ورزیده اند، پیروی می کنند، خدا آنان را بکشد چگونه افترا

۵_ «آنان که گفته اند که مسیح خود خدا است، کفر ورزیده اند (چگونه این سخن رامی گویند) در حالی که خود مسیح می گفت خدا را که پروردگار من و پروردگار شما است پرسیدید؟ هر کسی برای خدا شرک قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است و برای ستمگران یاری نیست. به طور مسلم کسانی که گفته اند خدا یکی از سه تا است، کفر ورزیده اند خدایی جز خدای واحد نیست اگر از آنچه که می گویند دوری نجویند، به گروه کافر از آنان عذاب دردناکی می رسد چرا توبه نمی کنند و از او آمرزش نمی طلبند خداوند آمرزنده و مهربان است».

تفسیر آیات

اشاره

از ابعاد گسترده قرآن موضوع احتجاج با کافران و مشرکان و اهل کتاب است. خواه جدالهائی که پیامبران پیشین با کافران اهل عصر خود انجام داده اند، و قرآن آنها را به عنوان «قصص پیامبران» نقل کرده است، یا جدالهائی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، با مشرکان مکه و اهل کتاب «یثرب» و حومه آن انجام داد و در هر حال مجموع این آیات برای خود موضوع مستقلی است که می تواند برای علاقمندان تفسیر موضوعی، مطرح و موضوع قابل بحث باشد و اخیراً یکی از علمای معاصر کتابی درباره همین موضوع به نام «الحوار فی القرآن» نگاشته و به گونه ای حق مطلب را ادا کرده است.

اگر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) در سرزمین مکه با مشرکان، جدالهائی داشته، بیش از آن در سرزمین یثرب با یهودان و نصاری در پرتو قرآن مباحثاتی انجام داده است.

سرزمین مکه، پایگاه شرک و مشرکان بود، شاید شماره اهل کتاب در آنجا از تعداد انگشتان یک انسان، تجاوز نمی کرد، و اگر هم احیاناً دیده می شدند رهگذرانی بودند که برای اهدافی به آنجا می آمدند، و یا کارگرانی بودند که برای «قریش» کار

انجام می دادند، فقط از قریش، دو نفر به نامهای: «ورقه بن نوفل» و «عثمان بن حویرث» پیش از ظهور اسلام به مسیحیت گرویدند ولی در مقابل «متهودی» (عرب یهودی گرا) میان آنان وجود نداشت و پس از اسلام، «عیید الله بن جحش» نخست، اسلام آورد و از ترس شکنجه قریش بسان دیگر مسلمانان رهسپار حبشه گردید و در آنجا، به مسیحیت گروید و درگذشت، و اکثریت قریش را مشرکان بت پرست و افراد کمی از آنان را «احناف» که پیرو آیین ابراهیم بودند تشکیل می داد. (۱)

آیات مربوط به جدال با اهل کتاب در سوره های مدنی وارد شده، آنهم در سوره های «طوال» مانند بقره و آل عمران و غیره. و تا طوائف سه گانه یهود در مدینه بودند، جنگ سرد میان مسلمانان و یهود به صورت جدال ادامه داشت، روزی که ریشه کن شدند، جدال اهل کتاب به خاموشی گرایید و کم و بیش با نصارا، و مسیحیان «نجران» وجود داشت.

محور جدال با مشرکان را مسائل مربوط به توحید و نظائر آن مانند معاد تشکیل می داد در حالی که محور جدال با اهل کتاب را علاوه بر توحید، علائم نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در عهدین و کارهای ناشایست احبار و رهبان، تشکیل می دهد.

موضوع بحث ما در این مقالات، «حوار» و یا «جدال» در قرآن نیست زیرا این خود موضوع جداگانه ای است که ما فعلاً با آن کاری نداریم، بلکه محور سخن ما جدالهایی است که پیامبر به دستور قرآن با برخی از یهودان یثرب و مسیحیان «نجران» انجام داده و تاریخ قطعی هر یک از این «جدالها» هر چند روشن نیست اما اجمالاً می توان گفت که غالب آنها پیش از جنگ بدر و برخی پس از آن، انجام گرفته است و با ریشه کن شدن یهودان مدینه در جنگ احزاب، غالب این گفتگوها پایان پذیرفت و از این طریق مسلمانان در احتجاج با مخالفان روش نویی را در پیش گرفتند.

ص : ۲۳۸

قرآن موضع مشرکان و یهود را نسبت به مسلمانان بسیار خشن، و موضع مسیحیان را نرم و ملایم توصیف می کند و به نکته ای نیز اشاره می کند آنجا که می فرماید:

(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَشْعُرُونَ* وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) (۱).

«یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان، و مسیحیان را مهربانترین آنها می یابی، این به خاطر این است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهب هایی است و در برابر حق کبر نمیورزند وقتی آنچه را که بر پیامبر نازل گردیده بشنوند، می بینی که اشک (شوق) می ریزند، به خاطر حقی که شناخته اند می گویند خدایا ما را با شاهدان و گواهان بنویسید».

به خاطر همین سرسختی است که در طول عهد رسالت در مدینه، فقط تعداد بسیار کمی از یهودان، اسلام آوردند و اسلام برخی از آنان مانند «عبد الله بن سلام» مشکوک و مرموز و گرایش یهودانی مانند «کعب الأحبار» و غیره قطعاً غرض آلود بود و نتیجه ای جز ضربه زدن نداشت.

در حالی که جریان، در میان «مسیحیان» شبه جزیره العرب و غیره به گونه ای دیگر بوده است و در نخستین فتوحات اسلامی، مسیحیان شامات، شیفته اسلام شدند و آن را از صمیم دل پذیرفتند.

آیه شریفه فوق این دو نوع موضع گیری را مربوط به وجود دانشمندان و تارکان

ص : ۲۳۹

دنیا ورهبانان در میان مسیحیان می داند که به خاطر وارستگی از دنیا حقایق را کتمان نمی کنند و دلائل نبوت پیامبر را در عهدین یاد آور می شوند، در حالی که علما و دانشمندان یهود، به خاطر دلبستگی شدید به دنیا به کتمان علائم نبوت پرداخته و حقائق را از امت خود پوشیده نگاه می دارند کافی است که در مفاد این آیه دقت کنیم:

(وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ) (۱).

«آنها را حریص ترین مردم بر زندگی دنیوی حتی حریص تر از افراد مشرک می یابی، و هر یک از آنها دوست دارد که هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب باز نخواهد داشت خداوند از ستمگران آگاه است».

دلبستگی بیش از حد و حساب به دنیا است که مانع از گرایش به حق می گردد و حجاب ضخیمی میان انسان و حقایق پدید می آورد.

دعوت به حفظ خط مشترک

قرآن با اهل کتاب در قلمروهای گوناگون جدال داشته و از این رهگذر ما را با فرهنگ یهود و نصاری و منطق خود در نقد عقاید آنها آشنا ساخته است، نخست در شگفت خواهید بود که قرآن با اهل کتاب در قلمرو توحید به جدال برخیزد، ولی با توجه به انحرافی که پس از حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت مسیح (علیه السلام) در میان آنان رخ داد، علت آن روشن می گردد.

قرآن در نخستین برخورد با اهل کتاب یاد آور می شود که اگر پذیرفتن نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) و آیین او برای آنان سنگین است لا- اقل حدّ مشترک میان دعوت تمام پیامبران را حفظ نمایند. و آن موضوع یکتاگرایی و یکتا پرستی است در حالی که

ص : ۲۴۰

پیروان کتابهای آسمانی در برخی از مراتب توحید که هم اکنون بیان می شود، کاملاً منحرف می باشند، آنجا که می فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (۱).

«بگوی اهل کتاب به سوی سخن واحدی که میان ما و شما مشترک است، بشتابید و آن اینکه جز خدا را، نپرستیم. چیزی را شریک او قرار ندهیم برخی، برخی دیگر، غیر خداوند را «رب» (کسی که سرنوشت انسان در دست او است) خود نپذیریم اگر روی برگردانیدند، بگویند آگاه باشید ما مسلمانیم».

در حالی که خط توحید، خط مشترک میان تمام آیینهای آسمانی است ولی متأسفانه «یهود» و بیش از آنها «مسیحیان» از آن منحرف شده و در پیکره توحید، از روی جهل و نادانی، شرک و دوگانگی جوانه زده است.

انحراف یهود از خط اصیل توحید

یهود امروز و دیروز خود را فرزند آیین توحید دانسته و سرگردانی خود را در جهان _ بطور غلط _ از طریق ثبات بر آیین یکتاپرستی توحیه می کنند ولی قرآن یادآور می شود که یهودیان معاصر عصر رسالت از «شرک» مصون نمانده و بسان مسیحیان برای خدا، فرزندی به نام «عزیر» تراشیده اند چنانکه می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ (۲).

«یهودیان گفتند «عزیر» فرزند خدا است و مسیحیان نیز گفتند مسیح فرزند خدا

ص : ۲۴۱

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۳۰.

است این سخن که بر زبان دارند از گفتار کسانی که قبلاً کفر ورزیده اند، پیروی می کنند، خدا آنان را بکشد چگونه افترا می بندند».

یهودیان امروز خود را از چنین اعتقادی پیراسته می دانند، ولی به طور مسلم روز نزول قرآن در میان گروهی از آنان چنین عقیده باطلی وجود داشته است گاهی احتمال داده می شود که برخی از یهود به طور تشریفی «عزیر» را فرزند خدا می دانستند، چنانکه می گویند: مسجد خانه خدا است. ولی این احتمال با ظاهر آیه تطبیق نمی کند.

توحید ذاتی و لغزش مسیحیان

اشاره

از مجموع بحث های قرآن با مسیحیان زمان نزول قرآن استفاده می شود که شرک و لغزش آنان از نظر توحید به صورتهای گوناگون بوده است:

۱_ مسیح خود خدا است.

۲_ اقا نیم سه گانه یا ثلوث اقدس.

۳_ مسیح فرزند خدا است.

آیات قرآنی به این سه نوع شرک در میان مسیحیان گواهی می دهد و ممکن است روح همگی یکی باشد در حالی که احتمال دارد، که هر فرقه ای به یکی از آنها قائل باشد.

الف: مسیح خود خدا است

در باره شرک نخست ونحوه ابطال آن یاد آور می شود که:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَزَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ). (۱)

ص : ۲۴۲

«آنان که گفته اند که مسیح خود خدا است، کفر ورزیده اند (چگونه این سخن رامی گویند) در حالی که خود مسیح می گفت خدا را که پروردگار من و پروردگار شما است پیرستید؟ هر کسی برای خدا شرک قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است و برای ستمگران یاری نیست».

مضمون آیه از دو چیز ترکیب یافته است، بخشی از آن مدعای آنان را مطرح می کند آنجا که می فرماید:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ).

بخش دیگر با روشن ترین بیان آن را باطل می سازد و می فرماید: آن کسی که شما برای الوهیت او سینه می زنید، خود را بنده خدا می دانسته و همگان را به پرستش خدای یگانه دعوت می کرد، و حیات حضرت مسیح بر این گواهی می دهد.

برخی از مفسران می گویند این آیه ناظر به گروهی از مسیحیان است به نام «یعقوبیه» که مسیح را خود خدا می دانستند، نه یکی از اقانیم سه گانه و نه فرزند خدا. (۱)

هیچ بعید نیست که در میان مسیحیان آن روز چنین نظریه ای یعنی اعتقاد به خدای یگانه متجسم در مسیح، وجود داشته است ولی در عین حال ممکن است این عقیده رویه دیگر شرک دوم باشد که هم اکنون به صورت اقانیم سه گانه، واصلت سه ذات در مقام الوهیت، به نامهای (خدا، و مسیح و روح القدس) مطرح می گردد و از آن به «تثلیث در توحید» نام می برند، و اگر واقعیت این دو شرک یکی باشد، طبعاً باید، شرک نخست را «توحید در تثلیث» و شرک دوم را «تثلیث در توحید» و اعتقاد به الوهیت عیسی و اینکه او خدا است با تثلیث در الوهیت از نظر آنها

ص: ۲۴۳

۱- [۱] انّ الله اتحد بالمسيح اتحاد الذات فصار شيئاً واحداً و صار الناسوت لاهوتاً. مجمع البيان، ج ۲، ص ۲۲۸. شیخ طوسی در تبیان، گویندگان به الوهیت مسیح را، اهل تثلیث نیز می داند، تبیان، ج ۲، ص ۵۸۷.

منافات ندارد، نامید. اینک تشریح صورت دوم شرک:

ب: ثلوث اقدس یا تثلیث در توحید

مسیحیان عصر رسالت، بسان مسیحیان امروز به اصالت سه ذات به عنوان اقانیم سه گانه قائل شده که یکی از آنها خدا است حالا- موقعیت هریک از آنها نسبت به مقام الوهیت چگونه است آیا هریک مالک تمام مقام الوهیت می باشند یا جزئی از آن را، این مطلبی است که بعداً در باره آن توضیح خواهیم داد، قرآن این نظریه را چنین نقل می کند:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۱)

«به طور مسلم کسانی که گفته اند خدا یکی از سه تا است، کفر ورزیده اند خدایی جز خدای واحد نیست اگر از آنچه که می گویند دوری نجویند، به گروه کافر از آنان عذاب دردناکی می رسد چرا توبه نمی کنند و از او آمرزش نمی طلبند خداوند آمرزنده و مهربان است».

نوع نخست از شرک در عین بی پایگی، از نظر ادعا بسیار روشن است، ولی نوع دوم در مقام تصور آنچنان مبهم است که نوبت به تصدیق نمی رسد و این موضوع بحث ما است در مقاله آینده.

ص : ۲۴۴

۱۷- الوهیت مسیح در سه چهره

آیات موضوع

۱- (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ). (آل عمران/۶۴)

۲- (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ). (مائده/۷۲)

۳- (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَبُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا). (نساء/۱۷۱)

۴- (ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ). (مریم/۳۴)

۵- (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي). (کهف/۱۰۹)

ترجمه آیات

۱- «بگواى پيروان كتاب آسمانى به سوى سخن مشترك ميان ما و شما بشتابيد و آن اينكه جز خدا را نپرستيم».

۲- « آنان که به خدایی مسیح پسر مریم قائل شدند براستی کافر شدند».

۳- «ای اهل کتاب (ای علمای نصاری) در دین خود اندازه نگهدارید و در باره خدا جز براستی سخن نگوئید در حقّ مسیح عیسی بن مریم جز این نشاید که او رسول خداست و کلمه الهی در رحم مریم القاء شده پس به خدا و همه فرستادگانش ایمان آرید و به تثلیث قائل نشوید (آب و ابن و روح القدس را خدا نخوانید) از این گفتار شرک باز ایستید بهتر است که جز خدای یکتا خدایی نیست خدا منزّه تر است از آنکه او را فرزندی باشد، هرچه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و خدا تنها به نگهبانی همه موجودات عالم کافی است».

۴- «این است عیسی فرزند مریم سخن حقّی که در آن تردید می کنید».

۵- «بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات خدای من مرکب شود قبل از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، دریا پایان می پذیرد».

تفسیر آیات

اشاره

خطّ توحید، خطّ وسط و باریکی است که کوچک ترین تمایل به چپ و راست، مایه خروج از خطّ مشترک تمام دعوت‌های آسمانی می باشد.

انحراف مسیحیان در باره توحید به قدری واضح و روشن است که نمی توان آنان را پیروان خطّ مشترک میان تمام پیامبران خواند و به همین خاطر است که اسلام اصرار دارد که از آنان بخواهد که به برنامه مشترک تمام پیامبران احترام بگذارند، چنانکه می فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾. (۱)

«بگوای پیروان کتاب آسمانی به سوی سخن مشترک میان ما و شما بشتابید و آن اینکه جز خدا را نپرستیم».

ص : ۲۴۶

انحراف از توحید در میان مسیحیان، خود را به سه صورت نشان داده و ممکن است همگی چهره های مختلفی از یک حقیقت باشد:

۱_ انقلاب لاهوت به ناسوت و اینکه مسیح خود خدا است و در این مورد قرآن می فرماید:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ). (۱)

۲_ تثلیث و یا خدایان سه گانه که به «ثالوث اقدس» معروف است.

۳_ مسیح فرزند خدا است والوهیت از سه عنصر تشکیل و ترکیب یافته است یعنی خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس.

ما درباره چهره نخست از انحراف در صفحات قبل بحث نمودیم هم اکنون درباره دومی به بحث و گفتگو می نشینیم و قرآن در این باره می فرماید:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ). (۲)

«آنانکه می گویند خدا یکی از سه خدا است کافر شده اند خدایی جز خدای واحد نیست».

تصویر خدایان سه گانه به نحوی که مسیحیان مدعی آن هستند، بسیار مبهم و پیچیده است که نوبت به مرحله تصدیق و اثبات نمی رسد.

از نظر تصویر، انحراف در چهره نخست «انقلاب لاهوت به ناسوت» روشن است هر چند از نظر واقعیت باطل و پوچ است زیرا معنی ندارد که موجود پیراسته از ماده و مادیات و سراسر کمال و جمال، به صورت موجود مادی در آمده و سر از رحم «مریم (علیها السلام)» در آورد.

ولی چهره دوم انحراف، از نظر تصویر مبهم و مجمل است، زیرا در درون خود تناقضی را می پرورد که از نظر عقل باطل می باشد.

ص : ۲۴۷

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۷۲.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۷۲.

«مسیحیان» خود را پیرو آیین توحید دانسته و مدعی هستند که خدای جهان، خدای یگانه است، و این وحدت، وحدت حقیقی است و مجازی نیست.

در کنار آن، مسئله «تثلیث» و خداوندگاری سه چیز را مطرح می کنند و کثرت و سه گانگی را حقیقی و واقعی می اندیشند و آن را مجاز نمی دانند و در این صورت، عقل متحیر و سرگردان است که این چه نوع یگانگی حقیقی است که با سه گانگی واقعی سازگار می باشد؟

اگر آنان یکی از دو صفت (وحدت و کثرت) را حقیقی و دیگری را مجازی می دانستند، مشکلی در مقام تصویر مدعا وجود نداشت. ولی برعکس، آنان بر هر دو صفت به صورت حقیقی و واقعی اصرار دارند و مدعی مساوات یک با سه می باشند و معادله (۱=۳) در نظر آنان در مورد خدا صحیح و پابرجاست.

از یک طرف پژوهشگران مسیحی می بینند که خطمشرک میان آیینهای آسمانی، خط توحید و دعوت به وجود خدای یگانه و آفریدگار یکتا و معبود واحد است. و هر نوع احتمال کثرت مایه خروج از این خطمشرک است.

از طرف دیگر به خاطر غلو در باره مسیح و یا به جهت آشنائی با ثلوث هندی که در آن خدای ازلی و ابدی در سه مظهر به نام «برهما» (پدیدآورنده) و «فیشنو» (نگهدارنده) و «سیفا» (کشنده) تجلی نموده است به خدایان سه گانه قائل شده، علاوه بر خدائی خدا، به الوهیت مسیح و «روح القدس» نیز عقیده پیدا کرده اند آنگاه در تبیین عقیده خود آنچنان در بن بست قرار گرفته اند که تاکنون از هیچ مقام کلیسایی توضیح قانع کننده ای در این مورد داده نشده است.

مبلمان مسیحی برای رهایی از این بن بست دو نوع تلاش کرده اند:

۱_ می گویند: حساب دین از علم جدا است و باید مسائل دینی را پذیرفت، هرچند علم بر خلاف آن داوری کند، درست است که از نظر مسائل ریاضی معادله (۳=۱) باطل می باشد ولی هرگز لازم نیست که عقاید مذهبی را علم تأیید و اثبات

کند و یا با آن مخالف نباشد، بلکه هرگاه مذهب مطلبی را مطرح کرد، باید آن را به طور تعبد پذیرفت و خم به ابرو نیاورد.

یک چنین پوزش طلبی از قبیل «عذر بدتر از گناه» است و حربه به دست ملحدان دادن است تا ماتریالیستها بگویند دین سدّ راه علم است و باید دین را ذبح کرد تا علم زنده گردد.

اصولاً آیینی که نه خرد آن را بپذیرد و نه علم آن را تصدیق کند چه لزومی دارد که انسان در راه آن فداکاری و جانبازی کند.

۲_ می گویند: معادله (۳=۱) یک معادله صحیح است و در خارج نمونه هایی دارد، مانند خورشید که در عین وحدت و یگانگی، سه چیز است: ۱_ جرم خورشید ۲_ نور ۳_ حرارت / چه مانع دارد که «ثالوث اقدس» نیز از این مقوله باشد؟

ناگفته پیداست با این مثال و همانند آنها نمی توان یک محال بدیهی را ممکن ساخت، محالی که بر هر کودک دبستانی، تا چه رسد به افراد کامل، روشن و واضح است اتفاقاً همان مثالی را که مطرح کرده اند، هرگز در آن سه چیز یک چیز نیست، ممکن است سه چیز یک نام به نام «خورشید» داشته باشد ولی وحدت نام دلیل بر وحدت اجزاء آن نیست، یک کارخانه از هزاران قطعات ترکیب می یابد، و در عین کثرت ممکن است یک نام داشته باشد به نام کارخانه ذوب آهن یا پالایشگاه نفت و در مورد خورشید جرم، غیر از نور و حرارت است جرم آن اتمهای بی شماری است که از طریق انفجار تبدیل به نور و حرارت می شود، و نور و حرارت نیز دو موج مختلفی است که در فیزیک به یکی مادون قرمز و به دیگری مافوق آن می گویند.

تشبث به این مثال و مانند آن حاکی از فلاکت یک دانشمند الهی است که می خواهد مسائل ماوراء الطبیعه را که از دقیق ترین مسائل فلسفی و فکری است با این مثالهای مبتذل و با این مسامحه ها حل کند، آیا شایسته نیست به جای سفسطه گری، گردن به حق نهیم و از آن پیروی کنیم؟

اشاره

اصولاً باید دید مقصود از تثلیث در وحدت و به اصطلاح «خدایان سه گانه» در عین خدای یگانه چیست؟ در این مورد دو تصوّر وجود دارد که هر دو باطل است و امکان پذیر نیست:

الف: سه فرد از یک طبیعت

مقصود از «اقانیم سه گانه» سه فرد از یک طبیعت و مفهوم کلی است به نام خدا که هر فردی که برای خود شخصیت و استقلال دارد درست مانند مصادیق مفهوم «انسان» که مفهوم وسیع و گسترده ای است و هر فردی از آن برای خود وجود مستقل و جدا گانه ای دارد، و هر فردی مصداق کاملی از انسان است (نه جزئی از آن).

تثلیث به این معنی همان شرک جاهلی است که در مسیحیت به صورت خدایان سه گانه تجلی کرده است و دلایل توحید «خدا» و اینکه واجب الوجود در خارج یک فرد بیشتر ندارد، و تعدّد و دوگانگی برای او ممکن نیست، این فرض را باطل اعلام می دارد.

ب: سه جزء از واحد شخصی

هریک از «اقانیم سه گانه» دارای استقلال و تشخص نبوده و بر اثر ترکیب و بهم پیوستگی واقعی موجودی به نام «خدا» پدید آمده است و در حقیقت هیچ یک از اجزاء سه گانه خدا نیست، بلکه خدای جهان مرکب از سه عنصر است.

در این تفسیر «خدا» در تحقق و تشخص خود نیاز به اجزاء خویش دارد و تا اجزاء دست به دست هم نداده و ترکیب نشوند او تحقق نمی پذیرد.

اشکالات این فرض کمتر از فرض نخست نیست:

الف: خدای غنی و بی نیاز به صورت یک موجود محتاجی تجلی می کند که در تحقق خود نیاز به اجزاء دارد، در این فرض خدا غنای خود را از دست داده و به

صورت فقیر و محتاج جلوه می کند.

ب: هر یک از این اجزاء اگر واجب الوجود باشد و وجود آنها از ذات خود بجوشد در این صورت به جای خدای یگانه، سه خدای واجب الوجود خواهیم داشت که دلایل توحید به شدت آن را رد می کند.

و اگر هر یک از این اجزاء ممکن الوجود باشد در این صورت خدا، در تحقق خود، یعنی در تحقق مرکبی که از پیوستگی آنها به وجود می آید، به خدای دیگری نیازمند خواهد شد که به اجزاء و مرکب تحقق بخشد و برای اینکه مجدداً با اشکالی روبرو نشویم باید آن خدا، بسیط باشد نه مرکب، و گرنه عین همان پرسش در باره او نیز مطرح خواهد شد.

خلاصه «تثلیث در الوهیت» خواه به صورت سه فرد مستقل از یک طبیعت، و یا سه جزء از یک فرد مشخص، معقول و متصور نیست و اشکالات فلسفی «تثلیث» در این مقدار خلاصه نمی شود اکنون نظر قرآن را در این مورد یادآور می شویم:

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِوَ رُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا). (۱)

در آیه نکات جالبی است که متذکر می شویم:

۱- ریشه اعتقاد به «الوهیت» مسیح غلو در حق پیشوا و رهبر است که می خواهند با بالا بردن مقام او شخصیت خویش را نیز بالا ببرند، و گرنه دلیل ندارد که بی جهت انسانی را به خدایی برسانند و _ لذا _ می فرماید: (وَلَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ).

۲- در همین آیه حضرت مسیح (علیه السلام) با صفات یاد شده در زیر معرفی شده

ص : ۲۵۱

است:

۱- عیسی بن مریم ۲- رسول الله ۳- کلمته ۴- القاها إلى مریم ۵- روح منه.

برخی از این صفات گواه روشنی بر عبودیت و بندگی او است، در حالی که برخی دیگر، از اوصاف متشابهی است که باید از طریق اوصاف محکم تفسیر و توضیح شوند اینک بیان این قسمت:

الف: قرآن در موارد متعددی که به شانزده مورد می‌رسد، مسیح را به لفظ (عیسی ابن مریم) معرفی می‌کند که خود نشانه مخلوق بودن او است قرآن در آیات سوره مریم دوران «جنینی و وضع شیرخوارگی و پرورش او در گهواره و دیگر صفات انسانی او را بیان می‌کند» و از این طریق با لسان فطرت، اندیشه خدایی او را طرد می‌کند.

ب: (رسول الله): پیامبر و مأمور خدا است نه خود او و نه جزئی از او.

ج: (كَلِمَتُهُ): قرآن در مواردی «مسیح» را «کلمه» می‌خواند و در آیات دیگر تمام موجودات را نیز کلمات الله می‌خواند که می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾. (۱)

«بگو اگر دریا برای کلمات خدای من مرکب شود، قبل از آنکه نوشتن کلمات خدا به پایان رسد، دریا به پایان می‌رسد».

اگر به موجودات جهان به طور عموم، و شخص حضرت مسیح به طور خصوص، کلمات و کلمه گفته می‌شود به خاطر یک نوع تشابهی است که میان موجودات، و کلمات وجود دارد و آن اینکه: کلمه و لفظ، مخلوق گوینده است و از یک رشته معانی و مفاهیم ذهنی حکایت می‌کند، همچنانکه موجودات جهان مخلوق خدا است که از علم و قدرت خالق خود حاکی می‌باشند، در حالی که تمام

ص: ۲۵۲

موجودات جهان کلمات خدا می باشند ولی حضرت مسیح در این مورد حساب جداگانه ای دارد زیرا تولد اعجاز آسا وسایر خصوصیات او، بر او امتیازی خاص بخشیده است.

د: (الْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ): «در رحم مریم القاء شد» و این نشانه انسانیت و مخلوق بودن او است که شرح آن در سوره مریم آیات ۱۶-۳۶ وارد شده است و لذا در آن سوره پس از تشریح کیفیت آفرینش او تا زمان رسالتش چنین نتیجه گیری می کند.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ. (۱)

«این است عیسی فرزند مریم سخن حقی که در آن تردید می کنید».

ه: (و رُوْحٌ مِنْهُ): روحی از جانب خدا است، این تعبیر از کلمات متشابهی است که باید در پرتو آیات محکم تفسیر شود و پیوسته مسیحیان دیرینه و کنونی، بر این تعبیر تکیه کرده و مسیح را جزئی از خدا دانسته اند در حالی که با رجوع به آیات دیگر مفاد آیه کاملاً روشن می گردد.

در رفع ابهام این وصف دو مطلب را یادآور می شویم:

اولاً: «من» در این مورد «نشویه» است که منشأ و سرچشمه پیدایش چیز را بیان می کند چنانکه در آیه یاد شده در زیر نیز چنین است.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ. (۲)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر شما کرده و همگی از ناحیه او است».

هیچ آشنای به زبان عربی در آن آیه نمی گوید به حکم جمله (جمیعاً منه) آسمانها وزمین و آنچه در میان آن دو قرار دارند، جزئی از خدا می باشند زیرا ناگفته

ص : ۲۵۳

۱- [۱] سوره مریم، آیه ۳۴.

۲- [۲] سوره جاثیه، آیه ۱۳.

پیدا است که «من» در آیه «نشویه» است نه «تبعیضیه» و تفاوت «من» نشویه با «من» تبعیضیه بر ارباب ادب کاملاً روشن می باشد.

ثانیاً: این تعبیر در باره حضرت مسیح بالا-تر از لفظ «من روحی» در باره آدم ابوالبشر نیست، قرآن در مقام آفرینش آدم می گوید:

(فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ). (۱)

«آنگاه که به او پرداختم، و از روحم در آن دمیدم بر او سجده کنید».

اگر لفظ (و روح منه) نشانه جزء بودن مسیح از خدا باشد باید روح آدم ابوالبشر را نیز جزئی از ذات اقدس حق تعالی بدانیم.

تفسیر این نوع کلمات و جمله ها، در گرو آشنایی با اصطلاحات قرآن و اصطلاحات مردم است گاهی به منظور احترام، چیزی را به چیز مقدس اضافه می کنند به مسجد می گویند، خانه خدا، به مجلس شوری می گویند خانه ملت، و اگر به مسیح روح الله می گویند به خاطر تکریم و تعظیمی است که این پیامبر دارد و علت انتساب روح مسیح به خدا، همان علت انتساب روح آدم به او است روح انسانی به خاطر عظمت و تجرد و شایستگی، جا دارد که به عالم لاهوت نسبت داده شود نه عالم ناسوت، در این میان چون خلقت مسیح از اعجاز و کرامت خاصی برخوردار است، به خاطر شایستگی که این موجود زنده و این روح مجسم دارد، به خدا نسبت داده شده است.

در آیه مورد بحث قرآن پس از نقل صفات پنج گانه که همگی حاکی از عبودیت مسیح است، نتیجه گیری می کند و می فرماید: (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ): «حالا که چنین است و روشن گردید که مسیح بنده خدا است به خدا و رسولان او که (مسیح نیز یکی از آنها است) ایمان بیاورید، و نگویند خدایان سه گانه، از این گفتار دوری جویند که به نفع شما است».

ص: ۲۵۴

۱۸- نشانه های عبودیت حضرت مسیح (علیه السلام)

آیات موضوع

۱- (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ تُبَيِّنُ لَهُمَ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ). (مائده/۷۵)

۲- (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا). (نساء/۱۷۲)

۳- (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا أَمْرَتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ). (مائده/۱۱۵-۱۱۷)

۴- (أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا). (اسراء/۴۰)

۵- (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إناثًا) (زخرف/۱۹).

۶- (وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ

٧_ (وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ). (يوسف/٦٨)

٨_ (وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ * بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) (انعام/٩٩-١٠١).

٩_ (قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (يونس/٦٨).

١٠_ (وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا * مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا) (كهف/٤-٥).

١١_ (مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (مريم/٣٥).

١٢_ (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَرَدًا * أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا * إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) (مريم/٨٨-٩٥).

١٣_ (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يُشْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (انبیاء/٢٧-٢٦).

١٤_ (لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ). (زمر/٤)

١٥_ (أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا). (اسراء/٤٠)

۱۶_ (أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ) (زخرف/۱۶).

۱۷_ (الَّذِينَ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى) (نجم/۱۲-۱۳).

۱۸_ (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ). (زخرف/۱۹)

ترجمه آیات

۱_ «مسیح فرزند مریم فقط پیامبری بسان دیگر پیامبران پیشین بود، مادر او بسیار راستگو بود هر دو غذا می خوردند بنگر چگونه نشانه های (عبودیت مسیح) را برای آنان آشکار می سازیم بنگر چگونه از حق بازداشته می شوند».

۲_ «هرگز مسیح و همچنین فرشتگان مقرب از اینکه بندگان خدا باشند استنکاف نداشتند هر کسی از عبودیت و بندگی (و پرستش او) کبر ورزد به زودی همه آنها را به سوی خود محشور خواهد کرد».

۳_ «به یاد آور زمانی که خداوند به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟ او در پاسخ می گوید منزه و پیراسته ای تو، بر ما شایسته نیست آنچه که حق نیست، بگوئیم و اگر گفته بودم تو از آن آگاه بودی، تو از درون روح من آگاهی من از آنچه در ذات تو است آگاه نیستم تو آگاه از تمام غیب ها هستی. من به آنان جز آنچه را که به آن امر کردی، چیزی نگفتم (به آنها گفتم) خدا را که پروردگار من و شما است پرستید و تا در میان آنها بودم مراقب و گواه آنها بودم، وقتی مرا از میان آنها بردی تو خود مراقب آنها بودی، تو بر همه چیز گواه هستی».

۴_ «آیا خدا پسران را برای شما و از فرشتگان به عنوان دختر برای خود برگزیده است؟».

۵_ «فرشتگان را که بندگان خدا هستند دختر پنداشته اند».

۶_ «یهود و نصاری گفتند خدا برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزّه است او بلکه برای او است آنچه در آسمانها و زمین است و همگی بنده او و در برابر او خاضعند».

۷_ «گفتند خدا فرزند برای خود گزیده است منزّه است او، خدا از گزینش فرزند بی نیاز است».

۸_ «برای او شریکانی مانند جن قرار داده اند در حالی که او آنها را آفریده است، و بدون علم و آگاهی به او فرزندان و دخترانی نسبت داده اند منزّه و برتر است از آنچه که او را با آن توصیف می کنند. هستی بخش آسمانها و زمین است، چگونه می توان برای او فرزندی فرض کرد در حالی که همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او از همه چیز آگاه است. این است پروردگار شما خدایی جز او نیست، همه چیز را آفریده، او را پرستید و مدبر همه چیز است».

۹_ «می گویند خدا برای خود فرزند برگزیده، پیراسته است خدا، او است بی نیاز، برای او است آنچه در آسمانها و زمین است نزد شما دلیل استواری نیست آنچه را که نمی دانید به خدا نسبت ندهید».

۱۰_ «پیامبر را برانگیخت تا کسانی را که می گویند، خدا برای خود فرزند برگزیده است بیم دهد آنان و پدرانشان به گفتار خود، اذعان ندارند، چه سخن بزرگی (زشتی) از دهان آنان در می آید، جز دروغ چیزی نمی گویند».

۱۱_ «شایسته خدا نیست که فرزندی برگزیند، منزّه است او، هرگاه اراده او بر وجود چیزی تعلق گیرد، به او فرمان می دهد «باش» او نیز موجود می شود».

۱۲_ «گفتند که خدا برای خود فرزند اختیار کرده است. سخن زشت و زننده ای آوردید. نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد. و زمین شکافته شود، و کوهها فرو ریزد. از اینکه برای او فرزندی ادعا کرده اند. شایسته نیست که او فرزندی برگزیند. آنچه

در آسمانها وزمین است در برابر خدای رحمان بنده او هستند. همه آنها را احصاء کرده و شمرده است. همگی روز رستاخیز تنها نزد او حاضر می شوند».

۱۳_ «گفتند: که خدای رحمان فرزند برگزیده است پیراسته است خدا، (فرشتگان که فرزندی آنها را مدعی هستند) بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار بر او سبقت نمی گیرند، و به فرمان او عمل می کنند».

۱۴_ «اگر خدا فرزندی اختیار می کرد از مخلوقات خود آنچه را می خواست برمی گزید پیراسته است. اوست خدای یگانه قهار».

۱۵_ «آیا پروردگار شما، پسران را برای شما برگزید و خود از فرشتگان، دختران انتخاب کرده است».

۱۶_ «آیا از آنچه که آفریده برای خود دختر و پسران را به شما اختصاص داده است؟».

۱۷_ «آیا برای شما است پسران و برای او دختران است این تقسیم ناروایی می باشد؟».

۱۸_ «از فرشتگان که بندگان خدا هستند برای خدا، دختران قرار داده اند آیا آنان گواه بر آنها بودند به زودی گواهی آنان نوشته می شود و مورد بازخواست قرار می گیرند».

تفسیر آیات

اشاره

قرآن برای اثبات عبودیت و نفی الوهیت مسیح از سه راه استدلال می کند:

۱_ آفرینش مسیح و مادر وی.

۲_ رفتار مسیح و مادرش.

۳_ اعتراف و گفتار خود مسیح.

در باره راه نخست کافی است که آیات سوره مریم (۱۶_ ۳۴) که بیانگر

کیفیت آفرینش او از لحظه ای که در رحم مادر قرار گرفت تا روزی که به مقام رسالت رسید، مورد مطالعه قرار گیرد و در این مورد قرآن از یادآوری ریز و درشت زندگی او فروگذار ننموده تا آنجا که درد زایمان مادرش مریم را نیز متذکر می شود چنانکه می فرماید:

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ. (۱)

«درد زایمان او را به زیر سایه نخلی کشانید».

درست است که آفرینش او از مادر بدون «لقاح» وبدون تماس مردی با مریم، انجام گرفته است ولی این مطلب، گواه بر قدرت گسترده خدا است نه بر الوهیت مسیح به گواه اینکه آفرینش آدم از خلقت مسیح هم اعجاب انگیزتر است نه پدری در کار بود و نه مادری چنانکه می فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. (۲)

«جریان آفرینش مسیح نزد خدا، بسان آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید آنگاه فرمان «باش» داد و او تحقق پذیرفت».

رفتار مسیح نشانه بندگی او است

رفتار مسیح و یا مادر وی کاملاً رفتار یک موجود ممکن بود او و مادرش بسان دیگر انسانها غذا می خوردند و سدّ جوع می کردند و نیاز بدن خود را برطرف می نمودند آیا چنین موجودی می تواند خود خدا، و یا جزئی از آن باشد؟ چنانکه می فرماید:

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمَ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفِكُونَ. (۳)

«مسیح فرزند مریم فقط پیامبری بسان دیگر پیامبران پیشین بود، مادر او بسیار

ص : ۲۶۰

۱- [۱] سوره مریم، آیه ۲۳.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۳- [۳] سوره مائده، آیه ۷۵.

راستگو بود هر دو غذا می خوردند بنگر چگونه نشانه های (عبودیت مسیح) را برای آنان آشکار می سازیم بنگر چگونه از حق بازداشته می شوند».

اعتراف و گفتار مسیح

قرآن در باره اعتراف و گفتار حضرت مسیح نسبت به عبودیت و بندگی خود، دو مطلب را یادآور می شود:

(لَنْ يَشْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَشْتَكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَشْتَكِبْ فَسَيُخْشِرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا) (۱)

«هرگز مسیح و همچنین فرشتگان مقرب از اینکه بندگان خدا باشند استنکاف نداشتند هر کسی از عبودیت و بندگی (و پرستش او) کبر ورزد به زودی همه آنها را به سوی خود محشور خواهد کرد».

هیچ انسانی نمی تواند عبادت و نیایش مسیح را انکار کند به طور مسلم نیایش او برای خود نبود، برای شخص دیگر بود که خدای او به شمار می رفت.

امام هشتم (علیه السلام) در بحث خود با «جائلیق» می گوید: همه چیز مسیح خوب بود، تنها یک عیب داشت و آن اینکه عبادت چندانی نداشت، «جائلیق» به امام اعتراض کرد و گفت اتفاقاً او عابدترین مردم زمان خود بود، امام فوراً می پرسد او چه کسی را پرستش می کرد، آیا خود یا غیر خود را اولی متصور نیست طبعاً غیر از خود را عبادت می کرد که بنده او بود. (۲) در این موقع جائلیق سکوت انتخاب می کند.

قرآن یادآور می شود که در روز رستاخیز، (برای تفهیم دیگران) از حضرت مسیح سؤال و جوابی به شرح زیر انجام می گیرد:

(وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِنْ

ص : ۲۶۱

۱- [۱] سوره نساء، آیه ۱۷۲.

۲- [۲] احتجاج طبرسی ۲/۴۰۷، ط الأسوه.

دُونَ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ
إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ). (۱)

«به یاد آور زمانی که خداوند به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟ او در پاسخ می گوید منزّه و پیراسته ای تو، بر من شایسته نیست آنچه که حق نیست، بگویم و اگر گفته بودم تو از آن آگاه بودی تو از درون روح من آگاهی من از آنچه در ذات تو است آگاه نیستم تو از تمام آنچه که در چشمها پنهان است آگاه هستی».

(مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا أَمْرَتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ). (۲)

«من به آنان جز آنچه را که به آن امر کردی، چیزی نگفتم (به آنها گفتم) خدا را که پروردگار من و شما است پرستید و تا در میان آنها بودم مراقب و گواه آنها بودم، وقتی مرا از میان آنها بردی تو خود مراقب آنها بودی، تو بر همه چیز گواه هستی».

در این جا چهره دوم از شرک مسیحیت به صورت خدایگان سه گانه به پایان رسید اکنون وقت آن رسیده که چهره دیگر از شرک آنان به صورت فرزندای مسیح برای خدا را مطرح کنیم و در آغاز یادآور شویم که همگی چهره های مختلفی از یک شرک می باشند، به نام «الوهیت مسیح» که گاهی به صورت انقلاب لاهوت به ناسوت جلوه می کند و گاهی به صورت تثلیث و خدایگان سه گانه و احیاناً به صورت فرزندای مسیح بر خدا و چون در این مورد قرآن نیز سخنی دارد، در آینده به تشریح آن نیز می پردازیم.

شرک در چهره «فرزندگرایی»

خطّ توحید، و اعتقاد به خدای یگانه، پرستش او و پرهیز از پرستش غیر او،

ص : ۲۶۲

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۱۱۷.

خطّ مشترک میان تمام موحدان جهان است.

در برابر آن، گروهی از مشرکان و منحرفان از خطّ توحید، در یک اندیشه باطل، همفکر و همراه می باشند و آن اینکه برای خدای جهان، فرزندی است به صورت پسر و یا دختر. قرآن در این مورد مناظراتی با این گروه از مشرکان دارد که به گونه ای مطرح می گردد.

قرآن اندیشه «انتخاب فرزند» را به صورتهایی نقل می کند:

۱- جن و پری

(وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا). (۱)

«میان او و پریها نسبتی برقرار کرده اند».

حال این نسبت در اندیشه آنان چگونه بوده است قرآن متعرض آن نیست مفسّران در این جا احتمالاتی داده اند که یکی از آنها همان پیوند پدری و فرزندی است که میان آن دو، قائل شده اند و به خاطر اعتقاد به چنین پیوند بود که گروهی از عرب جاهلی «پریها» را می پرستیدند.

۲- فرشتگان: گروهی از عرب جاهلی فرشتگان را دختران خدا می اندیشیدند و آنها را می پرستیدند چنانکه می فرماید:

(أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا). (۲)

«آیا خدا پسران را برای شما و از فرشتگان به عنوان دختر برای خود برگزیده است؟».

در اندیشه عرب جاهلی فرشتگان (به خاطر زیبایی خیالی) دختر قلمداد

ص: ۲۶۳

۱- [۱] سوره صفات، آیه ۱۵۸.

۲- [۲] سوره اسراء، آیه ۴۰.

می شدند و در سوره «زخرف» آیه ۱۹ چنین می خوانیم:

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِثَاءً).

«فرشتگان را که بندگان خدا هستند دختر پنداشته اند».

۳_ مسیح: مسیحیان برای تکریم مسیح او را پسر خدا اندیشیده و شرک خود را به صورت «خدای پسر» تحقّق بخشیده اند.

ادله تنزیه خداوند از داشتن فرزند

اشاره

قرآن در آیات متعددی با اندیشه «گزینش فرزند برای خدا» به مناظره پرداخته و به صورت شیوا و بسیار دلنشین آن را رد نموده است، برای اینکه خوانندگان گرامی از مجموع دلایل قرآن در نقد این اندیشه آگاه شوند همه آنها را به ترتیب سور قرآن نقل می کنیم و چه بسا یک دلیل در دو سوره وارد شده است اینک نقل آیات:

۱_ سوره بقره آیه های ۱۱۶_ ۱۱۷

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ).

«یهود و نصاری گفتند خدا برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزّه است او بلکه برای او است آنچه در آسمانها و زمین است و همگی بنده او و در برابر او خاضعند».

بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

«پدید آورنده آسمانها و زمین است هرگاه بر وجود چیزی حکم کند به او می گوید «باش» او نیز موجود می شود».

در این آیه در نقد مسئله «فرزندداری خدا» روی چهار نکته تکیه شده است.

۱_ (سُبْحَانَهُ). ۲_ (بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ). ۳_ (بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ). ۴_ (وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

اینک بیان هر چهار مطلب:

الف: لفظ «سُبْحَانَهُ» به معنی تنزیه و پیراستگی است، پیراستگی از نقص و عیب، از نیاز و احتیاج و مقصود در این جا تنزیه از نیاز است و لذا در مورد دیگر به هنگام نقد این نظریه پس از لفظ «سُبْحَانَهُ»، لفظ «الغنی» می آورد چنانکه می فرماید:

(وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ). (۱)

یعنی پیراستگی خدا از نیاز، نشانه بی پایگی این نظریه است زیرا فرزند داری یا نتیجه رفع نیاز جنسی و غریزی است یا به خاطر استمداد از فرزند در دوران کهولت و پیری، و یا به خاطر ادامه نسل پس از درگذشت پدر و مادر است و خداوند از همه این انگیزه ها منزّه است.

ممکن است که کلمه «سُبْحَانَهُ» کنایه از مطلب دیگر باشد و آن اینکه «توالد» و «تناسل» از شئون موجود مادی است، که تحت شرایطی، جزئی از پدر وارد رحم مادر می گردد و پس از طی مراحل به فرزند تبدیل می شود، و خداوند بالاتر از آن است که ماده و مادی و محکوم به قوانین آن باشد.

خلاصه لفظ «سُبْحَانَهُ» می تواند بیانگر تنزیه از هر نقص باشد که «فرزند داری» مستلزم آن است.

ب: (بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ).

«آنچه در آسمانها و زمین است برای او است (مخلوق او و در قبضه قدرت و تسخیر او می باشد) و او را به عنوان عبودیت و مخلوقیت خاضع اند.

این جمله از آیه اشاره به برهانی دیگر است که می توان آن را به این صورت بیان کرد: آنچه در جهان بالا و پایین قرار دارد، همگی در برابر خدا خاضعند و مسخر و مقهور قدرت و اراده او می باشند، و موجوداتی که این گروه مدعی فرزندی او برای خدا می باشند یا در آسمان قرار دارند یا در زمین، در هر دو صورت مقهور قدرت خدا، و ذلیل در برابر او هستند و چنین موجوداتی نمی توانند، فرزند خدا باشند، زیرا

ص : ۲۶۵

معنی فرزند، وجود مماثل با پدر و یا مادر است، و مقتضای «تماثل» این است که او نیز «اله» و «واجب الوجود» باشد، و ذلت و مقهوریت با الوهیت و وجوب الوجود سازگار نیست، فرزند خدا به حکم اینکه هر دو، فردی از یک نوع می باشند باید خصایص ذاتی والد را دارا باشند و هیچ خصوصیتی برای خدا بالاتر از الوهیت و وجوب الوجود و استقلال نیست، و در جهان بالا و پایین چنین موجودی وجود ندارد بلکه آنچه در آنجا و اینجا است همگی بندگان مطیع و مسخر او می باشند.

ج: (بَدِئُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ).

«او پدید آورنده آسمانها و زمین (بدون ماده پیشین می باشد)». آفریدگاری خدا «ابداعی» است یعنی بدون ماده پیشین و بدون نمونه قبلی دست به خلقت می زند و او آسمانها را به طور ابداعی آفرید نه قبلاً ماده ای بود و نه نمونه ای از آن.

اگر او آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارند به صورت ابداعی و بدون ماده پیشین و نمونه قبلی آفریده است، در این صورت همگی مخلوق ابداعی او بوده، و معنی ندارد که یکی به عنوان فرزند مجالس و مماثل او گردد و به قول معروف:

چه نسبت خاک را با عالم پاک *** زهم دورند همچون ارض و افلاک

موجود ابداعی، با سبق عدم بر وجود او، نمی تواند همانند خدا باشد، او ازلی است و هرگز عدمی بر او حاکم نبوده است.

د: (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). (۱)

«اگر بر وجود چیزی فرمان دهد به او می گوید «باش» او نیز تحقق می پذیرد».

این آیه می رساند که در آفرینش مستقیم خدا، تدریج و مهلت در کار نیست و اتخاذ فرزند به شکل متعارف جدا از تدریج نمی باشد و موضوع «جزئی از پدر، یا جزئی از مادر بهم بیامیزد و مراحلی را طی کند تا فرزند شود» جدا از تدریج نیست

ص : ۲۶۶

و فعل الهی تدریج بردار نیست.

در این جا سؤال دیگری مطرح می گردد که در این صورت چگونه می توان جهان ماده را که با تدریج وزمان هم آغوش است به خدا نسبت داد که به علت پرهیز از اطاله سخن پاسخ به وقت دیگر موقوف می گردد.

۲_ انعام آیه های ۹۹_ ۱۰۱

(وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبحانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ).

«برای او شریکانی مانند جن قرار داده اند در حالی که او آنها را آفریده است، وبدون علم و آگاهی، فرزندان و دخترانی به او نسبت داده اند منزله و برتر است از آنچه که او را با آن توصیف می کنند».

(بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

«هستی بخش آسمانها و زمین است، چگونه می توان برای او فرزندی فرض کرد در حالی که همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او از همه چیز آگاه است».

(ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ).

«این است پروردگار شما خدایی جز او نیست، همه چیز را آفریده، او را پرستید او مدبر همه چیز است». در این آیات روی نکاتی تکیه شده است:

الف: (سُبْحانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ).

ب: (بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ).

ج: (أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ).

د: (وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ).

دو نکته نخست در آیه پیشین روشن گردید، نکته سوم که در این آیه تازگی دارد بیانگر این حقیقت است که لازمه داشتن فرزند این است که جزئی از انسان در رحم همسر قرار گیرد و خدا بالاتر از آنست که دارای همسر گردد.

در نکته چهارم روی مخلوق بودن تمام اشیاء برای خدا تکیه شده است و مخلوقی مانند «عیسی» نمی تواند فرزند خدا باشد زیرا لازمه فرزند بودن نوعی مماثل بودن با پدر است و تماثل با خدا مایه وجوب وجود مماثل است و چنین وصفی با مخلوق بودن که لازمه ممکن بودن است، سازگار نمی باشد.

۳_ یونس آیه ۶۸

(قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

«می گویند خدا برای خود فرزند برگزیده، پیراسته است خدا، او است بی نیاز، برای او است آنچه در آسمانها و زمین است نزد شما دلیل استواری نیست آنچه را که نمی دانید به خدا نسبت ندهید».

قرآن در این آیه نیز، بسان آیات گذشته با روشن ترین دلایل، بر مدعای خود استدلال می کند و می فرماید:

الف: (سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ).

«خدا پیراسته و بی نیاز است» و «فرزند جوئی» یا نتیجه رفع نیاز جنسی، یا برای رفع نیاز جسمی و بدنی در دوران کهولت، و خدا از هر دو پیراسته است.

ب: (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ)

«آنچه در آسمانها و زمین است، مقهور و مسخر او است» و عزیر و مسیح و غیره که به عقیده آنان فرزند خدا است از آن نظر که در آسمان و زمین قرار دارند، مخلوق و مقهور او هستند در این صورت نمی توانند فرزند (فرد مماثل با پدر) باشند.

توضیح هر دو مطلب در تفسیر آیه ۱۱۶ سوره بقره گذشت.

ج: (إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

«دلیل روشن بر مدعای خود ندارید، چرا ندانسته به خدا نسبت می دهید».

شما بر گفتار خود گواه استواری ندارید، و در اعماق دل نسبت به مسئله «فرزندداری» شک و دو دل هستید شایسته یک انسان خردمند نیست که ندانسته چیزی را نسبت دهد.

۴_ سوره کهف آیه ۴_ ۵

(وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا* مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلاَّ كَذِبًا).

«پیامبر را برانگیخت تا کسانی را که می گویند، خدا برای خود فرزند برگزیده است بیم دهد آنان و پدرانشان به گفتار خود، اذعان ندارند، چه سخن بزرگی (زشتی) از دهان آنان در می آید، جز دروغ چیزی نمی گویند».

در این مورد نیز، روی فقد ایمان به گفتار خود، و نبوت دلیل استوار بر مدعا، تکیه شده است.

۵_ سوره مریم آیه ۳۵

در سوره مریم پس از بیان آفرینش «مسیح» چنین می فرماید:

(مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

«شایسته خدا نیست که فرزندی برگزیند، منزّه است او، هرگاه اراده او بر وجود چیزی تعلق گیرد، به او فرمان می دهد «باش» او نیز موجود می شود».

در این آیه روی دو نکته تکیه شده است.

در آیه های ۱۱۶_ ۱۱۷ سوره بقره وارد شده است یعنی:

الف: (سُبْحَانَهُ): منزّه است.

ب: (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

«آنگاه که بر وجود چیزی حکم کند، به او می گوید باش او نیز تحقق می پذیرد».

۶- سوره مریم آیه های ۳۸۸_۹۵

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا).

«گفتند که خدا برای خود فرزند اختیار کرده است».

(لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا).

«سخن زشت و زننده ای آوردید».

(تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا).

«نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوهها فرو ریزد».

(أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا).

«از اینکه برای او فرزندی ادعا کرده اند».

(وَمَا يَتَّبَعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا).

«شایسته نیست که او فرزندی برگزیند».

(إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا).

«آنچه در آسمانها و زمین است در برابر خدای رحمان بنده او هستند».

(لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا).

«همه آنها را احصاء کرده و شمرده است».

(وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا).

«همگی روز رستاخیز تنها نزد او حاضر می شوند».

در این آیات روی جهات یاد شده در زیر تکیه شده است:

الف: (وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا): شایسته نیست که خدا فرزند انتخاب کند، و این مطلب ناظر به پیراستگی از چنین کاری است که در آیات گذشته به لفظ «سبحانه»، «هو الغنی» وارد شده است.

ب: (إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا): آنچه در آسمانها و زمین است، همگی بنده او می باشند و مسیح و عزیر و یا فرشتگان که در آسمانها و زمین زندگی می کنند به خاطر بندگی، نمی توانند فرزند خدا باشند که لازمه آن تماثل فرزند با پدر از نظر «الوهیت» واجب الوجود می باشد و در حقیقت این آیه هم افق با آیه پیشین است که فرمود: (بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ). (۱)

۷_ سوره انبیاء آیه های ۲۶_ ۲۷

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ).

«گفتند: که خدای رحمن فرزند برگزیده است پیراسته است خدا، (فرشتگان که فرزندی آنها را مدعی هستند) بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار بر او سبقت نمی گیرند، و به فرمان او عمل می کنند».

در این آیه محور استدلال دو چیز است:

الف: «سبحانه» غنای خدا و پیراستگی او از این کار.

ب: (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ) عبودیت و بندگی فرشتگان که مانع از فرزند بودن می باشد.

۸_ سوره مؤمنون آیه ۹۱

(مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ أَلَةٍ).

ص : ۲۷۱

«فرزندی اختیار نکرده و همراه او خدایی نیست».

در این آیه روی یک نکته تکیه شده است و آن اینکه:

(وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ) با او خدایی نیست و گزینش فرزند که معنی آن تماثل فرزند با پدر از نظر نوعیت یعنی واجب الوجود والوهیت است، با دلایل توحید سازگار نیست.

۹- سوره زمر

در سوره زمر در ابطال ادعای مخالف روی سه صفت از اوصاف خدا تکیه می کند و می فرماید:

(لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ). (۱)

«اگر خدا فرزندی اختیار می کرد از مخلوقات خود آنچه را می خواست برمی گزید پیراسته است، او است خدای یگانه قهار».

در این آیه مبدأ برهان بر ابطال اندیشه مشرکان امور سه گانه است:

الف: «سبحانه» پیراسته است خدا.

ب: «الواحد» یگانه است.

دلالت نکته نخست بر ابطال مدعای مخالف روشن است همچنانکه مسئله یگانگی او نیز گواه بر باطل بودن اندیشه فرزند داری آن است زیرا لازمه داشتن فرزند، وجود مماثل با خدا از نظر «واجب الوجود» و «الوهیت» است و این مطلب با توحید در الوهیت سازگار نیست.

ج: «القهار» او موجود مستقل در ذات و صفات و افعال است و جز او همه موجودات مغلوب و مملوک و ذلیل و ناتوان اند.

ص : ۲۷۲

اگر او قاهر است و غیر او مغلوب، در این صورت چگونه می تواند دارای فرزند باشد، در صورتی که لازمه داشتن فرزند مماثل قاهر بودن فرزند، بسان پدر است درحالی که فرض این است که او قاهر، و غیر او همه مقهور و مملوک و ذلیل و ناتوان اند.

در این جا نقل قسمت اعظم آیاتی که از طریق دلیل و برهان به ابطال اصل مدعا پرداخته به پایان رسید و با توجه به اینکه این آیات در حالات مختلف بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نازل شده و همگی از انسجام و هماهنگی خاصی برخوردارند، می توان آن را گواه بر وحی بودن قرآن گرفت چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا). (۱)

«اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف و ناهماهنگی زیادی پیدا می کردند».

منطق قرآن در توحید خدا، و پیراستگی از فرزند، و توالد و تناسل، در مکه و مدینه، در حالت جنگ و صلح، در شدت و رفاه یکسان است و روشن ترین براهین را که گاهی مطابق با زبان فطرت است در این مورد مطرح کرده است.

۱۰_ تقسیم ناروا

فرزندگرایی هر چند «یک نظریه واهی و سست است»، ولی شگفت از تقسیم ناروای آنها است که موجود ذکور را به خود نسبت داده و اناث را که از آن نفرت داشتند از آن خدا دانسته اند و قرآن به این تقسیم ناروا اشاره می کند و می فرماید:

(أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا). (۲)

«آیا پروردگار شما، پسران را برای شما برگزید و خود از فرشتگان، دختران

ص: ۲۷۳

۱- [۱] سوره نساء، ۸۲.

۲- [۲] سوره اسراء، ۴۰.

انتخاب کرده است».

وباز می فرماید:

(أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ). (۱)

«آیا از آنچه که آفریده برای خود دختر و پسران را به شما اختصاص داده است؟».

(الْكُفْرَ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى). (۲)

«آیا برای شما است پسران و برای او دختران است این تقسیم ناروایی می باشد».

زیرا چیزی را که دوست دارید آن را به خود و چیزی را که از آن متنفرید به خدا نسبت دهید) هر چند در پیشگاه خدا هر دو یکسان و هر دو مخلوق عزیز خدا می باشند.

در آیه دیگر اندیشه دختر بودن فرشتگان را ابطال کرده و می فرماید:

(وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ). (۳)

«از فرشتگان که بندگان خدا هستند برای خدا، دختران قرار داده اند آیا آنان به موقع آفرینش گواه بر آنها بودند به زودی گواهی آنان نوشته می شود و مورد بازخواست قرار می گیرند».

در این جا جدال قرآن با مشرکان، ویهود و نصاری و در مسئله «فرزند گزینی» به پایان رسید از این به بعد، با دیگر مناظرات قرآن با اهل کتاب آشنا خواهیم شد.

ص : ۲۷۴

۱- [۱] سوره زخرف، آیه ۱۶.

۲- [۲] سوره نجم، آیه ۲۱-۲۲.

۳- [۳] سوره زخرف، آیه ۱۹.

١٩- من اظره با يهود

آيات موضوع

١- (وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضٍ مِنْهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (بقره/٧٦)

٢- (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ). (بقره/٨٩)

٣- (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ) (بقره/٩٨).

٤- (وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِكَ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ). (بقره/١٠٢)

٥- (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا). (فتح/٢٩)

٦_ (أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). (بقره/١٠٠)

٧_ (أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ). (بقره/١٠٨)

٨_ (وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ). (بقره/١١٨)

٩_ (وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ). (بقره/١١٣)

١٠_ (وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). (بقره/١٣٥)

١١_ (وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَاتِيهِمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ). (بقره/١١١-١١٢)

١٢_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (بقره/١٠٤)

١٣_ (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ). (بقره/١٥٩)

١٤_ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنْ الْكِتَابِ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ). (آل عمران/٢٣)

١٥_ (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (آل عمران/٦٥)

١٦_ (ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين * إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ). (آل عمران / ٦٨-٦٧)

١٧_ (وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجِيهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). (آل عمران / ٧٢)

١٨_ (ما كان لبشر أن يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عباداً لي من دون الله ولاكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون * ولا يأمركم أن تتخذوا الملائكة والنبيين أرباباً أيا أمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون). (آل عمران / ٨٠-٧٩)

١٩_ (يا أيها الذين آمنوا إن تطيعوا فريقاً من الذين أوتوا الكتاب يردوكم بعد إيمانكم كافرين). (آل عمران / ١٠٠)

٢٠_ (ليسوا سواء من أهل الكتاب أمه قائمه يتلون آيات الله آناء الليل وهم يسجدون). (آل عمران / ١١٣)

٢١_ (الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل ويكتمون ما آتاهم الله من فضله واعتدنا للكافرين عذاباً مهيناً). (نساء / ٣٧)

٢٢_ (ألم تر إلى الذين أتوا نصيباً من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت ويقولون للذين كفروا هؤلاء أهيدى من الذين آمنوا سبيلاً). (نساء / ٥١)

٢٣_ (أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكاً عظيماً). (نساء / ٥٤)

٢٤_ (وقالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل أنتم بشر ممن خلق يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله مملك السموات والأرض وما بينهما وإليه المصير * يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل أن تقولوا ما جاءنا من بشير

وَلَا نَذِيرَ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (مائده/۱۹- ۱۸)

۲۵ _ (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِلشَّحِيحِ فإِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ). (مائده/۴۱)

۲۶ _ (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ). (مائده/۵۹)

۲۷ _ (وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ إِيَّاكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ). (انعام/۱۹)

۲۸ _ (يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عَلِمْتُهَا عِنْدَ اللَّهِ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). (اعراف/۱۸۷)

۲۹ _ (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرِيُّنَ اللَّهُ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ). (توبه/۳۰)

ترجمه آیات

۱ _ «آنگاه که با افراد با ایمان روبرو شونید، می گویند ما ایمان آوردیم وقتی با همدیگر خلوت می کنید می گویند آیا به مسلمانان صفات پیامبر

ص : ۲۷۸

ویشارات تورات را بازگو می کنید؟ تا با حکم خدا، بر ضد شما احتجاج نمایند چرا فکر نمی کنید؟»

۲_ «وقتی از جانب خدا کتابی به سوی آنان (یهود) آمد، تصدیق کننده کتابی است که به همراه دارند و در زمانهای پیش، نوید پیروزی بر خود، در مقابل کافران می دادند وقتی (کتابی) که قبلاً می شناختند به سوی آنان آمد، به آن کفر ورزیدند، لعنت خدا بر کافران باد».

۳_ «کسی که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرائیل و میکائیل باشد (خدا دشمن او است) خداوند دشمن کافران است».

۴_ «یهود از آنچه که شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی کردند سلیمان هرگز گرد سحر نگشته و کافر نشده است، شیاطین کفر ورزیدند، به مردم جادو آموختند و نیز یهود از آنچه بر دو فرشته بابل به نام های «هاروت و ماروت» نازل گردیده بود، پیروی کردند».

۵_ «محمد فرستاده خدا است کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خود مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجود می بینی، پیوسته طالبان فضل و کرم و رضای خدا هستند، در صورت آنان اثر سجده نمایان است این است توصیف آنان در تورات و انجیل، مثل آنان همانند زراعتی است که جوانه های خود را بیرون زده، سپس به تقویت پرداخته، و استوار گردیده و بر پای خود ایستاده است، و به اندازه ای رشد و نمو نموده است که کشاورزان را به شگفت وامی دارد و این برای این است که کافران را به خشم در آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، وعده آمرزش و پاداش داده است».

۶_ «هر بار یهود با خدا پیمان بستند، گروهی آن را به دور افکنده و بیشتر آنان ایمان نیاوردند».

۷_ «آیا می خواهید از رسول خدا همان درخواست کنید که قبل از او از موسی کردید آن کس که کفر را بدل از ایمان پذیرد (ایمان را با کفر

مبادله کند) از راه راست گمراه شده است».

۸_ «افراد نادان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید، آیه ها و نشان ها بر ما نازل نمی کند. پیشینیان آنها نیز این گونه سخنها را گفتند دلها وافکار آنها شبیه هم است. آیات خود را برای اهل یقین بیان کردیم».

۹_ «یهودان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند و مسیحیان نیز گفتند که یهودیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند (و هر کدام نبوت و اصالت کتاب طرف مخالف را انکار کردند) در حالی که هر دو گروه کتاب آسمانی خود را می خوانند افراد نادان سخنی همانند سخن آنها گفتند و خداوند روز رستاخیز میان آنان داوری می کند».

۱۰_ «گفتند: پیرو آیین یهود و مسیح باشید تا هدایت یابید، بگو باید از آیین ابراهیم حنیف پیروی کرد که هرگز از مشرکان نبود».

۱۱_ «می گفتند کسی وارد بهشت نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد. گفتار آنان آرزویی بیش نیست بگو دلیل خود را بیاورید اگر راستگو هستید آری کسی که در برابر خدا تسلیم گردد و نیکوکار باشد پاداش او نزد خدا است نه ترسی برای آنها است و نه غمگینی خواهند دید».

۱۲_ «ای افراد با ایمان به هنگام درخواست مهلت از پیامبر مگویید «راعنا» (تا دستاویزی برای دشمنان باشد) بلکه بگویید «انظرنا» این دستور الهی را بشنوید (بپذیرید) برای کافران عذاب دردناکی است».

۱۳_ «کسانی که دلایل روشن و نشانه های هدایت را که فرو فرستادیم و پس از آنکه در کتاب برای مردم بیان کردیم، کتمان می کنند خدا آنان را لعن می کند، و لعن کنندگان نیز بر آنها لعن می نمایند».

۱۴_ «به آنها اطلاعاتی از تورات داده شده است وقتی دعوت می شوند که کتاب خدا در میان آنها داوری کند گروهی از آنان از آن سرباز می زنند و اعراض می نمایند».

۱۵_ «ای اهل کتاب چرا در باره ابراهیم به نزاع برمی خیزید در صورتی که

تورات و انجیل شما بعد از او نازل شد آیا تعقل نمی کنید. (وهر کدام می کوشید که ابراهیم را پیرو آیین خود معرفی کنید؟)».

۱۶_ «ابرهیم نه یهودی بود، و نه نصرانی، بلکه مسلمان موحدی بود و نه از مشرکان بود. شایسته ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که از او پیروی می کنند، خدا سرپرست مؤمنان است.».

۱۷_ «گروهی از اهل کتاب گفتند آنچه بر افراد با ایمان نازل شده است، آغاز روز ایمان آورید، در پایان آن کفر ورزید تا آنان (از این طریق متزلزل شوند) و از آیین خود بازگردند.».

۱۸_ «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت بدهد سپس به مردم بگوید، غیر خدا، مرا بندگی کنید (بلکه سزاوار این است) که بگوید دانشمندان الهی باشید به گونه ای که کتاب خدا را آموخته اید و درس آن را نیز خوانده اید. و نه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود اخذ کنید، آیا پس از آنکه اسلام آوردید، به کفر دعوت می کند؟».

۱۹_ «ای افراد با ایمان اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید شما را پس از ایمان به حالت کفر باز میگردانند.».

۲۰_ «گروهی از اهل کتاب که قیام به حق می کنند، و در اوقات شب، آیات خدا را تلاوت می نمایند، و او را سجده می کنند، با دیگران یکسان نیستند.».

۲۱_ «آنانکه بخل میورزند و مردم را به بخل دعوت می کنند و آنچه را که خدا از کرم خود به آنان داده است، مخفی می نمایند برای کافران عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم.».

۲۲_ «نمی بینید کسانی را که بهره ای از کتاب دارند، بت پرستان را تصدیق کرده و می گویند آنان رستگارتند از افرادی که یکتا پرستند.».

۲۳_ «آیا مردم بخل میورزند بر آنچه خداوند از فضل و کرم خود به آنان

داده است به تحقیق به فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و حکومت بزرگ داده ایم».

۲۴_ «یهود و نصاری گفتند ما فرزندان خدا و مورد علاقه او هستیم بگو اگر چنین است چرا خداوند شما را با گناهان خود کیفر می دهد بلکه شما بسان دیگران، مخلوق خدا هستید هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند، برای خدا است سلطنت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است و بازگشت به سوی او است. ای اهل کتاب! پیامبری از جانب ما به سوی شما آمده است در فترتی از اعزام پیامبران (حقایقی را) برای شما بیان می کند، تا مگویید نوید و بیم دهی برای ما نیامد، بلکه بشیر و نذیری برای شما آمد، خدا بر همه چیز توانا است».

۲۵_ «ای فرستاده خدا! آنها که با زبان می گویند ایمان آورده ایم، و قلب آنها ایمان نیاورده، و در مسیر کفر بر یکدیگر سبقت می جویند، تو را اندوهگین نکنند و (همچنین) از یهودیان (که این راه را می پیمایند) آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تو بیابند آنها جاسوسان جمعیت دیگری هستند که خود آنها نزد تو نیامده اند آنها سخنان را از محل خود تحریف می کنند، و می گویند اگر این را (که ما می خواهیم) به شما دادند (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد) بپذیرید و الا دوری کنید (و عمل ننمایید) و کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی) بخواهد مجازات کند قادر به دفاع از او نیستی آنها کسانی هستند که خدا نخواست دلهايشان را پاک کند، در دنیا رسوایی و در آخرت مجازات بزرگ نصیب آنان خواهد شد. آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند، مال حرام فراوان می خورند اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا (اگر صلاح بود) آنها را به حال خود واگذار، و اگر از آنها صرف نظر کنی به تو زیان نمی رسانند، و اگر میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد».

۲۶_ «بگوای اهل کتاب آیا از ما جز این ایراد می گیرید که به خدا و آنچه که بر ما نازل شده و آنچه که پیش از ما نازل شده است ایمان آورده ایم چنانکه اکثر شما فاسق هستید».

۲۷_ «بگو این قرآن بر من وحی شده که با آن شما و هر کس را که این کتاب به او برسد، بیم دهم، آیا شما گواهی می دهید که با خدا، خدای دیگری است بگو پس چنین گواهی نمی دهم، بگو او خدای یگانه است، و من از آنچه شریک خدا می دانید، بیزارم».

۲۸_ «از تو وقت رستاخیز را می پرسند به گونه ای که گویی تو از آن آگاهی، بگو: آگاهی از وقت آن نزد خدا است ولی بیشتر مردم ناآگاهند».

۲۹_ «یهود گفتند: عزیز فرزند خدا است و مسیحیان گفتند: مسیح فرزند خدا است این سخنی است که در زبان می گویند از گفتار کسانی که قبلاً کفر ورزیده اند پیروی می نمایند خدا آنان را بکشد چگونه دروغ می گویند».

تفسیر آیات

اشاره

اقامت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در مدینه و گرایش جوانان اوس و خزرج به آیین وی، زنگهای خطر را در باره عظمت و کیان یهود، در شبه جزیره عموماً، و مدینه و حومه آن خصوصاً، به صدا در آورد و همگی احساس کردند که آفتاب عمر عزت آنان رو به افول گزارده و در لب پرتگاه نیستی قرار گرفته اند.

افتخار یهود این بود که از آیین توحید پیروی می کنند، و دارای کتاب آسمانی و قوانین الهی می باشند، ولی این نوع افتخارات با ظهور رسالت پیامبر خاتم، پایان پذیرفت، و آنچه را آنان دارا بودند، مسلمانان کاملتر از آن را دارا شدند.

ثروت و زراندوزی که منتهای آرزوی یهود است، در شرایطی امکان پذیر بود که تفرقه، اختلاف و هرج و مرج بر جامعه حکومت کند، ولی با طرح اخوت اسلامی

وفشردن اوسیان و خزر جیان و مهاجران دست یکدیگر را به عنوان برادران ایمانی، تمام زمینه های هرج و مرج از میان رفت، و افراد با ایمان به صورت سدّ محکم و استوار، در برابر سیل تمایلات و نیرنگهای آنان قرار گرفتند و گروه مخالف را ضعیف و ناتوان ساختند.

در این اوضاع، سران یهود، برنده ترین سلاح را ایجاد شک و شبهه در رسالت پیامبر دیدند، و کارشکنیهای علمی و فرهنگی و طرح سؤالاتی به صورت «معما» را آغاز کردند، تا آنجا که به منظور شکستن عزت اسلام و کیان مسلمانان به زور نیز متوسل شدند، و از قدرت رزمی خود نیز بهره گرفتند ولی به حکم گفتار خدا (إِنَّا لَنَنْصُرُ رَسُلَنَا)، خدا در تمام جریانها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را یاری فرمود و پیروزی او را بر یهود جزیره قطعی ساخت.

اینک در این جا قرآن به یک رشته تشکیکات و کارشکنیهای آنان اشاره کرده و چهره واقعی یهودان مدینه و حومه را به صورت روشن ترسیم می کند:

۱_ افشای نشانه های نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ممنوع

برخی از ساده لوحان یهود به هنگام ملاقات با افراد با ایمان به بازگویی نشانه های نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تورات و غیره پرداخته، و حقانیت او را تصدیق می کردند، افشای این نوع گزارشها، چون منجر به تسلیح علمی مسلمانان و خلع سلاح مخالفان منتهی می شد، از سوی سران یهود شدیداً ممنوع اعلام گشت و با بخشنامه سِتْرَى، همگان مأمور شدند که در این مورد سخن نگویند و قرآن این حقیقت را در دو مورد یا بیشتر بازگو می فرماید:

۱_ (وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِغَضٍ مِّنْهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتَّخِذُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (۱)

ص : ۲۸۴

«آنگاه که با افراد با ایمان روبرو شوند، می گویند ما ایمان آوردیم وقتی باهمدیگر خلوت می کنند می گویند آیا به مسلمانان صفات پیامبر و بشارات تورات رابازگو می کنید؟ تا با حکم خدا، بر ضد شما احتجاج نمایند چرا فکر نمی کنید؟»

خدا در توبیخ این گروه یادآور می شود خلوت و جلوت برای آنان مفهومی دارد، ولی خداوند از همه کارهای آنان آگاه است و می فرماید:

(أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ) (۱).

«آیا آنان نمی دانند که خدا از کارهای (منافقانه) آنان آگاه است و او از آنچه آشکار و در پنهان انجام می دهند مطلع است.»

۲_ (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ). (۲)

«وقتی از جانب خدا کتابی به سوی آنان (یهود) آمد، تصدیق کننده کتابی است که به همراه دارند و در زمانهای پیش، نوید پیروزی بر خود، در مقابل کافران می دادند وقتی (کتابی) که قبلاً می شناختند به سوی آنان آمد، به آن کفر ورزیدند، لعنت خدا بر کافران باد.»

پیش از آنکه ستاره اسلام از افق مکه طلوع کند، یهودان مدینه و حومه آن به مشرکان بت پرست می گفتند: روزی آیین ما (توحید) بر آیین شرک، به وسیله پیامبری عربی پیروز خواهد شد و آیه: (وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا) اشاره به همین مطلب است.

ص : ۲۸۵

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۷۷.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۸۹.

عداوت گروه یهود با روح الامین «جبرائیل» از آن نظر است که او به فرمان خدا بزهکاران را ادب کرده واقوامی را نابود ساخته است و طبعاً اقوامی از «بنی اسرائیل» از این جریان کنار نبوده اند، یهود برای آزمون و یا اثبات عجز و ناتوانی پیامبر از پاسخ یک رشته پرسشها و سؤالاتی را به شرح زیر مطرح کردند و خواهان پاسخ بودند.

— یهود: با آنکه کودک تنها از نطفه پدر پدید می آید ولی گاهی کودک شبیه مادر می شود چرا؟

— پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): کودک از انضمام دو نطفه پدر و مادر پدید می آید و هر یک در مقام تأثیر بر دیگری غلبه کند کودک شبیه او می گردد.

— یهود: خواب تو چگونه است؟

— پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): خواب من بسان خواب دیگر پیامبران است که چشمم خواب می رود ولی قلبم بیدار است.

— یهود: اسرائیل کدام یک از غذاها را بر خود تحریم کرد؟

— پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): او گوشت شتر و شیر آن را بیش از دیگر غذاها دوست داشت و به عنوان سپاسگزاری از بیماری که نجات یافته بود آن دو را بر خود تحریم کرد.

— یهود: روح چیست؟

— پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): او همان جبرئیل است که پیک وحی می باشد.

— یهود: جبرئیل دشمن ما و ویرانگر و خونریز است و اگر وسیله وحی تو غیر از او بود ما به تو ایمان می آوردیم.

در این موقع وحی الهی آمد و پرسش آنان را چنین پاسخ گفت:

(قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ

«بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت او دشمن خدا است) زیرا او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است قرآن که تصدیق کننده کتابی است که در اختیار دارند، مایه هدایت و نوید برای افراد با ایمان است.

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ ميكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (۲).

«کسی که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرائیل و میکائیل باشد (خدا دشمن او است) خداوند دشمن کافران است».

ملت یهود، ملت بهانه جو و اشکال تراشی بودند، بهانه آنها این بود که چون جبرئیل که نابود کننده ملتهای عصیانگر و یاغی است، حامل و پیک وحی تو است از این جهت ما به تو ایمان نمی آوریم، دیگر فکر نمی کردند و یا نمی خواستند بیندیشند که او جز فرمانبری نقشی نداشته و اگر اعتراضی هست متوجه خدای جبرئیل است نه مأموران وی، قرآن واقعیت فرشتگان را در جمله کوتاهی بیان می کند و می فرماید:

(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) (۳).

«آنان خدا را نافرمانی و مخالفت نمی کنند و فرمان او را به جا، می آوردند».

مقصود از روح در آیه (وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ) (سوره اسراء، آیه ۸۵) همان جبرئیل است نه روح انسان و نه وحی الهی و ابن هشام در سیره خود متن پرسش آنان را چنین نقل می کند:

«فاخبرنا عن الروح؟ قال أنشدكم بالله وبآيامة عند بني إسرائيل تعلمونه جبرئيل

ص : ۲۸۷

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۹۷.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۹۸.

۳- [۳] سوره تحریم، آیه ۶.

وهو الذی یأتینی قالوا: اللّٰهُمَّ نعم ولکنّه یا محمّد لنا عدوّ...» (۱).

— یهود: ما را از روح خبر ده.

— پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): شما را سوگند به خدا و به احترام ایام او نزد بنی اسرائیل می دانید که او همان جبرئیل است و او آورنده وحی به سوی من است گفتند آری چنین است ولی او دشمن ما است.

روی این فرض روشن می گردد که مقصود از جمله: (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) این است که: «جبرئیل مأمور خدای من است» شدت و غلظت و یا رحمت و لطف از آن خدا است و ارتباطی به مأموران الهی ندارد.

با توجه به این شأن نزول، بسیاری از احتمالات و بحثهایی که در اطراف آیه (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ) انجام گرفته، همگی دور از شأن نزول آیه بوده است و اگر در این مورد کنجکاوی می شد، پای بسیاری از احتمالات به میان نمی آمد.

۳_ انکار نبوت سلیمان (علیه السلام)

آنان بر اثر تحریف تورات به انکار نبوت سلیمان برخاسته و او را ساحر و جادوگری بیش نمی دانستند و انتظار داشتند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز نبوت او را انکار کند در این مورد وحی الهی به کمک پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شتافت، یهود و سلیمان وارسته را چنین توصیف کرد:

(وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكَ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَي الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ). (۲)

«یهود از آنچه که شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی کردند»

ص : ۲۸۸

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۱، طبع حلبی.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۰۲.

سلیمان هرگز گرد سحر نگشته و کافر نشده است شیاطین کفر ورزیدند، به مردم جادو آموختند و نیز یهود از آنچه بر دو فرشته بابل به نام های «هاروت و ماروت» نازل گردیده بود، پیروی کردند».

نتیجه اینکه: شیاطین ساحر و جادو گر بودند، و یهود از آنان پیروی می کردند و دامن سلیمان از سحر و جادو پیراسته است.

۴_ نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به یهودان خیر

ابن عباس می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نامه ای به شرح یاد شده در زیر به یهودان خیر نوشت: «نامه ای از محمد رسول الله، همتای موسی برادر او و تصدیق کننده آنچه او آورده است آیا چنین نیست که خداوند من و یارانم را در تورات چنین توصیف کرده است:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسِيتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا). (۱)

«محمد فرستاده خدا است کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خود مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجود می بینی، پیوسته طالبان فضل و کرم و رضای خدا هستند، در صورت آنان اثر سجده نمایان است این است توصیف آنان در تورات و انجیل، مثل آنان همانند زراعتی است که جوانه های خود را بیرون زده، سپس به تقویت پرداخته، و استوار گردیده و بر پای خود ایستاده است، و به اندازه ای

ص : ۲۸۹

رشد و نمو نموده است که کشاورزان را به شگفت وامی دارد و این برای این است که کافران را به خشم در آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، وعده آمرزش و پاداش داده است».

آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در نامه خود افزود: شما را سوگند به خدا، شما را سوگند به آنچه که بر شما نازل شده، شما را سوگند به کسی که پیشینان شما را با «من و سلوی»^(۱) پذیرایی کرد، شما را به خدایی که دریا را برای عبور نیاکان شما باز نمود به من بگویید آیا در آنچه خدا بر شما نازل کرده می یابید که بر محمد ایمان بیاورید اگر چیزی در تورات پیدا می کنید، اگر اکراهی بر شما نیست، ضلالت از هدایت باز شناخته شده ما شما را به خدا و پیامبر او دعوت می کنیم.^(۲)

۵_ یهود می گفتند از ما پیمانی گرفته نشده است

آیات قرآن حاکی است که خداوند از امم پیشین عموماً و امت بنی اسرائیل خصوصاً پیمان گرفته است که به پیامبر خاتم ایمان بیاورند ولی یهودان، منکر چنین پیمانی شدند و در این مورد خدا آنان را چنین توبیخ کرد:

(أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).^(۳)

«هر بار یهود با خدا پیمان بستند، گروهی آن را به دور افکنده و بیشتر آنان ایمان نیاوردند».

وقتی «ابو صلویای» یهودی به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: چیزی نیاورده ای تا آن را بشناسیم و خدا در باره تو چیزی فرو نفرستاده، تا از تو پیروی نماییم، وحی الهی در

ص : ۲۹۰

۱- [۱] خداوند از بنی اسرائیل در «تیه» با «من و سلوی» پذیرایی کرد اولی شیره مخصوص و لذیذ درختان، دومی مرغان شبیه کیوتر است.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۴۵.

۳- [۳] سوره بقره، آیه ۱۰۰.

رد گفتار او چنین وارد شد:

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ. (۱)

«ما به سوی تو آیه های روشن فرو فرستاده ایم و جز گروه فاسق به آن کفر نمیورزند».

۶_ درخواست های نامعقول یهود

«وهب بن زید» که از یهودان زر اندوز مدینه بود، از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست نمود که از طریق اعجاز چشمه ای برای آنان بیرون آورد تا ایمان بیاورند در این مورد وحی نازل شد:

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. (۲)

«آیا می خواهید از رسول خدا همان درخواست کنید که قبل از او از موسی کردید آن کس که کفر را بدل از ایمان بپذیرد (ایمان را با کفر مبادله کند) از راه راست گمراه شده است».

«رافع ابن حریمله» که یکی دیگر از یهود است گفت: محمد! اگر تو پیامبر خدا هستی بگو خدا با ما سخن بگوید تا سخن او را بشنویم در این مورد چنین وحی الهی فرود آمد:

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. (۳)

«افراد نادان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید، آیه ها و نشان ها بر ما نازل

ص : ۲۹۱

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۹۹.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۰۸.

۳- [۳] سوره بقره، آیه ۱۱۸.

نمی‌کند. پیشینیان آنها نیز این گونه سخنها را گفتند دلها وافکار آنها شبیه هم است. آیات خود را برای اهل یقین بیان کردیم».

۷_ نزاع سران مسیحیان و یهودیان در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

در آغاز هجرت، برخی از مسیحیان نجران وارد مدینه شدند، در این موقع «احبار» یهود از جریان آگاه شده و به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدند و مجادله طرفین (یهود و نصاری) در محضر رسول خدا آغاز شد، احبار یهود نبوت مسیح (علیه السلام) را منکر شدند، و به کتاب او کفر ورزیدند برخی از اهل نجران مقابله به مثل کرده به انکار نبوت موسی (علیه السلام) و تورات برخاستند وحی الهی در توییخ هر دو گروه نازل شد و هر دو را تخطئه کرد و یادآور شد که هر گروه تصدیق نبی دیگری را در کتاب خود می‌خواند:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ). (۱)

«یهودان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند و مسیحیان نیز گفتند که یهودیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند (وهر کدام نبوت و اصالت کتاب طرف مخالف را انکار کردند) در حالی که هر دو گروه کتاب آسمانی خود را می‌خوانند افراد نادان سخنی همانند سخن آنها گفتند و خداوند روز رستاخیز میان آنان داوری می‌کند».

گاهی هر دو گروه به توافق برخاستند و با کمال پرویی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به پیروی از آیین خود دعوت می‌کردند که قرآن در این مورد می‌فرماید:

(وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا). (۲)

ص: ۲۹۲

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۱۳.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۳۵.

«گفتند: پیرو آیین یهود و مسیح باشید تا هدایت یابید».

قرآن در نقد این اندیشه یادآور می شود که اصالت از آیین ابراهیم است و هر دو پیامبر پیرو آیین توحید او بودند چنانکه می فرماید:

(قُلْ بَلَّ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). (۱)

«بگو باید از آیین ابراهیم حنیف پیروی کرد که هرگز از مشرکان نبود».

گاهی هر دو گروه اصالت را به آیین خود داده می گفتند:

(وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى). (۲)

«می گفتند: کسی وارد بهشت نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد».

قرآن هر دو ادعا را پوچ و نابجا می خواند و می فرماید:

«نجات و رستگاری از آن اسامی و الفاظ نیست، بلکه نتیجه پیروی واقعی از آیین توحید است چنانکه می فرماید:

(تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ). (۳)

«گفتار آنان آرزویی بیش نیست بگو دلیل خود را بیاورید اگر راستگو هستید آری کسی که در برابر خدا تسلیم گردد و نیکوکار باشد پاداش او نزد خدا است نه ترسی برای آنها است و نه غمگینی خواهند دید».

بنابراین باید همه گروهها و پیروان تمام شرایع به اصل بازگردند، و افتخار به اسامی را کنار نهند.

ص : ۲۹۳

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۳۵.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۱۱.

۳- [۳] سوره بقره، آیه ۱۱۱-۱۱۲.

۸_ سوء استفاده از یک لفظ مشترک

وقتی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) احکام و آیات الهی را بیان می کرد، افراد با ایمان از او درخواست می کردند که وی با آنان به تانی و مهلت سخن بگوید و در این مورد، از لفظ «راعنا» که از ماده «رعی» به معنی مهلت دادن است، کمک می گرفتند ولی همین لفظ می تواند از ماده «رعونه» که به معنی حماقت و کودنی است گرفته شود، در این صورت معنی آن این است که ما را تحمیق کن، یهود به هنگام سخن گفتن پیامبر با به کار گرفتن لفظ «راعنا» معنی دوّم را قصد نموده و پیامبر را استهزاء می کردند از این جهت به مسلمانان دستور داده شد که از به کار بردن لفظ «راعنا» خودداری ورزند و به جای آن لفظ از «انظرنا» که به معنی مهلت دادن است کمک بگیرند و وحی الهی در این مورد می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (۱).

«ای افراد با ایمان به هنگام درخواست مهلت از پیامبر مگویید «راعنا» (تا دستاویزی برای دشمنان باشد) بلکه بگویید «انظرنا» این دستور الهی را بشنوید (بپذیرید) برای کافران عذاب دردناکی است.» (۲).

۹_ کتمان حقایق از سوی سران یهود

معاذ بن جبل از تیره «بنی سلمه» و سعد بن معاذ از تیره «بنی عبد الأشهل» و خارجه از تیره «حارث بن خزرج» در عصر جاهلی با یهودان مدینه رشته دوستی

ص : ۲۹۴

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۰۴.

۲- [۲] این مطلب در سوره نساء آیه ۴۶ نیز با شرح بیشتری وارد شده است.

داشتند پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هر سه نفر به اسلام گرویدند، از این جهت با «احبار» یهود تماس گرفتند و درخواست دوستانه نمودند که آنچه در تورات در باره پیامبر وارد شده است در اختیار آنان بگذارند آنان از دادن هر نوع اطلاعات خودداری کرده وحی الهی در تویخ آنان نازل شد و فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. (۱)

«کسانی که دلائل روشن و نشانه های هدایت را که فرو فرستادیم و پس از آنکه در کتاب برای مردم بیان کردیم، کتمان می کنند خدا آنان را لعن می کند، و لعن کنندگان نیز بر آنها لعن می نمایند».

اگر «احبار» و «دانشمندان» مسیحی، نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را که در عهدین وارد شده است به مردم می گفتند چیزی نمی گذشت که همه مردم جهان به آیین توحید و رسالت «محمّدی» ایمان آورده و وحدت مذهب سراسر جهان را فرا می گرفت اما متأسفانه خودخواهیها و تعصبهای ناروا و علاقه به مقام، سبب شد که حقایق کتمان گردد، و میلیاردها بشر به جای پیروی از یک آیین ناسخ، از آیین منسوخ پیروی نمایند.

۱۰_ پیامبر و بیت المدارس یهود

خانه هایی که آیین یهود در آنجا تدریس می شد، و کودکان و جوانان در آنها درس دینی فرا می گرفتند «بیت المدارس» یا «بیت الدّراس» می نامیدند روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر یکی از این بیوت وارد شد و کسانی که در آنجا بودند همه را به آیین خود دعوت کرده، دو نفر از «احبار» یهود به نامهای «نعمان» و «حارث» گفتند: بر چه آیینی

ص : ۲۹۵

دعوت می نمایی؟ فرمود: روش ابراهیم و آیین او، آنان (بر خلاف تمام تواریخ جهان و نصوص تورات) گفتند: آیین ما اصیل تر از آیین تو است زیرا ابراهیم، خود یهودی بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: تورات را بیاورید تا در این موضوع میان من و شما، داوری کند آنان از آوردن تورات خودداری کردند و وحی الهی در این مورد چنین می فرماید:

(أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ). (۱)

«به آنها اطلاعاتی از تورات داده شده است وقتی دعوت می شوند که کتاب خدا در میان آنها داوری کند گروهی از آنان از آن سرباز می زنند و اعراض می نمایند».

در وقت ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به یکی از این مدارس، گروهی از دانشمندان نصاری نجران در آن جا حضور داشتند در این میان جدال تاریخی میان علمای هر دو گروه در گرفت و هر دو گروه کوشش می کردند که ابراهیم را از پیروان آیین خود بدانند در حالی که همگی می دانیم که ابراهیم پدر اسحاق و او پدر یعقوب بود که سرسلسله یهود و بنی اسرائیل در جهان می باشد در این صورت چگونه می تواند پیرو یکی از دو آیین «اسرائیلی» باشد قرآن در نقد آنان چنین می فرماید:

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (۲)

«ای اهل کتاب چرا در باره ابراهیم به نزاع برمی خیزید (وهر کدام می کوشید که ابراهیم را پیرو آیین خود معرفی کنید)؟».

(مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). (۳)

ص : ۲۹۶

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۲۳.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۶۵.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۶۷.

«ابراهیم نه یهودی بود، ونه نصرانی، بلکه مسلمان موحدی بود ونه از مشرکان بود».

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ). (۱)

«شایسته ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، واین پیامبر و کسانی که از او پیروی می کنند و خداسرپرست مؤمنان است».

۱۱_ صبح ایمان بیاورید، عصر انکار کنید

گرایش روز افزون ملت عرب به آیین پیامبر سبب وحشت بیشتر اهل کتاب در منطقه گردید، برای متزلزل ساختن افراد با ایمان نسبت به آیین خدا، تصمیم گرفتند که گروهی از آنان در آغاز روز، به پیامبر ایمان بیاورند، ودر پایان آن، از ایمان خود باز گردند و از این طریق تفهیم کنند که آنان آیین اسلام را آیین استواری نیافتند از این جهت از ایمان خود باز گشتند، قرآن به این نقشه شیطانی که دامی در برابر افراد با ایمان بود، اشاره می کند و می فرماید:

(وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). (۲)

«گروهی از اهل کتاب گفتند آنچه بر افراد با ایمان نازل شده است، آغاز روز ایمان آورید، در پایان آن کفر ورزید تا آنان (از این طریق متزلزل شوند) و از آیین خود باز گردند».

ص : ۲۹۷

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۶۸.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۷۲.

گروهی از «احبار» یهود و علمای نصاری به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدند تا از واقعیت آیین او آگاهی پیدا کنند پیامبر آنان را به آیین اسلام دعوت نمود برخی از مسیحیان حاضر در جلسه تصور کردند که او مردم را به پرستش خود دعوت می کند ولذا گفتند: آیا ما را به پرستش خود دعوت می نمایی؟ و این گفتار به توجه اینکه آنان مسیح را می پرستیدند به زبان آنان جاری گردید.

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «به خدا پناه می برم که غیر او را بپرستم و یا کسی را به پرستش غیر او دعوت نمایم، خدا مرا بر این کار مبعوث نکرده است» وحی الهی در این مورد نازل گردید و فرمود:

(مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّاتِنِينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ). (۱)

«برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت بدهد سپس به مردم بگوید، غیر خدا، مرا بندگی کنید (بلکه سزاوار این است) که بگوید دانشمندان الهی باشید به گونه ای که کتاب خدا را آموخته اید و درس آن را نیز خوانده اید.»

(وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ). (۲)

«ونه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود اخذ کنید، آیا پس از آنکه اسلام آوردید، به کفر دعوت می کند؟»

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۷۹.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۸۰.

وحدت و برادری اوس و خزرج مورد رشک یهود قرار گرفت سرانجام مردی به نام «شاس» در صدد افتاد که اخوت آنان را به عداوت تبدیل سازد از این جهت به یک جوان یهودی مأموریت داد که وارد جمع آنان گردد و با یادآوری نبردهای دو قبیله در دوران جاهلیت و با خواندن اشعاری که طرفین در هجو یکدیگر سروده بودند آتش اختلاف را در میان آنان روشن سازد.

جامعه عرب مدینه، جامعه کاملاً ساده لوحی بود به حدی ساده بود که دیگر فکر نمی کرد، که هدف این فرد یهودی با یادآوری جنگهای «بعث» و خواندن اشعار طرفین چیست؟

جوان یهودی که مأمور برای ایجاد اختلاف بود روزی مشاهده کرد که جوانان عرب در بیرون مسجد پیامبر دور هم گرد آمده اند، فوراً وارد جمع آنها شد و نقش خود را به نحو احسن ایفا کرد و تاریخ خونبار گذشته هر دو قبیله را آنچنان بیان نمود که جوانان هر دو قبیله دست به قبضه های شمشیر کردند، و متحدان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در آستانه نبرد رنگین، قرار گرفتند خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید، فوراً خود را به آن نقطه رسانید و فرمود: «اللّٰهُ اَبَدَعُوِيَ الْجَاهِلِيَةِ وَاَنَا بَيْنَ اَظْهَرِكُمْ بَعْدَ اَنْ هَدَاكُمْ لِلْاِسْلَامِ، وَاَكْرَمِكُمْ بِهِ، وَقَطَعَ بِهٖ عَنْكُمْ اَمْرَ الْجَاهِلِيَةِ، وَاسْتَنْقَذَكُمْ مِنَ الْكُفْرِ وَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (۱) به خدا پناه ببرید آیا به سوی جاهلیت باز می گردید؟ و من در میان شما هستم خدا شما را به اسلام هدایت کرد، و به وسیله آن عزیز گردانید، ورشته جاهلیت را برید و شما را از کفر نجات داد و قلوب شما را متحد ساخت.

سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بسان سیلی بود که بر چهره افراد از هوش رفته نواخته شد، همگی فهمیدند که کار آن جوان یهودی یک برنامه شیطانی و حيله دشمن بوده، در

ص : ۲۹۹

حالی که گریه می کردند، دست در گردن یکدیگر افکندند و الفت و پیوند برادری را تجدید کردند.

خداوند در اشاره به این واقعه چنین می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾. (۱)

«ای افراد با ایمان اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید شما را پس از ایمان، به حالت کفر بازمی گردانند».

۱۴_ توبیخ افراد با ایمان از خود

سرانجام در میان طوایف متعدد یهود، تعداد انگشت شماری مانند عبد الله بن سلام و ثعلبه بن سعید و اسید بن سعید و اسد بن عبید به رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) ایمان آوردند و این کار خشم برخی از سران آنان را برانگیخت و برای تحقیر گرایش این افراد گفتند آنان «اشرار» یهود بودند که آیین پیامبر اسلام را پذیرفته اند و اگر از «اخیار» ما بودند آیین نیاکان خود را ترک نمی گفتند قرآن در تنزیه این گروه چنین سخن می گوید:

﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ﴾. (۲)

«گروهی از اهل کتاب که قیام به حق می کنند، و در اوقات شب، آیات خدا را تلاوت می نمایند، و او را سجده می کنند، با دیگران یکسان نیستند».

ص : ۳۰۰

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۰۰.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۱۳.

پیشرفت آیین اسلام علاوه بر قدرت منطق، در گرو جهاد با جان و مال بود، گروهی از سران یهود و در رأس آنان حُیّ بن اخطب با انصار تماس گرفتند و گفتند: از انفاق مال خودداری کنید و ما از فقر سیاه بر شما خائف هستیم، وحی الهی سخن آنان را نقل و نقد می نماید:

(الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا). (۱)

«آنانکه بخل میورزند و مردم را به بخل دعوت می کنند و آنچه را که خدا از کرم خود به آنان داده است، مخفی می نمایند برای کافران عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم».

مطابق صریح قرآن، آنان نه تنها در انفاق مال بخل میورزیدند، بلکه در ارائه تورات و بیان حقایق روشن آن، نیز بخل می کردند.

۱۶_ بت پرستی بهتر از آیین توحید است

گروهی از سران یهود پس از انتقال از مدینه به خیبر با سران قریش در مکه ملاقات کردند، و آنان را به نبرد گسترده بر ضدّ محمّد (صلی الله علیه و آله وسلم) که در آن طوایف بزرگ عرب شرکت کنند، دعوت کردند، و در سایه این دعوت جنگ احزاب در سال ششم هجرت پیش آمد و در آن فرصت که احبار یهود در مکه گرد آمده بودند، قریش از روی صداقت از آنان پرسیدند که شما اهل کتاب و آگاه از شرایع پیشین هستید به ما بگویید آیا آیین ما (بت پرستی) شایسته پیروی است یا آیین محمّد؟ یهود با کامل وقاحت

ص : ۳۰۱

گفتند: آیین شما از آیین محمد بهتر است و شما از شخص او و پیروان وی رستگار ترید.

مورخان یهود هر موقع به این نقطه از تاریخ یهود می‌رسند، نمی‌توانند آن را توجیه کنند دکتر اسرائیل در کتاب تاریخ یهود و عربستان می‌نویسد: هرگز ارزش نداشت یهود چنین خطایی را مرتکب شود، هرچند قریش با تقاضای آنان موافقت نکند، هرگز صحیح نبود که ملت یهود به بت پرستان پناه ببرند زیرا این رفتار با تعلیمات تورات موافق نیست. (۱)

وحی الهی در آیه ای به این جریان چنین اشاره می‌کند:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمِنْ أَلْفِ مَوْجِدٍ مِّنَ الْيَمِّ مَدَّ يَدَهُمْ وَأَمْشَىٰ عَلَى الْيَمِّ كَسَفَا السُّبْحِ) (۲)

«نمی‌بینید کسانی را که بهره‌ای از کتاب دارند، بت پرستان را تصدیق کرده و می‌گویند آنان از افرادی که یکتا پرستند رستگارترند».

در آیه دیگر ریشه بدخواهی یهود را نسبت به پیامبر، حسد و کینه توزی آنان معرفی می‌کند و می‌فرماید:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) (۳)

«آیا مردم بخل می‌ورزند بر آنچه خداوند از فضل و کرم خود به آنان داده است به تحقیق به فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و حکومت بزرگ داده ایم».

ص: ۳۰۲

۱- [۱] حیات محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، ص ۲۹۷.

۲- [۲] سوره نساء، آیه ۵۱.

۳- [۳] سوره نساء، آیه ۵۴.

۱۷_ یهود و نصاری می گفتند ما فرزندان خدا هستیم

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) با برخی از بزرگان یهود سخن گفت و آنان را به آیین خود دعوت کرد و همگی را از عذاب الهی بر حذر داشت آنها بسان عادت دیرینه که خود را امت برگزیده خدا می دانستند گفتند: ما را از چه می ترسانی ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم. مسیحیان نیز به تقلید از یهود، این سخن را گفتند، قرآن در این مورد می فرماید:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ). (۱)

«یهود و نصاری گفتند ما فرزندان خدا و مورد علاقه او هستیم بگو اگر چنین است چرا خداوند شمارا با گناهان خود کیفر می دهد بلکه شما بسان دیگران، مخلوق خدا هستید هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند، برای خدا است سلطنت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است و بازگشت به سوی او است.»

۱۸_ بعضی از یهود می گفتند: هرگز پس از موسی کتابی نازل نشده است!

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) سران یهود را به اسلام دعوت کرد، برخی از بزرگان انصار مانند معاذ بن جبل و سعد بن معاذ و عقبه بن وهب که پیش از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان رابطه دوستی داشتند رو به آنان کردند و گفتند: از عذاب خدا پرهیزید به خدا

ص: ۳۰۳

سوگند شماها می دانید که او پیامبر خدا است و شما قبل از بعثت او، نشانه های او را برای ما می گفتید اکنون چگونه منکر شدید، دو نفر از یهود با کمال وقاحت همه چیز را انکار کردند و اصرار ورزیدند که خدا هرگز پس از موسی پیامبری را مبعوث نکرده و کتابی را نازل نموده است وحی الهی گفتار آنان را با نقد، یادآور می شود و می فرماید:

(يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرِهِ مِنَ الرَّسُولِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۱)

«ای اهل کتاب پیامبری از جانب ما به سوی شما آمده است در فترتی از اعزام پیامبران (حقایقی را) برای شما بیان می کند، تا مگوئید نوید و بیم دهنده ای برای ما نیامد، بلکه بشیر و نذیری برای شما آمد، خدا بر همه چیز توانا است».

۱۹_ یهود و حکم زنای محصنه

زن و مرد همسررداری مرتکب عمل جنسی شده بودند، احبار یهود در «بیت المدراس» دور هم گرد آمدند و گفتند که حکم آن از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) سؤال شود و گفتند اگر او فرمان به «رجم» داد بدانید او پیامبر است مواظب باشید که آنچه در دست دارید از شما نگیرد، وقتی حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمدند پیامبر همراه آنان به بیت المدراس آمد، گفت: دانشمندان خود را احضار کنید آنان گفتند: عبد الله بن صوریاء، داناترین ما است پیامبر با او به طور سری سخن گفت و او را به خدا سوگند داد و افزود که تو می دانی که حکم زنای محصنه در تورات «رجم» است او در پاسخ پیامبر گفت: به خدا سوگند آنان می دانند که تو پیامبر خدا هستی و بر تو حسد میورزند. در این موقع پیامبر دستور داد که آن زن و مرد در برابر مسجد رجم شوند.

با اینکه داناترین عالم آنان در مذاکره خود نبوت او را تصدیق کرد ولی بعداً به

ص: ۳۰۴

انکار آن برخاست و در این زمینه وحی برای تسلیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نازل شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ
لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْزِفُونَ الْكَلِمَةَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ
مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ. (۱)

«ای فرستاده خدا! آنها که با زبان می گویند ایمان آورده ایم، و قلب آنها ایمان نیاورده و در مسیر کفر بر یکدیگر سبقت می جویند، تو را اندوهگین نکنند و (همچنین) از یهودیان (که این راه را می پیمایند) آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تو بیابند آنها جاسوسان جمعیت دیگری هستند که خود آنها نزد تو نیامده اند آنها سخنان را از محل خود تحریف می کنند، و می گویند اگر این را (که ما می خواهیم) به شما دادند (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد) بپذیرید و الا دوری کنید (و عمل ننمایید) و کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی) بخواهد مجازات کند قادر به دفاع از او نیستی آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهايشان را پاک کند، در دنیا رسوایی و در آخرت مجازات بزرگ نصیب آنان خواهد شد.»

(سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ
فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ). (۲)

«آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند، مال حرام فراوان می خورند اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا (اگر صلاح بود) آنها را به حال خود واگذار، و اگر از آنها صرف نظر کنی به تو زیان نمی رسانند، و اگر میان آنها

ص : ۳۰۵

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۴۱.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۴۲.

داوری کنی با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد».

ابن هشام در سیره خود از «عبید الله بن عمر» نقل می کند وقتی پیامبر را حکم قرار دادند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تورات را بیاورید و دستور داد، یکی از علمای آنان تورات را بخواند قاری تورات به هنگام تلاوت آن، به گونه ای دست خود را روی آیه رجم نهاد در این موقع عبد الله بن سلام که اسلام آورده بود، دست قاری را کنار زد و گفت: ای رسول خدا! این همان آیه رجم است که وی از خواندن آن امتناع ورزید، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با صدای بلند فرمود: ای گروه یهود چه شده که حکم خدا را کنار نهادید.

یک نفر گفت: حکم خدا همان رجم است، امّا یک نفر از خانواده اشراف مرتکب این عمل گردیده، فشار ملک مانع از اجرای حکم خدا شد، تا اینکه یک فرد عادی مرتکب آن گردید خواستیم حکم خدا را اجرا کنیم کسان او گفتند: تبعیض چرا؟ از این جهت حکم الهی تعطیل شد و به جای آن مجازات دیگر که چند ضربه شلاق و سیاه کردن صورت مرتکب باشد جایگزین گردید. (۱)

۲۰_ انکار نبوت مسیح از سوی یهود

عداوت یهود با مسیحیان، عداوت بسیار دیرینه است اگر امروز دشمنی دو گروه فروکش کرده و در برابر گسترش قدرت اسلام دست اتحاد به هم داده اند به خاطر یک رشته سیاستهای شیطانی است که برای خود، در مقابل عظمت جهان اسلام صیانت بخشند و روی این اصل، گروهی از سران یهود حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدند و از پیامبرانی که او به آنان ایمان دارد پرسیدند، پیامبر در پاسخ هشتاد و چهارمین آیه از سوره آل عمران را تلاوت کرد که در آن صریحاً ایمان به موسی و مسیح کنار هم آمده است.

ص : ۳۰۶

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶۶.

آنان از پاسخ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخت ناراحت شدند و گفتند: ما به مسیح و به آن کس که به او مؤمن باشد، ایمان نمی آوریم وحی الهی به این جریان چنین اشاره می کند:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ﴾. (۱)

«بگوای اهل کتاب آیا از ما جز این ایراد می گیرید که به خدا و آنچه که بر ما نازل شده و آنچه که پیش از ما نازل شده است ایمان آورده ایم چنانکه اکثر شما فاسق هستید».

۲۱_ یهود از توحید منحرف شدند

عناد و لجبازی یهود با رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به پایه ای رسید که اساس آیین خود را فراموش کردند و در مقابل ندای پیامبر که می گفت: «لا إله إلا الله» به شرک گراییده و گفتند: خدای دیگری با او هست. وحی الهی در توبیخ آنان چنین می فرماید:

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ۖ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾. (۲)

«بگو این قرآن بر من وحی شده که با آن شما و هر کس را که این کتاب به او برسد، بیم دهم، آیا شما گواهی می دهید که با خدا، خدای دیگری است بگو پس چنین گواهی نمی دهم، بگو او خدای یگانه است، و من از آنچه شریک خدا می دانید، بیزارم».

ص: ۳۰۷

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۵۹.

۲- [۲] سوره انعام، آیه ۱۹.

۲۲_ درخواست تعیین وقت رستاخیز

برخی از آنان گفتند: تو اگر پیامبر خدا هستی، وقت رستاخیز را معین نما. قرآن در این مورد چنین می فرماید:

(يَسْأَلُونَكَ كَاتِبًا عَلَيْهَا فَلْإِنَّمَا عَلِمَهَا عِنْدَ اللَّهِ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). (۱)

«از تو وقت رستاخیز را می پرسند به گونه ای که گویی تو از آن آگاهی، بگو آگاهی از وقت آن نزد خدا است ولی بیشتر مردم ناآگاهند».

۲۳_ عزیر فرزند خدا است

یهود دوران رسالت بر خلاف یهود امروز، به فرزندی «عزیر» نسبت به خدا اعتقاد راسخ داشتند. وی همان کسی است که پس از آزاد شدن یهود از اسارت «بخت النصر» و از میان رفتن تورات، آن را از حفظ خواند و دیگران نوشتند از این جهت «عزیر» در میان آنان از موقعیت بزرگی برخوردار بود.

گروهی از یهود حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدند و به او گفتند: چگونه به تو ایمان آوریم، قبله ما را ترک گفتی، و عزیر را فرزند خدا نمی دانی در این مورد وحی الهی فرود آمد:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ). (۲)

«یهود گفتند: عزیر فرزند خدا است و مسیحیان گفتند: مسیح فرزند خدا

ص : ۳۰۸

۱- [۱] سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۳۰.

است این سخنی است که در زبان می گویند از گفتار کسانی که قبلاً کفر ورزیده اند پیروی می نمایند خدا آنان را بکشد چگونه دروغ می گویند».

تا اینجا به گونه ای با سخنان و اندیشه ها و به عبارت دیگر لجاجتها و کارشکنیهای یهود در عصر رسالت در آغاز هجرت آشنا شدیم و معلوم شد که این افراد چگونه وقت عزیز پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را گرفته و سدّی در راه گسترش اسلام بودند.

اکنون وقت آن رسیده است تا بیان شود که چگونه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) سرزمین حجاز را از لوٹ وجود این اقوام پاک ساخت. و در این بخش نبردهای نظامی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را با این گروه می خوانیم.

٢٠- نبرد مسلحانه يهود در مدينه

آيات موضوع

١- (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتٌّ لَّهُمْ وَأَسَدٌ لَهُمْ وَ تَحْشُرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ* قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئْتَيْنِ اللَّتَانِ فَتِنَّهُ تُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِّثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ). (آل عمران/١٢-١٣)

٢- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ* وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ). (مائده/٥١-٥٣)

٣- (هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ* وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَآءَ لَعَذَّبْتَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ* ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ). (حشر/٢-٤)

٤_ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ* لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ* لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ حُدُودِ بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحَسَّبُ بِهِمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ* كَمَثَلِ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (حشر/١١-١٤)

٥_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ* وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ). (انفال/٢٧-٢٨)

٦_ (وَ آخِزُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (توبه/١٠٢)

٧_ (وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا* وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا* وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا). (احزاب/٢٥-٢٧)

٨_ (فَمَا نَزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَنَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا* وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا* وَ عَيْدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لَتَكُونَ آيَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) (فتح/١٨-٢٠).

٩_ (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ

أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يُفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا. (فتح/۱۵)

ترجمه آیات

۱_ «بگو به کسانی که کفر ورزیده اند به زودی مغلوب می شوند و به سوی جهنم روانه می گردند چه جایگاه بدی است. در دو گروه که (در میدان نبرد) با هم روبرو شده بودند برای شماها درس عبرتی بود گروهی در راه خدا نبرد می کرد، گروه دیگری که کافر بود در راه کفر می جنگید آنان (مسلمانان) را با دیدگان خود در برابر می دیدند، خداوند با کمک خود هرکسی را بخواهد یاری می کند در این کار برای کسانی که دیده بصیرت دارند درس عبرت است.»

۲_ «ای افراد با ایمان، یهود و نصاری را تکیه گاه و دوست خود قرار ندهید آنان دوستان یکدیگرند هرکس از شما آنان را تکیه گاه و دوست خود قرار دهد، از آنها است خداوند ستمگران را دوست نمی دارد. افراد بیمار را می بینی که در دوستی با آنان بر یکدیگر پیشی می گیرند و می گویند، می ترسیم حادثه ای رخ دهد (نیاز به کمک آنها داشته باشیم) شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری برای مسلمانان پیش آورد و این گروه بر آنچه که در دل دارند پشیمان شوند. آنان که ایمان آورده اند می گویند آیا آنان (منافقان) همانها هستند که با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که ما با شما (مسلمانان) هستیم (چرا سرانجام چنین شدند) اعمال آنها تباه و نابود گشت و زیانکار شدند.»

۳_ «اوست که افراد کافر از اهل کتاب را در نخستین رویارویی از خانه های خودشان بیرون کرد شما گمان نمی کردید که آنها بیرون بروند، آنان نیز تصور می کردند که دژهای آنها مانع از (عذاب) الهی می شود اما خداوند از آنجا که آنها فکر نمی کردند، به سراغ آنان آمد، و در دلهای آنها رعب و ترس افکند، خانه های خود را با دست خود و دست افراد با ایمان ویران می کردند. صاحبان بصیرت عبرت

گیرند. اگر خدا بر آنان ترک وطن را مقدر نکرده بود آنان را در این دنیا (به وسیله خود افراد با ایمان) کیفر می داد و برای آنها در سرای دیگر عذاب جهنم است. (اخراج آنان از مدینه) برای این است که با خدا و پیامبر او از در خصومت وارد شدند و هر کس با خدا به دشمنی برخیزد، خدا سخت کیفر می دهد».

۴_ «آیا ندیدی کسانی که نفاق ورزیدند به برادران کافر از اهل کتاب خود گفتند اگر بیرون بروید، ما نیز با شما خارج می شویم، و اگر نبرد کنید شما را کمک می کنیم خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویانند. اگر یهودان بیرون بروند منافقان خارج نمی شوند، و اگر با مسلمانان بجنگند آنها را کمک نمی کنند، و اگر یاری کنند، در میدان پشت به نبرد کرده و هرگز یاری نمی شوند. آنان در دلها از شما بیش از خدا می ترسند این به خاطر این است که فهم و درکی از قدرت خدا ندارند. با شما به صورت دسته جمعی و رویا رو نبرد نمی کنند مگر از درون دژ، یا از پشت دیوار، قدرت آنان در میان خودشان شدید است آنان را متحد می اندیشی، در صورتی که دلهایشان سخت متفرق است زیرا آن قوم دارای فهم و عقل نیستند. کار این گروه از یهود مانند کسانی است که کمی پیش از آنان بودند، و کیفر کارهای خود چشیدند برای آنها است عذاب دردناک».

۵_ «ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و نیز در امانات خود خیانت روا، ندارید، بدانید اموال و اولاد شما مایه امتحان و آزمایش است و در نزد خدا پاداش، بزرگ است».

۶_ «گروهی دیگر از آنها به گناهان خود اعتراف کردند عمل نیک و بد را به هم آمیخته اند شاید خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند آمرزنده و رحیم است».

۷_ «خداوند احزاب را با دلی مملو از خشم بازگرداند، بدون اینکه بهره بگیرند و خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت خداوند نیرومند و قدرتمند است. گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کردند

از دژهایشان پایین کشید و در دل آنان رعب افکند گروهی را کشتید و گروهی اسیر کردید. زمین ها و خانه هایشان را در اختیار شما گذاشت همچنین زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است».

۸_ «آرامش را بر دل‌های آنها مستولی ساخت و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود. غنایم بسیاری به دست می آورند و خداوند عزیز و حکیم است. خداوند غنایم فراوانی به شما وعده داده است که به دست می آورید و این یکی (صلح حدیبیه) را زودتر فراهم ساخت و دست مردم (قریش) را از شما کوتاه کرد تا برای مؤمنان نشانه ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند».

۹_ «هنگامی که شما به سوی سرزمینهایی که در آن غنایم است، حرکت کردید متخلفان از جهاد پیشین، میگویند که بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم، آنها می خواهند سخن خدا را تغییر دهند بگو شما هرگز به دنبال ما نخواهید آمد (یا نباید به دنبال ما بیایید) خدا نیز قبلاً چنین گزارش داده است. اما به زودی می گویند شما نسبت به ما حسد میورزید ولی آنها جز اندکی نمی فهمند».

تفسیر آیات

اشاره

کارشکنی های «یهودان یثرب» در دو سال نخست هجرت از حدود مجادله و احتجاج، و ایجاد شک و تردید در دل مسلمانان و احیاناً اهانت زبانی، بیرون نبود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) با بردباری و شکیبایی خاص خود، همه را تحمل می کرد، ولی از روزی که دایره کارشکنیها از جنگ سرد تجاوز کرد، و به صورت قیام مسلحانه در آمد، و دست یهود به خون مسلمانی آلوده شد، و یا نقشه قتل و ترور پیامبر ریخته گردید، و یا با مهاجمان احزاب، همکاری نزدیک انجام گرفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مصمم شد که محیط مدینه را از لوث وجود آنان پاک سازد. اینک تفصیل موضوع:

در حومه یثرب سه قبیله بزرگ و قدرتمندی که نبض اقتصادی آنجا را در دست

داشتند، زندگی می کردند، این سه قبیله عبارت بودند از:

۱_ بنی قین قاع، ۲_ بنی النضیر، ۳_ بنی قریظه.

اشاره

قبیله نخست، خون مسلمانی را در بازار یترب ریختند، و به صورت گروهی، مظلومی را به جرم دفاع از یک زن، کشتند، قبیله دوم نقشه قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را ریخته، و تصمیم بر ترور او گرفتند، گروه سوم در جنگ احزاب بر خلاف پیمانی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بسته بودند، با اعراب مشرک و یهودیان خیبر، همکاری نمودند، و به دشمنان اسلام پیوستند، و به خاطر یک چنین جسارتها و پیمان شکنیها، پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم)، دو قبیله نخست را از مدینه بیرون کرد و مردان قبیله سوم را به حکم داوری که خود آنان تعیین کرده بودند، اعدام کرد و اموال آنان را مصادره نمود. مشروح برخورد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با سه گروه از نظر آیات قرآنی:

الف: «تبعید بنی قین قاع»

پیش از آنکه به شرح واقعه پردازیم لازم است متن پیمانی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با این سه گروه در آغاز هجرت بسته بود، از نظر خوانندگان بگذرانیم در آغاز هجرت پیامبر به مدینه، هر سه گروه تعهد کرده بودند که هیچگاه بر زیان پیامبر و یاران او گام بر ندارند، و جامعه اسلامی از دست و زبان آنها در امان باشد، سلاح و مرکب در اختیار دشمنان آنها نگذارند، و اگر بر خلاف این تعهد، کاری انجام دادند، دست پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در ریختن خون و ضبط اموال و اسارت زنان و فرزندان آنها باز خواهد بود، و متن پیمان را سران هر سه گروه امضاء کردند و از طرف «بنی قین قاع» «مخریق» و از طرف «بنی النضیر» «حُئی بن اخطب» و از جانب «بنی قریظه» «کعب بن اسد» امضاء نمودند. (۱)

با توجه به این پیمان تصدیق خواهید نمود که مجازات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در باره دو گروه نخست بسیار کمتر از کیفری بود که در باره آنها تعیین شده بود همچنان که

ص: ۳۱۵

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰-۱۱۱.

تنبيه گروه سوم کاملاً عادلانه بود.

قبيله بنی قین قاع از قدرت نظامی مسلمانان و قدرتمایی آنان در جنگ «بدر» سخت در هراس و وحشت فرو رفته بودند، و از ناراحتی روز افزونی که بر آنها حکومت می کرد، شعارهای تند و زننده و توهین آمیزی بر ضد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دادند. پیامبر برای اتمام حجت و تذکر اینکه چنین جسارتها بر خلاف پیمانی است که با او بسته اند، در اجتماع آنان سخنرانی کرد و گفت: سرگذشت قریش برای شما عبرت انگیز است و از آن بترسید که بلائی شما را فرا گیرد، از دانشمندان خود پرسید من پیامبر خدا و مبعوث او می باشم، و خصوصیات نبوت من در تورات است، در این موقع وحی الهی به پیامبر دستور می دهد که برای آنان آیات یاد شده در زیر را تلاوت کند:

(قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَّيِّنٌ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادُ). (۱)

«بگو به کسانی که کفر ورزیده اند به زودی مغلوب می شوند و به سوی جهنم محشور می گردند چه جایگاه بدی است».

(قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ الْتَقَاتِلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَىٰ كَافِرَهُ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصِيرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ). (۲)

«در دو گروه که (در میدان نبرد) با هم روبرو شده بودند برای شماها درس عبرتی است گروهی در راه خدا نبرد می کرد، گروه دیگری که کافر بود در راه کفر می جنگید آنان (مسلمانان) را با دیدگان خود دو برابر می دیدند، خداوند با کمک خود هر کسی را بخواهد یاری می کند در این کار برای کسانی که دیده بصیرت دارند درس عبرت است».

سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مؤثر نیفتاد و قدرت نظامی خود را به رخ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کشیدند،

ص : ۳۱۶

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۲.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۳.

وگفتند پیروزی تو بر قریش گواه بر پیروزی تو بر ما که از فنون نبرد، آگاهی کامل داریم، نیست، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در پاسخ آنان سکوت کرد و هدف او که اتمام حجّت بود، جامه عمل پوشید.

به دنبال این سخنرانی، زن عربی در بازار مربوط به این گروه جنب، دکان زرگر یهودی، کالا می فروخت و اصرار میورزید که صورت خود را بپوشد آن زرگر یهودی دامن لباس او را از عقب به پشت او دوخت، وقتی زن برخاست بخشی از بدن او نمایان گردید و مورد مسخره جوانان یهود قرار گرفت، در این لحظه مسلمانی تحریک شد و زرگر را از پای در آورد، قتل زرگر یهودی سبب شد که یهودان بنی قین قاع به صورت دسته جمعی او را کشتند.

کشته شدن یک فرد مسلمان که به دفاع از ناموس زنی برخاسته بود، سبب شد که ترس بر آنان مستولی گردد، و معازه ها را ببندند و به دژ خود پناه ببرند.

محاصره دژ از طرف مسلمانان به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آغاز گردید، و از ورود تدارکات و هر نوع تماس جلوگیری به عمل آمد، در میان مسلمانان مانند «عباده بن صامت» یا منافقان متظاهر به اسلام مانند «عبد الله بن ابی» با قبیله بنی قین قاع در عصر جاهلیت پیمان دفاعی داشتند و این پیمان و به اصطلاح آن روز «ولاء» ایجاب می کرد که در این لحظه حساس از آنان به نوعی دفاع کنند زیرا مقتضای «ولاء» دفاع از طرف است، خواه به حق باشد یا به باطل.

«عباده بن صامت» که از مسلمانان راستین بود، دریافت که اسلام با چنین «ولاء» و پیمانی که در دوران عصر جاهلی بسته شده، موافق نیست لذا حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید، و از دوستی آنان کاملاً بیزارى جست، ولی عبد الله بن ابی که از سران نفاق بود با پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) به جدال پرداخت که ابن هشام جدال او را چنین نقل می کند:

«ای محمّد با دوستان و هم پیمانان من به نیکی رفتار کن او این جمله را سه بار تکرار کرد، و در هر مرتبه با سکوت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روبرو شد، عبد الله از بی اعتنائی

پیامبر سخت آشفته شد یقه زره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که آثار خشم در چهره او نمایان بود، فرمود: رها کن وای بر تو، مرا رها کن، عبد الله بن ابی گفت: نه به خدا سوگند، رها نمی کنم مگر اینکه در باره دوستان من به نیکی رفتار کنی، این گروه هشتصد نفری مرا در حوادث سرخ و سیاه یاری کرده اند و من از حوادث بد آینده می ترسم (۱) و شاید روزی به آنان نیازمند شوم».

اصرار رئیس نفاق که در میان مسلمانان خزرچی مقامی داشت، سبب شد که پیامبر در تنبیه یهودان به حداقل اکتفا کند، و قرار شد که با تحویل سلاح، سرزمین مدینه را ترک گویند، آنان نیز از مدینه به سرزمین «وادی القری» و از آنجا به «اذرعات» که جزئی از سرزمین شام بود، کوچ کردند.

قرآن مجید در آیات یادشده در زیر، عمل مرد منافق را مورد نکوهش قرار می دهد، و از طرح دوستی و تکیه بر یهود و نصاری، مسلمانان را باز می دارد و کسانی را که بر کافرانی مثل یهود و غیره تکیه کنند جزء آنان می داند. آنگاه یادآور می شود که برخی از مدعیان اسلام در ظاهر با مسلمانان همبستگی داشتند، ولی در مقام عمل رفوزه شدند.

آیات وارد شده در این زمینه راه و رسم زندگی را به مسلمانان کاملاً می آموزد و موقعیت کسانی را که هر روز بر وابستگی و دوستی خود با یهود و نصاری می افزایند، ترسیم می نماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (۲)

«ای افراد با ایمان، یهود و نصاری را تکیه گاه و دوست خود قرار ندهید آنان دوستان یکدیگرند هر کس از شما آنان را تکیه گاه و دوست خود قرار دهد، از آنها است

ص: ۳۱۸

۱- [۱] انی امرء اخشی الدوائر این جمله در آیات قرآن به عنوان حکایت از او نیز وارد شده است چنانکه ملاحظه خواهید نمود.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۵۱.

خداوند ستمگران را دوست نمی دارد».

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ). (۱)

«افراد بیماری را می بینی که در دوستی با آنان بر یکدیگر پیشی می گیرند و می گویند، می ترسیم حادثه ای رخ دهد(نیاز به کمک آنها داشته باشیم) شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری برای مسلمانان پیش آورد و این گروه بر آنچه که در دل دارند پشیمان شوند».

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْوََاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ). (۲)

«آنان که ایمان آورده اند می گویند آیا آنان (منافقان) همانها هستند که با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که ما با شما (مسلمانان) هستیم(چرا سرانجام چنین شدند) اعمال آنها تباه و نابود گشت و زیانکار شدند».

ب: تبعید بنی النضیر

اشاره

«بنی النضیر» دوّمین قبیله یهودی در مدینه است که در اوائل سال چهارم هجرت از مدینه اخراج شدند سیره نویسان می گویند پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) چهل نفر از معلّمان قرآن را برای تبلیغ و دعوت به آیین توحید در جوار و تضمین شخصیتی به نام «ابو براء بن عامر بن مالک» روانه سرزمین «نجد» کرد ولی متأسفانه همگی جز دو نفر به وسیله «عامر بن الطفیل» با همراهی قبیله «بنی سلیم» از پای در آمدند.

حادثه دل خراش قتل فجیع سی و هشت معلّم قرآن، مسلمانان را لرزاند یک نفر از آنان به نام «عمرو بن امیه» دو نفر از قبیله «بنی عامر» را به گمان اینکه کشتار

ص : ۳۱۹

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۵۲.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۵۳.

معلمان قرآن وسیله آنها انجام گرفته به عنوان انتقام کشت، در حالی که یک نفر از بنی عامر در این کشتار شرکت داشت، و قتل به تشویق عامر بن الطفیل و بنی سلیم انجام گرفته بود وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از جریان دوّم آگاه شد، تصمیم گرفت خونبهای دو نفر را (هرچند مشرک بودند) بپردازد.

میان قبیله یهودی، «بنی النضیر» و قبیله «بنی عامر» پیمانی برقرار بود پیامبر به خاطر همین پیمان، رهسپار سرزمین بنی النضیر شد تا از آنان در پرداخت دیه دو مقتول بی گناه عامری کمک بگیرد، آنان با چهره باز با درخواست او موافقت کردند ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که در کنار دیواری نشسته بود، احساس کرد که وضع دگرگون شد و رفت و آمدهای مشکوکی همراه با اشاره و ایما انجام می گیرد، از این جهت به این وضع بدبین شد و به قولی وحی الهی او را از توطئه یهود آگاه ساخت و گفت سران قبیله تصمیم گرفته اند که پیامبر را با افکندن سنگ بزرگ از بالا، ترور کنند و به حیات او خاتمه دهند، در این شرایط پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با یاران خود منطقه را ترک گفت پس از ورود به مدینه جریان را به اصحاب خود بازگو کرد و فرمان آماده باش صادر گردید، و «ابن ام مکتوم» را جانشین خود در مدینه ساخت و در ماه ربیع الأوّل سال چهارم، قلعه بنی نضیر را شش روز محاصره نمود.

پیام رئیس حزب نفاق

عبد الله بن اُبی رئیس حزب نفاق، به یهودان بنی النضیر پیام فرستاد که ایستادگی کنند، اگر جنگ کردند او با حزب خود به نفع آنان وارد جنگ می شود، و اگر مدینه را ترک گفتند او نیز مدینه را همراه حزب خود ترک می گوید. قبیله بنی نضیر هرچه انتظار کشیدند نتیجه ای از این وعده مشاهده نکردند وقتی از وعده و نوید حزب نفاق مأیوس شدند آماده صلح و تسلیم شدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز صلح آنان را پذیرفت مشروط بر اینکه سلاح خود را تحویل دهند و اموال منقول خود را ببرند و آنها برای حمل در و پنجره، خانه های خود را ویران می کردند سپس همگی به «خیبر» و از آنجا به شام کوچ کردند و از سران آنان که به خیبر رفتند عبارت بودند از «سلام بن اُبی

الحقیق» و «کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق»، و «حیی بن اخطب» و از میان بنی النضیر دو نفر اسلام آوردند آیاتی از سوره حشر در این مورد نازل شده که در ذیل می نگاریم:

در مورد سرگذشت بنی النضیر چنین می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (١).

«اوست که افراد کافر از اهل کتاب را در نخستین رویارویی از خانه های خودشان بیرون کرد شما گمان نمی کردید که آنها بیرون بروند، آنان نیز تصور می کردند که درهای آنها مانع از (عذاب) الهی می شود اما خداوند از آنجا که آنها فکر نمی کردند، به سراغ آنان آمد، و در دل های آنها رعب و ترس افکند، خانه های خود را با دست خود و دست افراد با ایمان ویران می کردند.»

در این آیه نکاتی وجود دارد که یادآور می شویم:

۱_ مدد های غیبی افراد با ایمان را گاهی آنچنان فرا می گیرد که نه خود افراد مؤمن آن را تصور می کردند و نه از خیال دشمن می گذشت چنانکه می فرماید:

(ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ).

۲_ اگر چه دشمن به قلعه محکم و سلاح خود می بالید، اما آنها از یک لشکر غیبی که همان ایجاد رعب و ترس در دلها است، غافل بودند، و خدا در مواردی پیامبر را با این لشکر ناپیدا و مؤثر کمک کرده است چنانکه می فرماید: (فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) یکی از نشانه های پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) این است که از طریق رعب بر دشمن پیروز می گردد چنانکه می فرماید: «و نُصِرْتُ»

ص : ۳۲۱

۳_ آنان سالیان درازی در ساختن قلعه و خانه های درون آن رنج کشیده بودند، ولی با همان دستهای سازنده، به جان خانه ها افتادند تا با ویران کردن، در و پنجره آن را همراه خود ببرند، و یا خانه سالم به دست مسلمانان نیفتد و از طرفی نیز مسلمانان قبل از صلح در صدد ویران کردن دژ بودند که بر آنها دست یابند و این خود یک نوع درس عبرت است و اینکه خود انسان به کمک دشمن خانه مسکونی خود را ویران کند چنانکه می فرماید: (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ).

سرانجام باید این گروه کیفر ببینند تا برای دیگران نیز عبرت باشد، لکن به خاطر اعلام صلحی که با پیامبر نمودند کیفر آنان در ترک وطن محدود گردید و گرنه کیفر شدیدتری به خاطر نقض پیمان در کمین آنان بود بالأخره ترک سرزمین آباد، و تن به جلاء وطن دادن خود نیز کیفر و گوشمالی محکمی بود چنانکه می فرماید:

(وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ). (۱)

«اگر خدا بر آنان ترک وطن را مقدر نکرده بود آنان را در این دنیا (به وسیله خود افراد با ایمان) کیفر می داد و برای آنها در سرای دیگر عذاب جهنم است».

در آیه بعد علت کیفر را یادآور می شود و آن همان خصومت با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و تصمیم بر قتل و ترور او بود درحالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، مهمان آنان به شمار می رفت چنان که می فرماید:

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ). (۲)

«اخراج آنان از مدینه) برای این است که با خدا و پیامبر او از در خصومت

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۳.

۲- [۲] سوره حشر، آیه ۴.

وارد شدند و هر کس با خدا به دشمنی برخیزد، خدا سخت کیفر دهنده است».

تکیه بر وعده منافقین عاقلانه نیست

منافقان بت پرست نان به نرخ روز می خوردند، به خاطر ماسکی که بر چهره داشتند، با مسلمانان ادعای دوستی می کردند اما در واقع با مؤمنین دوستی نداشتند حزب نفاق مدینه که سنگ و گل و چوب را می پرستید به یهودان بنی النضیر پیام فرستاد که بر مقاومت خود بیفزایند و ما چنین وچنان می کنیم، قرآن پیش از واقعه به مسلمانان اطلاع می دهد که آنان هیچ کاری را صورت نمی دهند و جز لاف و گزاف گویی، کاری از دست آنان بر نمی آید و جریان نیز چنین شد و منافقان، تماشاگر صحنه بودند و کوچک ترین کاری برای بنی النضیر انجام ندادند چنانکه می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَ إِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ). (۱)

«آیا ندیدی کسانی که نفاق ورزیدند به برادران کافر از اهل کتاب خود گفتند اگر بیرون بروید، ما نیز با شما خارج می شویم، و اگر نبرد کنید شما را کمک می کنیم خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویانند».

(لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُولَّيْنَّ الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ). (۲)

«اگر یهودان بیرون بروند منافقان خارج نمی شوند، و اگر با مسلمانان بجنگند آنها را کمک نمی کنند، و اگر یاری کنند، در میدان پشت به نبرد کرده و هرگز یاری نمی شوند».

و کلیه خبرهای غیبی قرآن تحقق پذیرفت.

ص : ۳۲۳

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۱۱.

۲- [۲] سوره حشر، آیه ۱۲.

در آیه بعد یادآور می شود که کافران، به خاطر کفری که میورزند از مسلمانان بیش از خدا می ترسند، این نیز از آثار عدم معرفت آنها است.

(لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ). (۱)

«آنان در دلها از شما بیش از خدا می ترسند این به خاطر این است که فهم و درکی از قدرت خدا ندارند».

خبرهای غیبی قرآن در این مورد

قرآن در این مورد، به مسلمانان دل و جرأت می بخشد و با قاطعیت سه مطلب را یادآور می شود:

۱_ یهودان به خاطر علاقه ای که به زندگی دارند، هرگز با شما به طور دسته جمعی و رویارو جنگ نخواهند نمود تنها به پرتاب سنگ از درون دژ و یا از پشت دیوار اکتفا خواهند کرد.

۲_ گروه کافر در میان خود قدرتمندند ولی در برابر افراد با ایمان فاقد آن قدرت می باشند زیرا ایمان و اعتقاد به شهادت، مشکلات را آسان می سازد و انسان را به استقبال مرگ روانه می کند.

۳_ وحدت کافران، وحدت صوری است که در درون آنان غوغایی از اختلاف حکومت می کند و به هر سه نکته در آیه یاد شده در زیر اشاره شده است:

(لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مَّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ). (۲)

ص : ۳۲۴

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۱۳.

۲- [۲] سوره حشر، آیه ۱۴.

«با شما به صورت دسته جمعی و رویا رو نبرد نمی کنند مگر از درون دژ، یا از پشت دیوار، قدرت آنان در میان خودشان شدید است آنان را متحد می اندیشی، در صورتی که دل‌هایشان سخت متفرق است زیرا دارای فهم و عقل نیستند».

به نکته نخست با جمله: (لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا)، به نکته دوم با جمله: (بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ) و به نکته سوم با جمله: (تَحَسَّبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ) اشاره می کند.

چرا از حادثه پیشین عبرت نگرفتند؟

قرآن یادآور می شود که سرگذشت بنی النضیر بسان سرگذشت قبیله «بنی قین قاع» است که کمی قبل از آنان بودند چرا از آنها عبرت نگرفتند؟

چنانکه می فرماید:

(كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (۱)

«کار این گروه از یهود مانند کسانی است که کمی پیش از آنان بودند، و کیفر کارهای خود چشیدند برای آنها است عذاب دردناک».

با این حادثه، طومار زندگی دو قبیله از قبایل یهود در سرزمین «مدینه» در هم پیچیده شد. تنها قبیله ای که باقی ماند و پیمان خود را با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حفظ کرده بود، قبیله «بنی قریظه» بود و تا روزی که آنان به پیمان خود وفادار بودند از جانب مسلمانان جز خوبی و نیکی، چیزی مشاهده نمی کردند ولی چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به نبرد با آنان پرداخت این مطلبی است که به بیان آن می پردازیم.

ج: مجازات پیمان شکنی «بنی قریظه»

اشاره

در سال های دوم و چهارم هجرت قبیله های «بنی قین قاع» و «بنی النضیر» از قبایل یهود ساکن در مدینه و حومه آن، به خاطر خیانت ها و کارشکنیها، از «یثرب»

ص : ۳۲۵

اخراج و طرد شدند، گروه نخست در «اذرعات» (شام) و گروه دوم در سرزمین های خیبر و شام، پخش و پراکنده گشتند، تنها تیره ای که از یهود در سرزمین «مدینه» باقی ماند، قبیله «بنی قریظه» بود که تا سال پنجم هجرت بر پیمانی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بسته بودند، وفادار بوده و خیانتی از آنان دیده نشد.

در سال پنجم که جنگ «احزاب» رخ داد و سپاه ده هزار نفری مرکب از مشرکان و یهودان، در اطراف «خندق» فرود آمدند، و قریب به یک ماه «مدینه» را به محاصره خود در آورده، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان را در سخت ترین شرایط قرار دادند «بنی قریظه» به فکر پیمان شکنی افتادند و عملاً به سپاه شرک پیوستند و علت آن این بود که «حیی بن اخطب» رئیس مطرود قبیله «بنی النضیر» که با یهودان خیبر در سپاه شرک بر ضد اسلام شرکت کرده بود، فرصت را مغتنم شمرد، و به صورت مرموزی خود را به در دژ «بنی قریظه» که در داخل مدینه قرار داشت، رسانید و با الحاح و اصرار درخواست کرد که در دژ را به روی او باز کنند، با اینکه رئیس قبیله «بنی قریظه» به نام «کعب» دستور داد که در را باز نکنند، ولی با سماجت و تحریک شهادت کاذب طرف، و اینکه ای رئیس مگر از آب و نانت می ترسی که در را به روی من باز نمی کنی، سبب شد که در دژ را به روی او باز کنند، و آتش افروز جنگ «خندق» در کنار هم کیش خود نشست و پس از گفتگوهای زیاد، سرانجام «کعب» را به پیمان شکنی و خیانت به «محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)» مصمم ساخت، و او بر خلاف نظر سالخوردگان قبیله، عهدنامه ای را که میان وی و پیامبر نوشته شده بود، طلبید و در برابر همگان پاره کرد و گفت: کار پیمان پایان یافت، آماده جنگ و نبرد باشید. (۱)

نقشه بنی قریظه این بود که نخست، با گردش در کوچه های مدینه، زنان و کودکان مسلمان را که به خانه ها پناهنده شده بودند، مرعوب سازند، سپس در مرحله بعد، دو هزار نظامی مشرک از طریق دژ بنی قریظه، به داخل مدینه رخنه کنند

ص : ۳۲۶

تا مسلمانان را از حفاظت کرانه های «خندق» که مبادا دشمن از آن عبور کند، منصرف نموده و متوجه مدینه سازند تا در این فرصت، سپاه مهیب شرک از خندق عبور نماید و با قتل عام سربازان اسلام کار را یکسره کند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای خشتی ساختن نقشه اول آنان، دستور داد که پانصد نفر از رزمندگان اسلام از میدان نبرد، به سوی مدینه بازگردند و حفاظت شهر را برعهده گیرند و از ایجاد رعب و ترس در داخل آن جلوگیری کنند و در میان شهر تکبیر گویان به گردش پردازند تا زنان و کودکان با شنیدن صدای تکبیر آرام بگیرند.^(۱)

پیش از آنکه «بنی قریظه» موفق به اجرای نقشه دوم گردند، یعنی سربازان شرک از درون دژ، وارد شهر شوند، عوامل گوناگون مایه تفرق سپاه شرک شد و یک نوع بدبینی میان احزاب و قبیلہ بنی قریظه به وسیله «نُعَیم بن مسعود» تازه مسلمان، پدید آمد و همگی سرزمین مدینه را ترک گفتند و قبیلہ بنی قریظه را به خود واگذار نمودند و رفتند، این است سزای کسانی که نمک بخورند و نمکدان بشکنند و با اعتراف بر اینکه از مسلمانان جز صدق و صفا و درستی و پاکی ندیده اند، پیمان خود را بشکنند و خیانت ورزند.

آخرین لانه فساد در مدینه برچیده شد

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نمی توانست پس از رفتن سپاه شرک، «قبیلہ بنی قریظه» را که بسان ستون پنجم در جنگ احزاب فعالیت می نمود، به حال خود واگذارد، زیرا هیچ بعید نبود که در مواقع دیگر با دشمنان اسلام همکاری نمایند از این جهت به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دژ بنی قریظه به محاصره سپاهیان اسلام در آمد، و آنان از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درخواست کردند که «ابولبابه اوسی» را اجازه دهد تا وارد دژ گردد و با او مشورت کنند ابولبابه به دستور پیامبر وارد دژ گردید زنان و مردان یهود دور او گرد آمدند، و گریه و شیون بلند کردند و به او گفتند: آیا صلاح است ما بدون قید و شرط تسلیم شویم، وی

ص : ۳۲۷

۱- [۱] سیره حلبی، ج ۲، ص ۳۳۵.

در حالی که یک مسلمان واقعی بود، تسلیم احساسات و عواطف گردید، و با دست خود به گلوی خویش اشاره کرد یعنی تسلیم، مساوی با قتل است ولی فوراً به اشتباه خود پی برد و از فاش کردن راز اسلام و مسلمانان نادم گردید و از این جهت با چهره پریده و بدن لرزان، از دژ بیرون آمد و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و با خود پیمان نمود تا خدا از تقصیر او نگذرد تا پایان عمر به همین حالت (جز در مواقع ضرورت) به سر ببرد، خوشبختانه مژده پذیرفته شدن توبه او به وسیله وحی الهی اعلام گردید همچنانکه خیانت او به وسیله وحی، اعلام شد. آیه های مربوط به هر دو موضوع:

الف: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَعَلَّمُوا أَنْمَا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةً وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ). (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و نیز در امانات خود خیانت روا، ندارید، در حالی که می دانید اموال و اولاد شما مایه امتحان و آزمایش است و در نزد خدا پاداش بزرگ است».

اگر در این آیه طبق نقل مفسران به خیانت او اشاره شده در آیات دیگر پذیرش توبه او وارد گردیده است چنانکه می فرماید:

(وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ). (۲)

«گروهی دیگر از آنها به گناهان خود اعتراف کردند عمل نیک و بد را به هم آمیخته اند شاید خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند آمرزنده و رحیم است».

جریان ابولبابه پایان یافت و کار ستون پنجم نیز با پذیرفته شدن داوری «سعد معاذ» از طرفین یکسره گردید و همه محصوران گفتند: «نزل علی حکم سعد معاذ»

ص : ۳۲۸

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۲۷-۲۸.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۱۰۲.

«ما همگی داوری سعد رامی بذیریم» وی با توجه به اصلی که از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) آموخته بود و اینکه «لَا يُلَدِّغُ الْمُؤْمِنَ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ = فردبا ایمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود»، عفو آنان را بر خلاف مصالح تشخیص داد، و پیمان شکنان از آنان را محکوم به اعدام کرد. زیرا از چنین عفوها و بخشودگیها تجربه تلخی داشت، و نتیجه عفو «بنی قین قاع» بر اثر تحریک «کعب اشرف» جنگ احد را در برداشت، بخشودن قبیله بنی النضیر جنگ احزاب را پدید آورد، از این جهت یقین کرد که عناصر یهود آنچنان لجوج و خطرناکند که اگر مورد عفو قرار گیرند برای بار چهارم آتش جنگ را شعله ور خواهند ساخت و وحی الهی پس از اجرای حکم سعد در این باره نازل گردید:

(وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا). (۱)

«خداوند احزاب را با دلی مملو از خشم بازگرداند، بدون اینکه بهره بگیرند و خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت خداوند نیرومند و قدرتمند است.»

(وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا). (۲)

«گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کردند از درهایشان پایین کشید و در دل آنان رعب افکند.»

(وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا). (۳)

«زمین ها و خانه هایشان را در اختیار شما گذاشت همچنین زمینی را که هرگز

ص : ۳۲۹

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۲۵.

۲- [۲] سوره احزاب، آیه ۲۶.

۳- [۳] سوره احزاب، آیه ۲۷.

در آن گام نهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است».

به این طریق لانه های فساد که در مدینه و حومه آن قرار داشت برچیده شد ولی هنوز ریشه های قدرت یهود در سرزمین حجاز وجود داشت زیرا بزرگ ترین دژها را در سرزمین خیبر در اختیار داشتند اکنون باید دید وحی الهی در این مورد چه بیانی دارد.

د: دژ خیبر یا کانون خطر دیگر

با برچیده شدن سه کانون خطر در مدینه و حومه آن، هرچند آرامش نسبی در مدینه پدید آورده ولی کانون خطر دیگری به نام «خیبر» در شمال مدینه به قوت خود باقی بود، دژ آهنین یهودان خیبر مانع از آن بود که کسی بر آنها دست یابد و هرگز دور از ذهن نبود که قریش و غطفان که با ناکامی و تلخی متفرق شده بودند بار دیگر با تشویق و کمک مالی یهود خیبر، به منطقه بازگردند و آشوبی به راه اندازند.

صلح پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با قریش در سرزمین «حدیبیه» در سال ششم هجرت پس از پایان غائله احزاب فکر او را از جانب جنوب مطمئن ساخت از این جهت تصمیم گرفت که با یاران رزمنده و فداکار خود متوجه شمال مدینه گردد و این کانون خطر را بسان سه کانون دیگر برچیده و همه را خلع سلاح کند، و قلعه خیبر را که در صد و نود کیلومتری مدینه قرار داشت به نقطه امنی تبدیل کند از این لحاظ پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با بهره گیری از اصل «استتار» با هزار و ششصد سرباز که در میان آنها دو بیست سواره نظام به چشم می خورد راه شمال را در پیش گرفت، و جز افراد معدودی، کسی از هدف او آگاه نبود و غالباً تصوّر می کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای سرکوبی قبایل «غطفان» و «فزاره» که به یاری قریش در جنگ احزاب شتافته بودند راه شمال را در پیش گرفته است، وقتی به بیابان «رجیع» رسید، محور حرکت ستون را به سوی «خیبر» قرار داد، و از این طریق ارتباط این دو متحد را از هم گسست، شگفت این جا است که با اینکه محاصره خیبر بیست و پنج روز طول کشید با این حال قبایل مزبور نتوانستند متحدان خود را یاری نمایند.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به سرزمین خیبر نزدیک شد، با سوز و گداز خاصی با خدای خود چنین راز و نیاز داشت:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَمَا أَظَلْنَ، وَرَبَّ الْأَرْضِينَ وَمَا أَقْلَنَ... نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَخَيْرِ أَهْلِهَا وَخَيْرِ مَا فِيهَا، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ أَهْلِهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا».^(۱)

«بار الها تویی خدای آسمانها و آنچه زیر آنها قرار گرفته، و تویی خدای زمین و آنچه بر آن سنگینی افکنده... من از خوبی های این آبادی و خوبی های اهل آن، خوبیهای آنچه در آن هست می خواهم، و از بدیهای آن و بدی های اهل آن و بدی آنچه که در آن قرار دارد، به تو پناه می برم».

چیزی نگذشت که تمام دژهای هفتگانه خیبر، شبانه به محاصره سربازان اسلام در آمد، و تمام راههای متصل به آن تحت کنترل قرار گرفت. خیبریان به هنگام صبح که بیرون آمدند، خود را در محاصره کامل ارتش اسلام دیدند فوراً درهای دژها را بسته و شورای نظامی تشکیل دادند ولی در پرتو عنایات الهی و جان فشانیهای سربازان اسلام و رشادتهای برون از توصیف امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پس از بیست و پنج روز نبرد تن به تن همگی تسلیم شدند، و لانه های فساد به تسخیر در آمد که تفصیل آن در تایخ اسلام وارد شده است.

وحی الهی یک بار پیش از حرکت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به سوی خیبر از چنین پیروزی خبر داده، و یک بار هم در لحظه حرکت سپاهیان اسلام به سوی آن، اینک مجموع آیاتی که در آنها اشاره به چنین پیروزی شده است، نقل می کنیم:

۱_ (فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا).^(۲)

«آرامش را بر دلهای آنها مستولی ساخت و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

ص : ۳۳۱

۱- [۱] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۱۸.

۲_ (وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا). (۱)

«غنایم بسیاری به دست می آورند و خداوند عزیز و حکیم است».

۳_ (وَعِدْكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) (۲).

«خداوند غنایم فراوانی به شما وعده داده است که به دست می آورید و این یکی (صلح حدیبیه) را زودتر فراهم ساخت و دست مردم (قریش) را از شما کوتاه کرد تا برای مؤمنان نشانه ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند».

این آیات در جریان صلح حدیبیه نازل گردید و در عین حال به مؤمنان که همراه پیامبر بودند، و بدون انجام مراسم عمره و زیارت خانه خدا، از نیمه راه بازگشتند، مژده پیروزی بر دشمنان و اخذ غنایم داده است و مقصود از آن فتح، همان پیروزی بر یهود خیبر و خیبریان است.

بنابر این مقصود از «فتح قریب» در آیه همان فتح خیبر است که به فاصله دوماه در ماه نخست سال هفتم هجرت به وقوع پیوست و همچنانکه مقصود از «غنایم کثیره» در دو آیه، غنائم خیبر است که علاوه بر تسلط بر اراضی حاصل خیز خیبر یهود، بر ثروت کلان آنها نیز دست یافتند.

جمله (فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ)، «این را زودتر فراهم ساخت» اشاره به صلح حدیبیه است که در کام گروهی تلخ بود در حالی که قرآن آن را یک نوع پیروزی می شمارد و بی آمدهای شیرین و زیبای آن، این حقیقت را روشن می سازد و اگر صلح حدیبیه نبود، هرگز پیامبر نه موفق به اعزام سفیر به اطراف و اکناف جهان می شد و نه می توانست به راحتی بر دژهای آهنین یهودان شمال چیره شود.

این بخش از آیات که نوید دهنده پیروزی نزدیک و کسب غنائم است به هنگام

ص : ۳۳۲

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۹.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۲۰.

بازگشت از حدیبیه فرود آمد در حالی که آیه دیگری که اکنون یاد آور می شویم (ظاهراً) به هنگام حرکت سپاهیان اسلام به سوی خیبر نازل شده و در این آیه نسبت به کسانی که بدون جهت در جهاد پیشین شرکت نکرده بودند توییح وارد شده از شرکت آنان در جهاد بعدی نهی شده است از آنجا که در آیات پیشین نوید غنیمت داده شده، همان گروه متخلف درخواست کردند که در این جهاد شرکت نمایند _ البته نه برای رضایت خدا بلکه برای غنائم _ وحی الهی پیش از درخواست آنان، تکلیف آنها را روشن ساخت و چنین نازل شد:

(سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (۱)

«هنگامی که شما به سوی سرزمینهایی که در آن غنائم است، حرکت کردید متخلفان از جهاد پیشین، میگویند که بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم، آنها می خواهند سخن خدا را تغییر دهند بگو شما هرگز به دنبال ما نخواهید آمد (یا نباید به دنبال ما بیایید) خدا نیز قبلاً چنین گزارش داده است. اما به زودی می گویند شما نسبت به ما حسد میورزید ولی آنها جز اندکی نمی فهمند».

در این آیه نکات قابل توجهی وجود دارد:

۱_ مقصود از جمله (يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ) چیست؟

مقصود همان سخنی که در آیات قبل وارد شد، و غنائم آینده را فقط از آن شرکت کنندگان در صلح حدیبیه دانسته است و فرمود: (مغانم کثیره تأخذونها) آنان با اظهار شرکت در این جهاد، می خواهند دستور خدا را مبنی بر اینکه غنائم از آن شرکت کنندگان است دگرگون سازند.

ص : ۳۳۳

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۵. پیرامون این آیات در «صلح حدیبیه» نیز سخن خواهیم گفت.

۲_ جمله (قل لن تبعونا) ممکن است یک خبر غیبی باشد که متخلفان به هر علت موفق به شرکت نخواهند شد همچنانکه احتمال دارد که مقصود از آن نهی از شرکت باشد یعنی نباید شرکت نمایید.

۳_ افراد بیچاره وقتی کیفر اعمال خود را (محرومیت از غنائم) می بینند به جای سرزنش خود، دیگران را متهم به حسادت می کنند و می گویند شما مؤمنان حسود هستید که مانع از شرکت ما می باشید، در حالی که حسادت مطرح نیست، بلکه این یک نوع کیفر و عقوبت است زیرا باید حساب کسانی که تحمّل مشقّت کرده و در سخت ترین لحظات فداکاری نموده اند از افراد راحت طلب جدا باشد، در این صورت معنی ندارد که این گروه رفاه طلب در این سفر شرکت کنند و بسان زحمت کشان، در غنیمت شریک باشند.

در هر حال با خلع سلاح یهودان خیبر کلیه لانه های فساد یهود در شبه جزیره برچیده شد و یهودان خیبر به صورت کارگران دولت اسلامی در آمدند و به خاطر تخصصی که در امور کشاورزی داشتند زمینهای خیبر به آنان واگذار شد و حاصل زمین با نسبت خاصی میان مسلمانان و آنان تقسیم می شد.

ابن هشام نقل می کند که پیامبر وصیت کرد: «لا یترک بجزیره العرب دینان» در شبه جزیره العرب دو دین باقی نماند. (۱)

گویا روی همین اصل بود که خلیفه دوّم کلیه یهود را از سرزمین خیبر بیرون کرد و همه را تار و مار ساخت.

تا این جا سرگذشت یهودان معاصر پیامبر از نظر قرآن به پایان رسید تنها سرگذشتی که پیامبر با اهل کتاب داشت و مطرح نشد، سرگذشت «مسیحیان نجران» است که در فصول آینده مطابق سال حادثه خواهد آمد.

ص : ۳۳۴

۲۱- غزوات پیامبر در قرآن

۱- غزوه بدر

آیات موضوع

۱- (كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهِونَ * يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ * وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُنْطَلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ). (انفال/ ۵- ۸)

۲- (إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ). (انفال/ ۴۲)

۳- (وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (آل عمران/ ۱۲۳)

۴- (إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَسَّدْتُمُومًا وَتَتَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * وَ إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ إِذَا التَّفَتُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا - وَيَقَلُّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيُقْضَىٰ إِلَيْهِ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا - وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ). (انفال/ ۴۴- ۴۳)

۵- (قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ التَّافِتَيْنِ فَتَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ

يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ). (آل عمران/ ١٣)

٦_ (إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ). (انفال/ ٩)

٧_ (إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ * بَلَى إِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ). (آل عمران/ ١٢٤_ ١٢٥)

٨_ (وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مَن عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفْرًا بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ * إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سِإَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ * ذَلِكُمْ بِمَا أَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ مَن يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ). (انفال/ ١١_ ١٣)

٩_ (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بِطَرَأٍ وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصِيحُونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ * وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ). (انفال/ ٤٧_ ٤٨)

١٠_ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (انفال/ ١)

١١_ (مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْجِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (انفال/ ٦٧).

١٢_ (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَتَّخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعِيدٌ وَإِمَّا فَدَاءٌ) (محمد/ صلى الله عليه وآله وسلم/ ٤).

۱۳_ (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْيرِ إِنْ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَ يَعْفُو لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (انفال ۷۰-۷۱).

ترجمه آیات

۱_ «خداوند ترا از خانه ات (در مدینه) به حق به بیرون فرستاد در حالی که گروهی از مؤمنان آن را خوش نداشتند (زیرا از سرانجام آن آگاه نبودند). با اینکه می دانستند که این فرمان خدا است با تو به مجادله برمی خاستند (و آنچنان ترس آنان را فرا گرفته بود) که گویی به سوی مرگ کشیده می شوند، و آن را با چشم خود می بینند. آنگاه که خدا (وسیله پیامبر) به شما وعده داد که با یکی از دو گروه (کاروان بازرگانی و یا گروه مسلح) روبرو خواهید شد، اما شما دوست می داشتید که کاروان فاقد قدرت برای شما باشد ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تثبیت کند و ریشه کافران را قطع نماید. تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود، هرچند مجرمان خوش نداشته باشند».

۲_ «به خاطر آورید، لحظه ای را که شما در طرف پایین بیابان، و کاروان مسلح در بخش بالای بیابان و کاروان بازرگانی قریش پایین تر از شما بود، اگر با یکدیگر وعده می گذاشتید، در انجام وعده اختلاف می کردید (یک چنین توافق قهری) برای آن بود که خداوند کاری را که می بایست انجام شود، تحقق بخشد تا آنها که هلاک می شوند (گمراه می گردند) پس از اتمام حجت باشد، و آنها که زنده می شوند (هدایت می یابند) از روی دلیل روشن باشد خدا شنوا و بینا است».

۳_ «خدا شما را در سرزمین بدر کمک کرد آنگاه که خوار و ذلیل بودید از مخالفت خدا بپرهیزید تا سپاسگزار باشید».

۴_ «آنگاه که تعداد مشرکان را در خواب به تو کم نشان داد، و اگر فراوان

نشان می داد مسلماً سست می شدید، و به نزاع برمی خاستید خداوند شما را از (دو کار) سالم نگهداشت، خداوند به آنچه در درون سینه ها است، دانا است. آنگاه که به هم رسیدید آنان را در چشم شما اندک نمود، و شما را نیز در چشم آنان اندک، تا آن کار که مقرر گشته واقع گردد و همه کارها به خدا بر می گردد».

۵_ «برای شما در باره دو گروه که در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، نشانه ای است، گروهی که در راه خدا نبرد می کرد، و گروه دیگر به خدا کفر میورزید، گروه مؤمنان را با چشم خود دو برابر می دیدند، خدا هر کس را بخواهد یاری می کند در این جریان برای صاحبان بینش درس عبرتی است».

۶_ «به خاطر بیاورید زمانی که به استغاثه برخاستید و او تقاضای کمک شما را پذیرفت و گفت شما را با یک هزار فرشته که فرشتگان دیگری را در پشت سر دارند، کمک می نمایم».

۷_ «در آن هنگام که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می گفتی آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار فرشته که از آسمان فرو می آیند یاری کند. اگر امروز استقامت ورزید، و تقوا را پیشه خود سازید، و دشمن شکست خورده به همین زودی باز گردد (این بار) خداوند شما را با پنج هزار فرشته که نشانه های مخصوص دارند کمک می نماید».

۸_ «خداوند نزول فرشتگان را برای شادی و اطمینان فرو فرستاد و گرنه پیروزی از جانب خدا است خداوند توانا و حکیم است. به خاطر آورید هنگامی که خواب آرامش بخشی به فرمان خدا شما را فرا گرفت، و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد، تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطانی را از شما دور سازد و دلها محکم، و گامها را استوار بدارد. به یاد آورید موقعی که خدا به فرشتگان وحی کرد که افراد با ایمان را در میدان نبرد ثابت قدم بدارید به زودی در درون کافران رعب و وحشت می افکنم. این به خاطر آن است که گروه کافران با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند و هر کس که با خدا و رسول او دشمنی کند،

کیفر شدید می بیند، خدا سخت کیفر است».

۹_ «مانند کسانی نباشید که روی هواپرستی و خودنمایی از سرزمین خود بیرون آمدند، و مردم را از راه خدا باز می داشتند خدا به آنچه که عمل می کنند، آگاه است. به یاد آور هنگامی که شیطان اعمال (مشرکان قریش) را در نظر آنان جلوه داد و گفت هیچ کس بر شما پیروز نمی شود، و من حامی و در کنار شما هستم، وقتی دو سپاه با هم روبرو شدند (شیطان دید که مؤمنان از جانب فرشتگان حمایت می شوند) گفت من از شما بیزارم من چیزی را می بینم که شما نمی بینید من از خدا می ترسم خدا سخت کیفر است».

۱۰_ «از تو در باره انفال سؤال می کنند بگو انفال از آن خدا و رسول او است (به کسی ارتباط ندارد) از مخالفت خدا بپرهیزید و در میان خود صلح و سازش برقرار کنید، خدا و پیامبر او را اطاعت نمایید اگر مؤمن هستید».

۱۱_ «شان هیچ پیامبری نیست که پیش از آنکه در زمین مستقر گردد (پیروزی کامل بر دشمن پیدا کند) اسیر گیرد، شما خواهان کالای دنیا هستید خدا خواهان آخرت (برای شما) و او قدرتمند و حکیم است».

۱۲_ «هنگامی که با کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید ضربات کاری بر گردن آنها وارد کنید، تا لحظه ای که استقرار یافتید و بر آنها پیروز شدید در این هنگام از کشتن آنها صرف نظر کنید، بلکه ببندید و اسیر بگیرید سرانجام یا با منت گذاری آنها را آزاد سازید و یا با اخذ مبلغی به نام «فداء» آنها را رها کنید».

۱۳_ «ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند بداند که (نیت) خیری در دلهای آنها است بهتر از آنچه که از شما گرفته، به شما می دهد و شما را می بخشد خداوند آمرزنده و مهربان است. و اگر خیانت ترا بخواهند (چیز عجیبی نیست) قبلاً نیز به خدا خیانت کردند (آیین توحید را رها کرده و به آیین شرک گراییده اند) و خداوند شما را بر آنها پیروز ساخت خداوند حکیم و دانا است».

در باره انگیزه نبردهای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با مشرکان و بت پرستان، به صورت کلی سخن به فراوانی گفته شده و ما نیز به مناسبت‌هایی، درباره همین موضوع، به نحو کلی سخن گفته ایم از این جهت در این بخش، هرگز در باره انگیزه های کلی جهاد رسول خدا با بت پرستان سخن نخواهیم گفت بلکه پس از اشاره به انگیزه خصوصی نبردی که مورد بحث قرآن قرار گرفته است، تنها به تبیین رخدادها و پی آمدهای آن که در قرآن به آنها تصریح و یا اشاره شده است، اکتفا خواهیم ورزید و در این فصل غزواتی را مورد بحث و تحلیل قرار می دهیم که ریشه قرآنی دارند و خواننده گرامی با خواندن این فصل می تواند به اسرار غزوات و نتایج آن از نظر قرآن آشنا شود.

غزوه بدر و انگیزه های نبرد

«بدر» نام چاهی است میان مکه و مدینه، و در جنوب غربی مدینه در فاصله صد و شصت کیلومتری، در پایین «وادی الصفراء» قرار دارد و منسوب به «بدر» بن یخلد بن نضر بن کنانه است.

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در دوازدهم رمضان سال دوم هجرت،^(۱) «مدینه» را برای مصادره کالاهای کاروان قریش که از شام به سوی مکه برمی گشت، ترک گفت و پس از طی منازل گوناگون در سرزمین «ذفران» فرود آمد، در آنجا مطلع شد که قریش با دلاوران خود، برای نجات کاروان از مکه خارج شده و اگر کمی گام به پیش نهد با کاروان دوم روبرو خواهد شد در این موقع پیامبر شورای نظامی تشکیل داد، سران مهاجران غیر از بنی هاشم از رودر روئی با گروه مسلحی که برای نجات کاروان حرکت کرده بود، کاملاً مخالف بودند، در حالی که سران انصار مانند «مقداد بن

ص : ۳۴۰

۱- [۱] برخی مانند «ابن هشام» در سیره خود تاریخ خروج پیامبر را روز دوشنبه هشتم ماه رمضان می دانند.

عمرو» و «سعدبن معاذ» آمادگی خود را اعلام و برای مصاف با دشمن اصرار داشتند در این موقع پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، نظر انصار را پسندید، فرمان حرکت صادر نمود و فرمود: گام به پیش نهید و بشارت دهید خدا به من نوید داده که با یکی از این دو گروه روبرو خواهید شد، تو گویی از همین نقطه قتلگاه دشمن را مشاهده می کنم.

آیات مربوط به عزوه «بدر» در سوره انفال وارد شده و ما به گونه ای به شرح مجموع آیات مربوط به غزوه بدر با اشاره نکات وارد در آن، می پردازیم.

وحشت گروهی از مقابله با دشمن

از دو آیه یاد شده در زیر کاملاً استفاده می شود که گروهی از مسلمانان، از نبرد با کاروان مسلح خائف بودند و آنچنان ترس و وحشت آنان را فرا گرفته بود که گویی به سوی مرگ گام برمی دارند و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در این نبرد نظریه انصار را مقدم داشت، در حقیقت نظریه اکثریت را برگزید، چنانکه می فرماید:

(كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ). (۱)

«خداوند تو را از خانه ات (در مدینه) به حق به بیرون فرستاد در حالی که گروهی از مؤمنان آن را خوش نداشتند (زیرا از سرانجام آن آگاه نبودند)».

(يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ). (۲)

«با اینکه می دانستند که این فرمان خدا است با تو به مجادله برمی خاستند (و آنچنان ترس آنان را فرا گرفته بود) که گویی به سوی مرگ کشیده می شوند و آن را با چشم خود می بینند».

ص : ۳۴۱

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۵.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۶.

مقصود از مجادله در نیمه راه (يُجَادِلُونَكُمْ فِي الْحَقِّ) یا کراهت از نبرد (كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ) می تواند همان گفتگوهایی باشد که در سرزمین «ذفران» در شورای نظامی رخ داد، همچنانکه می تواند بر موارد وسیعتری ناظر باشد.

اگر با مراجعه به تاریخ (۱)، گروه مخالف شناسایی شوند، مقام و موقعیت آنان از نظر قرآن با توجه به مضمون این دو آیه کاملاً روشن می گردد.

روبارویی با یکی از دو گروه

هنگامی که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان حرکت صادر کرد، فرمود:

«احدى الطائفتين لكم إما العير وإما النفير = شما در این مسیر با یکی از دو گروه روبرو می شوید یا با کاروان «عیر» و یا با لشکر (نفیر)».

در این موقع گروهی علاقمند بودند که با کاروان بازرگانی قریش روبرو شوند زیرا گذشته بر اینکه از نظر نیروی رزمی بسیار ناتوان بودند، در این رودر رویی، غنایم فراوانی نصیب ارتش اسلام می شد اما یک چنین اندیشه از آن همگان نبود، بلکه گروه خاصی چنین آرزویی داشتند و آنان نیز از آثار سازنده نبرد «بدر» که جای پای مسلمانان را در سرزمین مدینه محکم و استوار می ساخت، ناآگاه بودند.

قرآن از طرز تفکر چنین گروهی خبر می دهد و یاد آور می شود که آنان خواهان دنیا و خداخواهان برپایی حق، و قطع ریشه کافران است و هدف این گروه در تلاقی با کاروان بازرگانی تحقق می پذیرد در حالی که نتیجه دوم در گرو مصاف با گروه مسلح و از پای در آوردن آنان می باشد چنانکه می فرماید:

(وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ). (۲)

ص : ۳۴۲

۱- [۱] به مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۴۸ و سیره حلبی، ج ۲، ص ۱۶۰ مراجعه فرمایید.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۷.

«آنگاه که خدا (وسیله پیامبر) به شما وعده داد که با یکی از دو گروه (کاروان بازرگانی و یا گروه مسلح) روبرو خواهید شد، اما شما دوست می داشتید که کاروان فاقد قدرت برای شما باشد ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تثبیت کند و ریشه کافران را قطع نماید».

(لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ). (۱)

«تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود، هرچند مجرمان خوش نداشته باشند».

تقابل دو جمله، یعنی: (تَوَدُّونَ أَنْ غَيَّرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ): «خواهان رویارویی با کاروان فاقد قدرت نظامی هستید» و (وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ): «خدا خواهان تثبیت حق است»، به روشنی یک درس کلی به مسلمانان جهان می دهد و آن اینکه رفاه طلبی و گردآوری اموال و سرگرمی به امور دنیوی، درست نقطه مقابل هدف الهی است که می خواهد حق را در جهان تثبیت و باطل را ریشه کن سازد و این هدف الهی جز از طریق رنج و رویارویی با دشمن در میدان نبرد، امکان پذیر نیست.

سرانجام اراده الهی تحقق پذیرفت و کاروان بازرگانی قریش پس از آگاهی از اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با یاران خود در سرزمین بدر فرود آمده است مسیر کاروان را دگرگون کرد و دو منزل را یکی کرد و از قلمرو نفوذ یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، خارج شد، و به کاروان قریش که برای نجات آنان آمده بودند، پیام داد که هرچه زودتر به مکه بازگردند و کار «محمد» را به عرب واگذار کنند.

ولی ابوجهل که رهبری کاروان مسلح را برعهده داشت بر خلاف نظر ابوسفیان تأکید کرد که باید به سوی «بدر» برویم و قدرت و توانایی خود را به نمایش بگذاریم (۲) از این جهت با یک خیزش دست جمعی از نقطه ای که بودند برای رویارویی با یاران

ص : ۳۴۳

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۸.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۹.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حرکت کردند، و به خاطر ریزش باران شدید در حاشیه بیابان پشت تپه ای فرود آمدند، و مسلمانان پس از تصمیم در شورای نظامی به پیشروی در حاشیه همان بیابان، در این سوی تپه، پیاده شدند، و تنها مانع از دید دشمن همان تپه بود، قرآن در سوره انفال نقطه فرود هر سه کاروان را ترسیم می کند و نکاتی را یادآور می شود و می فرماید:

(إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ). (۱)

«به خاطر آوردید، لحظه ای را که شما در طرف پایین بیابان، و کاروان مسلح در بخش بالای بیابان و کاروان بازرگانی قریش پایین تر از شما بود، اگر با یکدیگر وعده می گذاشتید، در انجام وعده اختلاف می کردید (یک چنین توافق قهری) برای آن بود که خداوند کاری را که می بایست انجام شود، تحقق بخشد تا آنها که هلاک می شوند (گمراه می گردند) پس از اتمام حجت باشد، و آنها که زنده می شوند (هدایت می یابند) از روی دلیل روشن باشد خدا شنوا و بینا است.»

دقت در الفاظ آیه موقعیت نظامی هر دو گروه را ترسیم می کند اینک بیان این قسمت: «عدو» در لغت عرب به معنی تجاوز است و عرب به حاشیه بیابان از آن نظر «عدو» می گوید که از نیمه آن تجاوز می کند، و در گوشه ای از آن قرار می گیرد، آیه حاکی است که هر دو گروه در حاشیه بیابان فرود آمده بودند، چیزی که هست «مشرکان» در نقطه بلندتر فرود آمده، سپاهیان اسلام در قسمت پایین بیابان قرار گرفته بودند از این جهت قرآن در تبیین این دو موقعیت می فرماید: (إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا): «شما در حاشیه پایین» (وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَى): «آنها در ناحیه بالای بیابان» و این خود یک نوع امتیازی برای دشمن محسوب می شد زیرا علاوه بر اینکه لشکرگاه مسلمانان را در چشم انداز خود داشتند مسئله هجوم را بر

ص : ۳۴۴

آنان آسان و بر مسلمانان مشکل می ساخت.

ولی کاروان بازرگانی در نقطه پایین تر از محل تجمع مسلمانان قرار داشت. وقتی ابوسفیان از تعقیب مسلمانان آگاه شد با تغییر مسیر، از بیراهه از کنار دریای احمر خود را به مکه رسانید و از چنگ مسلمانان بیرون رفت چنانکه می فرماید: (وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ).

نکته دیگری که آیه متذکر است این است که اگر مسلمانان از برتری دشمن آگاه می شدند در مسئله رویارویی وحدت نظر پیدا نمی کردند برخی طرفدار پیشروی و برخی دیگر از انصراف و عقب نشینی سخن می گفتند چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِلاِخْتِلَافِ فِي الْمِيعَادِ): «اگر با یکدیگر وعده می کردید که در نبرد حاضر شوید در عمل به آن اختلاف می کردید».

از آنجا که مشیت الهی بر این تعلق گرفته بود که این نبرد صورت پذیرد و پیروزی چشم گیری نصیب مسلمانان گردد، آنها را در برابر عمل انجام شده قرار داد تا کاری که باید انجام گیرد، تحقق پذیرد، چنانکه می فرماید: (وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا).

علت اینکه مشیت الهی بر چنین نبردی که نتیجه آن، پیروزی توحید بر شرک بود، تعلق گرفته بود این است که این نبرد، مایه شناسایی حق از باطل بود زیرا پیروزی گروهی که از نظر نفرات و ساز و برگ نظامی نسبت به دشمن در شرایط بسیار نامتعادل قرار داشتند و تنها سلاح برنده آنان ایمان به خدا و عشق به لقاء الله، و شهادت در راه حق بود، حجت را بر گمراهان تمام می نمود چنانکه می فرماید:

(لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنِ بَيْنِهِ).

رویارویی دو سپاه نامتعادل

بامداد روز هفدهم رمضان سال دوّم هجرت، کاروان مسلح قریش از پشت تپه

به دشت بدر سرازیر شد. وقتی چشم پیامبر به قریش افتاد رو به آسمان کرد و گفت خدایا قریش با کبر و اعجاب به جنگ تو و تکذیب پیامبرت، برخاسته است پروردگارا! کمکی را که به من وعده فرموده ای محقق نما، و آنان را امروز نابود بفرما. (۱)

امدادهای غیبی در غزوه بدر

آیاتی که در مورد «بدر» در سوره های آل عمران و انفال وارد شده، به یک رشته «امدادهایی» اشاره می نمایند که پیروزی در پرتو این الطاف الهی و کمک های غیبی بوده است و در مجموع به هشت نوع امداد غیبی اشاره شده است و اگر «نصر» الهی در کار نبود، چنین پیروزی نصیب مسلمانان نمی شد چنانکه می فرماید:

(وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (۲)

«خدا شما را در سرزمین بدر کمک کرد آنگاه که خوار و ذلیل بودید از مخالفت خدا بپرهیزید تا سپاسگزار باشید».

ذلتی که در این آیه وارد شده است منافات با آن عزتی که قرآن آن را از آن مؤمنان می داند، ندارد آنجا که می فرماید:

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ). (۳)

«عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند».

زیرا ذلت در آیه ناظر به ذلت منهای عنایات الهی است، و عزت در آیه دوم ناظر به عزت در پرتو الطاف او است و این دو نوع ذلت و عزت با هم منافاتی ندارند، و هیچ انسانی بدون تمسک به عزت خدایی عزیز و گرامی نیست.

ص : ۳۴۶

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۲۳.

۳- [۳] سوره منافقون، آیه ۸.

۱_ تعداد دشمن در خواب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کم نشان داده شد

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از رویارویی با دشمن، آنان را در رؤیا دید، و خدا آنها را کمتر از آنچه بودند، به او نشان داد، و اگر فراوان نشان می داد، دو اشکال پیش می آمده که آیه متذکر آنها است:

(إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ). (۱)

«آنگاه که تعداد مشرکان را در خواب به تو کم نشان داد، و اگر فراوان نشان می داد مسلماً سست می شدید، و به نزاع برمی خاستید خداوند شما را از (دو کار) سالم نگهداشت، خداوند به آنچه در درون سینه ها است، دانا است».

در آیه یاد شده به این دو کاری که خدا در پرتو کم نشان دادن تعداد دشمنان، مسلمانان را از آن مصون داشت عبارت است:

الف: «لفشلتم = سست می شدید».

ب: «ولتنازعتم = در شروع نبرد به اختلاف برمی خاستید».

برای جلوگیری از این دو حادثه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را در رؤیا کمتر از آنچه بودند دید.

نکته جالب توجه این است که سستی و اختلاف و دو دستگی را به مسلمانان نسبت می دهد و این هم می رساند که تقلیل جمعیت و تکثیر مشرکان، در شخص پیامبر مؤثر نبود ولی از آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خواب خود را به یاران خویش نقل می کرد، اگر آنان را فراوان می دید و آنها را در جریان امر قرار می داد، طبعاً سستی در نبرد، و اختلاف در اقدام به جنگ، رخ می داد.

ص : ۳۴۷

به خاطر همین نکته در جمله شرطیه (وَلَوْ أَرَيْكُمْ) پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد و در جمله جزائیه (لفشتم ولتنازعتم) خطاب را متوجه مسلمانان می سازد، تا روشن شود که کم نشان دادن دشمن در خواب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به منظور جلوگیری از سستی و اختلاف مسلمانان بود، و هیچ ارتباطی به پیامبر نداشت.

۲_ در نخستین برخورد هر دو گروه را به یکدیگر کمتر نشان داد

امداد غیبی دوّم این بود که در نخستین برخورد و رویارویی، افراد مشرک را کمتر از آنچه بودند، نشان مسلمانان داد، نه تنها آنان را کمتر نشان داد، حتی تعداد مسلمانان را نیز کمتر از آنچه بودند، به دشمن نشان داد، تا آنجا که ابوجهل گفت: «إنما أصحاب محمد أكلة جزور = یاران محمد به اندازه یک خوراک شترند» (۱).

نکته هر دو تقلیل روشن است: کافران را کمتر نشان داد، تا در مسلمانان ایجاد رعب و وحشت نکند، مسلمانان را برای مشرکان کمتر نشان داد تا جنگ با آنان را جدی نگیرند، و بر آمادگی خود نیفزایند، و از اقدام به نبردی که سرانجام آن شکست آنها بود منصرف نشوند، و در آیه ای به این دو تقلیل، در نخستین تلاقی در میدان نبرد در جمله های یاد شده در زیر اشاره می کند و می فرماید:

(وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذَا التَّفَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا): «آنها را در نخستین برخورد برای شما کم نشان داد».

(وَيَقْلِلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ): آنگاه که شما هارا در نخستین برخورد در دیدگان آنها کم نشان می داد چرا (لِيُقْضَىٰ بِاللَّهِ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا) برای این بود که مشیت الهی بر این تعلق گرفته بود که این نبرد تحقق پذیرد، کافران منکوب شوند، و راه طبیعی تحقق آن، این بود که تعداد افراد طرفین برای هم پوشیده شوند، و در غیر این

ص : ۳۴۸

صورت یک یا هر دو طرف، از نبرد منصرف شده و قضاء الهی تحقق نمی پذیرفت.

۳_ در اثناء نبرد، مسلمانان را دو برابر نشان داد

جنگ تن به تن، و دسته جمعی آغاز گردید و مسلمانان در پرتو امدادهای غیبی و قدرت ایمانی ضربات کوبنده ای را بر دشمن وارد آوردند، رعب و وحشت سراسر لشکر دشمن را فرا گرفت، در این موقع لازم بود مسلمانان مشمول الطاف دیگری از طرف خدا شوند، و آن اینکه دشمن تصور کند که لشکر اسلام فزونی یافته و دو برابر شده اند، تا از این طریق ضربه محکمتری بر روحیه آنان وارد گردد، و خود را ببازند، و با دادن کشته و اسیر، به فکر عقب نشینی باشند، چنانکه می فرماید:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصِيرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ (۱)

«برای شما در باره دو گروه که در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، نشانه ای است، گروهی که در راه خدا نبرد می کرد، و گروه دیگر به خدا کفر میورزید، گروه مؤمنان را با چشم خود دو برابر می دیدند، خدا هر کس را بخواهد یاری می کند در این جریان برای صاحبان بینش درس عبرتی است.»

به این نوع امداد غیبی با جمله (وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ) اشاره می کند.

۴_ استغاثه ونزول فرشتگان

چهارمین نصرت غیبی در جنگ بدر این بود که مسلمانان از شدت وحشت

ص : ۳۴۹

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۳.

واضطراب دست به استغاثه بلند کرده و پیامبر با آنان هم صدا شد و از خدا نصرت و یاری طلبیدند و در تاریخ وارد شده است که پیامبر چنین گفت:

«اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لَا تُعِيدُ فِي الْأَرْضِ = خدایا وعده ای که به من داده ای تحقق بخش، اگر این گروه مؤمن نبود شوند در روی زمین کسی تو را پرستش نمی کند».

این استغاثه به اندازه ای طول کشید که عبا از دوش پیامبر افتاد، و در این هنگام وحی الهی رسید که من شما را با هزار فرشته که فرشتگان دیگری را به دنبال دارند کمک می کنم و این نوید در آیه یاد شده در زیر آمده است:

(إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبُّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ). (۱)

«به خاطر بیاورید زمانی که به استغاثه برخاستید و او تقاضای کمک شما را پذیرفت و گفت شما را با یک هزار فرشته که فرشتگان دیگری را در پشت سر دارند، کمک می نمایم».

آمار فرشتگان در این آیه با رقم هزار، بیان شده در حالی که در سوره آل عمران از سه هزار، و پنج هزار فرشته سخن به میان آمده است چنانکه می فرماید:

(إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ). (۲)

«در آن هنگام که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می گفتی آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار فرشته که از آسمان فرو می آیند یاری کند».

(بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ

ص : ۳۵۰

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۹.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۲۴.

«اگر امروز استقامت ورزید، و تقوا را پیشه خود سازید، و دشمن شکست خورده به همین زودی باز گردد (این بار) خداوند شما را با پنج هزار فرشته که نشانه های مخصوص دارند کمک می نماید».

در آیه سوره انفال که از هزار فرشته سخن به میان آمده، هزار فرشته را با لفظ «مردفین» توصیف می کند و می فرماید: (بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ) در حالی که در سوره آل عمران که از سه هزار فرشته سخن می گوید آنان را با لفظ «منزلین» معرفی می کند و می فرماید: (بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ) دقت در مفهوم این دو لفظ «مردفین» و «منزلین» اختلاف ظاهر را برطرف می کند زیرا لفظ مردفین از ماده «ردف» گرفته شده است و مفرد آن «مردف» (۲). به معنی «پشت سر قرار دهنده» است در این صورت معنی آیه این است که این هزار فرشته، فرشتگان دیگر را نیز در پشت سر قرار می دهند که با توجه به نکته مفاد آیه آل عمران که شمار مجموع فرشتگان را سه هزار معرفی می کند روشن می گردد و باید گفت فرشتگانی که در پشت سر قرار داشتند دو هزار نفر بودند.

راغب در مفردات خود در ماده «ردف» به روشنی به این نکته تذکر می دهد و می گوید: «مردفین ملائکه احری»، فرشتگان دیگر را نیز در پشت سر دارند.

در اینجا احتمال دیگری نیز هست که می تواند، رافع اختلاف ظاهری باشد و آن اینکه: آنجا که آیه از رقم سه هزار سخن می گوید مربوط به گفتگوی پیامبر با مسلمانان است و می فرماید: (إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ): «به یاد آور وقتی که به مؤمنان می گفتم آیا برای شما کافی نیست که خدایان شماها را با سه هزار فرشته فرود آمده از آسمان کمک کند».

ص : ۳۵۱

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۲۵.

۲- [۲] مفردات راغب، ماده ردف.

در این جا پیامبر به مردم چنین می گوید: که اگر سه هزار فرشته به کمک شما بشتابد برای شما کافی نیست؟

ولی آنجا که در باره هزار فرشته سخن می گوید مربوط به سخن خدا است و اینکه خدا دعای پیامبر را اجابت نمود و یک هزار فرشته فرو فرستاد یعنی از آن مقدار درخواست، به هزار فرشته اکتفاء شد که گویی دو قسمت دیگر مورد نیاز نبوده است یا در انتظار فرمان خدا به سر می بردند.

ولی آمار پنج هزار، مربوط به جنگ بدر نیست، بلکه نویدی است از پیامبر که اگر تقوا و بردباری را پیشه خود سازید، و دشمن نیز همین الآن بازگردد خدا با پنج هزار فرشته شما را کمک می کند.

نیروهای امدادگر، وارد کارزار نشدند

قرآن در دو سوره یادآور می شود که نزول فرشتگان فقط برای بشارت و اطمینان خاطر مؤمنان بود، و فتح و غلبه از آن خدا است چنانکه می فرماید:

(وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (۱).

«خداوند نزول فرشتگان را برای شادی و اطمینان فرو فرستاد و گرنه پیروزی از جانب خدا است خداوند توانا و حکیم است.»

و قریب به همین مضمون در سوره آل عمران آیه ۱۲۶ وارد شده است.

۵_ خوابی آرامش بخش مسلمانان را فرا گرفت

امداد غیبی دیگری که در شبِ روز بدر مؤمنان را یاری کرد خواب آرامش

ص : ۳۵۲

بخشی بود که به صورت پرده ای بر روی آنها افتاد و آنان را فرا گرفت و این خواب نعمتی بود که برای آنها فرود آمد، و به آنان نیرو بخشید، به گونه ای نبود که موجب غافلگیری آنها گردد.

۶- باران رحمت فرو ریخت

در همان شب باران فرو ریخت و فوایدی در بر داشت:

۱- مسلمانان خود را با آب باران شستند.

۲- پلیدی شیطانی (جنابت) را از خود دور ساختند یعنی غسل کردند.

۳- ریزش رحمت دلها را محکم ساخت.

۴- زمین شن زار که پای آنان در آن فرو می رفت و کاملاً لغزنده بود، وسیله ریزش باران کمی سفت شد و گامهای آنها را استوار ساخت.

در آیه یاد شده در زیر، به هر دو نعمت (خواب و نزول باران) با نتایج مفید و سودمندی که داشته اشاره می کند و می فرماید:

(إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ). (۱)

«به خاطر آورید هنگامی که خواب آرامش بخشی به فرمان خدا شما را فرا گرفت، و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد، تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطانی را از شما دور سازد و دلها محکم، و گامها را استوار بدارد.»

جمله (إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ) اشاره به امداد غیبی پنجم است همچنانکه جمله (وَيُنزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) اشاره به امداد غیبی ششم می باشد، آنگاه برای ریزش باران نتایج درخشان چهارگانه ای را یادآور می شود که به

ص: ۳۵۳

آنها اشاره می کنیم:

الف: (لِيَطَهَّرَكُمْ): «مايه پاکیزگی». ب: (ويذهب عنكم رجز الشيطان): «پلیدی شیطان را دور کند». ج: (وليربط على قلوبكم) به دلها اطمینان بخشد» د: (ويثبت به الأقدام): «گامها را استوار سازد».

۷_ فرمان به فرشتگان که مؤمنان را ثابت قدم بدارند

هفتمین امداد غیبی در نبرد بدر این بود که خدا به فرشتگان فرمان داد که افراد با ایمان را ثابت قدم بدارند و شاید مقصود این است که از لغزش و افتادن به زمین حفظ نمایند، و یا روحیه آنان را تقویت کنند، و آیه مربوط به این قسمت را در قسمت هشتم می خوانید.

۸_ وحشت در دل دشمن افکندند

دشمنی که از نظر نفرات سه برابر سپاه اسلام و تا دندان مسلح بود، آنچنان مرعوب سپاه اسلام شد که از شدت ترس به یکدیگر گفتند: یثربیان مرگ را با خود از مدینه برای ما سوغات آورده اند.

قرآن در آیه یاد شده به این امداد و امداد پیشین اشاره می کند و می فرماید:

(إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي

ص : ۳۵۴

فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ) (۱).

«به یاد آورید موقعی که خدا به فرشتگان وحی کرد که افراد با ایمان را در میدان نبرد ثابت قدم بدارید به زودی در درون کافران رعب و وحشت می افکنم».

به امداد هفتم با جمله (فَتَّبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا) و به امداد هشتم با جمله (سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ) اشاره نموده است.

در پایان همان آیه، آنها را به یک عملیات نظامی خاصی در میدان نبرد، توجه می دهد، و می گوید وقت خود را تلف نکنید، پیوسته بر آن باشید که ضربه های کاری بزنید، مانند ضربه بر سر و مغز یا ضربه بر دست و پا، که دیگر قادر به حمله نباشند چنانکه می فرماید:

(فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ): «ضربه را بر بالاتر از گردن وارد سازید».

(فَاضْرِبُوا بِهِمْ كُلَّ بَنَانٍ): «بر دست و پای آنها ضربه وارد آورید».

در پرتو این عنایات غیبی، جنگ در همان نیم روز نخست به نفع اسلام و مسلمانان پایان یافت. هفتاد مشرک به هلاکت رسید و هفتاد نفر به اسارت در آمد، و باقیمانده سپاه شرک مفتضحانه پا به فرار نهاده و به مکه گریختند.

وحی الهی می گوید کافران مستحق چنین ضربه های کاری بودند زیرا سالیان درازی با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند چنانکه می فرماید:

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ). (۲)

«این به خاطر آن است که گروه کافران با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند و هر کس که با خدا و رسول او دشمنی کند، کیفر شدید می بیند، خدا سخت کیفر است».

و در آیه ای وضع مشرکان قریش را چنین تشریح می کند:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ). (۳)

ص : ۳۵۵

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۱۲.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۱۳.

۳- [۳] سوره انفال، آیه ۴۷.

«مانند کسانی نباشید که روی هواپرستی و خودنمایی از سرزمین خود بیرون آمدند، و مردم را از راه خدا باز می داشتند خدا به آنچه که عمل می کنند، آگاه است».

شاید مفاد آیه اشاره به گفتار ابوجهل است که: «ما باید به سرزمین بدر برویم در آنجا نبرد کنیم دشمن را شکست دهیم و شراب بخوریم، رامشگران برای ما بخوانند صدای قدرت ما جهان را فرا گیرد».

وسوسه و یا تجسم شیطان در روز بدر

اگر مردان الهی مورد عنایت امدادهای غیبی هستند، مردان هوسران نیز مورد حمایت شیطان و شیطان صفتان می باشند، در روز «بدر» وسوسه های شیطانی و اغوای آنها سبب شد که نبرد با پیامبر در نظر آنان خوب و زیبا جلوه کند و شیطان به آنان وعده حمایت و کمک داد، وحی الهی آن منظره را چنین نقل می کند:

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أرى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (۱)

«به یاد آور هنگامی که شیطان اعمال (مشرکان قریش) را در نظر آنان زیبا جلوه داد و گفت هیچ کس بر شما پیروز نمی شود، و من حامی و در کنار شما هستم، وقتی دو سپاه با هم روبرو شدند (شیطان دید که مؤمنان از جانب فرشتگان حمایت می شوند) گفت من از شما بیزارم من چیزی را می بینم که شما نمی بینید من از خدا می ترسم خدا سخت کیفر است».

اکنون باید دید چگونه شیطان، اعمال زشت آنان را زیبا جلوه داد و این کار ممکن است به یکی از دو صورت انجام گیرد:

ص : ۳۵۶

الف: گرایش های نفسانی آنان را از طریق وسوسه در قلوب، تحریک کند و عمل ناپسند را در نظر آنان زیبا جلوه دهد.

ب: به صورت انسان آشنایی مجسم گردد وعده حمایت دهد و ظاهر آیه با معنی دوّم بیشتر تطبیق می کند.

اکنون باید دید چرا شیطان از مشرکان جدا شد و برای جدایی خویش دو دلیل یاد آور شد.

۱_ (إِنِّي أرى ما لا ترون): «من چیزی را می بینم که شما نمی بینید» مقصود فرشتگان است که به حمایت مؤمنان آمده بودند.

۲_ (إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ): «من از خدا می ترسم او سخت کیفر است».

در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه در انقلابهای حق، خدا و فرشتگان آسمانها، انسانهای محق را یاری می کنند، در حالی که در شورشهای باطل، شیطان و شیطان صفتان به شورشیان وعده کمک می دهند و در لحظات حساس آنها را رها کرده و حساب خود را از آنان جدا می سازند.

اختلاف در تقسیم غنایم

آتش جنگ «بدر» در نیمه اول روز، به خاموشی گرایید و آتش افروزان جنگ با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر و به جای گذاردن غنایم انبوهی پا به فرار گذاردند و منطقه را ترک کردند و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در نیمه دوّم روز به گردآوری اجساد شهدای بدر که چهارده نفر بودند، پرداخت، و همه را در نقطه ای به خاک سپرد و سپس نماز عصر را به جای آورد.

شایسته تسلیم در برابر خدا و پیامبر (۱) این بود که یاران او در باره «غنایم»

ص : ۳۵۷

۱- [۱] چنانکه قرآن دستور می دهد (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) (حجرات/۱).

سخن نگویند و نظر او را در باره «کیفیت تقسیم آن» محترم بشمارند امّا با کمال تأسف در میان آنان کسانی بودند که در نحوه تقسیم غنایم نظری جز نظر پیامبر داشتند و هر گروهی خود را اولی از گروه دیگر می دانست.

پاسداران برج فرماندهی، مدّعی بودند که حفاظت جان پیامبر با ما بود از این جهت باید سهم بیشتری داشته باشیم، گرد آورندگان غنیمت خود را به آن شایسته تر می دانستند و گروهی که تا آخرین لحظه به تعقیب دشمن پرداخته بودند، ادعای اولویت می کردند.

طبرسی از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) (برای تشویق رزمندگان) فرمود: هر کس چنین کاری را صورت دهد برای چنین جایزه، و هر کس اسیری بیاورد برای او چنین پاداشی است، تعیین جایزه در جوانان، شور فوق العاده ای ایجاد کرد، همگی به سوی میدان دویدند ولی پیران زیر پرچم ها ماندند جنگ به پایان رسید، جوانان «جوایز تعیین شده» خود را درخواست کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دستور داد مزایای آنان را پردازند پیران قوم گفتند ما سپر شما بودیم، اگر شکست خورده بودید به سوی ما می آمدید، در این لحظه میان دو نفر از سرشناسان یاران پیامبر، نزاعی در گرفت در این شرایط وحی الهی فرود آمد و حکم غنایم را در آیه ای به نام آیه «انفال» چنین بیان کرد. (۱)

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (۲)

«از تو در باره انفال سؤال می کنند بگو انفال از آن خدا و رسول او است (به کسی ارتباط ندارد) از مخالفت خدا بپرهیزید و در میان خود صلح و سازش برقرار کنید، خدا و پیامبر او را اطاعت نمایید اگر مؤمن هستید».

ص : ۳۵۸

۱- [۱] تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۸، ط صیدا.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۱.

«انفال» جمع نفل به معنی فزونی است و به نمازهای مستحبی از آن نظر «نافله» می گویند که فزون بر «فریضه» است و گاهی این لفظ به معنی «عطیه» و «بخشش» به کار می رود.

با توجه به این اصل، لفظ «انفال» در دو مورد به کار می رود:

۱_ غنایم جنگی: که ارتش اسلام با به کار گیری نیروی انسانی و ادوات رزمی، آن را به دست می آورد و مقصود از انفال در آیه (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ) این قسم از «غنایم» است به گواه اینکه آیه، در مورد جنگ بدر وارد شده است البته بکار بردن لفظ «انفال» در مورد غنایم جنگی نه به این معنی است که این لفظ بر این معنی وضع شده است، بلکه همان طور که یادآور شدیم این لفظ از معنی وسیعی برخوردار است و به حکم قرینه از آن، این قسم اراده شده است.

قرآن در مورد آن گونه از غنایم که از غیر طریق نبرد نصیب حکومت اسلامی می گردد، لفظ «فیء» به کار می برد و می فرماید:

(وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۱).

«آنچه را که خدا به رسول او از (یهود بنی نضیر) بازگردانیده است چیزی است که شما در تحصیل آن نه اسبی تاختید و نه شتری راندید ولی خدا، رسولان خود را بر هر کسی که بخواهد مسلط می سازد، خدا بر همه چیز توانا است».

با توجه به معنی گسترده ای که لفظ «انفال» دارد در روایات و کتب فقهی این لفظ برای خود، اصطلاح دیگری دارد که قریب به «فیء» و یا گسترده تر از آن است

ص : ۳۵۹

و در حدیثی امام صادق (علیه السلام) آن را چنین توضیح می دهد:

«الأنفال مالم يُوجف عليه بخيل ولا ركاب، أو قوم صالحوا، أو قوم أعطوا بأيديهم، وكل أرض خربة، و بطون الأودية، فهو لرسول الله و للإمام من بعده يضعه حيث يشاء»^(۱).

«انفال سرزمینی است که در طریق استیلای بر آن نه اسبی تاخته و نه شتری رانده شود یا آن سرزمینی است که روی آن با دولت اسلامی مصالحه انجام گیرد یا قومی که آن را ببخشد و نیز انفال زمینهای خراب و بیابانهای موات است و همگی از آن پیامبر و پس از او مربوط به امام پس از او می باشد که در هر کجا بخواهد مصرف می نماید».

بنابر این باید گفت لفظ «انفال» یک معنی بیش ندارد گاهی روی قرائن در مورد «غنایم جنگی» و گاهی در مورد دیگر به کار می رود و مفسر یا بیانگر احادیث باید به هر دو اصطلاح توجه نماید.

سرانجام غنایم جنگ بدر

اختلاف در باره غنایم سبب شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) همه آنها را به «عبد الله بن کعب» بسپارد، و پس از نزول آیه (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ) در منزلی همه را میان سپاهیان قسمت کرد، برای هر فردی یک سهم و برای هر اسبی دو سهم، و برای هشت نفری که در جنگ شرکت نکرده و به دنبال مأموریت رفته بودند سهمی در نظر گرفت و یک پنجم غنیمت (خمس) را که متعلق به خدا و رسول او و نزدیکان و یتیمان و بینوایان و درماندگان از خاندان پیامبر است، برای تکثیر سهام میان مجاهدان تقسیم کرد و از یک پنجم غنایم نیز صرف نظر کرد.

ص : ۳۶۰

۱- [۱] وسائل، ج ۶، کتاب الخمس، باب ... از ابواب انفال، حدیث ۱، ص ۳۶۴.

مسلمان در جنگ بدر، سعی می کردند به جای نابود کردن دشمن، آنها را اسیر بگیرند تا از این طریق بر منافع مادی نبرد دست یابند زیرا اسیر در صورت تمایل بستگان در برابر مبلغی به نام «فداء» آزاد می شد.

ولی این یک رویه کار بود و رویه دیگر آن چیز دیگر بود و آن اینکه بیم آن می رفت که اندیشه اسیر گیری مسلمانان را از هدف اصلی و پیروزی بر دشمن باز دارد زیرا دست یابی بر اسیر، وبستن دستهای او، و انتقال او به پشت جبهه و گماشتن گروهی بر آنها سبب می شد که جنگ به نفع دشمن تغییر کند و دشمن زخم خورده با گرد آوری نیروهای پراکنده خود، مجدداً بر مسلمانان بتازد، و آنها را سرکوب و اسیران خود را آزاد سازد و آنچه نباید بشود، رخ بدهد.

از این جهت وحی الهی فرود آمد که شایسته هیچ پیامبری نیست که پیش از آنکه موضع خود را تحکیم بخشد، و پیروزی کامل به دست آورد، اسیر بگیرد شما مسلمانان که علاقه به گرفتن اسیر دارید هدف دنیوی را تعقیب می کنید و حال آنکه خدا برای شما خواهان آخرت است چنانکه می فرماید:

(مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (۱).

«شأن هیچ پیامبری نیست که پیش از آنکه در زمین مستقر گردد (پیروزی کامل بر دشمن پیدا کند) اسیر گیرد، شما خواهان کالای دنیا هستید خدا خواهان آخرت (برای شما) و او قدرتمند و حکیم است».

لفظ (یثخن) از ماده «ثخن» گرفته شده و معنی لغوی آن «غلظت» است. عرب مایعی را که غلظت پیدا کند و از جریان بیفتد «ثخین» می نامد در این صورت

ص : ۳۶۱

مقصود از آن به قرینه لفظ (فی الأرض) تحکیم جای پا و استواری بخشیدن به وضع خویش در برابر دشمن است. علت اینکه این حالت را «غلظت» می نامند این است که وضع انسان از ثبات و استواری در برابر دشمن، به حالت شیء غلیظ در می آید که در موضع خود مستقر می گردد یعنی وضع پیامبر باید به گونه ای باشد که دیگر تغییر و زوال ونوسان در او راه نیابد، و راسخ و پایدار گردد.

بنابراین معنی لغوی (يُثخن في الأرض) همین است، نه خونریزی زیاد و یا اصرار بر کشتن افراد، آری گاهی تأمین و رسیدن به هدف ایجاب می کند مسلمانان از اسیرگیری صرف نظر کنند و تا حصول هدف به خون دشمن احترام نگذارند، اما پس از استقرار و تحکیم مواضع لازم است بر خون اسیران احترام گذارند، در این جا تذکر نکاتی لازم است:

۱_ لحن آیه، لحن توبیخ آمیزی است ولی هرگز دلیل ندارد که توبیخ متوجه پیامبر است بلکه در خود آیه قرینه ای است که خطاب متوجه مسلمانان است، چنانکه می فرماید:

(تریدون عرض الدنیا): «شماها خواهان متاع دنیا هستید»، و این نوع خطابها از آن مسلمانان است و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در آنها داخل نیست و اگر خطاب مشترک بود، پیامبر را بر آن عطف می کرد و در قرآن نظایری زیاد دارد چنانکه می فرماید:

(ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين ولو كانوا أولى قُربى) (۱).

«شان پیامبر و افراد با ایمان نیست که بر مشرکان هر چند بستگان آنان باشد، طلب آمرزش کنند».

۲_ آیه ناظر به «اسیرگیری» پیش از تحکیم مواضع است و یادآور می شود که بازاری از این اسیرگیری پیش از تحکیم مواضع سنت دیرینه الهی در میان تمام

ص : ۳۶۲

پیامبران پیشین می باشد و اختصاص به پیامبر اسلام ندارد، ونکته آن همان است که یادآور شدیم که اشتغال به چنین امور چه بسا جنگ را به نفع دشمن تغییر می دهد در این صورت آیه ارتباطی به مسئله «مبادله» اسیر و یا پس دادن آن در برابر مبلغی به نام «فداء» که در سوره «محمّد» وارد شده و بعداً یادآور می شویم، ندارد زیرا تبدیل اسیر و پس دادن آن در برابر مبلغی پس از «اٹخان» و تحکیم، پس از پایان جنگ انجام می گیرد و این نوع عمل از مفاد آیه بیرون است و آیه ناظر به آن نوع دنیا طلبی در اثناء جنگ و پیش از تعیین سرنوشت است که ممکن است حادثه آفرین باشد، همچنانکه در جنگ «أحد» حادثه آفرید، و جنگ را به نفع دشمن تغییر داد زیرا در جنگ «أحد» قبل از تحکیم مواضع با بروز شکست ابتدایی دشمن، مسلمانان به فکر گردآوری غنایم افتادند، ناگهان دشمن با یک حرکت دورانی از پشت سر ظاهر شد و شمشیر بر آنها کشید و هفتاد نفر را کشت سپس از معرکه بیرون رفت.

۳_ در این جا بی پایگی بسیاری از روایاتی که در کتب اهل سنت در تفسیر آیه وارد شده، روشن میگردد که میگویند عتاب متوجه پیامبر و مسلمانان جز عمر بن خطاب و سعد معاذ است که طرفدار قتل اسراء به جای فدیة گیری بودند، زیرا همان طور که یادآور شدیم جمله (تریدون) گواه روشنی است که پیامبر از حریم «عتاب» و توییخ بیرون می باشد، اگر عتابی هست متوجه یاران او است. علاوه بر این مسئله «فدیة» از بحث آیه خارج است.

۴_ شگفت آور اینکه می گویند توییخ به خاطر استحلال غنایم پیش از اذن خدا یا به خاطر اخذ فدیة در برابر اسیران می باشد، علّت شگفتی روشن است زیرا شأن پیامبر بالاتر از آن است که بدون اذن الهی، حکمی را صادر کند و عصمت او در امور مربوط به شریعت مورد پذیرش همه ملل اسلامی است.

آیا صحیح است که بگوییم خدا پیامبر خود را در توییخ دنیاخواهان شریک قرار داده و فرموده است:

(لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (۱).

«اگر سستی از خداوند در این مورد نبود (که بدون بیان حکمی کسی را عذاب نکند) مجازات بزرگ به خاطر «اسیرگیری» به شما می‌رسید».

این نوع خطاب با این لحن، متناسب با مقام رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست و خدا در باره پیامبر می‌فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) (۲).

«خدا هرگز آنان را تا تو در میان آنان هستی عذاب نمی‌کند».

پیامبری که از نظر وحی الهی مانع از نزول عذاب به آنان می‌باشد نمی‌تواند عمل او مقتضی عذاب گردد.

فشار بحث در آیه دوّم که لحن آن بسیار تندتر از آیه نخست است در باره «اسیرگیری» است و فعل «أخذتم» ناظر به این قسمت می‌باشد و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مورد با یاران خود همراهی نکرده بود.

توافق پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان در مسئله «فداء» بعدها بود یعنی پس از بازگشت از سرزمین بدر به مدینه انجام گرفت، بنابراین برای پی بردن به بی‌پایگی برخی از احادیثی که در کتب تفسیر اهل سنت وارد شده است لازم است مطالبی مورد دقت قرار گیرد:

۱_ خطاب در هر دو آیه متوجه یاران پیامبر است نه خود او و اگر خود او مشمول این حکم بود لازم بود که با لفظی تفهیم شود مانند:

(لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُشْرَةِ) (۳).

ص : ۳۶۴

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۶۸.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۳۳.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۱۱۷.

«خدا رحمت خود را بر پیامبر و مهاجران و انصاری که در لحظات سخت از او پیروی کردند شامل ساخت».

۲_ یک چنین لحن تند با تکریمی که خدا از پیامبر در آیات دیگر انجام داده است، سازگار نیست.

۳_ موضوع سخن در این دو آیه «اسیرگیری» است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اصلاً چنین قصدی نداشت و حدیث ابن عباس ناظر به چنین اسیرگیری نیست، توافق پیامبر با یاران خود، بعدها در باره «فدیه» بود که پس از بازگشت از بدر در مدینه انجام گرفت.

۴_ جاعلان این نوع احادیث خواسته اند که افرادی را تجلیل کنند ولی غافل از اینکه از مقام نبی گرامی کاسته اند.

قتل اسیر پس از استقرار

عاطفه انسانی در باره هم‌نوع خود هرچند فرد «محارب» باشد، ایجاب می کند که پس از استقرار و اطمینان کامل از شر دشمن، از کشتن او صرف نظر کند.

در این مورد اسیرگیری به نفع اسلام و به سود خود اسیر هم است زیرا سرانجام اسیر یا مبادله می شود و یا بدون قید و شرط و یا در برابر مبلغی که حکم غرامت جنگی را دارد، آزاد می شود. خَرَدُ و شَرَعُ در این مورد یک حکم بیش ندارد و وحی الهی آن را در آیه ای بیان کرده است چنانکه می فرماید:

(فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَنحَسْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً) (۱).

«هنگامی که با کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید ضربات کاری بر گردن آنها وارد کنید، تا لحظه ای که استقرار یافتید و بر آنها پیروز شدید در این هنگام از کشتن

ص : ۳۶۵

آنها صرف نظر کنید، بلکه ببندید و اسیر بگیرید سرانجام یا با منت گذاری آنها را آزاد سازید و یا با اخذ مبلغی به نام «فداء» آنها را رها کنید».

هیچ حکمی در جهان عادلانه تر از این نیست که تا خوف دشمن وجود دارد باید از او پرهیز کرد و نمی توان به آن اطمینان نمود، ولی پس از ارتفاع خوف یا باید بدون قید و شرط آزاد گردد و انجام یک چنین عمل در باره اسیر، خود مایه گرایش او به اسلام می شود یا در برابر بهایی که حکم غرامت جنگی دارد، بند اسارت از او برداشته شود تا به میهن خود بازگردد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) در باره اسیران «بدر» از طرق مختلف وارد شد.

از اسیرانی که به خواندن و نوشتن قادر بودند درخواست شد، تا ده نفر از فرزندان انصار را خواندن و نوشتن بیاموزند و در برابر این عمل آزاد شوند(۱).

به برخی از اسراء که فاقد این کمال بودند پیشنهاد شد که در مقابل پرداخت مبلغی، که بیشترین آن چهار هزار درهم و کمترین آن هزار درهم بود می توانند آزاد شوند وقتی این خبر به گوش بستگان آنان رسید، اقدام به ارسال «فدیه» نمودند و اسیران خود را آزاد کردند(۲).

از آنجا که تعداد اسیران «بدر» هفتاد نفر بود، و برخی از آنان با دادن آموزش فرزندان انصار آزاد شدند مبلغی که پیامبر، از قریش گرفت در برابر خسارتی که دید (چهارده تن از یاران خود را در این جنگ از دست داد) بسیار ناچیز بود.

دو اسیر در نیمه راه کشته شدند

با اینکه پس از استقرار و کسب اطمینان نباید اسیری کشته شود _ مع الوصف _ پیامبر در بازگشت از «بدر» به مدینه در نیمه راه دستور داد که دو اسیر به نامهای

ص : ۳۶۶

۱- [۱] سیره حلبی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵۹.

«عقبه بن ابی معیط، و نصر بن حارث» کشته شوند این دو نفر از افراد پلیدی بودند که از زمان بعثت تا در لحظه ای که به دام افتادند، از هیچ نوع ایذاء و آزار فروگذاری ننموده بودند و رها کردن آنها بدون شک بازگذاشتن دست آنان در شرارت‌های مجدد بود و در حقیقت آزاد کردن آنها درست حکم اسیرگیری قبل از «استقرار» و «تحکیم موضع» بود.

کوتاه سخن اینکه: عمل پیامبر خود بیانگر مفاد آیه است و آن اینکه هر اسیر خطرناکی که آزادی او مایه دردسر و بازگشت آشوب به سرزمین اسلامی باشد، نباید رها کرد، یا باید در همان حالت اسارت باقی بماند یا ریشه آن قطع گردد و مقصود از «اثخان» و محکم کردن جای پا این نیست که از جانب دشمن به صورت موقت مطمئن گردد، بلکه هرگاه اطمینان موقت به دست آید. اما احتمال بازگشت آشوب و شرارت از بین نرود، حکم این گونه از اسرا، همان حکم قبل از مستقر شدن را دارند که باید به گونه ای از شر آنها مطمئن گردید، از آنجا که در آن زمان امکانات حبس و زندان ممتد وجود نداشت تنها راه برای خاتمه دادن به این گونه شرارتها همان اعدام آنها بود پیامبر دستور داد که این دو اسیر جنگی خطرناک کشته شوند.

مؤید این مطلب که مقصود از «اثخان» معنی وسیعی است روایتی است که قمی در تفسیر خود در باره شأن نزول آیه نقل می کند و آن اینکه وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمان به قتل آنان داد، انصار از آن ترسیدند که دیگر اسرا نیز، به همین نحو به قتل برسند از این جهت درخواست نمودند که از قتل دیگران صرف نظر کند و به «فداء» اکتفا ورزد در این مود آیه (ما کان النَّبِيُّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى) فرود آمد.

آری پس از استقرار و تحصیل اطمینان، هر نوع اخذ فدیة از نظر وحی الهی حلال و طیب معرفی گردیده چنانکه می فرماید:

(فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۱).

ص : ۳۶۷

«آنچه را که به غنیمت گرفته اید به عنوان یک مال حلال و پاکیزه بخورید و از مخالفت خدا بپرهیزید خداوند آمرزنده و مهربان است».

دعوت اسیران به اسلام

اسیران «قریش» به بهانه های گوناگونی آزاد شدند خدا به پیامبر دستور می دهد که به اسیرانی که در آستانه آزاد شدن هستند دو مطلب را تذکر دهید:

۱_ اگر نیت صالح و پاک در دل داشته باشند خدا بهتر از آنچه که آنان برای آزادی خود پرداخته اند به آنها خواهد داد.

۲_ هم اکنون تصمیم بگیرند که از این آزادی سوء استفاده نکنند و پس از بازگشت به محل خود کمر بر عداوت و دشمنی با اسلام نبندند و اگر چنین خیانتی را صورت دادند همان طور که حالا گرفتار شدند باز گرفتار می شوند.

این دو تذکر در ضمن دو آیه زیر وارد شده است:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسِيرِ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۱).

«ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند بداند که (نیت) خیری در دل‌های آنها است بهتر از آنچه که از شما گرفته، به شما می دهد و شما را می بخشد خداوند آمرزنده و مهربان است».

(وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (۲).

«و اگر خیانت تو را بخواهند (چیز عجیبی نیست) قبلاً- نیز به خدا خیانت کردند (آیین توحید را رها کرده و به آیین شرک گراییده اند) و خداوند شما را بر آنها

ص : ۳۶۸

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۷۰.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۷۱.

در حقیقت مفاد این دو آیه، نوعی هشدار است به اسیران که اگر اسلام بیاورند در تمام مزایا با دیگران شریک و سهیم می شوند، و نیز بدانند همان خدایی که وسیله تسلط مسلمانان را بر آنها در این جنگ فراهم ساخت، در آینده نیز فراهم می سازد دیگر نگویند فکر نمی کردیم که بار دیگر اسیر و گرفتار می شویم.

اتِّفَاقاً مضمون آیه نخست در باره برخی اسیران بدر تحقّق پذیرفت آنها که بعدها اسلام آوردند بیش از مقداری که در طریق آزادی خود پرداخته بودند، نصیب آنها شد و در این میان در باره عبّاس عموی پیامبر وارد شده است که:

«اموال فراوانی نزد پیامبر آوردند پیامبر به عبّاس فرمود: عبایت را باز کن و قسمتی از این مال را بردار، وقتی عبّاس از آن مال برداشت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این آیه را تلاوت کرد:

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَشْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ) (۱).

طبرسی نقل می کند: مال فراوانی از بحرین آوردند پیامبر برای نماز ظهر وضو گرفته بود نماز را به تأخیر انداخت و آن را میان یاران خود قسمت نمود به عبّاس امر کرد که از آن بردارد، عبّاس گفت: آنچه گرفتم بهتر از آن بود که از من برای آزادیم گرفته شد (۲).

ص : ۳۶۹

۱- [۱] نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۶۰.

٢_ غزوه أحد

آیات موضوع

١_ (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُخْشَرُونَ) (انفال / ٣٦).

٢_ (وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (آل عمران / ١٢٢-١٢٠).

٣_ (وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَسَلْتُمْ إِذَا تَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مِمَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) (آل عمران / ١٥٢).

٤_ (إِذْ تَضَعُودُونَ وَلَا تَلُؤُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرِيكُمْ فَأَتَابِكُمْ غَمًّا بَغَمٍ لَكِنِّي لَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَعْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بَيِّوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ

وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ(آل عمران/١٥٣-١٥٤).

٥_ (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (آل عمران/١٤٤).

٦_ (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ * وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ) (نحل/١٢٦-١٢٧).

٧_ (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسِيهِمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ * إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (آل عمران/١٧٢-١٧٥).

٨_ (وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (آل عمران/١٣٩).

٩_ (وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ * وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تُنظَرُونَ) (آل عمران/١٤٠-١٤٣).

١٠_ (مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ) (آل

۱۱_ (وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا- وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ). (آل عمران/۱۴۴)

۱۲_ (إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ) (آل عمران/۴۰).

۱۳_ (وَ كَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) (آل عمران/۱۴۶-۱۴۷).

۱۴_ (الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَ قَعِيدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ) (آل عمران/۱۶۸-۱۷۱).

ترجمه آیات

۱_ «آنان که کفر ورزیده اند ثروت خود را در راه بازداري مردم از راه خدا، انفاق می کنند، یک چنین کاری برای آنان در آینده مایه حسرت می گردد و شکست می خورند و افراد کافر به سوی دوزخ روانه می شوند».

۲_ «به یاد آور موقعی را که بامدادان مدینه را به عزم نبرد در بیرون شهر ترک گفتی، نقاطی را به عنوان نبرد و دفاع برای مؤمنان آماده می ساختی. به یاد آور زمانی را که دو گروه تصمیم گرفتند که سستی نشان دهند و از

نیمه راه باز گردند خدا ناظر و کمک آنها است افراد با ایمان به خدا توکل می کنند».

۳_ «خدا به وعده خود (نصرت مسلمانان) وفا کرد آنگاه که دشمن را به مشیت خدا بی جان می کردید (این نصرت ادامه داشت) تا سست شدید، روی تپه تیراندازان به نزاع برخاستند و پس از آنکه خواسته شما را نشان داد (پیروزی) با فرمان پیامبر مخالفت ورزیدید (در این لحظه به دو گروه تقسیم شدید) برخی از شماها خواهان دنیا و برخی دیگر خواهان آخرت، در این موقع خدا شما را از دشمن منصرف ساخت، تا شما را بیازماید، خدا شما را بخشید، خداوند به مؤمنان کرم و بخشش دارد».

۴_ «به یاد آورید موقعی را که از کوه بالا می رفتید و به دیگران توجه نمی کردید و پیامبر شما را از پشت سر صدا می کرد، سپس اندوهها یکی پس از دیگری شما را فرا گرفت، تا به خاطر از دست رفتن غنایم و صدماتی که بر شما وارد شده است، غمگین مباشید خدا از آنچه که انجام می دهید آگاه است. خداوند پس از غم و اندوه (در شب پس از حادثه) خواب آرامش بخشی فرستاد که گروهی از شماها را فرا گرفت ولی گروهی از شما که در خواب فرو نرفتند در فکر جان خود بودند، در باره خدا، گمان های باطل بسان گمان های دوران جاهلیت داشتند، و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود، بگو پیروزی ها به دست خدا است آنان آنچه را که در دل پنهان می دارند برای تو آشکار نمی کنند می گویند اگر ما نصیبی از پیروزی داشتیم در این جا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه های خود قرار بگیرید آنان که برای آنها کشته شدن نوشته شده است از خانه های خود به سوی قتلگاه خود بیرون می آیند و این برای این است که خداوند آنچه در سینه های شما هست، بیازماید و آنچه در دل از ایمان دارید خالص گرداند، و خداوند از آنچه در دل دارید آگاه است».

۵- « محمد پیامبری بیش نیست و پیش از او پیامبرانی آمده اند و رفته اند اگر بمیرد یا کشته شود به عقب (آیین شرک) باز می گردید، هر کس به عقب باز گردد، خدا را ضرر نمی رساند، خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد».

۶- «اگر مجازات نمودند^۲ به مقداری که مجازات شده اید آنان را کیفر دهید و اگر صبر کنید و بردباری به خرج دهید برای صابران بهتر است. شکبیا باش، شکبیایی تو برای خدا است و برآنان اندوهگین مباش و از مکر و فریب آنان خود را در ضیق و فشار قرار مده».

۷- «آنان که دعوت خدا و پیامبر را پس از آن همه جراحات پاسخ گفتند برای آن گروه که نیکی کرده و تقوا پیش گرفته اند، پاداش بزرگ است. آنان کسانی هستند که مردم به آنان گفتند که لشکر دشمن برای حمله به شماها اتفاق کرده اند از آنها بترسید _ ولی _ ایمان آنان افزون شد گفتند ما را خدا کافی است و او بهترین کمک و حامی ما است. به خاطر چنین توکل از میدان نبرد با نعمت و کرمی از جانب پروردگار خود بازگشتند، و هیچ آسیبی به آنان نرسید و از فرمان (رضایت بخش) خدا پیروی کردند خدا دارای کرم و بخشش بزرگ است. این فقط شیطان است که پیروان خود را می ترساند، از آنها نترسید تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».

۸- «سست مشوید و غمگین نباشید شماها برترید اگر مؤمن باشید».

۹- «این روزها را (پیروزی) میان مردم می گردانیم چرا؟ برای اینکه خدا افراد با ایمان را بشناسد و از شما قربانیانی (یا گواهانی) بگیرد خدا ستمگران را دوست نمی دارد، خدا افراد با ایمان را پاک گرداند و کافران را نابود سازد. آیا چنین پنداشتید که تنها با ادعای ایمان و ارد بهشت خواهید شد در حالی که خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص ساخته است. شماها پیش از رویارویی با دشمن آرزوی مرگ (شهادت) می کردید، سپس آن را دیدید درحالی که به آن نگاه

می کردید (گام به پیش نمی نهادید)».

۱۰_ «هرگز شایسته نیست که خداوند مؤمنان را بر آن وضعی که هستند رها کند مگر اینکه پاک را از ناپاک جدا سازد. و هرگز خدا شما را از «غیب» آگاه نمی سازد، ولی هر کس را بخواهد از پیامبرانش برمی گزیند، به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری را پیشه خود قرار دهید برای شما است پاداش بزرگ».

۱۱_ «هیچ انسانی بدون اذن خدا نمی میرد، مرگ سرنوشتی است تعیین شده، هر کس پاداش دنیا بخواهد به او می دهیم، و هر کس پاداش آخرت را بخواهد به او می دهیم، خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد».

۱۲_ «اگر در میدان نبرد جراحی به شما رسید به گروه مخالف نیز به اندازه آن رسید».

۱۳_ «چه بسیار از پیامبران که مردان الهی همراه آنان نبرد کردند هرگز در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ضعیف نشدند، و تن به تسلیم نداند خدا بردباران را دوست دارد. گفتار آنان جز این نبود که پروردگارا، گناهان ما را ببامرز و از اسرافکاریهای ما درگذر و گامهای ما را استوار بفرما، و ما را بر گروه کافران پیروز گردان».

۱۴_ «آنان که در باره برادران خود گفتند اگر از ما پیروی کرده بودند کشته نمی شدند، بگو اگر شما می توانید مرگ خود را پیش بینی کنید و آن را از خود دور سازید اگر راست می گوئید. هرگز انسانهایی را که در راه خدا کشته می شوند مرده گمان مکن بلکه آنان زندگانند که نزد خدای خود روزی داده می شوند. آنها به خاطر نعمتهایی که خدا از کرم خود به آنان داده است خوشحالند و به خاطر کسانی که بعداً به آنان ملحق می شوند مسرورند، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند. به خاطر نعمتی که از جانب و کرم او به آنها داده شده است شادمانند خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند».

اشاره

نبرد «احد» پس از غزوه «بدر» دومین جنگ دفاعی مسلمانان است که در دامنه کوه «أحد» رخ داد، و قرآن نکات هر دو نبرد را یادآور می‌شود و تاریخ اسلام نیز علل و نتایج آن را شرح داده است. اگر در نبرد نخست مسلمانان پیروز شدند و در نبرد «احد» شکست خوردند یکی از علل پیروزی در «بدر» این بود که رزمندگان اسلام همگی یک دست بودند، و منافقی در میان آنان نبود، و اگر هم بود، نقشی نداشت در حالی که در نبرد «احد» منافقان و ستون پنجم دشمن، در جبهه و پشت جبهه، کارشکنیهایی انجام می‌دادند، و ما نقش منافقان را در جنگ «احد» در محل خود از این کتاب (جلد چهارم) صفحات ۴۲-۶۳ مشروحاً بیان کرده ایم و برای رعایت اختصار، از بازگویی مجدد آنها در این جا خودداری می‌نمایم فقط به دیگر خصوصیات این دفاع مقدس از نظر قرآن می‌پردازیم.

نقشه قریش برای پیروزی

اشاره

شکست سنگینی که در نبرد «بدر» بر دشمن مشرک (قریش) وارد شد و گروهی از سران آنها به خاک مذلت افتادند، سبب شد که جامعه قریش در سال بعد به فکر انتقام گیری از «مسلمانان» باشند و برای تحریک مردم هر نوع گریه و زاری بر کشتگان بدر ممنوع گردید، تا خشم مردم را بر ضد مسلمانان برانگیزند، و تاکتیک آنان برای کسب پیروزی در این رویارویی امور یاد شده در زیر بود:

۱_ گردآوری امکانات مالی

هیچ دفاعی و تهاجمی بی نیاز از هزینه نیست، از آنجا که کشته شدگان جنگ بدر، قربانی نجات کاروان بازرگانی قریش شدند، فرزندان «امیه» و «ابی جهل» و افرادی دیگر، که پدران خود را در این نبرد از دست داده بودند، از ابوسفیان خواستند که هزینه جنگ را از سود کاروان بازرگانی، که پدران آنها قربانی نجات آنها

شدند تأمین کند تا در نتیجه با تطمیع برخی از قبایل عرب، انتقام خود را از مسلمانان بگیرند.

ابن هشام در سیره (۱) خود می گوید آیه یاد شده در زیر در این مورد نازل شده است:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ). (۲)

«آنان که کفر ورزیده اند ثروت خود را در راه بازداري مردم از راه خدا، انفاق می کنند، یک چنین کاری برای آنان در آینده مایه حسرت می گردد و شکست می خورند و افراد کافر به سوی دوزخ روانه می شوند».

امکانات مالی سبب شد که گروهی از قبیله «بنی کنانه» و اهل «تهامه» به قریش بپیوندند و همگی در روز معینی به طور سیل آسا به سوی مدینه حرکت کنند.

۲_ همراه آوردن زنان

گردانندگان نبرد انتقامی، ناپایداری کسان خود را در نبرد «بدر» مشاهده کرده و دیدند که دلاوران قبیله پس از دادن هفتاد کشته، چگونه پا به فرار نهاده و از معرکه گریختند از این جهت، برنامه ریزان نبرد تصمیم گرفتند که شخصیت های قریش با زنان خویش حرکت کنند؛ تا اندیشه فرار از معرکه در مغز کسی خطور نکند زیرا نتیجه فرار، اسارت نوامیس است که برای عرب جاهلی چیزی دشوارتر از آن نبود، و تاریخ اسامی شخصیتها و نام همسران آنان را به دقت ضبط کرده است. (۳)

ص : ۳۷۷

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۰؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۱.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۳۶.

۳- [۳] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۲.

رعایت انضباط سربازی و بهره گیری از دلاورانی که در به کار بردن برخی از آلات رزمی تخصص داشتند یکی از عوامل پیروزی آنها بود. قریش در پرتو این عوامل، پیروز گشت، و مسلمانان را شکست داد ولی این شکست سرانجام میوه شیرینی در برداشت زیرا جامعه اسلامی به اشتباهات خود پی بردند و در نبردهای آینده از آن پرهیز کردند.

قریش روز چهارشنبه دوازدهم ماه شوال سال سوم هجرت در چند کیلومتری مدینه، اردو زد. و پیامبر روز جمعه از مدینه بیرون آمد و روز شنبه (نیمه شوال) رویارویی رخ داد. به هنگام تصمیم در کیفیت دفاع، در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اختلاف رخ داد، گروهی که در رأس آنان «عبد الله بن ابی» بود اصرار ورزیدند که همگی در مدینه بمانند و زنان از بالای بامها و مردان در مدخل یا در داخل شهر از آن دفاع کنند، در حالی که جوانان، و از میان سالخوردگان «حمزه» اصرار ورزیدند که به استقبال دشمن بروند و در بیرون شهر از خود دفاع کنند، سرانجام نظریه دوّم برگزیده شد قرآن در این مورد چنین می فرماید:

(وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

« به یاد آور موقعی را که بامدادان، مدینه را به عزم نبرد در بیرون شهر ترک گفتی، نقاطی را به عنوان نبرد و دفاع برای مؤمنان آماده می ساختی.».

نادیده گرفتن نظریه رئیس نفاق، سبب شد که او با سیصد تن از خزر جیان از نیمه راه از منطقه ای به نام «بواط» به مدینه باز گردد، بازگشت این گروه اثر سوئی در افراد دیگر نهاد زیرا به گواهی قرآن در این لحظات دو گروه دیگر نیز تصمیم گرفتند که از ارتش اسلام جدا شوند و راه مدینه را در پیش گیرند چنانکه می فرماید:

(إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

«به یاد آور زمانی را که دو گروه تصمیم گرفتند که سستی نشان دهند و از نیمه راه باز گردند خدا ناظر و کمک آنها است افراد با ایمان به خدا توکل می کنند».

از اینکه قرآن، خدا را ولی آن دو طایفه می خواند، می توان گفت: این دو گروه منافق نبودند، بلکه از نظر ایمان افراد ناتوانی بودند که در برابر نسیم مخالف می لرزیدند، و گاهی می لغزیدند.

شکست پس از پیروزی

به تصدیق تاریخ قطعی، در نخستین مراحل نبرد، خواه به صورت تن به تن، یا هجوم جمعی، مسلمانان پیروز شدند اما چه شد که این پیروزی، بعداً به شکست انجامید، تاریخ علت آن را متذکر است و آن اینکه ارتش اسلام نقطه ای را اردوگاه خود قرار داد که از پشت سر به یک مانع طبیعی یعنی «کوه أحد» محدود می گشت و در وسط کوه «أحد» شکاف و بریدگی خاصی قرار داشت که احتمال می رفت که دشمن کوه احد را دور بزند و از آن شکاف در پشت اردوگاه اسلام ظاهر گردد، و مسلمانان را مورد حمله قرار دهد، پیامبر برای دفع این خطر، یک گروهان تیرانداز در حدود پنجاه نفر را روی تپه مستقر ساخت، و به فرمانده آنها «عبد الله بن جبیر» چنین گفت: شما با پرتاب تیر دشمن را برانید، نگذارید از این راه وارد میدان شوند، شما هرگز این نقطه را ترک نکنید خواه ما در نبرد پیروز شویم یا مغلوب گردیم.

متأسفانه _ با این سفارش اکید، گروه تیرانداز وقتی پیروزی اسلام و شکست دشمن را مشاهده کردند تپه «دهلیز» را به بهانه اینکه دیگر نیازی به حفاظت این نقطه نیست، رها کردند و هرچه فرمانده اصرار ورزید که با دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مخالفت نکنید، و سنگر را رها نسازید، سودی نبخشید و جز ده نفر همگی به سوی میدان

ص : ۳۷۹

برای گردآوری غنایم سرازیر شدند، دشمن شکست خورده وقتی تپه را خالی از دفاع دید، با دور زدن و رفتن به پشت کوه، از نقطه بریدگی کوه وارد میدان شد، و ده نفر از نگهبانان تپه را کشت و ارتش اسلام را از پشت سر در حالی که سلاحها به زمین نهاده بودند مورد هجوم قرار داد و گروهی را به شهادت رسانید. قرآن در نکوهش این گروه و این بی انضباطی می فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾. (۱)

«خدا به وعده خود (نصرت مسلمانان) وفا کرد آنگاه که دشمن را به مشیت خدا بی جان می کردید (این نصرت ادامه داشت) تا سست شدید، (روی تپه تیراندازان) به نزاع برخاستند و پس از آنکه خواسته شما را نشان داد (پیروزی) با فرمان پیامبر مخالفت ورزیدید (در این لحظه به دو گروه تقسیم شدید) برخی از شماها خواهان دنیا و برخی دیگر خواهان آخرت، در این موقع خدا شما را از دشمن منصرف ساخت، تا شما را بیازماید، خدا شما را بخشید، خداوند به مؤمنان کرم و بخشش دارد».

هر یک از مقاطع آیه، اشاره به نکته ای است که یادآور می شویم:

۱_ ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ﴾ حاکی از آن است که خداوند به مسلمانان وعده پیروزی داده بود و وعده خدا در نخستین ساعات جنگ جامه عمل پوشیده بود، حالا خداوند کی چنین وعده پیروزی را به آنان داده بود، چندان روشن نیست، شاید آیه ناظر به وعده ای است که خداوند پس از جنگ بدر به مسلمانان داده بود و آن اینکه اگر دشمن از این پس (بعد از جنگ بدر) باز گردد خداوند شماها را با پنج هزار فرشته یاری خواهد کرد چنانکه می فرماید:

ص : ۳۸۰

(بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ) (۱).

«آری اگر بردبار و پرهیزگار باشید، دشمنان به همین زودی به سراغ شما بیایند خدا با پنج هزار فرشته که نشانه های مخصوص دارند شما رایاری می کند.»

وعده الهی وعده بی قید و شرطی نبود، بلکه مشروط به دو شرط بود: ۱- استقامت ورزند ۲- تقوا را پیشه خود سازند (تصبروا و تتقوا) ولی متأسفانه اکثریت نگهبانان تپه، هر دو شرط را از دست دادند نه استقامت ورزیدند و نه فرمان پیامبر را که هیچ گاه این نقطه را ترک نکنید، محترم شمردند.

۲- (حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ) این قسمت از آیه اشاره به درگیری لفظی است که میان فرمانده تیراندازان و گروه تحت فرمان رخ داد، فرمانده گروه یادآور شد که پیامبر به ما امر فرموده است که هیچ گاه این نقطه را ترک نکنیم خواه مسلمانان در میدان پیروز شوند یا مغلوب.

بخاری می نویسد: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هرگاه دیدید که مرغان هوا ما را می ربایند از جای خود حرکت نکنید تا من به شما اجازه دهم و اگر دیدید که دشمن را مغلوب کردیم باز در همین جا مستقر باشید تا فرمان من به شما برسد. (۲)

۳- (وَعَصَيْتُمْ) اشاره به مخالفت صریح آنان با فرمان رسول گرامی است که سنگین ترین خسارت را به دنبال داشت.

۴- (مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ) (۳) اشاره به انگیزه های متفاوت است که بر نگهبانان تپه حاکم بود، دنیا خواهان برای دستیابی به غنایم دشمن، آنجا را ترک کردند، در حالی که آخرت خواهان تا آخرین لحظه در آنجا

ص : ۳۸۱

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۲۵.

۲- [۲] تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۱۵۲.

ماندند و از اسلام دفاع کردند و سرانجام جام شهادت نوشیدند.

۵_ (تُمْ صَيَّرْفُكُمْ عَنْهُمْ) اشاره به غفلت آنان از دشمن است و اگر انصراف از دشمن را به خدا نسبت می دهد، به خاطر این است که آنچه در جهان رخ می دهد، خارج از قلمرو اراده خدا نیست ولی در عین حال مقدمات انصراف را خود آنان پدید آوردند که این دو نوع نسبت در قرآن زیاد وارد شده است.

مانند: (فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ): «وقتی از حق منحرف شدند خدا قلوب آنان را منحرف ساخت». [۱]

(تُمْ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ) [۲]: «وقتی از حق روی گردان شدند خدا دل‌های آنان را از حق بر گردایند»

۶_ (لِيَتَّبِعِكُمْ) میدان نبرد، در حالی که میدان نبرد است میدان آزمایش است افراد مخلص از افراد مادی بازشناخته می شوند.

۷_ (وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) این قسمت از آیه از لطف و آمرزش گسترده خدا حکایت می کند که شامل حال این نوع افراد بی انضباط گردید، در حالی که این گروه مستحق آن بودند که در دادگاه الهی محاکمه شوند، ولی به عللی عفو و بخشش بر خشم و غضب خدا سبقت گرفت و این گروه مورد عفو قرار گرفتند.

آشفتگی در ارتش اسلام

هجوم گردان چهارصد نفری دشمن به سرکردگی «خالد بن ولید»، بر گروهی که سلاح خود را به کنار نهاده، و مشغول گردآوری غنایم به جامانده از دشمن در میدان نبرد بودند آشفتگی عجیبی در میان ارتش اسلام پدید آورد، در نتیجه نظام از

[۱] سوره صف، آیه ۵.

[۲] سوره توبه، آیه ۱۲۷.

هم گسست و ترس و رعب همه را فرا گرفت، چاره ای جز این نداشتند که سراسیمه به این طرف و آن طرف بدونند تا گریزگاهی پیدا کنند، در این شرایط گروه عظیمی با رفتن بالای کوه، خود را از معرکه نجات دادند، در حالی که گروهی دیگر در همان لحظه، به وسیله شمشیر دشمن درو شدند، و حلقه محاصره پیامبر هر لحظه تنگتر می شد و خطر جانی او را تهدید می کرد، و جز تعداد انگشت شماری که از جان او دفاع می کردند، همگی در حال فرار و یا به فکر جان خویش بودند و هرچه پیامبر آنان را صدا می کرد و می گفت: «إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ فَانِّي رَسُولُ اللَّهِ» «به سوی من ای بندگان خدا، به سوی من ای بندگان خدا، من پیامبر خدا هستم» گوش آنان به فریادهای کمک طلبانه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بدهکار نبود، در این حالت سیل غم یکی پس از دیگری _ غم شکست، غم از دست دادن عزیزان، غم شایعه کشته شدن پیامبر _ بسان ابر سیاه آسمان، قلب آنان را فرا گرفت به گونه ای که از دست دادن غنایم و رها شدن خود را فراموش کردند قرآن یک چنین چشم انداز مصیبت بار و وحشت زایی را در آیه یاد شده در زیر بازگو می کند، می فرماید:

(إِذْ تُصِيبُ عِدُوْنَآ تَلُوْنَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرِيكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَخَزْنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) [۱].

«به یاد آورید موقعی را که از کوه بالا- می رفتید و به دیگران توجه نمی کردید و پیامبر شما را از پشت سر صدا می کرد، سپس اندوهها یکی پس از دیگری شما را فرا گرفت، تا به خاطر از دست رفتن غنایم و صدماتی که بر شما وارد شده است، غمگین باشید خدا از آنچه که انجام می دهید آگاه است».

دقت در جمله های این آیه یادآور یک رشته حوادث ناگواری است که در دفاع مقدس «احد» رخ داد اینک به صورت فشرده به آنها اشاره می شود:

۱- (إِذْ تُصِيبُ عِدُوْنَآ تَلُوْنَ عَلَىٰ أَحَدٍ) اشاره به فرار آنان از میدان نبرد، فراری

[۱] سوره آل عمران، آیه ۱۵۳.

که به جز خود، به دیگری توجه نداشتند.

۲- (وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرِيكُمْ) ناظر به نداهای پیامبر است که پاسخی به آنها داده نمی شد.

۳- (فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ) ناظر به هجوم اندوه فزون از حد بر گروهی که معرکه نبرد را ترک گفتند.

۴- (لِكَيْلَا تَخْرُتُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ) سنگینی غم و اندوه به قدری بود که دیگر اندوهها را به دست فراموشی سپردند، و در باره اینکه غنایم را از دست دادند، و یا در این راه زخمی شدند، نمی اندیشیدند.

قرآن در آیه بعد پرده را بالا می زند و از گروهی از صحابه پیامبر چهره خاصی ترسیم می کند اینک بیان این قسمت:

در سرایشی ارتداد

(ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) (۱).

«خداوند پس از غم و اندوه (در شب پس از حادثه) خواب آرامش بخشی فرستاد که گروهی از شماها را فرا گرفت ولی گروهی از شما که در خواب فرو نرفتند در فکر جان خود بودند، در باره خدا، گمان های باطلی بسان گمان های دوران جاهلیت داشتند، و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود، بگو پیروزی ها به دست خدا است آنان آنچه را که در دل پنهان می دارند برای تو آشکار

ص : ۳۸۴

نمی کنند می گویند اگر ما نصیبی از پیروزی داشتیم در این جا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه های خود قرار بگیرد آنان که برای آنها کشته شدن نوشته شده است از خانه های خود به سوی قتلگاه خود بیرون می آیند و این برای این است که خداوند آنچه در سینه های شما هست، بیازماید و آنچه در دل از ایمان دارید خالص گرداند، و خداوند از آنچه در دل دارید آگاه است».

هریک از جمله های این آیه بیانگر نکته ای است که به طور فشرده بیان می گردد:

۱_ (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا): «خواب آرامش بخشی نازل کرد».

این جمله ناظر به شب پس از جنگ احد است شبی بس دردناک و مهیب، دردناک از آن نظر که بسیاری از مسلمانان مجروح بودند، مهیب و وحشت زاء، از آن نظر که فکر می کردند که ممکن است دشمن باز گردد حمله را از سر بگیرد و ضربه دیگری نیز وارد سازد، در چنین هنگامی یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به دو گروه تقسیم شدند افراد با ایمان که از کرده خویش پشیمان شده بودند و در خواب آرامش بخشی فرو رفتند، زیرا به لطف الهی اعتماد داشتند چنانکه می فرماید: (يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ): برخی از شماها را پوشانید، ولی گروه ضعیف و یا فاقد ایمان در وحشت فرو رفته و خواب به دیدگان آنها راه نیافت زیرا وحشت یکی از عوامل بی خوابی است و صفات این گروه در جمله های بعدی چنین بیان شده است.

۲_ (قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) به فکر جان خود بودند و هرگز در باره اسلام و پیامبر فکر نمی کردند.

۳_ (يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ): «در باره خدا گمانهای بسان گمانهای دوران جاهلیت می بردند» شکست را نشانه بی اساس بودن نوید نصرت می اندیشیدند.

۴_ (يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ): آیا پس از این شکست، باز برای ما

پیروزی هست؟ آیا بار دیگر قد راست می کنیم؟

خدا در پاسخ این گفتار یادآور می شود که (قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ): پیروزیها همگی در دست خدا است اما مشروط بر اینکه از راه آن وارد شوید و یکی از وسائل آن حفظ انضباط سربازی است که متأسفانه از دست دادند.

۵_ (يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ) در دل چیزهایی را پنهان می کنند که برای تو آشکار نمی کنند و شاید مقصود این است که اگر آیین اسلام بر حق بود ما کشته نمی شدیم.

۶_ (يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا): می گویند اگر چیزی برای ما بود در این جنگ کشته نمی شدیم.

این جمله از ابهام خاصی برخوردار است و روشن نیست که مقصود از (مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) چیست؟ احتمال دارد که مقصود این است که اگر راه و روش ما از حقانیت برخوردار بود از ما در این جنگ کسی کشته نمی شد شکست را نشانه نا استواری راه و روش فکر می کردند، احتمال دارد مقصود این باشد که اگر در کیفیت دفاع از مدینه، ما اختیاری داشتیم و پیامبر به سخن ما گوش می داد در این جا این همه کشته نمی دادیم.

خدا در پاسخ این گروه یادآور می شود که مرگ یک سنت قطعی الهی است، فرار از آن ممکن نیست و شهادت در میدان نبرد، نشانه نااستواری آیین و یا نشانه تصمیم غیر صحیح نیست، چنانکه می فرماید:

۷_ (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي يُبُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ).

بر این بخش از آیه نیز ابهامی سایه افکنده است ممکن است مقصود این باشد که شما اگر در خانه های خود باقی مانده بودید و در میدان نبرد حاضر نمی شدید به جایی ضرر نمی زد زیرا مؤمنان مخلص تخلف نمی کردند، سرانجام به میدان شهادت می آمدند نبرد می کردند و جام شهادت می نوشیدند.

این احتمال با جمله پیشین چندان انسجام ندارد، هر چند مرحوم طبرسی آن را

احتمال نخست قرار داده است. احتمال دیگر این است که اگر شماها در خانه های خود باقی می ماندید سرانجام آن گروه از شماها که مرگ آنها مقدر قطعی است، به بستر مرگ می شتافتند اگر هم در میدان نبرد نمی مردند، سرانجام در همان لحظه، مرگ گلوی آنان را در بسترشان می فشارد و به تعبیر حسین بن علی (علیهما السلام) «لامحیص عما خط بالقلم: از آنچه که قلم قضا بر انسان نوشته است چاره ای نیست».

درست است که مسلمانان در این نبرد شکست خوردند و ضررهایی را متحمل شدند ولی شکست، سود و یا سودهایی نیز در برداشت و آن اینکه، آنچه در سینه ها بود بیرون ریخته شد و منافق از مؤمن بازشناخته گردید، چنانکه می فرماید: (وَلِيَتَّبِعِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ): «خدا با آنچه در سینه ها دارید شماها را بیازماید و آنچه در دل از ایمان دارید، خالص گرداند».

هرچند خدا پیش از این آزمون، از کلیه سرائر و دروئیهای ما آگاه است و او نیازی به چنین آزمونی ندارد و این آزمون فقط برای آگاهی و بازشناسی ما انجام گرفت چنانکه می فرماید: (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ). وما در آینده در باره نتایج ناخواسته شکست، سخن خواهیم گفت.

شایعه قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

نشر اکاذیب و تبلیغات دروغ در میدان های نبرد، یکی از عوامل مؤثر در تضعیف روحیه ها است و دشمن مشرک از این حربه در اثنای نبرد «احد» استفاده کرد و قتل پیامبر را در میان مسلمین منتشر ساخت و بر اثر آن، گروهی به فکر بازگشت به آیین بت پرستی افتادند که قرآن از آن با جمله (انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) تعبیر می آورد و گروهی راه مدینه را در پیش گرفتند و گروه سوم گفتند که اگر پیامبر کشته شد خدای پیامبر زنده است و وظیفه اسلامی بر جای خود باقی است قرآن به این قسمت از واقعه «احد» در آیه یاد شده در زیر اشاره می کند و می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ

أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يُنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱).

«محمد پیامبری بیش نیست و پیش از او پیامبرانی آمده اند و رفته اند اگر بمیرد یا کشته شود به عقب (آیین شرک) باز می گردید، هر کس به عقب باز گردد، خدا را ضرر نمی رساند، خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد».

مثله کردن شهدای احد

«هند» (دختر عتبه زن ابوسفیان مادر معاویه) به هنگام ضعف مسلمانان با گروهی از زنان وارد میدان شدند و به شنیع ترین عمل یعنی بریدن گوش و بینی شهدا دست زدند و از اعضای بریده برای خود گردنبنند و خلخال درست کردند و گردنبنند و گوشوارهای طلایی خود را به قاتل «حمزه»، (وحشی) بخشیدند حتی به این هم اکتفا نکردند «هند» شکم حمزه را درید و کبد او را بیرون آورد و آن را جوید ولی چون نتوانست آن را بلعد به دور انداخت. سپس روی سنگی ایستاد و با رجز خاصی، شعار داد. (۲)

پس از خاموشی آتش نبرد، پیامبر در میدان نبرد به گردش پرداخت، وقتی چشمش به بدن مثله شده حمزه افتاد خشم خاصی بر او دست داد و گفت: اگر بر قریش دست یابم، سی نفر از آنان را مثله می کنم وقتی یاران وی از تأثر شدید او آگاه شدند گفتند اگر بر دشمن دست یابیم آنچنان آنان را مثله می کنیم که در میان عرب سابقه ای نداشته باشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در این اندیشه و گفتگو بود که وحی الهی فرود آمد و او را به عدل در مقام مجازات، دعوت نمود و چنین فرمود:

(وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ*

ص : ۳۸۸

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۳.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۱).

«اگر مجازات نمودند، به مقداری که مجازات شده اید آنان را کیفر دهید و اگر صبر کنید و بردباری به خرج دهید برای صابران بهتر است شکیباش، شکیبایی تو برای خداست و برآنان اندوهگین مباش و از مکر و فریب آنان خود را در ضیق و فشار قرار مده.»

تعقیب دشمن

شب شانزدهم شوال سال سوم هجرت، شب بسیار دردناک و اسفباری بود ناله زنان داغدیده از یک طرف، ضجه مجروحان جنگی که خواب به چشم آنان راه نمی یافت از طرف دیگر، و احتمال حمله مجدد دشمن، دست به دست هم داده، محیط مدینه را محیط غم و اندوه، و محیط رعب و وحشت ساخته بود.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) برای تقویت روحیه شکست خورده مسلمانان و ارباب دشمن، بامداد روز یکشنبه دستور داد که در مدینه اعلام کنند که کسانی که دیروز در نبرد با دشمن شرکت داشتند، آماده خروج از مدینه و تعقیب دشمن شوند و گروهی که تخلف کرده بودند، حق شرکت در آن ندارند، پس از اندی لشکری از مجروحان و خستگان گردا گرد پیامبر را گرفته و همگان تا نقطه ای به نام «حمراء الأسد» که در هشت فرسنگی مدینه قرار دارد پیش رفتند پیامبر در حالی که «ابن أم مکتوم» را نماینده خود در مدینه قرار داده بود با یارانش سه روز (دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه) در آنجا اقامت گزید وقتی از بازگشت دشمن به سوی مکه مطلع گردید، به سوی مدینه بازگشت.

البته ابوسفیان تصمیم بر حمله مجدد داشت ولی عواملی از خارج و داخل، او را از این حمله بازداشت. مقصود از عامل خارجی همان «معبد خزاعی» است که

ص : ۳۸۹

وی مشرک بود ولی تمام افراد قبیله «خزاعه» با پیامبر رابطه نیکو داشته و رازدار او بودند.

«معبد» از مدینه به سوی مکه می رفت در «حمراء الأسد» با رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) ملاقات کرد وضع پیامبر و یاران او، عواطف انسانی معبد را تکان داد از این جهت رو به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کرد و گفت شما را در این حالت دیدن برای من سخت و گران است از خدا می خواهم تو را شفا دهد، وی که عازم مکه بود، در نقطه ای به نام «روحا» با ابوسفیان ملاقات کرد و مشاهده نمود که او تصمیم بر بازگشت به سوی مدینه دارد که ضربه کاری تر دیگری بر مسلمانان وارد سازد.

ابوسفیان که با معبد خزاعی که خود رئیس قبیله «خزاعه» بود آشنایی سابق داشت از او پرسید که پشت سر چه دیده است. گفت: محمد و یاران او را دیدم که به صورت آتش بر افروخته برای تعقیب شما از مدینه بیرون آمده اند، و در این لشکر افراد تازه نفس شرکت کرده اند که دیروز شرکت نداشتند و بر کار دیروز خود سخت پشیمانند.

مقصود از عامل داخلی که مایه انصراف گردید «صفوان بن امیه بن خلف» است او خود یکی از سران قریش به شمار می رفت و پدرش «امیه بن خلف» در نبرد «بدر» کشته شده بود او به ابوسفیان گفت می اندیشم که در مصاف دوّم، نبردی باشد غیر آنچه که دیروز دیدم اگر به مکه بازگردیم و به پیروزی نسبی خود اکتفا ورزیم، بهتر است، این گفتگوها سبب شد که وی از بازگشت مجدد به مدینه منصرف گردد و آیاتی در این زمینه فرود آمد: (۱)

(الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ). (۲)

ص : ۳۹۰

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۷۲.

«آنان که دعوت خدا و پیامبر را پس از آن همه جراحات پاسخ گفتند برای آن گروه که نیکی کرده و تقوا پیش گرفته اند، پاداش بزرگ است».

(الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) (۱).

«آنان کسانی هستند که مردم (۲) به آنان گفتند که لشکر دشمن برای حمله به شماها اتفاق کرده اند از آنها بترسید _ ولی _ ایمان آنان افزون شد گفتند ما را خدا کافی است و او بهترین کمک و حامی ما است».

(فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهْمُ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ) (۳).

«به خاطر چنین توکل از میدان نبرد با نعمت و کرمی از جانب پروردگار خود بازگشتند، و هیچ آسیبی به آنان نرسید و از فرمان (رضایت بخش) خدا پیروی کردند خدا دارای کرم و بخشش بزرگ است».

(إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (۴).

«این فقط شیطان است که پیروان خود را می ترساند، از آنها نترسید تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».

در این آیه عمل گزارشگران «قبیله عبد القیس» عمل شیطان خوانده شده که افراد با ایمان هرگز از تهدید آنان نمی ترسند زیرا در هر دو حالت (پیروزی یا

ص : ۳۹۱

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

۲- [۲] مقصود کاروانی از قبیله «عبد القیس» است که برای خرید گندم عازم مدینه بودند و در نیمه راه با ابوسفیان ملاقات کردند او به وسیله این کاروان به مسلمانان پیام فرستاد که آماده بازگشت به مدینه است که مسلمانان را ریشه کن کند.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۱۷۴.

۴- [۴] سوره آل عمران، آیه ۱۷۵.

شکست) خود را سعادتمند می دانند.

مجموع این آیات به ما می آموزد که:

أولاً: اگر در نبرد به عللی شکست خوردیم، دیگر نباید از این شکست ظاهری، شکست روحی و معنوی بخوریم فوراً با باقیمانده قوا و نیرو، خود را برای نبرد مجدد آماده سازیم چنانکه می فرماید: (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ).

ثانياً: گزارشهای رسیده از دشمن مبنی بر چنین وچنان، نباید مایه ترس شود، بلکه باید مایه فرونی ایمان گردد، ایمان بر پیروزی خود در نبرد مجدد، زیرا خدا بهترین حامی و یار ما است مشروط بر اینکه با دستورهای او و رسول وی مخالفت نوزیم چنانکه می فرماید: (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ).

ثالثاً: بلندگوهای به ظاهر بی طرف ولی در باطن وابسته که به نفع دشمن سخن می گویند شیطانند که فقط می توانند پیروان خود را بترسانند در حالی که مؤمنان فقط از خدا می ترسند چنانکه می فرماید: (ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ).

نبرد «أحد» به پایان رسید و دشمن نیز راه مکه را در پیش گرفت و محیط زندگی در مدینه به آرامش گرایید وقت آن رسیده است که این رویداد از دید وحی الهی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

عَلَّتْ شَكْسَتْ

قرآن عَلَّتْ شَكْسَتْ را ضعف ایمان می داند و اینکه اندیشه دنیاگرایی، بر فکر انضباط اسلامی و پیروزی از دستورات پیامبر غلبه کرد، آنگاه نوید می دهد که هرگاه به خط نخست باز گردند، پیروزی از آن آنها است چنانکه می فرماید:

(وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (۱)

ص : ۳۹۲

«ست مشوید وغمگین نباشید شماها برترید اگر مؤمن باشید».

تمام نکته در جمله (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) نهفته است و این حقیقت در تفسیر آیه (وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعِدَهُ) به روشنی بیان گردید. (۱)

سودی که از طریق شکست برده شد

نبرد «احد» میوه های تلخ و شیرین داشت گروهی از بهترین یاران اسلام قربانی ناپایداری برخی از دنیا پرستان در سنگر نبرد شدند، ولی در عین حال خالی از منفعت نبود اگر تلخی داشت میوه شیرین نیز در بر داشت، و آیات یاد شده در زیر که در موارد متعددی از سوره آل عمران وارد شده اند، به این مطلب اشاره دارند.

(وَتِلْكَ الْآيَاتُ نُدَافِلُهُمَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

«این روزها را (پیروزی) میان مردم می گردانیم چرا؟ برای اینکه خدا افراد با ایمان را بشناسد و از شما قربانیانی (یا گواهانی) بگیرد خدا ستمگران را دوست نمی دارد».

(وَلِيَمَّحَصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ): «خدا افراد با ایمان را پاک گرداند و کافران را نابود سازد».

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ).

«آیا چنین پنداشتید که تنها با ادعای ایمان وارد بهشت خواهید شد در حالی که خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص ساخته است».

(وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ). (۲)

ص : ۳۹۳

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۵۲.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۴۰-۱۴۳.

«شماها پیش از رویارویی با دشمن آرزوی مرگ (شهادت) می کردید، سپس آن را دیدید درحالی که به آن نگاه می کردید (گام به پیش نمی نهادید)».

(مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُدْرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ). (۱)

«هرگز شایسته نیست که خداوند مؤمنان را بر آن وضعی که هستند ترک کند مگر اینکه پاک را از ناپاک جدا سازد. و هرگز خدا شما را از «غیب» آگاه نمی سازد، ولی هر کس را بخواهد از پیامبرانش برمی گزیند، به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری را پیشه خود قرار دهید برای شما است پاداش بزرگ».

نکات آیات

اشاره

در مجموع این آیات به یک رشته نکاتی اشاره شده که همگی بیانگر، نتایج جنگ «أحد» است که ناخواسته به دست آمده و این نکات عبارتند از:

۱_ پیروزی و شکست از سنت های الهی است

جمله (وَ تَلَمَّكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلَهَا بَيْنَ النَّاسِ) از یک سنت الهی پرده بر می دارد و آن این که قوه و قدرت غلبه و پیروزی، به صورت دایم از آن گروهی نیست و بر جبین هیچ ملتی نوشته نشده که همیشه غالب و پیروز گردند، بلکه تمام ملل جهان پیوسته دارای نشیب و فرازی بوده اند و ستاره اقبال همه ملل، گاهی در حال طلوع و گاهی در حال غروب بوده است.

۲_ بازشناسی مؤمن از منافق

نبرد «أحد»، مایه بازشناسی مؤمن از کافر گردید زیرا پایداری در میدان نبرد و

ص : ۳۹۴

پیروی از دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نشانه ایمان و نقطه مقابل آن نشانه ضعف و یا فقدان ایمان می باشد چنانکه می فرماید:

(وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ): «تا خدا افراد با ایمان را بشناسد». و شناخت خدا، کنایه از معرفی آنها است، تا مردم بشناسند.

۳_ وجود گواهان بر اعمال

در این ماجرا گروهی به آن پایه از کمال رسیدند که بر اعمال گروه دیگر شاهد و گواه شوند و در روز رستاخیز به عنوان «شهداء الأعمال» معروف می باشند چنانکه می فرماید: (و يتخذ منكم شهداء) و گاهی این جمله به صورت دیگر تفسیر می گردد و آن اینکه در این جریان گروهی به مقام رفیع شهادت نائل آمدند و مقام بزرگی را کسب کردند و در هر حال خواه «شهداء» به معنی گواهان اعمال، و یا قربانیان راه وی باشد، یک چنین فضیلتی برای این گروه در این نبرد به دست آمد.

۴_ تصفیه مؤمنان از پلیدی ها

(وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ) تمحیص در لغت عرب به معنی «تتزیه» و تطهیر و پاکیزه کردن است همچنانکه «محق» به معنی نابودی و زدودن تدریجی است؛ در این نبرد، هر دو مسئله «تمحیص مؤمنان» و «محق کافران» به صورت روشن انجام گرفت امّا مسئله نخست برای اینکه کوره حوادث نقاط ضعف و عیب افراد را آشکار می سازد، همچنانکه کوره داغ، ناخالص طلا و نقره را آشکار می نماید.

پیش از نبرد «بدر» بسیاری از آنان خود را مؤمن خالص می پنداشتند آرزوی شهادت می کردند چنانکه می فرماید: (و لقد كنتم تمنون الموت من قبل أن تلقوه) ولی سرگذشت «أحد» پایه ایمان و فداکاری آنها را آشکار ساخت و نقاط ضعف آنها را به خودشان نشان داد.

گروه مؤمن در پرتو ایمان به خالص سازی خویش پرداختند و پس از تکمیل خود، در نبردهای آینده به محو کفر و کافران از محیط اسلامی اشتغال ورزیدند.

تا انسان خود را قبلاً نسازد نمی تواند جامعه را بسازد؛ از این جهت باید مدعیان ایمان در بوته آزمایش قرار گیرند و پایه ایمان آنها روشن گردد. آنگاه پس از رفع عیب و نقص از جانب خود، به ساختن جامعه پردازند و جمله (وَ لِيَمِخَصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمَحَقَ الْكَافِرِينَ) حاوی این مطلب است.

۵_ بهشت در گرو جهاد و پایداری

ماجرای «أحد» مسئله «بهشت در گرو جهاد و پایداری» را به نمایش گذارد و عملاً تفهیم کرد که ایمان زبانی و پشت هم اندازی در مقام گفتار سودی ندارد، بلکه باید ایمان با کردار و ثبات در میدان نبرد همراه گردد، چنانکه می فرماید:

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَغْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَغْلَمِ الصَّابِرِينَ) (۱).

«بلکه خیال می کنید که وارد بهشت می شوید و خدا می داند که کدام از شما جهاد کرده و بردباران را می شناسد».

آیاتی که به این مسئله تأکید می کند بیش از این مختصری است که در این جا نقل گردید.

۶_ جداسازی پاکیزه از ناپاک

سرانجام آیات یاد شده به نتیجه دوم تأکید می کند و می فرماید: «یکی از نتایج این نبرد جداسازی طیب (مؤمن) از خبیث (کافر یا منافق) بود چنانکه می فرماید:

ص : ۳۹۶

(ما كَانَ اللَّهُ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) (۱).

در بدو نظر دست یابی بر این نتیجه از دو راه امکان داشت:

۱_ خدا به تک تک افراد با ایمان، الهام کند و مؤمن ها و منافقها را معرفی کند.

۲_ چنین نبردی جدا سازنده پیش آید و عملاً دو گروه از یکدیگر جدا گردند.

راه نخست بر خلاف سنت الهی است زیرا مشیت او بر این تعلق گرفته که فقط گروهی از بندگان زبده خود را بر غیب مسلط سازد و بر آنها وحی کند نه هر فردی؛ در این صورت جز راه دوم راه دیگری وجود نداشت چنانکه می فرماید:

(وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكَ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) (۲).

«امکان نداشت که خدا شماها را از غیب آگاه سازد بلکه گروهی از پیامبران خود را بر این افراد برمی گزید.»

تا این جا با علل و نتایج قهری شکست از نظر آیات قرآن آشنا شدیم فقط یک مطلب باقی ماند و آن مسئله تقویت روحیه سربازان واقعی اسلام است که در این نبرد شکست خوردند و عزیزانی را از دست دادند، تقویتی که نتیجه آن این باشد که خود را نبازند و به اصطلاح از این شکست ظاهری، شکست روحی نخورند.

تقویت روحیه ها

اشاره

شکست و پیروزی دو پدیده اجتماعی است که یک رشته آثار روانی خاصی را به دنبال دارند، پیروزی، ارج و منزلت گروه پیروز را بالا می برد، و معایب آنها را تحت پوشش خود مستور می دارد.

ص : ۳۹۷

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

و به خاطر عظمت و عزّتی که از این طریق نصیب آنان می گردد دیگر کسی به فکر نقاط ضعف دیرینه آنان نبوده و همه نقاط زندگی آنان نقاط قوّت تلقی می گردد. اگر پیروزی چنین اثری را به دنبال دارد شکست نیز دارای اثر مقابل است در این حالت نه تنها عیوب افراد فراموش نمی شود، بلکه چیزهایی نیز بر این افزوده می شود و اشکال تراشی هایی بی اساس نیز صورت می گیرد.

به این حقیقت، در یکی از سخنان پیشوایان ما اشاره شده آنجا که می فرماید:

«إِذَا أَقْبَلْتُ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرْتُ عَنْهُ سَلَبْتُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ».

«هرگاه قدرت و مال به سوی گروهی روی آورد آنان با زیباییهای دیگران توصیف می شوند و اگر دنیا از آنان روی گرداند کمالات و زیباییهای مسلم آنها را از ایشان سلب می کند».^(۱)

این اصل در نبرد «أحد» به گونه ای نیز حاکم بود، پیروزی «بدر» مقام و موقعیت مسلمانان را در نزد کافران و منافقان بالا برد و رعب و ترس بر دلها افکند، و شکست در «أحد» مایه تزلزل و گرایش به انحراف گردید.

گروهی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به جای هدفگرایی «فردگرا» بودند، حیات و پیروزی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را نشانه حقیقت او، مرگ و شکست او را نشانه ناستواری آیین او می اندیشیدند.

قرآن با این اندیشه باطل از دو طریق مبارزه می کند:

الف: استواری آیین بستگی به حیات پیامبر ندارد

حقانیت و استواری آیینی بستگی به حیات و پیروزی آورنده آن ندارد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

ص : ۳۹۸

در این رهگذر پیام آوری بیش نیست، و نباید اندیشه مرگ او، سبب بازگشت گروندگان، به عصر جاهلیت گردد و اگر استواری آیین از طریق دلیل و برهان ثابت گردیده هیچ پدیده ای نمی تواند به آن آسیب برساند.

قرآن به این حقیقت در آیه (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ) که متن و ترجمه آن را قبلاً آوردیم، اشاره می کند.

ب: مرگ یک سنت الهی است

مرگ و فناء موجودات امکانی از سنت های قطعی الهی است و هر موجودی برای خود سرنوشتی دارد و برای هر انسانی اجل و حیات محدودی می باشد که از آن تجاوز نمی کند و پیامبر نیز یک موجود ممکن است که باید راه را طی کند چنانکه می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَيَنْجِزِي الشَّاكِرِينَ).

«هیچ انسانی بد (۱) و ن اذن خدا نمی میرد، مرگ سرنوشتی است تعیین شده، هر کس پاداش دنیا بخواهد به او می دهیم، و هر کس پاداش آخرت را بخواهد به او می دهیم، خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد».

نبرد همراه نامالییات است

سرانجام نبرد، نامش نبرد است هیچ نبردی خالی از نامالییات نمی باشد و به اصطلاح در جنگ حلوا پخش نمی کنند، و اگر شما زخمی شدید و کشته دادید. دشمن نیز زخمی داشته و کشته داده است، (و اگر خسارت او در نبرد «أحد» کم بود لکن خسارت او در نبرد «بدر» کمتر از خسارت شما در نبرد أحد نبود» چنانکه

ص : ۳۹۹

می فرماید:

(إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ) (۱).

«اگر در میدان نبرد جراحی به شما رسید به گروه مخالف نیز به اندازه آن (در جنگ بدر) رسید.»

از مجاهدان پیشین

قرآن برای تقویت روحیه یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، سرگذشت پیامبران و جهاد یاران آنان را یادآور می شود که جمعیت کم، بر گروه زیادی پیروز شدند و صبر و مقاومت را پیشه خود قرار داده ضعف و سستی را از خود دور کردند چنانکه می فرماید:

(وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ) (۲).

«چه بسیار از پیامبران که مردان الهی همراه آنان نبرد کردند هرگز در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ضعیف نشدند، و تن به تسلیم ندانند خدا بردباران را دوست دارد.»

(وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَتَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) (۳).

«گفتار آنان جز این نبود که پروردگارا، گناهان ما را بیامرز و از اسرافکاریهای ما در گذر و گامهای ما را استوار بفرما و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.»

شهیدان زندگانند

پس از بازگشت به مدینه، منافقان زمینه را برای تضعیف عقاید مناسب دیده و

ص : ۴۰۰

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۴۰.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۱۴۷.

زبان به شماتت گشودند و گفتند، اگر این گروه از مدینه برون نرفته بودند سالم می ماندند و کشته نمی شدند. قرآن شماتت منافقان را چنین نقل می کند:

(الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (۱)

« آنان که به برادران خود گفتند اگر از ما پیروی کرده بودند کشته نمی شدند، بگو اگر شما می توانید مرگ خود را پیش بینی کنید و آن را از خود دور سازید اگر راست می گوید.»

قرآن برای محو اثر تخریبی این سخن، دو پاسخ می دهد یکی همان است که در متن آیه آمده است و آن اینکه اگر این گروه می توانند مرگ افراد را پیش بینی کنند، چه بهتر که وسایل مرگ خود را نیز پیش بینی نمایند و آن را از خود دور سازند (قُلْ فَادْرَأُوا...).

پاسخ دیگر اینکه مرگ شهیدان راه حق در میدان نبرد مرگ حقیقی و نابودی مطلق نیست، بلکه انتقالی است از خانه ای به خانه دیگر، نقل مکانی است از شرایطی نامساعد به شرایط مساعدتر و شهیدان راه حق زندگانند و در نزد خدا روزی می خورند و از لطف و کرمی که شامل حال آنان گردیده، بسیار خوشحال و شادمانند، و به دیگر سخن: شهادت شهید، پایان زندگی او نیست، بلکه سرآغاز دفتر دیگری است از زندگی دیگر با روحانیت بیشتر و رفاهی بهتر چنانکه می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۲).

«هرگز انسانهایی را که در راه خدا کشته می شوند مرده گمان مکن بلکه آنان زندگانند که نزد خدای خود روزی داده می شوند.»

(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ

ص : ۴۰۱

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۶۸. مضمون این آیه در همین سوره در آیه ۱۵۶ نیز وارد شده است.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱).

«آنها به خاطر نعمتهایی که خدا از کرم خود به آنان داده است خوشحالند و به خاطر کسانی که بعداً به آنان ملحق می شوند مسرورند، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند».

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۲).

«به خاطر نعمتی که از جانب و کرم او به آنها داده شده است شادمانند خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند».

مسئله حیات جاودان شهیدان در طول تاریخ نقش مهمی در اعزام مسلمانان به میادین نبرد داشته است، سربازی که عقیده دارد که شهادت پایان زندگی نیست، بلکه سرآغازی برای زندگی بهتر است، طبعاً در نبرد پیشگام می گردد و آماده می شود که زندگی موقت را با زندگی مستمر تبدیل کند.

سالار شهیدان در میدان کربلا- با یاران جانباز خود سخنی دارد که به خاطر مناسبت مؤکّدی که با موضوع دارد در این جا منعکس می کنیم:

او در گرماگرم نبرد که آتش و خون از چکاچک شمشیران می بارید، باقیمانده یاران خود را با کلمات یاد شده در زیر خطاب نمود:

«صبراً بنی الکرام، فما الموت إلا قنطره تعبر بكم عن البؤس والضراء إلى الجنان الواسعه والنعم الدائمة فأئیکم یکره أن ینتقل من سجن إلى قصر» (۳).

«بردبار باشیدای فرزندان افراد کریم مرگ بسان پلی است که شما را از زندگی شقاوت بار به باغهای وسیع و نعمتهای پیوسته منتقل می سازد، کدام یک از شما،

ص: ۴۰۲

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۷۰.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۷۱.

۳- [۳] بلاغه الحسین (علیه السلام)، ص ۴۷.

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحة فارغه في النسخه المطبوعه

ص: ۴۰۳

۳_ جنگ احزاب

آیات موضوع

۱_ (إِذَا جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذَا زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا * وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا * وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا * وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا * وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا) (احزاب ۱۰/۱۵).

۲_ (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (احزاب ۱۶).

۳_ (قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا * فَذَرِكُمْ إِنَّ اللَّهَ الْمَعْقُوبِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا * أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا)

۴_ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (احزاب/۹).

۵_ (يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا* وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا* مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا* لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا* وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا (احزاب/۲۰-۲۵).

۶_ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا) (نساء/۵۱).

ترجمه آیات

۱_ «به یاد آور هنگامی را که از بالای شهر مدینه و از پایین آن، دشمن شماها را محاصره کرده و چشمها خیره گردید و قلبها به گلوگاه ها رسید، و د رباره خدا، گمانهای مختلفی اعم از صحیح و باطل می کردید. در آنجا مؤمنان آزمایشی شدند و سخت لرزیدند. به یاد آور موقعی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: وعده خدا و پیامبر او جز فریب، چیزی نیست. به یاد آورید موقعی که گروهی از منافقان گفتند که ای مردم یثرب این جا برای شما جای ماندن نیست به شهر باز گردید و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می گرفتند و می گفتند خانه های ما بی حفاظ است، آنان دروغ می گفتند هدفی جز فرار

نداشتند. اگر بار دیگر مردم مدینه، مورد هجوم قرار می گرفتند و از منافقان خواسته می شد که به آیین شرک باز گردند، به سوی آنان کشیده می شدند و جز اندک زمانی درنگ نمی کردند. آنان قبلاً نیز با خدا عهد بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و از عهد خدا سؤال می شود».

۲_ «بگو فرار از مرگ یا قتل به حال شما سودی نمی بخشد و جز ایام کمی از زندگی بهره ای نخواهند گرفت».

۳_ «بگو کیست که شما را از مصیبت که خدا بخواهد، حفظ کند، و از رحمت او که بخواهد، مانع گردد آنان برای خویشتن جز خدا، سرپرست و یار و یآوری پیدا نمی کنند.» خداوند از افراد باز دارنده شما و کسانی که به برادران خود می گویند نزد ما بیایید (وبه میدان نبرد نروید) آگاه است این گروه سراغ جهاد نمی روند مگر کم (آن هم برای جا زدن خود در صفوف مسلمانان). هنگامی که لحظات ترس (جهاد در راه خدا) پیش آمد به تو (پیامبر) می نگرند و دیدگان آنان بسان افراد محتضر در حدقه می گردد وقتی ترس و حالت بحرانی به پایان رسید زبانهای تند و تیز خود را به سوی شما می گشایند و با حرص و طمع بر مال، سهم خود را می خواهند آنان ایمان نیاورده اند خداوند اعمال آنان را حبط و نابود کرده و این کار بر خدا آسان است».

۴_ «ای افراد با ایمان نعمت های خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که سپاه دشمن به سوی شما آمد، ما برای پراکنده ساختن آنها طوفان و سپاهی (فرشتگان) که ندیدند فرستادیم خدا به آنچه انجام دهید بینا است».

۵_ «منافقان می اندیشند که هنوز سپاه احزاب نرفته است و اگر باز گردد، آنها دوست دارند که در میان عربهای بادیه نشین پخش گردند در حالی که از اخبار شما می پرسند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی کنند. در زندگی پیامبر خدا، برای شما الگو و سرمشق خوبی است برای کسانی که به خدا و روز دیگر امیدوارند (ایمان دارند)

و خدا را زیاد یاد می کنند. وقتی افراد با ایمان سپاه احزاب را دیدند گفتند این همان است که خدا و رسول او به ما وعده داده و خدا و پیامبر او راست گفته اند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها، چیزی نیفزود. از افراد با ایمان مردانی هستند در پیمانی که با خدا بسته بودند صادق بودند برخی از آنان عهد و پیمان خود را به پایان رسانیدند (و در میدان نبرد استقامت ورزیدند تا جان خود را نثار اسلام ساختند و برخی دیگر در انتظارند و هرگز در کار خود تغییر و دگرگونی ایجاد نکردند. تا خدا راستگویان را به خاطر درستگویی پاداش دهد و منافقان را بخواهد عذاب یا با رحمت به سوی آنان باز گردد خدا بخشنده و رحیم است. خدا کافران را در حالی که خشمگین بودند برگردانید، خیری نصیب آنان نشد، و در حال نبرد مؤمنان را خدا کافی است خداوند قوی و قدرتمند است».

۶_ «آیا نمی بینید کسانی که بهره ای از کتاب دارند بت پرستان را تصدیق می کنند و آنان را رستگارتر از مؤمنانِ یکتاپرست می دانند».

تفسیر آیات

دفاع مقدس در کرانه های خندق یا رویارویی کفر با اسلام

غزوه «احزاب» از نبردهای نمونه اسلام با شرک است، و برای خود ویژگی خاصی دارد. در نبردهای «بدر» و «أحد»، طرف نبرد مجموع افراد یک قبیله و یا تیره ای از آن بود، در حالی در این غزوه، طرف مقابل قبایل مختلف شمال جزیره و قسمت مرکزی آن، به ضمیمه یهودان خیبر و یهودان مطرود مدینه بود، زیرا وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دو قبیله یهودی مدینه را به نام «بنی قین قاع» و «بنی النضیر» به خاطر پیمان شکنی روشن از مدینه بیرون راند، افراد مطرود با همدستی یهودان «خیبر» به فکر

افتادند که با تحریک قبایل بت پرست عرب که دشمن قسم خورده پیامبر بودند به حیات آیین جوان، پایان دهند، از این جهت سران دو قبیله مطرود، همراه با بزرگان «خیبر» رهسپار مکه شدند و قریش را برای نبرد با پیامبر مصمم ساختند و با دلی مملو از خوشحالی، مکه را به عزم شمال جزیره «نجد» ترک گفتند، و با تیره های گوناگون قبیله غطفان تماس گرفتند، و از طریق تطمیح و اینکه محصول یک سال خیبر _ پس از پیروزی بر محمد _ از آن آنان خواهد بود، همگان را با خود و قریش متحد ساختند، و با برنامه ریزی دقیق قرار شد که همگی در روز معینی در کرانه های مدینه اردو بزنند و سیل آسا به مدینه هجوم برند، و ریشه درخت اسلام را بزنند، و برای ابد، خود و یهود را از این دشمن، آسوده سازند، سرانجام در اثر قدرت مالی یهود و نظامی عرب در اوایل ماه شوال سال پنجم هجرت، سپاهی مرکب از تیره های «بنی فزاره» و «بنی مره» و «بنی اشجع» از قبیله «غطفان» و «بنی اسد» از شمال جزیره، و قبیله «قریش» و هم پیمانانش «بنی سلیم» از نقطه مرکزی آن، در اطراف مدینه، اردو زدند و در حقیقت در شبه جزیره، کفر با تمام قدرت در برابر اسلام جوان ایستاد، چنانکه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «برز الشرك کله إلی الإسلام کله: شرك و اسلام با تمام قدرت رویاروی یکدیگر قرار گرفتند».(۱)

تاریخ می گوید شمار مسلمانان از سه هزار تجاوز نمی کرد، در حالی که شمار دشمن قریب به ده هزار نفر بود، هیچ نوع دلهره و هراسی بر دشمن حاکم نبود و مسئله اسارت زن و فرزند برای آنها وجود نداشت، در حالی که مسلمانان در عین دفاع در میدان نبرد، در اندیشه زنان و کودکان خود بودند که مورد تعرض و آزار دشمن قرار نگیرند.

این نبرد شبیه نبردهای پیشین نبود، و با تاکتیک های ساده نمی شد پیروزی به دست آورد، نه نبرد در بیرون مدینه چاره ساز بود، و نه مسئله قلعه داری و نبرد در

ص : ۴۰۸

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵، نقل از «کنز الفوائد» کراچکی.

درون شهر و دفاع از برجها و پشت بامها، کاری از پیش می برد، در این نبرد ده هزار عرب رزمنده مجهز به آخرین سلاح روز، و در برابر گروهی قرار گرفته بود که از نظر شمار، کمتر از یک سوم آنها بودند و از نظر سلاح نظامی به پایه آنها نمی رسیدند.

در اینجا تاکتیک یک افسر کار آزموده ایرانی به نام «سلمان» گره صیانت مدینه را گشود، و از پیشرفت دشمن به درون شهر و خونریزی در داخل آن جلوگیری کرد و آن، نقشه کندن خندق در قسمت های آسیب پذیر مدینه بود، زیرا بخشی از مدینه به وسیله کوه یا باغها، حفاظ طبیعی داشت، و دشمن نمی توانست از آن طریق به درون شهر نفوذ کند، ولی قسمت های دیگر آن به زمینهای موات (بایری) منتهی می شد که تهاجم از آن طریق کاملاً امکان پذیر بود و روی یک محاسبه تقریبی که ما در کتاب «فروغ ابدیت» انجام داده ایم مسلمانان به دستور پیامبر در نقاط آسیب پذیر شهر خندقی به طول پنج کیلومتر و نیم و به پهنا و ژرفای پنج متر حفر کردند و در طول آن، به فاصله های خاصی سنگرهایی ساختند که در صورت قصد نفوذ، با پرتاب تیر و سنگ، از عبور دشمن ممانعت کنند.

وقتی سپاه دشمن در مقابل این تاکتیک قرار گرفت، همگی زبان به تحسین گشودند و گفتند، این تاکتیک نظامی، از آن عرب نیست، بلکه یک فرد ایرانی نقشه آن را ریخته و محمد آن را اجرا کرده است.

آیات مربوط به جنگ احزاب

اشاره

مجموع آیاتی که در سوره «احزاب» درباره جنگ خندق و پس از آن غزوه «بنی قریظه» وارد شده است، از هیجده آیه _ که از آیه نهم سوره احزاب شروع می شود و در آیه بیست و هفتم پایان می پذیرد _ بیش نیست، دو آیه اخیر آن مربوط به «بنی قریظه» است که تفسیر آن در بخش «جدال» پیامبر با اهل کتاب گذشته است در اینجا، مجموع آیات مربوط به جنگ «احزاب» که شانزده آیه می باشد مورد تفسیر قرار می گیرند این آیات شانزده گانه را می توان بر سه بخش تقسیم کرد:

بخش نخست: آیاتی است که وضع عمومی مسلمانان را به هنگام ورود سپاه احزاب بیان می کند و این آیات ناظر به گروه خاصی از مؤمن و منافق نیست هرچند این دو گروه در پایان کار، تفاوتی مانند تفاوت زمین تا آسمان دارند.

بخش دوّم: مربوط به تبیین وضع منافقان و بیماردلان از نظر ایمان است که پس از آغاز نبرد، و حملات گهگاهی دشمن، پایمردی نشان نمی دادند، بلکه دیگران را نیز بر فرار از میدان تشویق می کردند.

بخش سوّم: مربوط به افراد با ایمان است که به تعهد خود عمل نموده و مسئولیتی را که بر عهده گرفته بودند، به درستی انجام دادند، اینک آیات مربوط به هر سه بخش را به طور جداگانه بررسی می کنیم:

بخش نخست: آیات بیانگر وضع عمومی مسلمانان

این بخش از آیات وضع عمومی مسلمانان را به هنگام محاصره دشمن و هم چنین اوضاع شهر مدینه را تشریح می کند و یادآور می شود که به وقت ورود سپاه سیل آسای دشمن به اطراف مدینه برق شمشیر و شیهه اسبان دشمن، چشمها و گوشها را به خود خیره ساخته بود، نه چشمی جز آنها را می دید، و نه گوشی به نقطه دیگری متوجه بود، تپش دلها، حاکی از حکومت ترس از سپاه، بر آنان بود و هر گروهی (مؤمن و منافق) در باره خدا به گونه ای اعم از صحیح و استوار، باطل و ناستوار فکر می کرد قرآن این حالت عمومی را در ضمن دو آیه چنین بیان می کند:

۱- (إِذَا جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا) (۱).

«به یاد آور هنگامی را که از بالای شهر مدینه و از پایین آن، دشمن شماها را

ص : ۴۱۰

محاصره کرده و چشمها خیره گردید و قلبها به گلوگاه‌ها رسید، و درباره خدا، گمانهای مختلفی اعم از صحیح و باطل می‌کردید».

(هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا) (۱).

«در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و سخت لرزیدند».

در این دو آیه وضع عمومی کلیه کسانی که زیر پرچم اسلام اعم از مؤمن واقعی، و یا منافق قرار داشتند بیان شده است و نکات دو آیه که مجموعاً بیانگر وضع عمومی مسلمانان است به قرار زیر است:

۱_ (زَاعَتِ الْأَبْصَارُ): چشمها به سوی دشمن خیره گردید.

۲_ (وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ): دلها از وحشت به گلوگاه رسید.

۳_ (وَتَطَّنُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا): درباره خدا گمانهای گوناگون می‌کردند.

گواه بر اینکه این آیه وضع عمومی مسلمانان را بیان می‌کند، این است که به جای لفظ «الظن»، «الظنون» به کار برده است و اگر مربوط به گروه خاصی از مؤمن و یا منافق بود، شایسته بود که صیغه مفرد بیاورد، زیرا گروه منافق در باره خدا یک جور می‌اندیشید، و در آیات بخش دوم و سوم می‌خوانید که بر ارتش اسلام ظنون گوناگون حاکم بود منافقان وعده الهی را دروغ می‌اندیشیدند در حالی که مؤمنان می‌گفتند وعده خدا و پیامبر او راست است و در حقیقت آیه‌های بعدی که متعرض گمانهای مختلف مسلمانان می‌باشد، بیانگر جمله (و تطنون بالله الظنونا) از آیه است.

آیه دوم معرکه «احزاب» را نمایشگاه بزرگ امتحان قلمداد می‌کند و یادآور می‌شود که در آن روز جامعه اسلامی در بوته سختی از امتحان قرار گرفت، و همگان از دشواری آزمون به خود لرزیدند چنانکه می‌فرماید:

ص: ۴۱۱

(هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ): «آنجا نمایشگاه امتحان مؤمنان بود».

(وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا): «همگان (بدون استثناء) سخت لرزیدند».

بنابر این مقصود از «المؤمنون» یا مطلق جامعه ایمانی است که مؤمن و منافق را در بر می گیرد، یا خصوص مؤمن است، طبعاً حال منافق اگر نگران کننده تر از او نبود، بهتر از حال مؤمن نبوده است.

آغاز امتحان ملاک ستایش، یا نکوهش نیست، تا آیه را گواه بر نکوهش مؤمنان واقعی بگیریم ملاک قضاوت اثنای کار، بلکه پایان آن است و در این نقطه خواهیم دید که جامعه اسلامی بر دو گروه تقسیم می شوند، گروهی مردود و رفوزه و گروهی مقبول و ستوده و آیات دو بخش آینده بیانگر احوال این دو گروه مختلف و متضاد است که به تدریج تفسیر می شوند.

بخش دوم: وضع منافقان و افراد بیمارگونه

اشاره

در این بخش، با آیات نه گانه ای روبرو هستیم که از آیه دوازدهم سوره احزاب آغاز می شود و در آیه بیستم آن پایان می پذیرد، و مجموع آیات بیانگر حال منافقان و افراد بیمارگونه از نظر ایمان است که با ترفندهای منافقانه، جبهه و میدان را ترک گفته و فاقد هر نوع احساس مسئولیت بودند که قرآن پرده از چهره زشت این گروه برمی دارد و ترفند و ویژگیهای آنان را یکی پس از دیگری بیان می کند و ما برای سهولت همگی را تحت عناوینی بیان می کنیم:

الف: فریب انگاشتن وعده الهی

پیامبر در اثنای حفر خندق از طریق وحی گزارش داد که خدایم به من وعده داده است که بر کسری و قیصر پیروز می شوم و این جمله را همگان از مؤمن و منافق از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدند وقتی چشمان منافقان بر سیل خروشان سپاه شرک افتاد زبان به طعن گشودند و گفتند، ما در این جا امنیت نداریم چگونه محمد از خدایش

به ما نوید پیروزی بر دو قدرت بزرگ می دهد این وعده فریبی بیش نیست چنانکه قرآن می فرماید:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (۱).

«به یاد آور موقعی را که منافقان و بیماردلان می گفتند: وعده خدا و پیامبر او جز فریب، چیزی نیست».

در این آیه از منافقان و بیماردلان نام می برد، ممکن است مقصود از افراد بیمار همان افراد ضعیف الایمان باشند که در هیچ قلمروی از کفر و ایمان ثبات ندارند چنانکه احتمال دارد مقصود همان منافقان باشند، زیرا هیچ مرضی بدتر از بیماری نفاق نیست و لذا قرآن در باره منافقان می فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾: «در دلهای منافقان مرضی است خدا بر بیماری آنان افزوده است» (۲).

وجمله (وَ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا) را جز افراد منافق که هرگز در دل ایمان ندارند کسی نمی گوید و فرد ضعیف الایمان هرچه هم از نظر ایمان در درجه پایین باشد، جرأت به تظاهر به چنین جسارت ندارد.

ب: دعوت به فرار و بهانه تراشی

کار زشت و دور از شرف انسانی آنان این بود که صحنه نبرد را که کرانه های خندق تشکیل می داد، خالی می کردند و در این راه از دو نوع ترفند بهره می گرفتند:

۱- با دامن زدن به ترس و وحشت که این نقطه جای ماندن نیست و همگی به داخل شهر باز گردیم، علاوه بر خود، دیگران را نیز به بازگشت به شهر تشویق

ص: ۴۱۳

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۱۲.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۰.

می کردند.

۲_ گروهی به بهانه اینکه خانه های آنان حفاظ ندارد، حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می رسیدند و کسب اجازه می کردند که میدان را برای حفظ خانه های خود ترک کنند و آیه یاد شده در زیر بیانگر این دو کار زشت منافقان است:

﴿وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ (۱).

«به یاد آورید موقعی که گروهی از منافقان گفتند که ای مردم یثرب این جا برای شما جای ماندن نیست به شهر بازگردید و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می گرفتند و می گفتند خانه های ما بی حفاظ است، آنان دروغ می گفتند هدفی جز فرار نداشتند.»

پس از ورود رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به «یثرب»، نام دیرینه آن منسوخ گردید، و به جای آن «مدینه الرسول» برگزیده شد این گروه پس از پنج سال از هجرت رسول، به جای «یا أهل المدینه»، «یا أهل یثرب» می گفتند و از این طریق مخالفت خود را با مؤمنان واقعی آشکار می ساختند، تو گویی می خواستند بگویند، که نظام جدید را که منجر به تغییر نام شهر گردید، به رسمیت نمی شناسند.

جمله: (فارجعوا...) بیانگر دعوت دیگران به فرار است.

جمله (یستئذِن...) حاکی از بهانه تراشی آنان برای فرار از میدان نبرد است.

ج: در آستانه بازگشت به شرک

منافقان هیچ گونه پیوندی با اسلام نداشتند و نسبت به آیینی که به آن تظاهر

ص: ۴۱۴

می کردند، آنچنان بی تفاوت بودند که اگر سپاه دشمن مجدداً مدینه را محاصره می کرد و وارد شهر می شد همین گروه یعنی دار و دسته «عبد الله اَبی» به آیین شرک باز می گشتند و فریاد زنده باد «لات و عزی» را سر می دادند چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَاتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا). (۱)

«اگر بار دیگر مردم مدینه، مورد هجوم قرار می گرفتند و از منافقان خواسته می شد که به آیین شرک باز گردند، به سوی آنان کشیده می شدند و جز اندک زمانی درنگ نمی کردند».

این آیه به ما تفهیم می کند که در نظام اسلامی نمی توان به غیر افراد با ایمان، تکیه کرد و هرگز نباید کارهای کلیدی و سرنوشت ساز را در اختیار آنان گذارد، آنان در اندک زمانی رنگ عوض می کنند و به چهره های مختلف در می آیند.

د: پیمان شکنی و فقدان احساس مسئولیت

اگر بگوئیم قسمتی از شخصیت انسان را علاقه بر حفظ عهد و موثقی و احساس مسئولیت تشکیل می دهد، سخنی به گزاف نگفته ایم. پای بندی انسان به مسئولیتی که بر عهده گرفته است نشانه صلابت ذات و آسیب ناپذیری آن در برابر منافع زودگذر مادی است منافقان درست بر خلاف این اصل بودند، در جنگ «أحد» از میدان فرار کردند، پس از فرو نشستن غبار جنگ نزد پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) تعهد کردند که دیگر گرد چنین کار زشتی نروند، ولی متأسفانه در جنگ «احزاب» نیز از این شیوه بهره گرفتند، با این تفاوت که در جنگ «أحد»، فقط فرار کردند و در نبرد «احزاب» علاوه بر این، دیگران را نیز بر این عمل شنیع که نقطه مقابل کرامت و شرافت انسانی است، دعوت کردند چنانکه می فرماید:

ص: ۴۱۵

(وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا) (۱).

«آنان قبلاً نیز با خدا عهد بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و از عهد خدا سؤال می شود».

۵- از فرار طرفی نمی بندند

در جهان بینی اسلام هر فردی اجل قطعی و معینی دارد، که یک لحظه جلو و عقب نمی رود و آیه (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ) (۲).

«هرگاه پایان عمر کسی برسد، یک لحظه پس و پیش نمی شود».

روی این اساس است که قرآن به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمان می دهد که به منافقان بگوید که در فرار از نبرد، طرفی نمی بندند و سودی به دست نمی آورند زیرا وضع انسان از دو حال بیرون نیست، یا لحظه مرگ او فرا رسیده است یا نه، در صورت نخست، خواه فرار بکند یا نکند، چنگال مرگ گلوی او را می فشرد، در صورت دوم هرچند، چند صباحی زنده می ماند ولی این زندگی کوتاه در برابر زندگی پیوسته سرای جاویدان قابل سنجش نیست انسان خردمند هرگز دومی را با اولی مبادله و معامله نمی کند، چنان که می فرماید:

(قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (۳).

«بگو فرار از مرگ یا قتل به حال شما سودی نمی بخشد و جز ایام کمی از زندگی بهره ای نخواهند گرفت».

قرآن در جریان «أحد» که گروهی برای حفظ جان خود، پا به فرار نهادند،

ص: ۴۱۶

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۱۵.

۲- [۲] سوره اعراف، آیه ۳۴.

۳- [۳] سوره احزاب، آیه ۱۶.

همین حقیقت را نیز متذکر می گردد و می فرماید: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ) (۱).

«بگو اگر در خانه های خود بمانید آنان که قتل آنها مقدر شده است قتل در بستر به سراغ آنان می آید» (خانه نشینی مایه نجات او نمی گردد).

و: اراده خدا نافذ است

جهان بینی الهی، اراده خدا را نافذ می داند و هیچ موجودی در برابر خواست او نمی تواند خود نمایی کند اگر او برای گروهی مصیبت و درد، یا نعمت و رحمت بخواهد چیزی نمی تواند مانع از تحقق خواست او شود.

گروهی که از میدان نبرد پا به فرار می گذارند و تصوّر می کنند که فرار آنان، تقدیر الهی را به هم می زند، سخت در اشتباهند چنانکه می فرماید:

(قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا) (۲).

«بگو کیست که شما را از مصیبت که خدا بخواهد، حفظ کند و از رحمتی که او بخواهد، مانع گردد آنان برای خویشتن جز خدا، سرپرست و یار و یآوری پیدا نمی کنند».

ز: علم او گسترده است

منافق چون شناخت صحیحی از خدا و صفات جمال و جلال او ندارد و از نفوذ اراده و گستردگی علم او آگاه نیست، تصوّر می کند که ترفند او بر خدا مخفی و پنهان است در صورتی که خدا می داند که منافقان با شتاب هرچه تمامتر میدان را

ص: ۴۱۷

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۵۳.

۲- [۲] سوره احزاب، آیه ۱۷.

ترک گفتند و دیگران را نیز از حضور در میدان جنگ باز می داشتند.

وحی الهی یاد آور می شود که خدا از کارشکنیهای آنان و اینکه دیگران را بفرار از جنگ و یا عدم حضور در جبهه تشویق می کنند کاملاً آگاه است چنان که می فرماید:

﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (۱).

«خداوند از افراد باز دارنده شما و کسانی که به برادران خود می گویند نزد ما بیایید (وبه میدان نبرد نروید) آگاه است این گروه سراغ جهاد نمی روند مگر کم (آن هم برای جا زدن خود در صفوف مسلمانان)».

در این جا قرآن برای «منافقان» افرادی را به عنوان «اخوان» و برادران معرفی می کند آیا مقصود افراد با ایمان است که از نظر ظاهر برادران آنها بودند و یا مقصود همفکران و یا هم قماشانشان است همچنانکه قرآن اسرافگران را اخوان شیاطین خوانده است و می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾: «تبدیرگران برادران شیطانها هستند» (۲).

ح: ترس از جهاد و مرگ

در جهان بینی منافقان، زندگی انسان در چهارچوبه دنیوی خلاصه می شود و مرگ با فنا و نابودی انسان برابر است، هیچ انسان زنده ای خصوصاً عاقل و خردمند خواهان فنای خود نمی باشد. در حالی که در جهان بینی انسان الهی، مرگ انتقال از خانه ای به خانه دیگر و در شرایطی بهتر و یا بدتر از حیات دنیوی است.

ص: ۴۱۸

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۱۸.

۲- [۲] سوره اسراء، آیه ۲۷.

در جهان بینی نخست (منافق) سخن گفتن از جهاد و ایشار، نواختن ناقوس فنا و نابودی است در چنین افرادی، فرمان جهاد و فرمان یورش به دشمن، مایه تشویش و اضطراب است تو گویی می خواهند قالب تهی کنند، در حالی که در جهان بینی دوم سخن گفتن از شهادت شیرین تر از شهد و لذیذتر از هر چیزی است قرآن در آیه یاد شده در زیر وضع منافق را چنین تشریح می کند:

(أَشَدَّ حَةً عَلَيْكُمْ إِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشْحَهَ عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) (۱).

« هر چیزی را از شما دریغ می دارند هنگامی که لحظات ترس (جهاد در راه خدا) پیش آمد به تو (پیامبر) می نگرند و دیدگان آنان بسان افراد محتضر در حدقه می گردد وقتی ترس و حالت بحرانی به پایان رسید زبانهای تند و تیز خود را به سوبیشما می گشایند و با حرص و طمع بر مال، سهم خود را می خواهند آنان ایمانیاورده اند خداوند اعمال آنان را حبط و نابود کرده و این کار بر خدا آسان است».

گروه فرصت طلب پیوسته در همین مرز گام بر می دارند در موقع سختی زیر بار نمی روند و گرهی از کار نمی گشایند و جز به فکر خویش در فکر کار و شخص دیگری نمی باشند و پس از رفع مشکلات از خود قهرمان می تراشند و سهم عظیمی می طلبند.

قرآن در آیه پیش منافق را با این ویژگیها توصیف می کند:

۱_ (تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ): «به هنگام نواخته شدن زنگ خطر حالت احتضار به آنان دست می دهد گویی می خواهند قالب تهی کنند».

ص: ۴۱۹

۲_ (فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّيْنِ حَدَادٍ): «وقتی امنیت به منطقه بازگشت با زبانهای تند و تیز رزمندگان را آزار می دهند و می گویند سهم ما را بدهید ما کمتر از شما نیستیم».

۳_ (أَشِحَّةَ عَلَى الْخَيْرِ): «افراد ترسو، به هنگام نبرد، طمعکارترین افرادند در وقت تقسیم غنیمت».

«تشاح» در لغت به معنی «نزاع» و مخاصمه است به همین جهت باید گفت این گروه به هنگام تقسیم غنیمت، نزاع و درگیری پدید می آورند و مقصود از «خیر» در «علی الخیر» ثروت و مال است و در قرآن از «ثروت و مال» با لفظ خیر نیز یاد شده است و در آیه ارث می خوانیم: (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا) (۱).

۴_ (أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا) آنان هرگز ایمان نیاورده اند و در حقیقت ریشه حرکات زشت و زننده آنان، فقد ایمان است.

۵_ (فَأَخْبِطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ) همه اعمال نیک آنان به خاطر فقدان نیت پاک، نابود می گردد و در سرای دیگر دست خالی به محشر می آیند و تکلیف این گروه طبعاً روشن است.

ط: ترس آنان هنوز برطرف نشده است

سپاه شرک پس از یک ماه توقف (۲۴ شوال الی ۲۴ ذی القعدة سال پنجم هجرت) به علل مختلف متفرق شد، یکی از آن علل این بود که ناگهان هوا طوفانی شد و شدت طوفان به اندازه ای بود که خیمه ها را از جای برمی کند و دیگهای غذا را از روی آتش پرت می نمود به این جهت و جهات دیگر که در تاریخ غزوه احزاب به تفصیل بیان شده است، ابوسفیان فرمان حرکت صادر کرد و هنوز نور قمر، منطقه را روشن نکرده بود که سپاه شرک، آنجا را ترک گفت و هر قبیله ای به منطقه خود

ص : ۴۲۰

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۸۰.

بازگشت(۱) قرآن از این عامل پیروزی در این سوره چنین یاد می کند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا)(۲).

«ای افراد با ایمان نعمت های خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که سپاه دشمن به سوی شما آمد، ما برای پراکنده ساختن آنها طوفان و سپاهی (فرشتگان) که ندیدند فرستادیم خدا به آنچه انجام دهید بینا است.»

با اینکه همگان دیدند که سپاه شرک متفرق شد و هر گروهی به سرزمین خود بازگشت _ مع الوصف _ منافقان ترسو و علاقمند به زندگی مادی و روی گردان از جهاد، هنوز باور نکردند که احزاب متفرق شده اند، بلکه فکر می کردند که هنوز در منطقه مستقرند. قرآن این اندیشه واهی را که سرچشمه ای جز «خودخواهی» و «مادی گرایی» ندارد، چنین نقل می کند:

(يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا)(۳).

«منافقان می اندیشند که هنوز سپاه احزاب نرفته است و اگر باز گردد، آنها دوست دارند که در میان عربهای بادیه نشین پخش گردند در حالی که از اخبار شما می پرسند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی کنند.»

نکات آیه

۱_ به خاطر ترس از جهاد و رویارویی با سپاه شرک دوست دارند که در شهر نباشند:(يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ).

ص : ۴۲۱

۱- [۱] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲- [۲] سوره احزاب، آیه ۹.

۳- [۳] سوره احزاب، آیه ۲۰.

۲_ در حالی که می خواهند در میان بادیه نشینان پراکنده شوند، علاقمندند از سرنوشت شما نیز آگاه گردند، زیرا با شما منافع مشترکی دارند و در صورت پیروزی خواهان سهم غنیمت هستند و در صورت شکست ناچارند خود را به گونه ای با وضع جدید تطبیق دهند چنانکه می فرماید:

(يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ): «از رهگذران و کاروانها، پیوسته جویای حال شما می باشند».

۳_ پیامبر نباید از فرار آنان متأثر شود زیرا اگر هم در میدان قتال بودند، جز افراد کمی به نفع شما وارد جنگ نمی شدند بنابراین این نه بودن آنها سودی دارد و نه فرار آنان ضرری.

تا اینجا مجموع آیات بخش دوّم که مربوط به یک گروه از یاران پیامبر است به پایان رسید، اکنون وقت آن رسیده که آیات بخش سوّم را که بیانگر حال مؤمنان واقعی است مورد تفسیر قرار دهیم:

بخش سوم: پیامبر و یاران واقعی او

اشاره

با تفسیر آیات این بخش تمام آیات مربوط به دفاع مقدس در کرانه خندق به پایان می رسد در این بخش که مجموع آیات آن پنج آیه می باشد محور سخن پیامبر و افراد با ایمان واقعی است این افراد هرچند در آغاز کار لرزیدند، و خوف و هراس بر آنان مستولی گردید، سرانجام گوهر ایمان، درون آنان را روشن ساخت و تاریکی ترس را از قلوب آنان راند.

نکات آیات

۱_ پیامبر اسوه و الگو است

در نخستین آیه این بخش، پیامبر به عنوان اسوه و الگو معرفی شده است، و در حقیقت زندگی و گفتار او کردار او اسلام مجسم است که می تواند از هر نوع

افراط و تفریط، جلوگیری کند اگر اخلاق علمی در اصلاح جامعه مؤثر است اخلاق عملی یک معلم اثر بیشتری دارد و اسلام در اصلاح جامعه از هر دو راه وارد شده، والگویی معرفی می کند که نمونه کمالات اخلاقی و فضایل انسانی است چنانکه می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) (۱).

«در زندگی پیامبر خدا، برای شما الگو و سرمشق خوبی است برای کسانی که به خدا و روز دیگر امیدوارند (ایمان دارند) و خدا را زیاد یاد می کنند».

۲_ وعده های الهی راست و استوار است

اگرچه گروه منافق، وعده خدا و رسول او را فریب و دروغ می اندیشیدند ولی گروه مؤمنین پس از دیدن سپاه «احزاب» گفتند: وعده الهی تحقق پذیرفت و وعده او و پیامبرش کاملاً راست و استوار می باشد چنانکه می فرماید:

(وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا) (۲).

«وقتی افراد با ایمان سپاه احزاب را دیدند گفتند این همان است که خدا و رسول او به ما وعده داده و خدا و پیامبر او راست گفته اند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها، چیزی نیفزود».

اگر منافقان زیر لب (ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا) را زمزمه می کردند، افراد با ایمان (صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ) شعار می دادند و لحظه به لحظه بر ایمان و تسلیم آنان افزوده می شد.

ص : ۴۲۳

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲- [۲] سوره احزاب، آیه ۲۲.

۳_ یاد از شهیدان وفادار

وحی الهی پس از تقسیم مسلمانان به دو گروه، از شهدای «بدر» و «أُحد» که با پایمردی هرچه تمامتر، در میدان نبرد ایستادند و عهد و پیمان خود را به پایان رسانیدند، یاد می کند، آنگاه گروهی را که در خطّان گام بر می دارند به آنها عطف می کند، تو گویی بخشی از جامعه اسلامی گروهی است که یا جام شهادت را نوشیده اند و یا در انتظار نوشیدن آن می باشند چنانکه می فرماید:

(مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) (۱).

«از افراد با ایمان مردانی هستند در پیمانی که با خدا بسته بودند صادق بودند برخی از آنان عهد و پیمان خود را به پایان رسانیدند (و در میدان نبرد استقامت ورزیدند تا جان خود را نثار اسلام ساختند) و برخی دیگر در انتظارند و هرگز در کار خود تغییر و دگرگونی ایجاد نکردند».

مقصود از (ما عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) همان صبر و استقامت در راه دین و گزینش شهادت بر زندگی چند روزه است، حالا کجا با خدا چنین پیمانی بسته بودند باید در باره آن تحقیق بیشتری کرد.

۴_ هر دو گروه به سزای کردار خود می رسند

از نظر تعالیم الهی، این جهان روز عمل و کردار، و سرای دیگر روز پاداش و کیفر است، در این جا مؤمن و منافق باید متوجه باشند که کردار هیچیک، بدون نتیجه نخواهد بود مؤمن که صادقانه با اسلام برخورد می کند، به پاداش عمل خود می رسد همچنانکه منافق کیفر کردار خود را می بیند مگر اینکه انقلابی در او رخ

ص: ۴۲۴

دهد نفاق را به اخلاص تبدیل کند چنانکه می فرماید:

(لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً) (۱).

«تا افراد راستگو را به خاطر اعمال صادقانه پاداش، و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند یا با رحمت به سوی آنان توجه کند (و توبه آنان را بپذیرد) و خداوند بخشنده و رحیم است.»

آیه نکته زیر را گوشزد می کند:

افراد منافق نیز از رحمت خدا مأیوس نباشند، رحمت خدا گسترده است اگر آنان در خود دگرگونی ایجاد کنند، خدا نیز با رحمت به سوی آنان می نگرد قرآن می فرماید:

(أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ...).

در مسئله وعد و وعید، میان معتزله و گروههای دیگر نزاعی دیرینه است، گروه نخست می گویند خدا همچنانکه باید به نوید خود عمل کند، باید به وعید و تهدیدهایی که در کتاب و سنت آمده است نیز جامه عمل بپوشاند، و طرفین در این جا دلایل فراوانی دارند که فعلاً مجال بازگویی آنها نیست، ولی لحن آیه بر خلاف مدعای معتزله است، زیرا آیه یاد شده مسئله پاداش را قاطعانه مطرح می کند و می فرماید:

(لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ): «تا به طور حتم، راستگویان و وفادار به پیمان را پاداش دهد» در حالی که عذاب منافقان را به صورت قضیه شرطیه بیان می کند و می فرماید:

(وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ): «منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند» و این

ص: ۴۲۵

گواه بر این است که وعید و تهدید مانع از عفو و اغماض نیست و کیفر دادن به دشمن حقّ خدا است که می تواند از آن بگذرد.

در آخرین آیه های مربوط به غزوه احزاب مجموع بحثهای پیشین را در دو کلمه خلاصه می کند:

۱_ ناکام ماندن دشمن.

۲_ پیروزی در سایه عنایت خدا.

و هر دو حقیقت به روشنی در آخرین آیه وارد شده است چنانکه می فرماید:

(وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا) (۱).

«خداوند گروه کافر را در حالی که مملو از غیظ و خشم بودند، بازگردانید بدون اینکه به نتیجه ای برسند و در این مورد خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت خداوند نیرومند و مقتدر است.»

جمله (لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا) اشاره به ناکامی دشمن است که هیچ نتیجه ای نگرفت.

(وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) اشاره به این است که عوامل غیبی الهی، موجب رفع غائله گردید و مؤمنان وارد معرکه نشدند و کشته ای ندادند و خسارتی ندیدند.

جمع بندی رویداد احزاب

۱_ در این نبرد، قوای کفر، با تمام قدرت، اسلام جوان را تهدید و مورد هجوم قرار داد و قبایلی که چه بسا روابط آنان با یکدیگر حسنه نبود، در این مورد اختلافات

ص : ۴۲۶

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۲۵.

خود را کنار گذاردند و در کنار یکدیگر قرار گرفتند.

۲_ در این نبرد، اهل کتاب با بت پرستان متحد شدند و مدعیان توحید، مانند یهود که خود را دشمنان قسم خورده «وثیت» می دانند این بار در مقابل سؤال قریش که آیا آیین محمد نیکو است یا آیین ما که بتها را می پرستیم، پاسخ دادند که آیین بت پرستی بهتر از آیین محمد است و قرآن این حقیقت بسیار تلخ در کام یهود دیروز و امروز را چنین نقل می کند:

(أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا) (۱).

«آیا نمی بینید کسانی که بهره ای از کتاب دارند بت پرستان را تصدیق می کنند و آنان را رستگارتر از مؤمنان یکتاپرست می دانند».

۳_ در این نبرد، حفر خندق کمک مؤثری برای جلوگیری از هجوم دشمن نمود و جانبازی گروهی از جوانان «اوس و خزرج» که شب و روز را در اطراف خندق به پاسداری پرداخته و با پرتاب تیر و سنگ از عبور و تجاوز قهرمانان شرک ممانعت می کردند، به نمایش گذارده شد.

۴_ سرانجام قهرمانی از عرب، به نام «عمرو بن عبدود» با چابکی خاصی از پهنای خندق پرید، وی قهرمان نامی عرب بود، ونعره های وحشت زای او، رعب عجیبی در ارتش اسلام ایجاد کرد در این لحظات حسّاس بود که پیامبر فرمود: «برز الإيمان كلُّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ» (۲) ایمان و کفر رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و با کشته شدن این قهرمان به وسیله قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابی طالب (علیه السلام) صفحه تاریخ ورق خورد و ترس از ارتش اسلام، به لشکر کفر منتقل گشت و سه نفر دیگری که از خندق برای مبارزه عبور کرده بودند، پا به فرار نهادند و کشته شدن قهرمان عرب

ص : ۴۲۷

۱- [۱] سوره نساء، آیه ۵۱.

۲- [۲] تاریخ الخميس ۱/۴۸۶ و ۴۸۷.

یکی از عوامل مؤثر بر انصراف لشکر کفر از جنگ بود.

۵- نقشه ماهرانه تازه مسلمانی به نام «نعیم بن مسعود» با قبایل سه گانه قریش، غطفان و یهود، که روابط صمیمی داشت مایه پدید آمدن اختلاف و دودستگی در صفوف متحدان گردید و نسبت به یکدیگر آنچنان بدبین شدند که ادامه همکاری را منوط به شرایطی دانستند که هیچ طرفی زیر بار آن نرفت (۱).

۶- وزش طوفان شدید و فرود آمدن فرشتگان که نظام زندگی آنها را در آن شب سرد و تاریک بهم زد و آخرین ضربت و به اصطلاح تیر خلاص بود که بر قلب خسته و رنجور دشمن نشانه رفت و همگان بدون اینکه با یکدیگر تودیع کنند با دست پاچگی خاصی منطقه را ترک گفتند به طوری که ابوسفیان بر شتر زانو بسته ای سوار شده و حیوان زبان بسته را تازیانه می زد که از جای برخیزد و به اندازه ای سراسیمه بود که نمی دانست که زانوی شتر خود را باز نکرده است (۲).

ص : ۴۲۸

۱- [۱] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۲.

۴- غزوه بنی المصطلق

آیات موضوع

(هُم الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا- تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ* يَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا- يَعْلَمُونَ) (منافقون/۷-۸).

ترجمه آیات

«آنان (منافقان) کسانی هستند که می گویند: بر افرادی که نزد رسول خدا هستند چیزی انفاق نکنید، تا از اطراف او پراکنده شوند با اینکه خزائن و گنجینه های زمین و آسمانها از خدا است، ولی منافقان نمی فهمند. آنان می گویند که (از نبرد بنی المصطلق) به مدینه برگردیم باید عزیزان منطقه گروه ذلیلها را (مهاجرانی که به مدینه پناهنده شده اند) از مدینه اخراج نمایند، بگو عزت از آن خدا و رسول وی و مؤمنان است، اما منافقان نمی دانند.»

تفسیر آیات

اشاره

«بنی المصطلق» تیره ای از قبیله «خزاعه» است که در نزدیکی قبیله «قریش» زندگی می کردند.

گزارشهایی به مدینه رسید که «حارث بن ابی ضرار» رئیس قبیله، در صدد جمع آوری سلاح و نیرو است و می خواهد مدینه را محاصره کند، پیامبر گرامیصلی الله علیه و آله و سلم، بسان مواقع دیگر تصمیم گرفت فتنه را در نطفه خفه کند، از این جهت، یکی از یاران خود را به نام «بریده» برای تحقیق رهسپار سرزمین قبیله یاد شده کرد، وی به صورت ناشناس با رئیس قبیله تماس گرفت و از تصمیم رئیس قبیله مبنی بر لشکرکشی به مدینه آگاه شد سپس به مدینه برگشت و گزارش را تأیید کرد در این موقع، پیامبر با یاران خود، به سوی قبیله «بنی المصطلق» حرکت کرد و با آنها در کنار چاه «مریسع» روبرو گردید جنگ میان دو دسته آغاز شد.

جانبازی مسلمانان و رعبی که در دل قبایل عرب از ناحیه مسلمانان افتاده بود، سبب شد که پس از زد و خورد کوتاهی با کشته شدن ده نفر از دشمن و یک نفر از مسلمانان _ آن هم به طور اشتباهی _، سپاه دشمن متفرق گردند سرانجام، اموال زیادی نصیب ارتش اسلام شد، و زنان آنها به اسارت درآمدند.

نکات آموزنده این جنگ سیاستهایی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در حوادث پس از این جنگاعمال نمود.

برای نخستین بار، آتش اختلاف میان مهاجران و انصار در این سرزمین روشن گشت و اگر تدابیر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نبود، نزدیک بود که اتحاد و اتفاق آنها، دستخوش هوی و هوس چند نفر کوتاه فکر شود.

ریشه جریان این بود که پس از خاموش شدن جنگ، دو مسلمان یکی به نام «جهجاه مسعود» از مهاجران، و دیگری به نام «سنان جهنی» از انصار، بر سر آب با یکدیگر اختلاف پیدا کردند هر کدام طایفه خود را به کمک خویش طلبید نتیجه این کمک طلبی این شد که مسلمانان، در این نقطه دور از مرکز، نزدیک بود به جان یکدیگر بیفتند، و به هستی خویش خاتمه دهند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از جریان آگاه شد، و فرمود:

«این دو نفر را به حال خود واگذارید، و این فریاد کمک، بسیار نفرت انگیز و بدبو است و بسان دعوت‌های دوران جاهلیت است و هنوز آثار شوم جاهلیت از دل اینها ریشه کن نشده است. این دو نفر از برنامه اسلام آگاهی ندارند، که اسلام همه مسلمانان را برادر یکدیگر خوانده و هر ندایی که باعث تفرقه گردد، از نظر آیین یکتاپرستی بی ارزش است» (۱).

منافی آتش اختلاف را دامن می زند

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از این طریق جلو اختلاف را گرفت، و هر دو طایفه را از شورش بر ضد یکدیگر بازداشت ولی «عبد الله بن ابی» که رئیس حزب نفاق مدینه بود، و کینه فوق العاده ای نسبت به اسلام داشت، و به طمع غنایم، در جهاد اسلام شرکت می نمود کینه و نفاق خود را ابراز کرد و به جمعی که دور او بودند، چنین گفت:

از ما است که بر ماست ما مردم مدینه، مهاجرین مکه را در سرزمین خود جای دادیم و آنها را از سردشمن حفظ کردیم، حال ما مضمون گفتار معروفی است که می گویند: «سگ خود را پرورش ده تا تو را بخورد» بر شما مردم مدینه لازم است که به کسانی که اطراف پیامبرند، انفاق نکنید تا از دور او پراکنده شوند به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم باید جمعیت نیرومند و پرافتخار (مردم مدینه) افراد ناتوان و ضعیف (یعنی مهاجران) را بیرون کنند.

سخنان عبد الله، در برابر جمعیتی که هنوز ریشه های تعصب قومی و افکار جاهلی در دل آنان حکمفرما بود، اثر بدی بجا گذاشت، و نزدیک بود ضربه ای به اتحاد و اتفاق آنها وارد شود.

خوشبختانه، جوان مسلمان و غیوری به نام «زید بن ارقم» در آن جمع نشست به بود، و با قدرت هرچه تمامتر به سخنان شیطانی او پاسخ داد و گفت:

ص : ۴۳۱

«به خدا قسم خوار و ذلیل تویی، آنکس که در میان خویشاوندان خود کوچکترین موقعیت ندارد تویی، ولی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) عزیز مسلمانها است، دل‌های آنان آکنده از مهر و مودت او است».

سپس برخاست و به نقطه فرماندهی لشکر آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را از سخنان و فتنه جوییهای (عبد الله بن ابی) آگاه ساخت پیامبر گرامی برای حفظ ظواهر سه بار سخن زید را رد کرد گفت: تو شاید اشتباه می کنی شاید خشم و غضب، تو را به گفتن این سخن وادار کرده است شاید او تو را کوچک و بی خرد شمرده، و منظوری غیر این داشته است ولی «زید» در برابر هر سه احتمال، جواب منفی داد و گفت: نه نظر او ایجاد اختلاف و دامن زدن بر نفاق بود.

خلیفه دوم، از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درخواست کرد که دستور دهد «عبد الله بن ابی» را بکشد، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«صلاح نیست زیرا مردم می گویند محمد یاران خود را می کشد».

عبدالله، از گفتگوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با زید بن ارقم با خبر گشت فوراً شرفیاب محضر پیامبر شد و گفت:

هرگز من چنین سخنی نگفته ام و عده ای از خیر اندیشان!!! از عبدالله طرفداری کرده گفتند: «زید» در نقل مطالب «عبدالله» دچار اشتباه شده است.

ولی مطلب در اینجا خاتمه نیافت، زیرا این نوع خاموشی موقت، بسان آرامش پیش از طوفان است، که هرگز اعتمادی به آن نیست، رهبر عالیقدر باید کاری کند که طرفین جریان را به کلی فراموش نمایند و برای همین هدف، با اینکه موقع حرکت نبود، دستور حرکت داد «اسید بن حضیر» شرفیاب حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شد و گفت: اکنون موقع حرکت نیست، علت این دستور چیست؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: مگر از گفتار عبد الله و آتشی که روشن کرده اطلاع نداری؟

«اسید» قسم یاد کرد و گفت: پیامبر عزیز قدرت در دست شما است، شما

می توانید او را بیرون کنید عزیز و گرامی شما، خوار و ذلیل او است با او مدارا کنید که او یک فرد شکست خورده است اوسیان و خزر جیان، پیش از مهاجرت شما به مدینه، اتفاق کرده بودند که او را حاکم مدینه کنند و در فکر گرد آوری جواهرات بودند، تا تاجی بر سر او بگذارند، ولی با طلوع ستاره اسلام وضع او دچار اختلال گشت، و مردم از گرد او پراکنده شدند و او شما را عامل این جدایی می داند.

فرمان حرکت صادر گردید سربازان اسلام بیش از ۲۴ ساعت به راه پیمایی ادامه دادند و جز انجام فریضه نماز، در هیچ نقطه ای توقف نکردند روز دوم که هوا به شدت گرم بود، و طاقت راه پیمایی از همه سلب شده بود، فرمان نزول صادر گشت، مسلمانان در همان لحظه ای که از مرکبها پیاده شدند، از شدت خستگی همه به خواب رفتند، و تمام خاطره های تلخ از دل آنها زدوده شد و با این تدابیر آتش اختلاف خاموش گشت. (۱)

در این مورد دو آیه یاد شده در زیر نازل گردید:

(هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا- تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا- يَفْقَهُونَ) (۲)

«آنان (منافقان) کسانی هستند که می گویند: بر افرادی که نزد رسول خدا هستند چیزی انفاق نکنید، تا از اطراف او پراکنده شوند ولی خزائن و گنجینه های زمین و آسمانها از خدا است، ولی منافقان نمی فهمند».

(يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (۳)

«آنان می گویند که (از نبرد بنی المصطلق) به مدینه برگردیم باید عزیزان،

ص: ۴۳۳

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۱-۲۹۲.

۲- [۲] سوره منافقون، آیه ۷.

۳- [۳] سوره منافقون، آیه ۷.

گروه ذلیلها را (مهاجرانی که به مدینه پناهنده شده اند) از مدینه اخراج نمایند، بگو عزت از آن خدا و رسول وی و مؤمنان است، اما منافقان نمی دانند».

محاصره اقتصادی و ترک داد و ستد، از عواملی است که نهضت و جنبش اقلیت با هدف را خاموش می سازد، سرمایه داران متنفذ جامعه که بیداری گروهی را به ضرر خود می دانند، از طریق قطع روابط اقتصادی، اقلیت فشرده و بهم پیوسته را به زانو در آورده، و آنان را از تعقیب راهی که در پیش گرفته بودند، باز می دارند.

انقلابها و رفرمها همواره از یک گروه کوچک و ضعیف و تهیدست آغاز می گردد، و برای بهم زدن این دسته، کافی است که سرمایه داران متنفذ، روابط بازرگانی و اقتصادی و کمکهای بلاعوض خود را به آنان قطع نمایند و از این راه یک نوع گرسنگی و فقر و بیچارگی مصنوعی به وجود آورند که اقلیت تهیدست ناچار شوند از هدف و ایده خود دست بردارند.

رجال شرک و مخالفان توحید، در آغاز اسلام از این تاکتیک سیاسی به طور زننده ای استفاده نمودند و مسلمانان را با گرسنگی طاقت فرسایی دست به گریبان کرده و آنان را مجبور ساختند که سه سال تمام در «شعب ابی طالب» با بدبختی و گرسنگی و فقر فوق العاده ای زندگی نمایند.

سران قریش در آغاز بعثت، برای سرکوب کردن نهضت نیرومند اسلام، قطعنامه ای به دیوار کعبه زده و در آن هر نوع معامله و داد و ستدی را با بنی هاشم ممنوع ساختند، و نتیجه این تحریم اقتصادی این شد که همه مردم از ترس و یا از روی میل، روابط تجاری اقتصادی حتی معاملات جزئی خود را با خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قطع نموده و آنان را در یک بن بست اقتصادی عجیبی قرار دادند شبها، فریاد و صدای کودکان آنها از گرسنگی بلند بود، تا آنکه بر اثر مقاومت اعجاز آسای بنی هاشم، قطعنامه لغو گردید.

در بسیاری از کشورها که رهبران آنها با دین و مذهب رابطه حسنه ندارند، و دین را مانعی سرسخت در برابر اغراض خود می دانند، افراد با ایمان را از یک سلسله

حقوق اجتماعی و مزایای سیاسی و فرهنگی محروم می کنند تا نسل جدید، به دین و مذهب رغبتی از خود نشان ندهند، و گروندگان قبلی نیز از روش خود دست بردارند.

پیشوای منافقان (عبد الله بن ابی) برای نابود ساختن اسلام دو نقشه زیر را طرح نمود و از هواداران خود درخواست کرد که این طرحها را عملی سازند:

۱_ هر نوع معامله با مهاجران و یا با کسانی که اطراف رسول خدا را گرفته اند، ممنوع گردد، تا بر اثر مضیقه زندگی از اطراف او پراکنده شوند.

۲_ مردم مدینه که اراضی آنجا متعلق به آنها است مهاجران را از سرزمین خود برانند، تا رسول خدا نیز، سرزمین آنها را ترک کند، لیدر این حزب، موقعی این نقشه را ریخت که بر اثر نزاعی که میان دو نفر از مهاجرین و انصار صورت گرفته بود، زمینه پذیرش این دو طرح در گروهی حتی از مسلمانان به وجود آمده بود.

قرآن نظر منافقان را محکوم می کند

۱_ آنها تصوّر کرده بودند که روزی بندگان در دست آنها است، ولی از یک اصل اساسی غفلت کرده بودند که روزی بندگان در دست خدا می باشد، خدایی که به دشمنان خود (منافقان) روزی می دهد هرگز دوستان خود را در فشار گرسنگی و مضیقه زندگی باقی نمی گذارد، و کلیه خزائن زمین و آسمانها در دست خدا می باشد.

این نظام وسیع که در آن هر جنبه ای در زوایای جهان به رزق خود می رسد، با تدبیر و اراده حکیمانه خدا اداره می شود، و مردان با ایمان در پرتو استقامت و شکیبایی و ثبات در راه عقیده، محاصره اقتصادی را شکسته و سرانجام از بن بست اقتصادی بیرون می آیند، فقط گروههای بی صبر و ثبات، گرفتار این دام های گسترده می شوند و سرانجام سر تسلیم در برابر افکار شیطانی گروه متنفذ می آورند، ولی مردان حق با نیروی ایمان و قدرت و صبر، به دشمن می فهمانند که از این دام، شکاری به چنگ نخواهند آورد، و چاره ای جز برچیدن دام و شکستن حلقه و

محاصره انصراف از رأی خود ندارند.

این حقیقت در صدر اسلام در جریان «شعب ابوطالب» کاملاً روشن و واضح گردید.

۲_ آنها تصوّر کرده بودند که عزّت و نیرومندی در گرو داشتن آب و زمین است، و چون دست مهاجران از اراضی مدینه کوتاه بود، آنها را خوار و ذلیل می خواندند، ولی از این نکته غفلت داشتند که همین آب و ملک گاهی باعث زبونی و بیچارگی و خواری انسان می گردد. عزّت و ذلّت باید سرچشمه روحی و نفسانی داشته باشد و این سرچشمه، همان ایمان است که بشر را از حسیّض ذلّت به اوج عزّت می رساند، و از این نظر قرآن روی کلمه «و للمؤمنین» تکیه کرده و عزّت را از آن مردم با ایمان دانسته است.

یک فرد با ایمان و مؤمن به اصول انسانی و مبادی اخلاقی، و معتقد به روز رستاخیز، به بسیاری از مظاهر فریبنده جهان ماده، که با ذلّت و خواری توأم است، پشت پا می زند و به هیچ قیمت زیر بار آنها نمی رود، و گاهی در حفظ عزّت و عصمت روحی خود، دست از جان و زندگی شسته و مرگ را بر حیات توأم با ذلّت ترجیح می دهد، مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ذلیلانه مقدّم می دارد و چنین مرگی را برای خود پل پیروزی و زندگی ذلّت بار را نشانه مقهوریت می داند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) با جمله زیر به این نکته اشاره کرده می فرماید:

«الحیاه فی موتکم قاهرین و الموت فی حیاتکم مقهورین» (۱).

«مرگ این است که زنده ولی سر به زیر باشید و زندگی واقعی آن است که با سربلندی شهید شوید».

اتّفاقاً در جریان «بنی المصطلق» همه مردم این حقیقت را با دیدگان خود مشاهده کردند که چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و افراد با ایمان با عزّت هرچه تمامتر زندگی

ص : ۴۳۶

۱- [۱] نهج البلاغه، ط عبده، خطبه ۵۰.

کردند، و چهارده قرن است که نام آنها با کمال احترام در میان مسلمانان برده می شود، ولی «عبد الله بن ابی» و دار و دسته او باقیمانده عمر را به ذلت به سر بردند و کار به جایی رسید که پسر وی حاضر شد که پدر را به قتل برساند، ولی پیامبر با کشتن وی موافقت نکرد و دستور داد که با او مدارا کند.

پایان جلد ششم

ص : ۴۳۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

